ای نامه تو سر دفتر دیوانها
طغرای [illegible] عنوانها

ای نامه
تو سر دفتر
دیوانها طغرا

این نسخه کتاب الوسیلة الجلیة

در ظرف هر جمعه دیدم در الحقیر ...

سنه ... باب ... الشکده تا به تاریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

زلال مقالی که از چشمه سار دل بجدول زبان جاری و بوستان جان
فزای دین و ایمان بآن آب یاری تواند شد چه میتواند بود جز حمد و ثنای
خداوندی جلت عظمته و عمت نعمته که سلطان روح را در مملکت
بدن متمکن ساخته بر چار بالش عناصر اربعه تکیه داده است و وزیر عقل را مهر مشکل
برآرون [illegible] تدبیر معاش و معاد در کف اختیار نهاده اجزا نسخه وجود
انسانی را بر رشته عروق و [illegible] کرده سواد دلها را بمطالعه آن برای خواندن
کتاب معرفت روشن بینا نموده و [illegible] قلوب عباد را بر تخته سینه ها بجهت ارتسام
صور حقایق بصیقل فکرت از زنگ غفلت می پردازد چراغ دل فروز سخن را در مشکوة

دهان بفتیله زبان و روغن قوت ناطقه و شعله بیان از کارخانه فضل و انعام افروخت
و نهال قلم خامه را در گلشن نامه برگ خط و شکوفه لفظ و میوه معنی باهتمام باغبان الهام
گلاب مخ سخنان حق را با آتش دلسوزی از گلبرگ زبان اصحاب کشیده بر چهره گران خواب
فراش غفلت می افشاند و آب مضامین دلنشین را بر رسن نفس و دلو
سخن از چاه سار فکرهای عمیق اهل تحقیق برآورده گلشن حسن اعتقاد عباد را
بآن سیراب میگرداند نرگس شهلای دو چشم بینا را در کدوی سر مردم دیده
عالم را بآن در دیده اهل نظر گلستان کرده است و ماکیان نفس را بدار نبات
قوایم بدن کشیده جهت شیرینی مذاق طبع سخن فهمان الوان اغذیه کلمه
و کلام از آن بیار آورده کاتب قدرتش گاه عذار روزها را بگلگونه صبح و مهر
آفتاب گلگشتی با قلم دست و پای کافه انام بارقام تلاش معاش مرقوم
می سازد و فراش حکمتش گرد آرای عالم خاک را جهت آسایش قوی
و حواس جامه ناموس پرده زنبوری ظلمت کشیده از مخمل مشکی شب فراش خواب
می اندازد لیل و نهار دو فرد از دفتر حکمت او ست و خزان و بهار دو فصل از
کتاب قدرت او مشاطه صنعتش عروس جهان را بسرخاب و سفیداب شفق
و فلق آراسته سرمه ظلمت لیل در دیده کشیده است و زلف دراز روزگار از
از توالی شهور و سنین چین چین ساخته جامه مهرمات لیل و نهارش فرو شید
نرگس چشم شب را سرمه سیاهی داده و طاق ابروی فلک را وسمه کبودی

نهاده نشتر صبح وریحان شام را در چار باغ فصول اربعه بشکفت
جویبار قدرت اوست ونرکس ماه وزنبق مهر را در نرکسدان غوری بهر
تازکی از آب حکمت او بیاحت مکان بنای عمارت ذرات بمصالح ابر
معمار ابداع او نموده وکلش از منه ودهور را عرق بندی سنین وشهور
باغبان مشیت او فرموده و دایه عطوفتش طفلان توامان روز وشب را
از دو شمامه پستان مهر وماه شیر نور داده ومعلم شفقتش کودکان عقول
دارای بنی آدم را در دبستان عالم کتاب تجربه در پیش نهاده کلجینان
حکمتش را از کلهای کوناکون بدایع صنع او بر هر یکی باغی است وسالکان
راه معرفتش را در ظلمت حیرت ... بر ... باده برد
معرفتش را هر یکی شیشه ایست ونخل ظهور قدرتش را هر خاری رتبه ذوقی
لطف وشفقت که مانند ای کان پی نام ونشان را ابتدای فقر ودا الی
بکنف حمایت خود خوانده زهی کبریا وعظمت که اوهام وعقول خاک
زاد کان فضول را ابد وربا شما التراب ورب الارباب از ساحت
معرفت کنه خویشش رانده کعبه قربش از آن دورتر است که کرانباران جلائق
وعوایق بی رفیق شفیق توفیق او طی طریق آن توانند نمود واوان اشتیاق
از آن رفیع ترکه کرانبجان خاک دامن کیر عالم بی کمند وسیله ذوق وعنایت
او بران صعود توانند فرمود رفیق توفیق آن راه بی پایان وکمند وسیله این

رسانید والا مکانی که زور کمند وعایش آفتاب عالمتاب را باز کردانید هیف
نیکنی که حیرت ضرب دستش ریش دشمن زخمها را دهان باز ماندی عدو
فلکی که حمله زهرکداز ش جان خصم بی باک را بمرک تن با کشش نشاندی کوهر
محبتش از آن کران بهاتر است که جوهری قیاس بمیزان نظر قدرشناس
تواند سنجید وعرصه مدارک واذهان از هجوم دلایل وبراهین امامتش از آن
تنک فضاتر که شبهه در آن تواند کنجید سخن معنی طراز از ادای حق مدایحش
عاجز وشرمنده است وقلم مدعا پرداز در تقریر مناقبش از جواهر معانی حرف
ریزد و سر افکنده اعنی حلال مشکلها وسرمایه سرور دلها محیط علم وکمال انجمن
آتش قتال شاه کشور تسلیم ورضا حضرت امیر المومنین علی مرتضی المولف
آنجهان بخشی که هر کز چون نفس کاه سخا ∴ در کفش مویند داد ونهان نشد از هم جدا
خطبه را از روی مسلم سربلندی در جهان ∴ سکه را بر خویش بالیدن زنام اولیجا
از نکاه آرزو تا خاطر او بسته چشم ∴ وز نکاح شاهد دنیا ضمیرش پارسا
عشوه دنیا ز دستش نقد دل بیرون نبرد ∴ پیره زالی چون تباید پنجه شیر خدا
وبعد از آن حضرت کلشن شریعت را با سبانی کشت طاعات را فلاحی وکشتی
نجات را ملاحی طریق را دلیلی وتبان شبهات را خلیلی بوستان دانش را
سحابی وجهان آفرینش را آفتابی که عنوانند کرد غیر اولاد اطهار وذریت
اخیار ایشان که کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم

حاشیه: ... (نوشته کم‌رنگ در حاشیه چپ)

تطهیر از عصمت ایشان شهادت صریح ادا و حدیث شریف مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هوی بر وجوب اقتفا و اقتدا
ایشان بآواز بلند ندا میفرماید اللهم صل و سلم و بارک علی محمد و آل محمد
و احشرنا فی زمرتهم و وفقنا بطاعتهم و اعف عنا بفوتهم و اغفر لنا بحرمتهم
انک انت السمیع العلیم البصیر نعم المولی و نعم النصیر للمؤلفه

یا رب بفضل خویش گناهان ما بخش ∴ از رحمت جمله بخشش و از ما خطا بخش
هر چند نیستیم سزاوار بخشش ∴ ما را بروی شاه رسل مصطفی بخش
ما در طریق بندگیت گر پیاده‌ایم ∴ ما را بشهسوار عرب مرتضی بخش
جز سوختن اگر چه نباشد سزای ما ∴ ما را بسوز سینهٔ خیر النسا بخش
ما را که خسته است بالماس غم جگر ∴ از بهر خاطر حسن مجتبی بخش
ما مجرمان که تشنه لب آب رحمتیم ∴ ما را بشاه تشنه لب کربلا بخش
یا رب بدین سجاد و در دور او ∴ کز درد نیستی همگی را دوا بخش
در دوستی باقر و جعفر چو صادقیم ∴ ما را بآن دو پیشرو اولیا بخش
این نامه‌ها بگریهٔ کاظم بشو ز جرم ∴ این نامه‌ها بدانش و علم رضا بخش
بر دامن تقی و نقی دست ما ببین ∴ ما را بآن دو سرور اهل سخا بخش
از عسکریست عاقبت کار ما حسن ∴ زین حسن اعتقاد بدیهای ما بخش
شد ز انتظار صاحب ما چشم ما سفید ∴ ما آبرو در دوری آن مقتدا بخش

زین

زین چارده بس است یکی بهر عالمی ∴ ما را برای خاطر هر یک جدا بخش
واعظ شکسته بر در ایشان چو ناتوان ∴ او را بآن شکستگی ای پادشا بخش

[illegible]

باب دوم از ابواب ثمانیه کتاب ابواب الجنان که هر ورقش
سرای خود سازی را یک خشت و هر بابش طالبان منزل نجات را یک
در بهشت است در غنیمت شمردن عمر زندگانی و صرف کردن آن در تحصیل
سعادت دو جهانی و سفارش حفظ آن از تضییع و تلف و نگارش مصارف
آن گنج بادآورد خلف و آنچه ملایم این کلام و مناسب این مقام باشد
و درین باب پنج فصل است اول در بیان شرافت عمر و بی بهائی آن دوم در بیان اعتبار
بی بقائی و غنیمت شمردن آن سوم در غفلت آدمی از قدر و قیمت عمر
و تنبیه وی بذکر مرگ و بیان مذکرات آن چهارم در بیان آنکه عمر آدمی
چون سال چهار فصل است و در تقسیم هر یک از آن فصول پنجم در ذکر
مصارف عمر بر سبیل تفصیل **اما مطلب اول** مرستان باده جوانی و باد و دستان
مایه زندگانی مشغولان وضع دنیا سازی تماشائیان معرکه خیال بازی
سبک سنگین خوابان دمادم وقت کوچ زور کران بار گران مطالب هیچ
بهوا رسیدگان دیو نفس دغل بارکشان غول بیابان طول امل بیهوده
گردان کوچهای عیش و طرب هرزه خرجان زر و پول روز و شب گسسته
مهاران بسته دل سر بهوایان پا در گل باطل پرستان حق ناشناس قدر

مدانان جواهر انفاس خشک کرد کان حاصل نجات سر بصحرا داد کان
آب حیوت چه میدانند که هر دمی از زندگی در از زندگی نه گوهری چنان است
که بیاد نیستی جهان توان فروخت چه جای شغلهای سهل و باطل و بازیچهای
کودکانه بیحاصل دنیا که در نظر اهل دل و هوشمندان کامل بی صلیل از موج
سراب و بی بقاتر از نقش بر آبست و تا ناوک تیر خدنگ اجل دست و گریبان
نگردد و بازار جان نشود قیمت این جنس خطیر و بهای این گوهر بی نظیر
معلوم نمی‌گردد چون صرصر نفسهای بیهوده در خرمن زندگانی بهار را
بر باد داد و برق جانسوز اجل در مزرع عمر بی بدل افتاد و طبیبان
حاذق دست از مداوا کشیدند و یاران موافق رشته امید بریدند
کار تلقین بقبض روح کشید و بجای پا شود دست از جان شسته گردید
نور نظر چون شمع سحر و رنگ چهره چون گل آفتاب دیمن زرد و جوهر
زبان در درد و لخت دکان دهان را بقفل خموشی بست و دیک دماغ از فسردن
آتش زندگی از جوش نخستین خیالهای خام فرو نشست تحویل راتبه روزی
در کارخانه بدن با تمام رسید و مستوفی قضا نسخه بقا را از سفیدی کافور
و کفن بیاض کشید اثاث البیت بدن بسوزن اجل از باد نفس خالی گشت و همای
عمر را آب بقا از سر گذشت کدخدای روح رخت تعلق از خانه جسم بیرون
برد و زبان قال دم را بزبان حال بسپرد هاتف غیبی آیه یاس کل نفس ذائقة

الموت بگوش هوش خواند و مسافر روح را الحکم فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة ولا یستقدمون سیاقی مجال درنگ نماند سیلاب عرق مرگ بکاشانه
بدن سر داد اندوه مار و مور گور بجای افعی طول امل بجان بی تاب افتاد آنگاه آدمی
ظلوم جهول را مفهوم و معلوم می‌گردد که چگونه چنگی گنجی شایگان داشته
و چه مفت و رایگان از دست گذاشته سعدی سکندر که بر عالمی حکم داشت
در آندم که میرفت عالم گذاشت : میسر نبودش کز و عالمی ستانند و مهلت دهندش
دمی : بجهد از فرصت که عالم دمیست : دمی پیش دانا به از عالمیست : و چون
هر دمی به از عالمی باشد که سلطنت تمام عالم بر آن منوط و تحصیل سعادت دینی
و دنیوی مشروط است سرمایه کامرانی دو جهان است و هر نفسش شیرازه
کتاب جسم و جان هر روزش گلچینان گلهای گوناگون طاعت را باغی است
و هر شبش چو دیدگان راه باریک تاریک نجات را چراغی امواج دهور سنین
جهت عبور از بحر پر شور جهل و غرور هر یک سفینه‌ایست و سنین و شهور
برای صعود بر قصر جهان نمای دانش هر کدام زینه‌ای چه گلهای شاداب
معارف که در آن از شاخسار آثار صنع مدبت نگاه میتوان چید و چه درهای
خوشاب تسبیح و تهلیل که در آن با سر انگشت زبان بر رشته نفس میتوان کشید
در کتب معتبره چنانچه سابقا نیز گذارش یافت مذکور است که جامع کرامت
دینی و دنیوی حضرت سلیمان نبی علی نبینا و علیه السلام بجز الله یعنی بزرگی

برآن ه

گذشت حراث چون آن کوکبه و حشمت دید گفت لقد اوتی ابن داود ملکا
عظیما ماحصل معنی اینکه خدا تعالی پادشاهی عظیم به پسر داوود داده است و
این سخن را باد بگوش حضرت سلیمان رسانید از بساطی که بران نشسته بود
و باد آنرا بر داشته می برد فرود آمد نزد آن حراث رفت و فرمود
انما مشیت الیک لئلا تتمنی ما لا تقدر علیه یعنی برای همین بسوی تو آمدم
که آرزو نکنی چیزی را که بر آن قادر نیستی بعد از ان فرمود لتسبیحة واحدة
یقبلها الله تعالی خیر مما اوتی ابن داود یعنی هر آینه یک تسبیح که شده
خدا تعالی آنرا قبول کند بهتر است از آنچه به پسر داوود داده است و
بطریق دیگر این عبارت نیز ضمیمه آن است که لان ثواب التسبیحة یبقی
و ملک سلیمان یفنی یعنی برای آنکه ثواب این یک تسبیح میماند و پادشاهی
سلیمان فانی میگردد و ممکن است که هر نفسی از انفاس گرامی که ترا از زندگانی
و پادشاهی میگذرد بگوهر بی قیمت تسبیحی چنین که به از ملک سلیمان است آراسته
باشد و هر ساعتی از ساعات عمر مشتمل بر چندین نفس و هر شبانروزی مشتمل
بر چندین ساعت و هر سالی مشتمل بر چندین شبانروز و عمر آدمی مشتمل بر
چندین سال است و برین قیاس سایر اذکار و اوراد و ادعیه و باقی
عبادات از فرض و سنت بتفصیلی که در مطلب پنجم انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد پس عمری که بآن تحصیل اینهمه فضل و ثواب توان نمود ؛

چو گان هر نفسی از ان گوی چندین سعادت چنین تواند ربود کدام تاج و تخت پادشاهی
با آن برابری میتواند کرد **بیت** هر یک نفس که میزند از من بیاد دوست
با آن کدام شاهی عالم برابر است ؛ و نیز هر یک از نعمتهای دنیا و مایحتاج
و ضروریات آدمی بدلی و عوضی دارد که حاجت گزاری وی بآن میشود
غیر عمر که آنرا بدلی و قایم مقامی نمی تواند بود چنانچه شیخ بهاء الدین
محمد رحمه الله بیان آن کرده و گفته است **بیت** گر نباشد جامه اطلس ترا ؛ کهنه
دلقی ساتر تن بس ترا ؛ ور ز عنبر بودت با قند مشک ؛ خوش بود دود
پیاز و نان خشک ؛ ور نباشد مشربه از زر ناب ؛ با کف خود می توانی خورد
آب ؛ ور نباشد مرکب زرین لگام ؛ میتوان زد هم بپای خویش گام ؛
ور نباشد دور باش از پیش و پس ؛ دور باش نفرت از خلق تو بس ؛ ور نباشد
خانهای زرنگار ؛ می توان بردن بسر در کنج غار ؛ ور نباشد فرش ابریشم طراز
با حصیر کهنه مسجد بساز ؛ هر چه بینی در جهان دارد عوض ؛ زان عوض گردد
ترا حاصل غرض ؛ بی عوض دانی چه باشد در جهان ؛ عمر باشد عمر قدر آن
بدان ؛ سبحان الله چه نادان و کودن است آدمی که عمری باینقدر و
شرف و جنسی چنین بیعوض و بی خلف را که اگر یکدم از آن گنجهای عالم کسی
مشتری باشد نمیفروشد و تا نگاه کرده همه آنرا بهیچ از دست داده
بین آن را بر جریده خاطر نهاده چنانکه شاعر گفته است **شعر** الدهر

شا و منی عمری فقلت له ما بعت عمری بالدنیا و ما فیها ثم اشتری
تدریج بلا ثمن تبت یدای صفقة قد خاب شاریها یعنی روزگار در مقام
خریداری عمر من در آمد که هم نمیفروشم آنرا بدنیا و هرچه در آنست بعد از آن
خرید آنرا بتدریج اندک اندک و در عوض هیچ قیمت نداد و خاسر و هالک
باد سودای چنین که فروشنده آن خایب و نا امید گردید صفقه دست
بهم زدن بایع و مشتریست در وقت سودا ایش عبارت تبت یدای صفقة
خالی از لطافتی نیست **مطلب دوم** در بیوفایی عمر و بی بقایی آن دل
مردگانی که بزندگانی دنیا دل نهاده و در سایه این بوار شکسته بخاطر جمع وا
افتاده اند همانا نمیدانند که یار عزیز عمر بسی زود گسل و بیوفا و با این گرانی
قدری بغایت سبک خیز و بی بقاست شفق گون بارنگ هستی که قد فر (?) آست
در برق صفت تا جلوه ظهور نموده فنا پذیرفته قوت جوانیش از شعله خسی بی
اعتبار تر است و امتداد زمانش از مد شهاب ناپایدارتر همید صحبتش در دل
بلند آسمان رشته جسته است و رشته الفتش با کس چون تار عنکبوت زبسته
گسسته ایام جوانیش چون شبهای بهار کم زندگانی است و موسم پیریش
هر دو روی تر از آفتاب زمستانی گل عیشش از گل صباح نیم رنگ تر و آب
طراوتش از قطره شبنم بید رنگ تر زمان نوخطیش چون رنگ خضاب
دنی و زود گسل و دوران سفید مویش مانند صبح کاذب بی اصل و باطل

شبابش چون شدت مرض همه بیشعوری و نادانی و عهد پیریش چون ایام
نقاهت جمع ضعف و ناتوانی بهمند شد رویست تیبا (?) یار اجل همیشه در تک و
تاز و طایر تیز پری بدو بال روز و شب ایام در پرواز و لهذا جناب اقدس
سبحانی و آفریننده مرگ و زندگانی چند جا در آیات بابرکات قرآنی
حیوت بی ثبات دنیای فانی را به سبزه تشبیه و تمثیل نموده که چند روزی طراوت
و خرمی دارد و بعد از آن رو بخشکی و زردی می گذارد از جمله در سوره مبارکه
کهف میفرماید که واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء
فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه الریاح خلاصه مضمون این
کلام هدایت نظام بنابر یک احتمال اینکه زندگانی دنیا مانند گیاهی است که
بآب باران نشو و نما یافته و از غایت بالیدگی و قوت درهم بافته باشد
و بعد از آن خشک و درهم شکسته گردد چنانکه بادها آنرا متفرق و پراکنده
سازند **لمولفه** چون دانه دل بمزرع هستی که بسته است کاخر بزنگ خوشه
درهم شکسته است جز دل که بسته اند بر آن قوم مرده دل دیگر ز زندگانی دنیا
چه بسته است پیوند و سرور آدمیان نور چشم و چراغ عالمیان یعنی حضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله در وصایای دلارای هدایت انتما که
ابوذر غفاری را رحمة الله علیه در آنها مخاطب گردانیده بواسطت او
فراید فواید آنها را بگوش هوش عامه خلایق کشاینده فرموده است که یا اباذر

اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء واذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح
وخذ من صحتک قبل سقمک ومن حیوتک قبل موتک فانک لا تدری ما اسمک غدا
ملخص معنی اینکه چون صباح کردی با خود گفتگوی شب مکن و چون شب کردی با خود
اندیشهٔ صباح منمای یعنی آنقدر اعتماد بر زندگی نداشته باش که تا شب خود را زنده
انگاری یا فردا را نیز از عمر خود شماری و فرا گیر بهرهٔ عباداتی از تن درستی خود
پیش از آنکه بوقتی مبتلا گردی و میسر نشود و از ایام زندگانی خود پیش از آنکه
بمیری و فرصت از دست رود چه بدرستی که تو نمیدانی که فردا نام تو چه
خواهد بود از جملهٔ زندگان شمرده خواهی شد یا از جملهٔ مردگان و هم از
آنسرور صلی الله علیه وآله مشهور است که احوال آدمی را در دنیا و بقای
او را درین عاریت سرا تمثیل فرموده اند باحوال سواری که در روز گرمی
براهی میرفته باشد درختی بیند و ساعتی در سایهٔ او نشیند و بعد از آن رو
براه آورد و آن درخت را گذارد و در مجموعهٔ ورام مذکور است که اسامه
بن زید کنیزی بصد دینار بوعدهٔ یکماه خریده بود این خبر بحضرت خواجه
عالم صلی الله علیه وآله معروض گشته فرمودند الا تعجبون من اسامة المشتری
الی شهر ان اسامة لطویل الامل یعنی آیا تعجب نمی کنید از اسامه که خرید
بوعدهٔ یکماه بدرستی که اسامه هر آینه دراز امل است که یکماه بر زندگی
خود اعتماد دارد والذی نفسی بیده ما طرفت عینای الا ظننت ان شفرای

لا یلتقیان حتی یقبض الله روحی ولا رفعت طرفی وظننت انی واضعه حتی
اقبض ولا لقمت لقمة الا ظننت انی لا اسیغها حتی اغص بها من الموت حاصل
معنی آنکه قسم بآنکسی که جان من بدست قدرت اوست که چشم برهم نزدم
مگر آنکه ظن من این بود که پلکهای چشم من بهم نرسیده خدای تعالی قبض روح
من خواهد کرد و چشم نگشودم که ظن من این باشد که مرگ چندان امان خواهد
داد که بار دیگر چشم برهم نهم و لقمه نگرفتم مگر آنکه مظنون من این بود که مرگ
آنرا در گلوی من خواهد گرفت و حضرت شاه اولیا و زندگانی دلها اعنی
جناب مستطاب امیر المؤمنین علی علیه السلام در بعضی از کتب بلاغت
نظام خود فرموده اند کرا المدة وان طالت قصیرة مفاد این کلام
ومراد آن امام آنست که همانا زندگانی هر چند دراز باشد کوتاه است چه آدمی
بآن خبردار میشود آن مدت رفته رفته منتهی با دیر رفته است و لهذا حضرت نوح
نبی علی نبینا و علیه السلام با آنکه بروایتی که شیخ صدوق رحمه الله در اکمال الدین
ذکر نموده دو هزار و پانصد سال زندگانی کرد چون وقت رحلتش رسید قابض
ارواح جهت نقل روح مطهرش از عالم بالا حاضر گردید آنجناب در آفتاب
بود ملک الموت سلام کرد آنحضرت جواب سلام گفته از سبب ورود استعلام
نمود گفت که قبض روح تو کنم فرمود می گذاری که از آفتاب بسایه روم گفت
آری پس آنحضرت از آنجا بسایه نقل کرده فرمود یا ملک الموت کانما

مثل الدنیا تحوّلی من الشمس الی الظل حاصل معنی آنکه گویا بر من گذشته است
اندر دنیا مثل همین قدر وقت که از آفتاب بسایه آمده ام و مشهور است که
حضرت جبرئیل امین از آن نبی کرّمین علی نبینا و علیه السلام پرسید که
یا اطول الانبیاء عمراً کیف وجدت الدنیا یعنی ای دراز عمرترین پیغمبران
چون یافتی دنیا را فرمود که دار لها بابان دخلت من احدهما و خرجت من الآخر
یعنی یافتم دنیا را همچو خانه که آنرا دو در باشد از یکدر درآمدم و از در دیگر بر
رفتم و نیز از فراید دُرَری که غوّاص نظر از بحر ذخار خطب حکمت آثار
جناب مستطاب امیرالمومنین علیه السلام برآورده این کلام است که و
ما بین احدکم و بین الجنة و النار الا الموت ان ینزل به و ان غایة تنقصها اللحظة
و تهدمها الساعة لجدیرة بقصر المدة حاصل معنی آنکه نیست میان هیچیک از
شما و میان بهشت یا دوزخ حاجزی و پرده و حالت منتظره غیر مردن
همین که آدمی را حادثه ناگزیر مرگ نازل و از دروازه فنا بشهرستان عالم
بقا داخل گردید بهشت است یا دوزخ و آنرا دور نباید شمرد چه لحظه لحظه
تعداد آن کم میشود و مبدء نزدیک میگردد و چیزی که بهر دیدنی و نفس
کشیدنی نزدیکتر شود و مدت آن عنقریب انجام میگیرد و نهایت می پذیرد و
مولانای روم زین جهان تا آن جهان بسیار نیست ∴ در میانه جز نفس
دیوار نیست حکیم غزنوی فرماید دل ازین عمر مختصر برگیر ∴ گر چنین عمر کس

نپاید دیر ∴ بیخ عمرت زمانه برکنده ∴ چون همه ابلهان تو در خنده ∴ هر شبی کان
زمانه بر تو شمرد ∴ روزی از زندگانی تو ببرد ∴ جمله را سوی مرگ هست آهنگ
دم زدن گام و روز و شب فرسنگ ∴ چون بمنزل رسید مرد از راه
آنگه از راه رفته شد آگاه ∴ چون ره زندگانیت طی گشت ∴ دیگر از پی نیاید آنچه
گذشت ∴ عمر بگذشته کی دهد نیرو ∴ که بقا در فنا بود نیکو دیگری گفته اگر
بسی بعمر دل نهوس ∴ نیست این عمر غیر چند نفس ∴ بر نفس عمر را چه بنیاد است
زندگانی تمام بر باد است شیخ علی نقی کمره هم درین معنی گوید از خود بر که نفس تو
دیو پری وشست ∴ غافل مشو که تیر قضا بر تو برگشست ∴ هر دم نمایدت فلک
اندر شفق هلال ∴ یعنی سمند عمر تو نعلش در آتش است ∴ از بهر قطع نخل حیوت تو
روز و شب ∴ چون اره دو سر نفس اندر کشاکشست مولف گوید ما همه
چون مشت خاکیم و فلک چون تند باد ∴ میوزد این باد تا یکذره نگذارد ز ما ∴
ایضا طایر وحشی بود هر لحظه از زندگی ∴ پر زد و نهایش زبر هم سودن منقار
ما ∴ و در اشعار بلاغت اسلوبی که بحضرت امیرالمومنین علیه السلام منسوبست بهمین
معنی توضیح این مدعا چنین شده که شعر اذا عاش امرؤ ستین عاماً ∴
فنصف العمر تمحقه اللیالی ∴ و نصف النصف یذهب لیس یدری ∴ لغفلته
یمیناً عن شمال ∴ و ثلث النصف آمال و حرص ∴ و شغل بالمکاسب و العیال
و باقی العمر اسقام و شیب ∴ و شغل بارتحال و انتقال ∴ محصل معنی و ملخص

از غایتِ اینکه هر گاه عمر کسی فرضاً شصت سال باشد نصف آن خود شبست که
نجواب و آسایش بدن تلف می‌شود و نصف نصف دیگر که پانزده سال
باشد ایام طفلی و کودکی است از بی‌شعوری و نادانی از دست رفته حساب
نمی‌شناسند و ثلث آن نصف که ده سال باشد ایام جوانی و وقت غلبه امل
و امانی است و بتحصیل ما یحتاج و کسب مال و سامان وجه معیشت اهل و عیال
صرف میگردد و باقی ابتلا به پیری و رنجوری است و اشتغال بحکمها
و سفرهای ضروری و این کلام متین بر فرض است که عمر اینکس شصت
باشد و کمتر و بیشتر از آن بهمین قیاس است از حضرت سید کاینات
و امیدواری حیوة و ممات صلی الله علیه و آله مشهور است که اکثر
اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین و در بعضی از نسخ این عبارت نیز ضمیمه
آن است که و قل من تجاوزه یعنی بیشتر عمرهای امت من میانه شصت و
هفتاد است و کم است کسی که از آن درگذرد بنابرین حیف است اینکه
ده سال از شصت تا هفتاد را عشره میشومه می‌خوانند ای دل نهاده تو وطن
این کهنه ویرانه وای گران خواب چار پایه عناصر چهار ارکانه بر فرضی که
در اکثر امت داخل بوده خود را باین مرحله هفتم رسانی و بار زندگانی را بعد
جز ثقیل از حضیض جوانی بر قله هفتم قاف پیری کشانی اندیشه نما که هر گاه
حضرت نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام چنانچه مذکور شد زندگی دو هزار

پانصد ساله را با انتقال از آفتاب بسایه تمثیل نموده باشد و ولادت و وفات
خود را بدخول از در خانه و خروج از در دیگر تشبیه فرموده باشند هفتاد و
سال چه قدر وقت خواهد بود که با همه خطر با آن مطمئن داری و بندای
صدق آن شمای آرام زدای کل نفس ذائقة الموت را حرف و صوت شماری
خصوصاً وقتی که بیست و یک سال از آن که ایام کودکی و جوانی و خلاصه
اوقات زندگانی است رخت وداع نموده باشد و امید بازگشت دیگر
در آن اصلاً نبوده باشد و بر ظاهر است که اقلا بیست سال آخر آن هم
ضعف و ناتوانی و نزد ارباب تمیز در عداد زندگانی است چه آدمی را چون
عمر به پنجاه رسید روز بروز قوی و حواسش ضعیف و زبون و احوال امزاج
درهم و دگرگون می‌شود زاید قوت سامعه گوش گیر و غفلت گزین و شاهد
نور باصره مستور و پرده نشین می‌گردد و غیر گرفتن عصا کاری از دست بر
نمی‌آید و جز در طی طریق گوشه نشینی یاری نمی‌نماید معده از ضعف هضم غذا
نمی‌تواند نمود و دندان از شکستگی لقمه نمی‌تواند کشود و تن از ناتوانی جهت
۲۴ ضرورت حرکت بخود بر دوش عصا می‌افکند و سر از پریشانی برای گدایی
پیش تریاک و کوکنار هر دم دهان وا می‌کند بناگاه خدا نخواسته رغبت مباشرت
مطلقه می‌سازد و طبع کودک مزاج از ریختن آب پشت باکش را و دارد و
می‌پردازد شیخ نظامی پس از پنجه نباشد تندرستی بصر کندی پذیرد پای سستی

چو شصت آمد نشست آمد پدیدار ٭ چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار ٭
و ده بیست سال دیگر در میان میماند تا آنکه کرده گذشته و پامال مشاغل
بی حاصل دنیا گشته است لمؤلفه تا چشم میزنی بهم از هم گسسته است ٭ کوتهی
گر تار عمر تو تار نظاره است ٭ بر لوح بی بقائی خود گر نظر کنی ٭ بر گشتن نگاه
تو عمر دوباره است ٭ و این سخن بنا بر این است که بنای حیوت تا هفتاد سال
بر پا باشد و بسیلاب حوادث متنوعه و امراض مهلکه از هم نپاشد و الا هر روز
و هر ساعت و هر نفس ممکن است که غارتگر مرضی با تیغ جان ستان مرگ بر
سر تازد و سرای جمعیت را از متاع جان پرداز در ریسمان پوسیده عمر را
آن استحکام نیست که یک نفس دل با آن توان بست و دیوار شکسته حیوت را
آن اعتبار نی که یک لحظه در سایه آن توان نشست رباعی آن کیست آسوده
کز دل نهاد و فارغ بنشست ٭ پنداشت که مهلتی و تأخیری هست ٭ گو میخ مزن
که خیمه می باید کند ٭ گو بار منه که بار می باید بست ٭ مجملا زندگانی آنقدر عزیز
و گران بها و اینقدر سبک خیز و کم بقاست پس غایت نادانی و بلاهت
و نهایت بی پروای و سفاهت است که چنین عمر عزیز را که هر روزی از آن
چو کان گوی چندین فوز و فیروزی و هر ساعت سرمایه تحصیل صد گونه
سعادت است قدر ندانسته صرف لاطایلی چند نماید که نباید و نشاید و
بکار دنیا و عقبی هیچکدام نیاید بلکه سر چشمه توفیقات دو جهانی از آن منطمس

و بی آب و خانه دنیا و عقبی بآن منهدم و خراب گردد گاه بسیلاب شراب
برابر پای دیوار عمر بسته پاره از آنرا که روزی یا شبی است بد بنیکو نیز از
پای در اندازد و گاه بآزار خمار آن که مرگی بصورت زندگی و در دو جهان
مورث خزی و شرمندگی است گرفتار بوده صبح و شامی بدان قدر و شرف را
باین نکبت ضایع و تلف سازد گاه از پرده قانون شریعت خارج آهنگ
گشته رشته عمر را چون تار چنگ پامال آمد و رفت نغمات شهوت افزون
غفلت اندوز کنند و ساعتی از دایره شنوندگان فرمان بمقام مخالفت
عصیان در آمده پرده هوش را مانند دف بطپانچه ضرب و نطق مغنیان
از شایستگی حلقه بندگی افکنند بشعله او از مطربان دود از خرمن زندگی
بر آورد و بمرغوله نااخوانندگان دست از زلف پریشکن انفاس گرامی
روا دارد خورشید طلعتان ایام شریف را بنظر بازی ساده رویان نامرد
فروشند و بتماشای رقص لولیان گریه لقا چشم از نه جبینان شبهای بلند
بالا پوشد از سیاه مستی خواب غفلت با خانه دو زبان دو کانه صبح رقم سعادت
بر صحیفه بیاض سفنده دم ثبت نکرده اند و بجهت دریافتن هوا و سیر شفق زار
کنج دهان سبزه بکلگون شامگاه و بوسه فیض جایی نشانند بشومی امثال این
فوت امور سهل که پیشه ارباب جهل است یا محض کاهلی صلوات مفروضه را یا از وقت
تاخیر کنند و برای سفرهای دنیای خسران مال یا پاس منصبهای شوم سر آمر

وبال و امثال آنها هر که زار ون حج و امثال حج را از اینسال تا بسال افکنند
و بر همین دستور روز و شب خود را صرف امثال این امور کرد و اند و سال
و ماه عمر عزیز را بغفلت و بطالت گذرانند و اصلا دیده تامل بمآل خود نکشایند
و بهیچ وجه یاد مرگ و اندیشه آن سفر پرخطر نمایند تا وقتی خبردار شوند که مرض
مهلکی گلوگیر گشت و کار از معالجه و مداوای حکیم فلان و حکیم بهمان درگذشت
درگذشت و یاران مهربان را تدبیری از دست نیاید و کثرت صدقه
و دعا رفع آن واقعه عظمی نماید مقتضی اجل را تاخیر ساعتی نتوان ساخت و تسلیم
جیوتر ابروز دیگر نتوان انداخت ساعتی حیوة از دیگری دستگرد ان
نتوان نمود و نفسی زندگی بکنجهای عالم ابتیاع نتوان فرمود پا لهنگ مرگ را
بکنده زوری نتوان گسیخت و از ان واقعه ناگزیر بجائی گریخت هر چند بچشم
امید کرد اند جائی بنظر در نیاید و هر چند گوش اندازند کسی شفاعتی و
التماسی نماید ناچار بدادن جان تن در دهند و بطوق حکم قضا گردن
نهند آنوقت خواهند دانست که عمر چه بوده و چه چیز را از دست داده اند
و با این فرصت تنگ و عمر پرشتاب از چگونه کارهای خیر و ثواب غافل
گشته بچه وادیهای باطل افتاده اند و داشتن آنوقت چه فایده بحال کسی
خواهد داشت و چه بار حسرت از دوش خاطر خواهد برداشت **بیت** کنون
بایدای خفته بیدار بودن ❊ چو مرگ اندر آرد ز خوابت چه سود ❊ کنون وقت

تخم است اگر پروری ❊ گر امید داری که خرمن بری ❊ کنونت که چشم است اشکی
ببار ❊ زبان تا بکام است عذری بیار ❊ همیشه نباشد روان در بدن ❊ همیشه
نگردد زبان در دهن ❊ حضرت باری النسمات و خالق موت و حیوة جل
شانه در سوره منافقون فرموده و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی
احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق و اکن من
الصالحین حاصل مضمون این کلام هدایت نظام انکه نفقه کنید از انچه
روزی کرده ایم شما را گفته اند مراد اخراج زکوة و سایر حقوق واجبست
پیش از انکه آید یا حدی از شما مرگ پس گوید آنگه ای خداوند اگر تاخیر کنی
مرا امیدن مرا تا اندک مدتی پس در ان ادا زکوة و امثال آن نمایم
و از جمله صلحا باشم و ابن عباس گفته مراد از صلاح حج است و لن یؤخر الله
نفسا اذا جاء اجلها و الله خبیر بما تعملون و هرگز تاخیر نکند خدای تعالی
هیچ نفسی را از مرگ چون آید وقت مردن آن و خدای تعالی خبر دار و واقف است بانچه
می کنند بندگان یا بانچه می کنید ای بندگان بنابر انکه تعملون بخطاب
باشد بقراءت حفص مجملا آنکسانی که در ادای زکوة و حقوق مفروضه مال
تقصیر و درگذارش حج و ادراک سعادت آن تاخیر کرده باشند در وقت حلول
اجل و رحیل از دنیا و نزول آن و هیئه زهره گداز عظمی سوال مهلت و ارزوی
رجعت بدنیا مینمایند که تلافی مافات پردازند و ذمه خود را از ان فارغ

سازند و هرگز این مامول صورت حصول و این استدعا درجهٔ اجابت و قبول
نخواهد یافت و همچنان آه حسرت کشان و انگشت ندامت بدندان گزان بدار
الجزا خواهند شتافت بعضی از مفسرین در طی تفسیر این آیه آورده اند که چون
پرده از پیش محتضر برداشته شود و احوال آن نشاه معاین و مشاهده گردد
گوید یا ملک الموت یکروز مرا مهلت ده که دران عذر گناه ها از خداوند خود بخواهم
و بسوی او توبه و بازگشت نمایم و توشهٔ عمل صالحی اندوزم ملک الموة گوید فنیت
الایام یعنی روزها فانی شدند و دیگر روزی نمانده گوید یکساعت تاخیر کن
و مرا مهلت ده ملک الموة گوید فنیت الساعات یعنی ساعتها نیز باتمام رسیده
پس در توبه بروی او بسته میشود و روحش بغرغره افتاده بسوی جهنم روانه میگردد
و غصهٔ نا امیدی می خورد و حسرت ندامت می کشد بر ضایع ساختن عمر پس
عاقلان دور اندیش ملاحظه کنند کان روز پیش میباید که پیش از انکه
کار باینجا انجامد و شاهد پرفن پیمان شکن فرصت از آغوش تصرف بیرون
رفته بسراپردهٔ نیستی خرامد صحبت او را غنیمت شمرده کام دل از و ستانند و
بطناب امتداد زندگانی جهت سفر عالم جاودانی بار اعمال صالحه بسته در وقت
کوچ که نگاه حسرت و آه گوشه چشمی برسم وداع باز ماندگان بجای اورد
و پا برکاب مرکب محفه تابوت می گذارد بکار خود درنماند میرزیتی راست سخن
کار خود امروز کن فردا چون تیر ز گرم رفتن چو شدی روی به پس نتوان کرد

حضرت سید انبیا و آگاهی رهبر دین ما صلی الله علیه و آله در وصایای ابوذر
غفاری رحمه الله فرموده اند که یا اباذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک
و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیوتک قبل موتک
حاصل مضمون انکه غنیمت دان پنج چیز را پیش از پنج چیز جوانیت را پیش از انکه
به پیری دچار شوی و تن درستیت را قبل از انکه به بیماری گرفتار گردی
و مالداریت را قبل از انکه تنگدستی پیش آید و بیکاریت را پیش از انکه شغلی
روی نماید و زندگانیت را قبل از انکه مرگ در رسد و نقش وجودت از لوح بقا
ستره گردد مجملا گذارش وظایف بندگی و طاعات و صعود بمعارج مراتب
معرفت و کمالات بر وجه دلخواه موقوف بر قوت و صحت جسمانی و تمکنت مالداری
و فرصت بیکاری و بقای زندگانی است و چون این پنج نعمت بی بدل حاصل و
موجود و اضداد آنها معدوم و مفقود باشد کمال بیدردی و غافلی و نهایت
بیباکی و بیحاصلی است که کسی قدر آنها چنانکه باید نداند و در ادای شکر چنین
نعمتهای عظمی تقصیر نموده آنها را چنانکه شاید بمصرف نرساند چه بارهای گران
ریاضات که بدستیاری زور جوانی بر دوش توسن سرکش نفس اماره
میتوان نهاد و چه صفهای آرزوها و هوسها که در معرکهٔ جهاد نفس بپای مردی
صحت و تندرستی شکست می توان داد و از فیض بهار مکنت و ثروت بدست
دهش چه گلهای دعای آمرزش که از جویبار دل و زبان بی برگان میتوان

اغتنم

جوانی

چید و در صحرای فرصت فراغ و بیکاری بکمان و کمند مساعی جمیله شکار
کن چگونه صیدهای فربه سعادت دوجهانی میتوان کرد و در بندر زندگی
خرید چه متاعهای نفیس بندگی میتوان کرد و از آنجا با جهان جهان سود
عالم عالم کفایت رو بوطن اصلی که عبارتست از دار الامان عالم بقاست
میتوان آورد و نیز آن سرور صلی الله علیه و آله در وصایای مذکوره
فرموده اند که ایاک و التسویف باملک فانک بیومک و لست بما بعده
فان یکن غد لک فکن فی الغد کما کنت فی الیوم و ان لم یکن غد لک لم
تندم علی ما فرطت فی الیوم خلاصه مدعا انکه حذر کن از تاخیر و اهمال
در گذارش فرایض و سنن اعمال باین امید و خیال که زنده خواهی بود و وقت
دیگر بآن قیام خواهی نمود چه از ایام عمر همین امروز در دست تست و ما
بعد آن هنوز در غیب است و مشخص نیست که از عمر تو خواهد بود یا نه پس
اگر ترا فردایی باشد و بآن رسی در آن هم مثل امروز باشی و اگر بفردا
نرسی پشیمانی بر تقصیر امروز نکشی بیت کار امروز مینه از بفردا از نهار
که بفردا چو رسی نوبت کار دگر است و هم آن اشرف برایا در آن وصایا
فرموده اند که یا اباذر کن علی عمرک اشح منک علی درهمک و دینارک
حاصل معنی اینکه بر عمر خود حریصتر و بخیلتر باش تا بر درهم و دینار خود طرفه
اینکه آدمی از دادن درم و دیناری را که اغلب نصیب دیگران و خود بی

بهره از فواید آنست بلکه او را عدوی دینی و دشمن جانی و کثرت و جمعیت آن
وی را مورث تفرقه و پریشانی است بنوعی تنگ در آغوش جان میدارد و
باهتمامی همت برمی قطعت آن می گمارد که اگر حبه از آن صرف
از کیسه رود و عمرها داغ آنست و اگر درمی از آن کم آید یا کم گردد سالها در
سراغ آن از حرص بران روز و شب در طلبش خورد و خواب را بر خود حرام
میسازد و از بخل در آن آتش نفرین اهل سؤال و اهل عیال را بر خرمن جان
خود می اندازد و عمری باین عزیزی که سرمایه سعادت دین و دنیا و کاخ
هستی او بآن بر پاست ایام و لیالی آنرا بهرزه گویی و بیهوده نالی ضایع و
تلف و برسر دو سه گز زمین یا پنج شش دینار مال لچه تال یا خر در بطرف
میکرداند و طمع زشتش در آن اصلا قصوری نمی بیند و بر خاطر ظلمت
سرشتش از آن رهگذر مطلقا غباری نمی نشیند و جناب مستطاب
امیر المومنین علیه السلام در بعضی از خطب بلاغت نظام خود که در نهج البلاغه
مذکور است درین مطلب فرموده اند که قد تکفل لکم بالرزق و امرکم
بالعمل فلا یکونن المضمون لکم طلبه اولی بکم من المفروض علیکم عمله مع انه و الله
لقد اعترض الشک و دخل الیقین حتی کان الذی ضمن لکم قد فرض علیکم
و کان الذی فرض علیکم قد وضع عنکم فبادروا العمل و خافوا بغتة الاجل
فانه لا یرجی من رجعة العمر ما یرجی من رجعة الرزق ما فات الیوم من الرزق

رجی غداً از یاد ننموده و مافات امس من العمر لم یرج الیوم رجعته مجمل و ملخص مضمون این
کلام صدق مشحون که هر کلمه آن نخجی بر کشش پاره را عقیله و هر فقره اش چراغ
بنیای دلهای خلایق را فتیله ایست آنکه بتحقیق الله تعالی تکفل و تعهد روزی
برای شما نموده بار تشویش آن را از دوش خاطر شما برداشته است و بعمل صالح
ادای تکالیف امر فرموده امتثال آن را بر گردن اهتمام شما گذاشته پس
البته باید که طلب و اهتمام شما آنچه خدا تعالی ضامن آن شده است برای
شما بیشتر نباشد از طلب آنچه بر شما فرض گردانیده است کردن آن را با آنکه
چنین است و شما را چنین باید بود بخدا قسم که هر آینه این امر تعیین بشک
آمیخته شده و حقیقت آن بر شما مشتبه گشته است چنانکه گویا آنچه ضمان
و تعهد آن برای شما شده بتحقیق که بر شما مفروض گشته و گویا آنچه مفروض
شده ساقط گردیده پس بشتابید بعمل و بترسید از ناگهان آمدن اجل
که امید باز گشتن عمر نیست چنانکه باز گشتن رزق هست آنچه امروز از
رزق فوت گردید امید آن هست که فردا زیاد گشته تدارک آن شود
و آنچه دیروز از عمر فوت شد امید آن نیست که امروز برگردد اوحدی
گفتم که مگر تخم هوس کاشتنی است : معلوم شد که جمله بگذاشتنی است
بگذاشتنی است ملک عالم یکسر الا فرصت که آن نگه داشتنی است
و در امالی صدوق رح هم از آن والاجناب علیه الصلوة والسلام

مرویست که در کوفه چون ادای نماز عشاء آخره نمودی مردمان را سه مرتبه
ندا فرمودی چنانکه اهل مسجد شنیدندی که ایها الناس تجهزوا رحمکم الله
فقد نودی فیکم بالرحیل فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل تجهزوا رحمکم
الله بانتقل ما بحضرتکم من الزاد و هو التقوی و اعلموا ان طریقکم الی المعاد
و ممرکم علی الصراط و الهول الاعظم امامکم و علی طریقکم عقبة کؤد و منازل
مهولة مخوفة لا بد لکم من الممر علیها الی آخر الحدیث حاصل معنی و خلاصه مدعا
اینکه ای مردمان براق گیری خود کنید و مهیای سفر عقبی گردید خدای شما را
رحمت کند که بتحقیق که ندا در داده شده است در میان شما برحیل و کوچ پس
چه جای لنگ کردن و مجال درنگ نمودن است در دنیا بعد از آنکه ندای دران
رحلت در داده باشند مهیا گردید خدای شما را رحمت کناد به بهترین
آنچه پیش شماست از توشه و آن تقوی است و بدانید که راه شما بسوی
معاد و گذار شما بر پل صراط است و هول اعظم شما را در پیش است و در
سر راه شما گریوه دشوار و منزلهای هولناک است که ناچار شما را از
آنها گذار باید نمود وهب بن منبه گفته که در دنیا زهد ورزیدم و دامان عفت
از خار زار شهوات آن برچیدم بدو حرف که در توریة خواندم و آن این است
که یا من لا یتم له سرور یوم یا من لا یامن علی روحه ساعة الجد الجد الحذر
الحذر ملخص مضمون اینکه ای آنکسی که با تمام نمیرسد برای تو شادمانی روز

وای اگر این هستی بر جان خود از نزول بلا و حلول اجل و فنا ساعتی جهد کن یعنی
در بندگی خدا و تهیهٔ سفر عقبی و پرهیز پرهیز از محرمات و مناهی و موجبات
سخط الهی **لمؤلفه** جهد کن جهد این چه وقت خفتن است ٭ وقت خفتن نیست
وقت رفتن است ٭ در بدر می گردی و می رو و کو بکو ٭ جست و جو کن جست و جو
کن جست و جو ٭ گویند قومی از سلف روانه سفری گشتند و در آن راه بر صومعه
راهبی گذشتند عنان عزیمت بدان صوب تافتند و فیض ملاقات آن
سالک طریق بندگی دریافتند و گفتند ما را سؤالی است اگر متوجه جواب
آن خواهی شد بعرض رسانیم راهب گفت سلوا ولا تکثروا فان النهار
لا یرجع والعمر لا یعود والطالب حثیث یعنی بپرسید اما در آن اکثار مکنید
و سخن را طول مدهید که بدرستی که روز چون رفت باز نمی آید و زندگی که گذشت
عود نمینماید و طالب سعادت بندگی که مرادش خود باشد یا طالب جان که
اجل باشد حریص و شتابان است گفتند فردای قیامت بنای کار خلایق
بر چیست گفت بر نیتهای ایشان گفتند ما را وصیتی و نصیحتی کن گفت تزودوا
علی قدر سفرکم یعنی از دنیا توشه بردارید بقدر سفری که در پیش دارید یعنی
سفر عقبی این سخن بگفت و سر بدرون صومعه کشید آگاه مردان مرد و میدان
دلان صاحب درد و وارستگان بند الفت علایق و گسستگان کمند
صحبت خلایق قدردانان نقد زندگی و لذت شناسان نعمت بندگی

و چگونه پاس عمر داشته ضبط اوقات خود می نموده اند و بدین غایت از
خرجی نقود انفاس گرامی احتراز کرده در صرف آن رعایت صرفه و غبطه
مرعی نموده اند و ما سیه‌نامهان ابتر و باد دستان خاک بر سر هفته هفته
و ماه ماه و سال سال عمر عزیز بی خلف را در هرزه کاری و شغلهای
باطل بیحاصل ضایع و تلف کرده اصلا از آن باک نداریم
ندامت و از خسران عظیم چنین مطلقا متاثر و غمگین نبوده از ماتم و
ندامت آن اشک حسرتی از دیده نمی باریم **لمؤلفه** شد تلف عمر و نزد طراز دولت
افغان و آهی هم ٭ نکردی از پیش با دیدهٔ حسرت نگاهی هم ٭ در امالی شیخ
طوسی رحمه الله روایتی مذکور است که خلاصه آن اینست که شبی نگاهی مالی بخدمت
امیر مؤمنان و چشم و چراغ متقیان علیه الصلوة والسلام آوردند آنجناب
فرمودند که اینها را تقسیم کنید بر مسلمانان بعرض رسانیدند که یا امیر المؤمنین
الحال شب است این کار را بفردا اندازند فرمودند تقبلون لی ان اعیش الی
غد یعنی متعهد میشوید که من تا فردا زنده باشم گفتند این در دست ما نیست تا متعهد آن
توانیم کرد فرمودند فلا تؤخروه حتی تقسموه یعنی هرگاه این تعهد نمیتوانید کرد
پس آنرا تاخیر مکنید تا تقسیم نمایید پس شمعی آوردند و در همان شب آن مال
قسمت کردند ای دل بیباک وای مدعی عقل و ادراک هر گاه وقت کار
سازیها باینقدر تنگ و پیک اجل در قطع طریق زندگی بدین غایت پر شتاب

دمید زنگ باشد که هیچ وقت از بیم آن ایمن نتوان بود و اندک کاری را
از شبی تا صباح تاخیر نتوان نمود چگونه با آن در کارهای عمده ضروری که
سالکان مراحل عبودیت را بسیار در کار رود در سفر پر خوف و خطر مرگ
سرانجام آنها لابد و ناچار است تکاهل ورزیده همیشه تخفیف میداری و از هر روز
بروزی و از هر سال بسالی انداخته در گذارش آنها بقدر سهلترین کاری
از کارهای دنیا سعی و اهتمام لازم نمیشماری **لمؤلفه** از برای مال گشتن کوه و
صحرا تا بکی ٭ در ره دین پا فکندن بر سر پا تا بکی ٭ می گذارم حج واجب سال
دیگر تا بچند ٭ میدهم مال خدا امروز و فردا تا بکی ٭ گویا خبر نداری که قورچیان
کم فرصت حوادث ایام جهت کوچانیدن تو ازین منزل و مقام دست بر
تیغ جان ستان مرگ یازان اند و از هر طرف جلوریز بر سر تو تازان اند و
امروز یا فردا است که بر سرت رسیده و طناب امیت را به تیغ اجل بریده میخ تعلق ترا
خواهند کند و خرگاه جسمی که چون جان چندین گاه برپای داشته بر سرت
خواهند افکند و آنقدر امان نخواهند داد که نفسی توانی کشید چه جای آنکه
بکارهای خود توانی رسید **لمؤلفه** شر تو چیست یکی خیمه و ستونش جان ٭
طناب رشته روزی و میخ آن دندان ٭ چو میخ کنده شد از تندباد درفش
عمر ٭ دگر چه چشم اقامت ز خیمه‌ای نادان ٭ فکند باد اجل خیمه بر سرت چون
گل ٭ بروی خار علایق تو فرش گشته همان ٭ بر طناب تعلق مرا لا خیمه تن ٭

که بس قلندریت خیمه در ره جانان ٭ دو مو شیدی و نشد حرص و آز کمتر کم ٭
دو تا شدت قد و یکتا نگشت دل ز جهان ٭ دگر مدار قوی دل چو چشم گشت ضعیف ٭
دگر مباش سبک سر چو گوش گشت گران ٭ تمام کرده قضا نسخه حیوت ترا ٭
که از سفیدی مومی کشید بیاض بر آن ٭ قد خمت ز عصا گشته لام الف یعنی ٭
که نیست جای اقامت کهن سرای جهان **مطلب سوم در غفلت آدمی
از قدر و قیمت عمر و تنبیه او بذکر مرگ و بیان تذکرات آن** پوشیده
نماند که ما سبک مغزان گرانجان و سر بهوایان کار خود مدان از بطالت
و جهالت پیشگی و از بی پروایی و غفلت همیشگی گرفتار آن تحصیل آرزوهای
نفسانی و اشتغال ببازیچهای این سراچه فانی است اکثر اوقات از
آنچه مذکور شد یعنی از بقای عمر و غنیمت شمردن آن غافل و در تهیه سفر و خت
[illegible] ای که همه در پیش است کاهل میباشیم و ناصح مهربانی که طبع کودک خصال
شوخ چشم را گاهی گوش هوش تواند مالید و واعظ چرب زبان شیرین
بیانی که دلهای مرده خواب غفلت برده را بفریاد بلند موعظه دلپسندی
بیدار تواند کرد یاد مرگ کردن و آن واقعه هوش ربا را بخاطر آوردن است
که ما بی فکران بی شعور را در ملاحظه عواقب امور مستبصر و از مزابل مردار
عفونت آثار دنیا متنفر میسازد و بوادی اندیشه مآل و تدارک احوال
می اندازد چنانکه در ارشاد القلوب از حضرت سید کاینات و هادی طرق

نجات صلی الله علیه و آله منقولست که جمعی از حضار خدمت سامی خود خطاب
فرمودند که أتدرون من اکیسکم یعنی آیا میدانید که عاقلترین شما کیست گفتند نه یا
رسول الله فرمود اکثرکم ذکرا للموت و احسنکم استعدادا له حاصل عاقلترین (معنی آنکه)
شما کسی است که یاد مرگ بیشتر کند و برای آن مهیا گردد گفتند و ما علامة
ذلک یا رسول الله یعنی این یاد مرگ یا نشان خوب مهیا شدن برای آن چیست
فرمودند که التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و التزود لسکنی القبور
و التأهب لیوم النشور یعنی نشان آن پهلو خالی کردن از سرای فریب دنیا
و روی آوردن بسرای جاودانی عقبی و جهت سکنی در قبرها تهیه توشه کردن و برای
روز رستخیز مستعد و آماده گشتن و هم در آن کتاب از آن والاجناب
صلی الله علیه و آله ماثور است که اکثروا من ذکر هادم اللذات فانکم ان
کنتم فی ضیق وسعه علیکم فرضیتم به فأجرتم و ان کنتم فی غنی بغضه الیکم فجدتم
فأجرتم محصل معنی آنکه بسیار ذکر کنید و یاد نمایید ویران کننده و باطل
سازنده لذتها یعنی مرگ را چه بدرستی که شما اگر در تنگی باشید یعنی معاش شما
بتنگی گذرد آنرا بر شما فراخ می کند یعنی صعوبت عسرت را بر طبع شما هموار
و مرارت آنرا بمذاق جان شما گوارا و سازگار می سازد پس با آن راضی
میشوید و چون رضا بقضا دادید ثواب می یابید و اگر غنی و مالدار باشید
یاد مرگ آنرا در پیش شما زشت و زبون می سازد پس جود می کنید و بدانجهت

اجر می یابید و نیز در کتاب مذکور از سرور اولیا حضرت علی مرتضی علیه الصلوة
والسلام منقولست که من علم ان الموت مصدره و القبر مورده و بین یدی (مسیره ...)
الله موقفه و جوارحه شاهدة طالت حسرته و کثرت عبرته و دامت فکرته
حاصل مضمون آنکه کسی که داند و تامل نماید که بمرگ بازگشت او خواهد بود
و در گور ورود خواهد نمود و پیش خدای تعالی خواهد ایستاد یعنی روز قیامت
از برای حساب و اعضا و جوارح و بدن او بر کردهای او گواهی خواهند داد
دور و دراز شود حسرت او و بسیار گردد عبرت گرفتن یا گریه او و دائمی شود
فکر و اندیشه او و در کتاب مصباح الشریعه که از خرمن جواهر کلمات حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام منتهی است و هر سطری از آن مالیدنی دیده
دلهای خضر سر الحتی مذکور است که ذکر الموت یمیت الشهوات فی القلب و
یقلع منابت الغفلة و یقوی القلب بمواعد الله تعالی و یرق الطبع و یکسر اعلام
الهوا و یطفی نار الحرص و یحقر الدنیا و هو معنی ما قال النبی صلی الله علیه
و آله فکر ساعة خیر من عبادة سنة الی آخر الحدیث خلاصه معنی آنکه یاد مرگ
میمیراند خواهشها را در دل و میکند گیاههای غفلت را و قوی می گرداند دل را
بوعدهای الهی و نازک میسازد طبع را و می شکند علمهای هوا و هوس را و فرو
می نشاند آتش حرص را و حقیر میسازد دنیا را و این معنی سخنی است که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که فکر یکساعت بهتر است از عبادت یکسال یعنی

مراد از فکر مردن و اندیشه در آن کردن است و در کتاب شریف کافی
از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله منقولست که اذا استحقت ولایة الله
والسعادة جاء الاجل بین العینین و ذهب الامل وراء الظهر و اذا استحقت ولایة
الشیطان و الشقاوة جاء الامل بین العینین و ذهب الاجل وراء الظهر
حاصل معنی و ملخص مدعا اینکه چون کسی شایسته عنایت و یاری حضرت باری
و سزاوار سعادت و بختیاری شود اجل پیش چشم وی آید و امل پشت وی
رود یعنی فکر مرگ و اندیشه روز پسین او را در پیش نظر حاضر و نصب العین خاطر
شود و امید زندگانی و تحصیل اسباب کامرانی در نظرش باطل و از خاطرش
زایل گردد و چون کسی را استحقاق این بهم رسد که شیطان متولی امر کار
و صاحب اختیار او باشد و بدبختی و شقاوت قرین حال او گردد امل پیش چشم
وی آید و اجل پس پشت او رود چنانکه تبیین و توضیح آن شد پس عاقلان دور
اندیش را که در صدد اصلاح حال خویش و تنبیه نفس کافر کیش باشند ناچار است
از بر انگیختن تقریبات جهت دیدن یا شنیدن امری که مرگ را بیاد اندازد
در روز و شب آن را منظور نظر تامل سازد و از آن جمله تشییع جنازه است و آن
اعظم فوایدی که از حضرت شارع در ترغیب و تحریص بر آن منظور است
همانا این باشد که آدمی را از دیدن آن بفکر خود افتد و متذکر گردد که برای
او نیز این آتش در کار است و این روز در پیش است و شاید متنبه شده از مستی

غفلت بهوش آید و تدارک احوال خود نماید چنانکه در کتاب من لا یحضره الفقیه
مذکور است که اذا دعی الرجل الی ولیمة و الی جنازة اجاب الی الجنازة لانها
تذکر الآخرة و یدع الولیمة فانها تذکر الدنیا حاصل اینکه هرگاه
خوانده شود مردی بطعام عروسی و در همان وقت بحضور و تشییع جنازه
باید که حضور بر آن جنازه را ترجیح دهد و بآنجا رود برای اینکه آن کار آخرت را
بیاد می آورد و آن عروسی را واگذارد بجهت اینکه آن دنیا را بخاطر
میرساند و گویا برای همین جناب اقدس خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
فرموده اند اذا دعیتم الی الجنائز فاسرعوا و اذا دعیتم الی العرائس
فابطئوا ملخص معنی اینکه چون خوانده شوید بجنازه ها پس در رفتن تعجیل کنید
و چون خوانده شوید بعروسیها پس در رفتن کاهلی نمایید و در ارشاد القلوب
از براء بن عازب روایت شده که وقتی که با حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله بودیم جنازه دید که دفن می کردند پس مبادرت فرموده شتاب بر
سر آن جنازه رفته ایستاد و بعد از آن گریست چندانکه جامه اش از اشک
چشم مبارک تر شد پس از آن بجانب ما التفات نموده فرمود یا اخوتی لمثل
هذا فلیعمل العاملون احذروا هذا و اعملوا له حاصل مضمون اینکه ای برادران
از برای چنین روزی باید که عمل صالح کنند کان از این روز و حسرت و کنند عمل
ندامت آن حذر کنند و برای آن اعمال صالحه مهیا نمایند الحاصل مردم دیده

دیده و هوشمندان باخبر می‌باید که حضور جنازه را فوزی عظیم شمرده و در آورد که
این سعادت کوتاهی ننمایند و طبع کاهل روشن تر گشت ملیش را که شنیدن حرف
مردن و دیدن تابوت و کفن برو گران بود از امثال این مجالس و محافل همیشه
متنفر و گریزان می‌باشد بر آن زجر مهر فرمایند و لیکن باید که محض حضور و همراهی
جنازه ننموده از دیدن آن خود را خبردار و دل سیاه مست را از بیهوشی غفلت
هشیار سازند و از مشاهده آن محفل و مذاکره آن واقعه جان و دل را به صلاح
حال خود پردازند با میل نگاه عبرت سرمه‌ای کاهی به دیده دل کشند و به آب حیوة
مرگ آن عزیز آن تلهای مرده خود را زندگی بخشند با شک چشم ماتمیان نقش
آرزوها از لوح خاطر شویند و از بیچارگی بازماندگان او حاره کار خود جویند
از دیدن بریدن کفن جامه هوس خود آرای هوا از بر کنند و از شنیدن
بوی کافور دل رنجور را از تب سرگرمی محبت دنیا سرد کنند و بشور و فغان
اهل ماتم خود را از خواب شیرین غفلت بیدار سازند و بر داشتن جنازه با
گران تعلقات را از دوش خاطر اندازند بشعله آه آن دل سوختگان
خار و خس هوا و هوس را در هم سوزند و از شمع مزار آن مصیبت زدگان
چراغ آگاهی در ظلمت سرای خاطر افروزند از دیدن غسالان دل مرده
خود را باب نصیحت شست و شو دهند و مشاهده حفاران از خانه‌های منقش
طلاکار وحشت سرای گور تنگ و تار نهند در روضه‌های حضرت اقدس نبوی

صلی الله علیه وآله که ابوذر رحمه الله را در آنها مخاطب ساخته مذکور است
که یا اباذر اذا اتبعت جنازة فلیکن عملک فیها الفکر و الخشوع واعلم انک
لاحق به حاصل معنی اینکه چون تشییع جنازه کنی باید کار تو در آن فکر کردن
و خضوع و خشوع باشد و بدانکه تو نیز از پی او خواهی پیوست و در کتاب شریف
کافی از سندیده از آنحضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که اذا
انت حملت جنازة فکن کانک انت المحمول و کانک سالت ربک الرجوع الی
الدنیا ففعل فانظر ماذا تستانف محصل معنی اینکه چون جنازه بر داری
چنان باش و با خود چنان فرض کن که این مرده توئی که دیگران ترا بر
داشته بسوی قبرت می‌برند گویا تو از خدا تعالی مسئلت کرده که بار دیگر
ترا بدنیا بازگردانند و خدا تعالی مسئول ترا بحصول رسانیده و بار دیگر ترا بدنیا
بازگردانیده است پس نظر کن و ببین که بعد از این باز نو عمر را صرف چه
خواهی نمود و طریق بندگی را بقدم سعی چگونه خواهی نمود بیت یا صاحبی لا
تغترر بتنعم فالعمر ینفد و النعیم یزول و اذا حملت الی القبور جنازة فاعلم
بانک بعدها محمول المولفه شنو که شکان ترا گوش است می گیر غرای
خود بسر که هوشی است امروز بدوش تست تابوت کسان فردا است که
تابوت تو هم بر دوشی است و نیز از جمله اخباری که علما ترا بامثال این مجالس
دعوت مینماید و کسانی بنعمت مغفرت را بر خوان ادراک فضل و ثواب

از پس آن تکلیف میفرماید حدیثی است که از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه
و آله ماثور و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که التعزیة تورث الجنة یعنی
عزا دادن اهل مصایب موجب دخول بهشت میگردد و هم دران کتاب از آن
والا جناب صلی الله علیه و آله مرویست که من عزی حزینا کسی فی الموقف
حلة یحبر بها یعنی کسی که عزا دهد و تسلی کند محزونی را پوشانیده میشود در موقف
قیامت حله یعنی از حلها و خلعتهای بهشت که بآن خوشحال گردد و نیز دران
کتاب شریف از جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام منقولست
که من تبع الجنازة کتب الله له اربعة قراریط قیراط لاتباعه ایاها و قیراط للصلوة
علیها و قیراط للانتظار حتی تفرغ من دفنها و قیراط للتعزیة ملخص معنی آنکه
هر کس تبعیت و همراهی جنازه کند مینویسد خدا تعالی برای او چهار قیراط
از ثواب یک قیراط بسبب تبعیت جنازه و یک قیراط برای نماز گذاردن
بران و یک قیراط بجهت انتظاری که کشد تا از دفن او فارغ گردند و قیراط
دیگر برای عزا دادن و معنی قیراط در حدیث دیگر که در آن کتاب از حضرت امام
همام ابی جعفر علیه السلام منقولست مبین میگردد اینست که من مشی مع
جنازة حتی یصلی علیها ثم رجع کان له قیراط فاذا مشی معها حتی تدفن له
قیراطان القیراط مثل احد یعنی کسی که با جنازه رود و تا بران نماز گذارد و بعد از آن
برگردد او را یک قیراط از ثواب است و اگر با جنازه رود تا دفنش کنند

دو قیراط قیراطی برابر کوه احد است بیخبرانی که روزها در فراش غفلت بخواب
ناز خفته و گرانبارانی که در گل ولای علایق دنیا تا گردن فرو رفته اند در تلاش
تشییع جنازه مومنان بسیار کاهل و در تحصیل اینهمه فضل و ثواب که شمهٔ از آن
مذکور شد بغایت راجل می باشند و اگر گاهی بندرت جهت رعایت رسم
تعارف با مثال این مجالس قدم ناز رنجه دارند و برای احتراز از طعن و ملامت
مردمان طریق دلجویی و تعزیت دوستی نموده به برداشتن هر قدمی گویی منت
بر و گذارند و دو سه ساعت را به عیش و عشرت و خنده و صحبت می گذرانند و
از آن واقعه ناگزیر اصلا استنباط عاقبت کار خود نکرده مضمون صدق
مشحون کریمه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر را برخود نمیخوانند سبحان الله
چه دل سخت و غافل است آدمی زاد که از ابنای جنس خود یکی را می بیند که چون او
صحیح و توانا و گویا و شنوا بود و مانند وی می آمد و میرفت و اکل و شرب می نمود
ناگاه مرضی بدو رسید از پای در افتاد و باندک عارضهٔ پهلو بر بستر بیماری نهاد
و بعد از دو سه روز آوازه افتاد که بیچاره فلانی مرد و ودیعت حیوت را بقابض [illegible]
سپرد خلقی فی الفور جمعیت کردند و بازماندگانش دو سه ساعتی خروش و فریاد
برآوردند آنگاه تن نازپرورش را از جامهٔ خواب مخمل بیرون کشیدند و از لباسهای
الوان حریرش عریان کرده بده گز کرباس پیچیدند از زن و فرزندش جدا
ساختند و بر تخته پارهٔ خشکی انداختند یاران و دوستان بدوشش کشیدند و بتعجیل

تمام بموحش برین جا ها دوانیدند کوریها کنند و مار کنند و آن را در ان موضع
بر مور و مار افکنند بدیشان آشنا و بمکانهٔ خاک بر وا نباشند و ازانجا مراجعت
نموده او را غریب و تنها گذاشتند چند روزی هم متقرب ترک و میراث
ذکر وی نمودند و بعد ازان چنان از خاطرها رفت که گوییا خواجه را هرگز
ندیده بودند آدمی حاصل اینجمله را معاینه می بیند و ازین همه را اصلا غبار
ملالی بر خاطرش نمی نشیند و همان وقت در همان مجلس بهزه گویی و هرزه خندی
اشتغال دارد و از چنین واقعهٔ ناگزیر عاقبی مطلقا بفکر خود نیفتاده آنرا
خواب و خیالی می انگارد حضرت شرف نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند
لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم علی انفسکم کثیرا و لخرجتم علی الصعدات تبکون
علی اعمالکم و لو یعلم البهایم من الموت ما تعلمون ما اکلتم منها سمینا ملخص معنی آنکه اگر شما
میدانستید آنچه من میدانم هر آینه کم میخندیدید و بر خود بسیار میگریستید و هر آینه
بیرون می رفتید از منزلها و معمورها به بیابانها رفته بر اعمال خود گریه میکردید
و اگر میدانستند چارپایان از مرگ آنچه شما میدانید گوشت فربهی نخوردید یعنی
از بیم مرگ و غم آن میگداختند و لاغر می گشتند و بر طبق این حدیث شریف
نبوی است آنچه از حضرت روح الله علی نبینا و علیه السلام حکایت کرده اند
که بر شبانی گذشت که گوسفندان خود را می چرانید برهٔ فربهی دید که بازی میکرد
آنرا اگر قصه بگوشش گفت الم تعلم انک میت یعنی آیا نمیدانی که البته خواهی مرد

بعد ازان حضرت عیسی براه خود رفت و در وقت مراجعت دیگر باره همان بره را
دید ضعیف و ملول گردیده و از لاغری پوستش بر پشت چسپیده احوال آنرا
از شبان سؤال نمودند و از سبب لاغری او استفسار فرمودند شبان گفت
نمیدانم غیر آنکه روزی مردی برین گذشت و این را اگر قصه نمیدانم چه بگوشش
گفت و از آن وقت حال این چنین گشته که می بینی و مشهور است که چون گرگی
گوسفندی از رمه ربود و برد تا آن در نظر است گوسفندان دیگر از دنبال آن
می نگرند و از چرا باز میمانند آدمی قسی القلب بدتر در یمعنی از گوسفند و چارپایان
نیز بسی واپس تر است که چون گرگ تیز چنگ مرگ از رمهٔ بنی نوع وی یکی را برد
و پلنگ تیز چنگ اجل گلوی حیوت دردمندی را بچنگال امراض مهلکه تنگ فشرد
هنوز کالبدش در میان است که ازان غافل و مشغول شهوات و لذات عاجل
میگردد **بیت** مثل آدمی بس نادان ❋ مثل مور چه است در میدان ❋ آن یکی
کشته زیر پای دواب ❋ وانگر دانه می برد بشتاب **کاتبی می فرماید** بنزد تو که زتو
بپیش تو مرد ❋ تو بزی خوش ترا که یار دبرد ❋ مردگان را بگل سپردی تو ❋
تو مگر سیر نه مرد خوردی تو ❋ خود ندا ترا مرگ بسته یا گیرد ❋ تو امیری امیر که میرد ❋
و نیز از مذکرات امر خطیر ناگزیر مرگ زیارت قبور رفتگان و با جهان جهان حسرت
در فراش خاک خفتگان است که آدمی مهوش لاهی را کلاب گلاه آگاهی
برچهرهٔ دل میفشاند و سورت نایرهٔ حرص و شهوت را در کانون طبیعت فی

الحمد فرو می نشاند چنانکه شفاعتخواه امت مذنب و شرافت بخش خاک پاک تربت
حضرت اقدس نبوی صلی الله و آله فرموده اند زوروا موتاکم و سلموا علیهم و صلوا علیهم
فان لکم فیهم عبرة یعنی زیارت نمایید مردکان خود را و سلام کنید برایشان
رحمت رسیده یا نماز گزارید برایشان که مراد نماز میت باشد چه در ستی که شمارا
در ایشان عبرتیست یعنی از عبور بر قبور و ملاحظهٔ احوال آن اسیران زندان گور
شمارا عبرتی حاصل میشود و دل غفلت سیمات بفکر تدارک ما فات می افتد منقولست
که مردی در خدمت آن طبیب امراض قلوب صلی الله علیه و آله از قساوت قلب خود
شکایت نمود آنحضرت او را بمشاهدهٔ قبور و اعتبار بیوم النشور امر فرمود و هم
از ان سرور صلی الله علیه و آله در خبر ست حدیثی که حاصل آن اینست که زیارت قبور
کن که آن آخرت را بیاد تو آورد و غسل ده مردکان را که مباشر آن شدن مشوبی
و موعظتی رساست و نماز کن بر جنازها که شاید آن ترا محزون سازد که بدرستی
که حزین در سایه رحمت خداست و در فصل دوم باب اول کذارش شد که وقتی حضرت
داود نبی بمقام حضرت خرقیل علی نبینا و علیهم السلام عبور نموده بعد از ملاقات پرسید
که هرگز قصد گناهی کردهٔ خرقیل فرمود نه دیگر سؤال نمود که از عبادت هرگز عجب و غروری
ترا بهم رسیده گفت نه فرمود که هرگز مایل دنیا و خواهش لذات آن گشته فرمود
آری گاه واقع شده است حضرت داود فرمود فما ذا تصنع اذا کان ذلک یعنی
چون خواهش دنیا ترا بهم رسد چه میکنی و آنرا از خود چگونه دفع می نمایی فرمود باین شعب

یعنی باین دره می روم و از آنچه در آنجاست عبرت می گیرم حضرت داود بآن مکان
رفت و دید تختی از آهن نهاده کاسهٔ سری و استخوان پوسیدهٔ چند افتاده و لوحی
از آهن نشسته و بر آن نوشته که من فلانم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا نمودم
و هزار دختر را بکارت بردم عاقبت خاک فراش من شده و سنگ بالینم و مارها کرمان
و ماران همسایه گشتم پس هر که مرا ببیند باید که بدنیا مغرور نگردد و شبیه این حکایه
آنچه نقل کرده اند که یکی از سلاطین روم وصف عمارت قبة الرصاص را شنیده
و آرزومند دیدن آن گردیده بود تا آنکه وقتی از دار الملک خود بقصد دیدن آن بهفت
کروه طی آن مسافت بعیده نمود گنبدی عالی دید صورت مجسمی بر آن تعبیه گشته و
بر آن خطی نوشته که کل ملک یزول الا ملک الله العلی الکبیر یعنی هر پادشاهی ملک او
زایل و سلطنت او فانی و باطل می گردد غیر از الله تعالی که از علو شان و بزرگواری
دست زوال از دامن جلال او قاصر است کسی داخل این قبه نتواند شد تا مرا
برکند پادشاه فرمود تا آنرا از آن مقام بزحمت تمام کندند دری پیدا شد
پادشاه بدرون آن گنبد رفته قبری دید عظیم بر آن لوحی گذاشته و بر یک طرف آن
خطی نگاشته باین مضمون که بترس از موت و تعجیل کن پیش از فوت مرگ بر بندگان
آسان است چارهٔ آن کن بطاعات و فرمان برداری حق که ملک الموت بر فرمان
برداران مهربانست و بر جانب دیگر آن لوح چیزی چند نوشته که ذکر آن
باین مقام مناسبتی چندان نداشت لهذا ترک آن شد و بعد از آن مواعظ

مرقوم گردیده که ای بنی آدم این قبر لام بن عاد است سالها پادشاهی کرد و هزار شهر
بحیطه تسخیر در آورد و هزار دختر نکاح نمود چاره مرگ نتوانست کرد هر که پند باید
که عبرت گیرد و نیز حکایت نموده اند که در حضرموت خانه یافتند از سنگ تراشیده
و در آن تختی زرین نهاده و بر آن شخصی عادی عظیم افتاده بر لوحی این بیت نقش
کرده که بیت اعتبر ایها المغرور بالعمر المدید * انا شداد بن عاد صاحب القصر
المشید * یعنی بمن نظر کن و اعتبار گیر ای الخسی که بعمر دراز مغروری و من شداد بن
عادم صاحب کوشک گچ کاری یا کوشک بلند مفسران در تفسیر بئر معطلة و قصر مشید
که در سوره شریفه حج ذکر کرده اند که این چاه که الله تعالی آن را معطله خوانده از
این جهت است که اهل آن هلاک گشته و آن معطل مانده در دامن کوه حضرموت است و
قصر مشید بر قله آن کوه و بانی آن عاد است که او را منذر گویند الحاصل زیارت
قبور مسلمین و مشاهده حجرها و گورخانهای چنین در لهیای غفلت چشم را بینایی
متین و موعظتی دلنشین است چنانکه حضرت خیر قبل فرموده دامان دل را از
گرد هوسهای بی حاصل میفشانند و نیران شهوات دنیا را در کانون طبیعت فرو
می نشانند و از مرغبات زیارت قبور حدیثی است که از سرور انبیا صلی الله
علیه و آله ماثور و در جامع الاخبار مذکور است که من مر علی المقابر و قرأ قل هو الله
احد احد عشر مرة ثم وهب اجره للاموات اعطی من الاجر بعدد الاموات
حاصل معنی آنکه کسی که بر گورستان گذرد و یازده بار قل هو الله احد خواند و ثواب

آن را بمردگان هبه نماید خدا تعالی بعدد آن مردگان اجر و ثواب بوی عطا فرماید
و نیز در آن کتاب از احمد بن محمد روایت نموده که گفت من و ابراهیم بن هاشم در
قبرستانی بودیم ناگاه ابراهیم بر سر قبری آمده رو بقبله نشست و دست برا
قبر نهاده هفت بار انا انزلناه خواند بعد از آن گفت که حدیث کرد مرا صاحب
این قبر که محمد بن اسمعیل بن بزیع باشد که من زار قبر مؤمن فقرا عنده سبع مرات
انا انزلناه فی لیلة القدر غفر الله له و لصاحب القبر یعنی هر که زیارت کند قبر مؤمن را
پس بخواند نزد آن مومن یا نزد آن قبر هفت بار انا انزلناه فی لیلة القدر
بیامرزد خدا تعالی او را و صاحب این قبر را و این حدیث شریف در من لا یحضره
الفقیه از مهر سپهر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست در کیفیت
زیارت قبور و دعا و سلام بر ساکنان آن وحشت آباد پر مار و مور در ارشاد
القلوب مرویست که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله چون داخل قبرستان
گردیدی باران این سخنان درد آمیز رحمت انگیز از رگ ابر زبان حکمت بیانش بر
تربت آن متوطنان دیار غربت باریدی السلام علیکم ایتها الابدان البالیة
و العظام النخرة التی خرجت من الدنیا بحسرتها و خلصت منها بزهدها اللهم ادخل
علیهم روحا منک و سلاما منا و منک یا ارحم الراحمین حاصل معنی آنکه بر شما سلام
ای بدنهای کهنه گردیده و ای استخوانهای پوسیده که از دنیا با حسرت رفته اید
خداوندا داخل ساز بر ایشان راحتی از جانب خود و سلامی از قبل ما و خود ای

رحم کننده ترین رحم کنندگان در کتاب من لا یحضره الفقیه هم از آن سرور
صلی الله علیه و آله در خبرست که چون بر قبور عبور نمودی فرمودی که السلام
علیکم من دیار قوم دیار مؤمنین و انا انشاء الله بکم لاحقون یعنی رحمت
خدای بر شما باد بدرستی که ما انشاء الله از دنبال شما خواهیم پیوست و از
جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام هم در آن کتاب روایت نموده
که چون داخل گورستان گشتی این کلمات هوش ربای غفلت زدا بر زبان
مبارک جاری گشتی که یا اهل التربة و یا اهل الغربة اما الدور فقد سکنت و اما الازواج
فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت فهذا خبر ما عندنا فلیت شعری ما عندکم
ملخص معنی و مدعا اینکه ای ساکنان خاک و ای غریبان این مغاک اما خانهای
شما پس بتحقیق که مسکن دیگران شد و اما زنان شما پس بتحقیق که منکوحه دیگران
گشتند و اما مالهای شما پس بتحقیق که در میان دیگران منقسم گردید این خبریست
که در پیش ماست ای کاش میدانستم که پیش شما چه خبر است بعد از آن بمتفقت
اصحاب گشته فرمود که اگر اذن داده شدی ایشان را در جواب گفتن هر آینه
گفتندی ان خیر الزاد التقوی بدرستی که بهترین توشها تقوی است و در
کافی از عمرو بن ابی المقدم روایت کرده که گفت در خدمت ابی جعفر یعنی امام
باطن و ظاهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام در گورستان بقیع بر قبر مردی
شیعه از اهل کوفه گذشتیم آنحضرت بر سر قبر وی توقف نموده فرمودند که اللهم

ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و اسکن الیه من رحمتک ما یستغنی بها عن رحمة
من سواک و الحقه بمن کان یتولاه حاصل مضمون اینکه خداوندا رحم کن بر غربت
او و پیوند ده بهمدمی ارواح مؤمنین یا ملائکه یا اعمال صالحه تنهایی او را حاصل
اینکه الم تنهایی را از او زایل گردان و انس ده وحشت او را و متوجه کن بسوی
او از رحمت آنچه مستغنی گردد بآن از رحمت غیر تو و ملحق بساز او را بکسی که دوست
میداشت ویرا یعنی او را امام و مقتدای خود میدانست و نیز در کتاب شریف
کافی از عبد الله بن سنان مرویست که گفتم بحضرت ابی عبد الله علیه السلام
که بر اهل قبور چگونه سلام باید کرد فرمود تقول السلام علی اهل الدیار من المؤمنین
و المسلمین انتم لنا فرط و نحن انشاء الله بکم لاحقون یعنی میگویی سلام و رحمت
اهل این گورستان از مؤمنان و مسلمانان شما پیشرو مایید و ما نیز انشاء الله
از دنبال شما خواهیم رسید و همان و هلن کتاب و کتاب من لا یحضره الفقیه
نیز مذکور است که ذر پسر ابی ذر رحمه الله وفات یافت ابوذر دست بر قبر او سوده
گفت رحمک الله یا ذر و الله ان کنت بی بارا و لقد قبضت و انی عنک لراض اما و الله
ما بی فقدک و ما علی من غضاضة و ما لی الی احد سوی الله من حاجة و لولا هول
المطلع لسرنی ان اکون مکانک و لقد شغلنی الحزن لک عن الحزن علیک و الله
ما بکیت لک و لکن بکیت علیک فلیت شعری ما ذا قلت و ما ذا قیل لک حاصل معنی آنکه
رحمت کناد ترا خدا تعالی ای ذر بخدا قسم که بدرستی که تو با من نیکوکار بودی

دهر این تحقیق که وفات نمودی بر حالی که من از تو هر اینه راضیم و نیست مرا
بهیچ کس غیر خدای تعالی حاجتی و اگر نه هول مطلع و خوف و دهشت مرگ می بود
هر آینه مسرور و شادمان می گشتم از اینکه من بجای تو باشم تحقیق که مشغول ساخته است
مرا اندوه برای تو از اندوه بر تو یعنی غمگینم بآنکه آیا احوال تو در این عالم چگونه باشد
غم مفارقت ترا از خاطر من برده است بخدا قسم که من نگریستم برای تو و لیکن گریستم
بحال تو ای کاش میدانستم که در آن عالم تو چه گفتی و بتو چه گفتند بعد از آن گفت
اللهم انی قد وهبت له ما فرضت علیه من حقی فهب له ما فرضت علیه من حقک فانت
احق بالجود منی یعنی خداوندا بدرستی که بتحقیق من بخشیدم براو آنچه را فرض و واجب
ساخته بودی بر او از حق من تو نیز ببخش باو آنچه واجب گردانیده بودی بر او از
حق تو که تو سزاوارتری بجود و بخشش از من و در مجموعه ورام مذکور است که حضرت
امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بیمار بود که شب بگورستان رفته
خطاب میفرمود که یا اهل القبور ما لی اذا دعوتکم لا تجیبونی یعنی ای ساکنان این
قبرها چیست مرا که چون شما را می خوانم جواب من نمی دهید بعد از آن می گفت که حیل
والله بینهم و بین الجواب و کانی اکون مثلهم حاصل یعنی آنکه بخدا قسم که میان
که میان ایشان و جواب حایل و حاجزی بهم رسیده و یعنی قدرت بر سخن گفتن
ندارند تا جواب من گویند و گویا می بینم که من نیز مثل ایشان خواهم شد و بعضی از
هوشمندان چون بر قبرستان مشرف گردیدی و انتقام پر حسرت را بدیده عبرت

دیدی می گفتی که ما احسن ظواهرک انما الدواهی فی بواطنک چه نیکوست ظاهر
تو و دواهی عظیمه و محنتها همه در باطن تست و دیگری شبها بگورستان رفتی و خطاب
بر دکان کردی و گفتی ای اهل قبور متم فوا موتاه و عاینتم اعمالکم فوا عملاه
یعنی مردید و وا حسرتا بر مردنها و کردهای خود را معاینه دیدید
از کردارهای وای و زیرکی از آگاه دلان با شعور در وقت یاد مرگ یا دیدن قبور
می گفته که یا اماه لیتک کنت عقیما ان لابنک فی القبر حبسا طویلا و من بعد
ذلک منه رحیلا یعنی ای مادر کاش تو عقیم و نازاینده می بودی و هم نمی زائیدی
بدرستی که پسر تو در گور مدتی دور و دراز محبوس خواهد بود و بعد از آن بعرصه جزا
رحلت خواهد نمود عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه بصفت هوشمندی
اتصاف و بر قبح افعال آن دشمنان خاندان رسول اعتراف داشت چون
بگورستان نهادی و نظر بر قبور آبا و اسلاف خود افتادی این مضمون
ادا کردی که ای قوم پدران من بنی امیه اند که درین قبور غنوده اند گویی هرگز با
اهل دنیا در لذتها و عیش شریک نبوده می بینی که بر خاک افتاده اند و مور و مار
رو بایشان آورده عقوبتهای اعمال ایشان فرود آمده و جای گرفته
و بلا و محنت آنجهانی در ایشان استحکام پذیرفته است این سخنان می گفت
و می زارید و آنقدر حسرت از دیدگان می بارید نعمان بن منذر که از اعاظم
سلاطین عرب بود روزی سواره بر مقبره عبور نمود یکی از اهل هوش از زبان

حال آن گویند کان خموشان این بیت بر و خواندند شعر الا یا ایها الرکب علی الارض
تخبّون کما کنتم کنّا و کما نحن تصیرون: یعنی ای جماعت سواران که بر روی
زمین میروید ما نیز چنان بودیم که الحال شما میدوید و شما همچنین خواهید شد که ما اکنون
ایم و بعضی از عارفان هوشمند شبها بخموشان آباد و گورستان رفته با واز بلند
گفتی که یا اهل القبور من انتم یعنی شما ای اهل گورستان شما کیانید و هم از خود
در جواب گفتی که نحن الآباء و الامهات و الاخوة و الاخوات نحن الاحبة
و الجیران نحن الاصدقاء و الاخوان تحتنا البلاد کلمانا دل و الثری یعنی
پدران و مادرانیم و برادران و خواهرانیم ما دوستان محرمان و همسایگانیم
ما مخلصان و یارانیم نرم گرد ما را آسیای بلا و خورد بدنهای ما را اشک رو
خاک این محنت سرا و از قبیل این کلمات جانسوز در داند و از انبیا و
اوصیا و صلحای امت و از مردم نیکو سیرت روشن بصیرت در مخاطبه اهل
قبور در کتب سلف و خلف بسیار مذکور است و پر ظاهر است که امثال
این مکالمات در حقیقت با اموات نیست چه ایشان قابل خطاب و قادر بر
جواب نیستند بلکه در حقیقت این گفتگوها با خویش و مراد از آن تنبیه خود
و آگاه ساختن نفس کافرکیش است و از معظم فواید زیارت قبور چنانکه سابقا
مذکور شد همانا این فایده است پس سزاوار آنست که مرد کامل نفس شوخ
چشم جاهل را آگاهی بدیدن این گلزار و چیدن گلهای اعتبار برد و ساعتی چند

بتماشای گلهای گوناگون احوال ساکنان آنجا مشغولش ساخته از فکرهای
بیجا که دنیای شامتش بار آورده و بدیدن هر لاله از دل سیاهی چو نماید در
بستر الگذشته هر سبزه دیده بصیرت را از خواب غفلت مالد از جور بر سنگهای مزار
نقش انداز و را سنگسار از سنگ ملامت سازد و از مرور بر دخمهها و مقبرهها خود را
بفکر تعمیر خانه دین و آخرت اندازد از سر مزار هر لحدی بدیده دل را معالجه
نماید و از آیینه بدن نمای هر لوحی صورت احوال خود را مشاهده نماید از صورت
هر قبری بمعنی تقیعی پی برد و از مصرع برجسته هر لوحی طبع سخن را بشور آورد
لمؤلفه سوی گورستان گذاری کن که خوش بوم و بری ست: سبزه هر سو خط
پا مری گلرخ سیمین بری ست: بسکه پر بار از گل صد رنگ حسرت گشته است: سر
سر نهاده بر زمین و هر قدم شاخ زری ست: هر طرف آرامگاه شاه دامادی ست
شوخ: هر قدم گرد سرای نو عروس دلبری ست: هر قدم ذرها نهان از بس بخاک
افتاده اند: چشم دل گر وا کنی هر جاده عقد گوهری ست: گوش هوش مردمان از بس
غفلت پر است: مور زهر نعشی بر دوش واعظی بر منبری ست: بر جنون دل بنهاد این جهان
بی ثبات: هر مزار نوخطی از سبزه تر محضری ست: ای که دایم میسگلی جان از پی زر
عمر تا زین کاخ ویران خشت بر ز کج زری ست: گرد واعظ ذکر مرگ و فکر مرگ با ما مکر
مرگ پنداری همین حق بهر [illegible] ی دیگری ست: ولیکن در زیارت قبور نباید که
صاحب جلسه و همگنان کامل مانند شوخ و شنگان جاهل باشند که حسرتگاه مقابر را

عشرت گاه نفس کافر قرار داده چنانکه در اکثر بلاد متعارفست بسیر آنجا
میروند و تماشای بازیگران و حقه بازان کرده از معرکها و هنگامها ساخته‌اند
محو گشته سراپا چشم و گوش میکردند صاحب مذاقان بی آبرو بقصد کوچه طلب و
جستجو فرزندان مسلمانان را از هر سو بنظر در آورده سر در دنبالشان می‌کنند و
شاهد بازان شوخ و شنگ با جامهای سرخ و زرد و نیم تنه در هر گوشه با
شاهدان بیحیای جلوه باز همخانه راز و نیاز در میان میدارند جمعی بیباک
بر قبور آن غریبان خاک نشسته بجای تلاوت قران بلغو و هذیان میگذرانند
گروهی بکروه در آن مقام پرانده حلقه بسته در عوض ماتمهای گریه که باید بر زن
خود کنند قهقهه خنده آواز بلند می‌سازند و هلا از آن عزیزان خاک
شرم و حیا و از آخر کار خود اندیشه و پروا نمیدارند و نمیگویند که در زیر
فاصله چه خبر و چه صحبت در این شکافهای زهره شکاف چه ولوله و چه وحشت است
ابنای جنس مایند با خاک تیره یکسان گشته اقران و همتایان مااند نالهٔ حسرتشان
بزبان حال از فلک گذشته گردن کشانند بگریبان مذلت سخت مرده‌اند
بسنگ صعوبت اجل نرم گردیده سرو قدانند همه صفت در آتش غیرتی قد قدر بر
هم افتاده نازک تنانند ها ماندا و آن گل در خاک فنا تیره و بروی هم نهاده
آزاد اندیشه هیچ و پوچ گشته دلشادانند در آتش حسرت برشته جهان کشایانند
در برابر روی خود بسته فرمان روایانند متأسف نافرمانی نشسته شیر شکارانند در

زنجیر امواج بلا کشیده میدان داران اند بسوراخ تنگ فنا در خزیده صاحب
نظرانند سرمه صفت در چشم خاک سخن وران اند مانند زبان در کام زمین نهفته
عالمانند اجزای کتاب وجودشان از هم پاشیده کاتبانند کز کلک مرگ رقم
ذکرشان را از صفحهٔ روزگار تراشیده و چرب زبانانند شمع صفت مغز خاکشان
بشعلهٔ مرگ گداخته شیرین کلامانند موران گور جسم زارشان را خانه زنبور
ساخته کله بربادانند دست اجل خاک در کاسه سرشان کرده خشک مغزانند
آتش فنا دود از نهادشان برآورده خودفروشانند شکست متاع خود را
بجان آلوان پوشانند جامهٔ کفن بخونشان گلگونی کرده از نادی طریق زندگی
و نجی مراسم خندگی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که ما من احد یمر
بمقبرة الاوائل القبور یقولون یا غافل لو علمت ما نعلم لذاب لحمک عن جسدک
حاصل معنی آنکه هیچکس بر قبرستانی گذر نکند مگر اینکه مردگان آن قبور زجهنگان
آن زخمهای پر بار و مور گویند ای بیخبر اگر دانی آنچه ما میدانیم هر آینه بگدازد
گوشت بر اندامت و نیز از آن سرور در خبرست که من ضحک علی جنازة اهانه
الله تعالی یوم القیمة علی رؤس الخلائق و لا یستجاب دعاؤه و من ضحک فی المقبرة
رجع و علیه من الوزر مثل جبال احد من ترحم علیهم نجا من النار محصل مضمون آنکه
اینکه هر که خنده بر جنازه کند خوار گرداند او را خدا تعالی روز قیامت در حضور خلایق
و دعای او مستجاب نشود و هر که خنده کند در قبرستان بازگردد از آنجا و بر او از

کناه مثل کوه احد باشد و هر که بر آن مردکان ترحم و برای ایشان طلب رحمت نماید
از آتش دوزخ نجات یابد و در کتاب شریف فقیه از حضرت اقدس نبوی صلی الله
علیه و آله مرویست که ان الله تبارک و تعالی کره لی ست خصال و کرهتهن للاوصیاء
من ولدی و اتباعهم من بعدی الضحک بین القبور یعنی اینکه بدرستی که خدا تعالی برای من
مکروه داشته و ناخوش شمرده شش خصلت را و من نیز برای اوصیای خود از
فرزندان من و پیروان ایشان بعد از من مکروه و ناخوش داشته‌ام و از
جمله آن خصال خندیدن در میان قبور را شمرده **لمولفه** بعد مستی سرت را میخورد
این دور کار آخر ؛ تو دایم از مغزی همان چون پسته خندانی ؛ و عارفی هوشمند
در این مقام چه درست و دلپسند گفته که الضحک و لعل کفنک قد خرج من عند القصار
یعنی تو میخندی و تنگی می کنی و ممکن است که کفن تو از پیش کازر بیرون آمده باشد
لمولفه درین ماتم سرا از غفلت ای جاهل چه می خندی ؛ ترا چون دل اغ(؟) عزیزی
مرده ای غافل چه میخندی ؛ چو بلبل بذله گو یا مند زیر پا چه میگویی ؛ گل آسا خنده
رو یا مند زیر گل چه می خندی ؛ اجل گلچین زمین و امان گلچین و توی چون گل
بروز خود چو گل خون گریه کن ایدل چه میخندی ؛ بحالت گریه آید هر زمان ابر
بهاران را ؛ تو با این کشت و کار خشک بیحاصل چه میخندی ؛ شب هستی گذشت و
روز مرگ آمد چه میخوابی ؛ رهت بسیار صعب و کار بس مشکل چه میخندی ؛
بهم باید لب از شادی ترا چون گل نمیبستی زنی ؛ اگر از حق نمیرنجی از این باطل چه میخندی

سبکسر

گل غفلت بود در پیش عاقل خنده بیجا ؛ تو واعظ میشماری خویش را عاقل
چه میخندی ؛ الحاصل گل ابتدرودی و بار روای و نهایت بیشعوری و سر بهوی است
که در چنین جایی که خلقی کثیر از صغیر و کبیر پادشاه و گدا و بیگانه و آشنا و شریف
و دنی محتاج و غنی عالم و جاهل ناقص و کامل زشت و زیبا پیر و برنا با جهان جهان
آرزوی و عالم عالم تاسف و ندامت در زیر پا خفته و هر یک بزبان فصیح حال
با فکران ما را پندی و موعظتی می گفته باشند آن یک از شدت عذاب
و نکال اشتلم مذکور را سازد و این یک از حسرت ملک و مال فضلی پرواز دادن
از گرانباری وزر و وبال شکوه نماید و این از تهی دستی عمل دست تاسف بهم
ساید آن یک از بیوفایی دنیای بی بقا گوید و این یک از مواخذات الجنانی گریز
گاهی جوید و این یک دست ناامیدی رحمت بر خاطر پر حسرت گذارد و این یک
نادوا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله از دل پر افغان و آه بر آورد و انعکس صلا
منفعت اینها بگوش تو نشود و اینهمه فریاد و خروش گوینده کان خوش ترا بگوش هوش نشنود
و همچنان زبان هرزه باش و زد گرخان و مان و دل فارا مشالش در فکر باغ
و دکان بوده خود را دمی از آن فارغ نسازد و زمانی بسرانجام ضروریات خانه
ویرانه لحد که سالها و قرنهای بیحصر و حد در آن بسر باید برد و خاک گل امروز
انصاف او هو باید خورد و نبرداندو از راه بنمای کعبه حسن تاب و بیداری بخش دلهای
کران خواب اعنی جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که القبر جادّه

کل یوم خمس کلمات انا بیت الوحدة فاحملوا الی انیسا انا بیت الظلمة فاحملوا
الی سراجا انا بیت التراب فاحملوا الی فراشا انا بیت الحیة فاحملوا الی تریاقا
انا بیت الفقر فاحملوا الی کنزا حاصل معنی آنکه قبر هر روز با آدمیان بدین پنج
سخن ادا می کند اول آنکه من خانهٔ تنهایم با خود انیسی بیاورید دوم آنکه من خانهٔ
تاریکم با خود چراغی بیاورید سوم من خانهٔ خاکم با خود فرشی بیاورید چهارم من
خانهٔ مارم با خود تریاقی که چارهٔ آن زهر نماید بیارید پنجم خانهٔ بی برگ و نوام
با خود گنجی که شما را از رنج آن رهاند بیاورید گفتند یا رسول الله مونس قبر چیست
آنحضرت فرمودند که تلاوت قرآن مونس قبر است و نماز شب چراغ آنست
و عمل صالح فراش آنست و صدقه یعنی مالی که در راه خدا بدرویشان دهند
تریاق آنست و کلمهٔ توحید یعنی گفتار کلمهٔ طیبه لا اله الا الله گنج آنست و در بعضی از
روایات این مذکور است مضمون آنکه چون جنازهٔ آدمی را بر لب گور نهند بگوش
هوش وی ندا در دهند که یا ابن آدم ما تزودت من العمران لهذا الخراب و
ما حملت من الغنا لهذا الفقر و ما حملت من النور لهذه الظلمة محصل آنکه ای فرزند
آدم از آبادانی برای این ویرانه توجه توشه مهیا کرده و از توانگری جهت
این مفلسی چه با خود آورده و از روشنایی دنیا برای این ظلمت کدام
چراغ با خود برداشته آدمی تیره روان کار خود مدان ای کاش صد یک این تلاش
که در باب رونق امور معاش مینماید جهت معاد خود نمودی و چنانکه صبح و شام

برای سرانجام اسباب خانه کرده روز دیگر نشیمن بیگانه است بی خورد و خواب
و در آتش اضطراب می باشد گاهی هم در فکر احتیاج سرای گور گرد بعضی از آن
درین حدیث شریف مذکور شده بودی ولیکن با جهل بیکران غافل را درین خاک
دان بیحاصل نه چنان پای دل بگل فرو رفته که بی دستگیری عنایتی پا براه آگاهی
توانیم گذاشت و در طریق بندگی قدمی از قدم توانیم برداشت نسال الله الغنا
والتوفیق لقطع مراحل هذا الطریق العمیق مجملا زیارت قبور غافلان را امری
ضرور و از اد و به مجرب دلهای رنجور است و اهتمام بعضی از سالکان راه و
زنده دلان آگاه درین باب بحدی بوده که گاه و بیگاه ملازم و مجاور آن
عبرتگاه مینموده و وقت و بیوقت راه هولناک مرگ را با نفس انگشت نگاه عبرت
بنفس اماره زشت سیرت مینموده اند در حکایتی از مجموعه ورام که تمام آن مفصل
در مجلس باب اول گذارش مذکور است که وقتی ذوالقرنین بر سمند عزیمت جهانگیری
سوار و آسمان کردار با لشکر و حشر و انجم شمار بر گرد عالم دوار بود در قومی
گذر نمود که عارض احوال ایشان بزیور بسی اطوار پسندیده غریبه آراستگی داشت
از انجمله این بود که قبرها کنده بودند و هر صباح بر سر آن قبور رفته و آن مقام را
از خس و خاشاک و غبار رفته بگزاردن نماز اشتغال مینمودند و ذوالقرنین بعد از
دریافت ملاقات پادشاه ایشان از سر آن امور عجیبه و اطوار غریبه یکیک
استفسار مینمود و او در جواب سخنان سنجیده و برای هر کدام وجهی پسندیده

باقیه

می گفت پادر سبب کندن آن قبور مضمون این مضمون ایجاد نمود
که غرض ما ازان اینست که چون از دنیا آرزوئی و املی ما را خورد دل بهم رسد
دیدن این قبور آنرا از ما دور سازد و خاطر ما را از آن آرزو باز دارد
و بعد از اتمام آن سخنان کاسه سر انسانی برآورده باسکندر نمود و
گفت میدانی این کیست پادشاهی است که خدا تعالی او را سلطنت و فرمان
روائی بر اهل زمین داده بود و او بر خلایق ظلم و ستم نمود و بدان سبب
خدا تعالی او را میرانید و شمار اعمال او را در او را رد و در آخرت جزای آنها را
در کنارش می گذارد و بعد از ان کاسه سر دیگر برگرفت و گفت ای ذوالقرنین
میدانی این کیست پادشاهی است که بعد از و پادشاهی یافت و از ظلم و تجبر
پادشاه سابق متنبه گشته رو از ان طریقه برتافت و با جناب الهی تذلل
و فروتنی ورزید و سالک طریقه عدل و داد گردید او نیز چنین شد که می
بینی و خدا تعالی او را بر شمرده تا در آخرت پاداش او را باو رساند بعد از ان
اشاره بکاسه سر ذوالقرنین کرد و گفت ای ذوالقرنین این کاسه سر
نیز چنین خواهد شد و در کتاب شریف اکمال الدین حکایتی شبیه این حکایت
ذکر کرده و در طی اعداد و اطوار غریبه آن قوم چنین آورده است که قبرهای مردگان
ایشان در ساحتها و درگاهای خانهای ایشان بود سکندر از اطوار ایشان
متعجب گشته از سبب هر یک سؤال نمود از آنجمله گفت سبب چیست که گور

مردگان شما بر ساحتها و بر درهای خانهای شماست گفتند فعلنا ذلک لئلا
ننسی الموت ولا یخرج ذکره من قلوبنا یعنی این را ازان کرده ایم که مرگ را فراموش
نکنیم و یاد آن از دل ما بیرون نرود و هم در آن اکمال الدین حکایتی مذکور است که
محصل آن اینست که اسکندر بپیری گذشت که کلههای مردگان را پشت و رو می
کرد و اینها و بنظر تفحص در آنها می نگریست اسکندر با لشکری توقف نموده از سبب
آن استفسار فرمود پیر گفت لاعرف الشریف من الوضیع فما عرفت فانی اقبلها منذ عشرین سنة
یعنی میخواهم کاسه سر بزرگان را از خردان بشناسم و بعد یادگار از فرمانبرکان
فرقی نمی توانم و حال آنکه بیست سال است در این کارم اسکندر از آنجا روانه گشت
گفت ما اراک عذرتنی بعد احد ایعنی سخن به ازهمین با من نداد و بیان کنار
خبر خطر تو منبه تو نذکر نمیباید و میر معصوم کاشی این خورد و بزرگی که بنام انسان شد
در دست زمانه همچو انگشتانند ظاهر و را که بلند و پستی دارند خود را چو بخواهند همه یکسان شوند
گویند یکی از جا بگرد آن طریق فنا و دست و پا دارد آن معرکه جهاد نفس و هوا بحکم
موتوا قبل ان تموتوا در خانه خود قبری کنده بود و هر گاه که ملالی دیگر وقعات قبحی در
خود می دید و نفس غافل در گزارش وظایف بندگی کاهلی می کرد در درون این قبر رفته
چون مردگان می خفت و بسوز و گداز بزبان عجز و نیاز می گفت که رب ارجعون
لعلی اعمل صالحا فیما ترکت این مضمونی است که حضرت عزت در سوره مومنان از کفار
حکایت فرموده که وقت مرگ خواهند گفت و استدعای بازگشت بدنیا خواهند نمود

عبث

تا تدارک ما فات و تلافی تقصیرات پردازند این سخن را اکرار می نمود و بعد از آن
بخود خطاب میفرمود که ای نفس اینک مشغول تو مبذول کشته دست رد بر سینه
مدعای تو نهادند و بار دیگر ترا رخصت انصراف بدنیا دادند برخیز و امس یعنی
بر میان جان استوار ساز و در کار خود مردانه بود و مبتلا فی ما فات
پرداز مرد با شعور می باید که بر همین دستور هر شب بر وفق آن ورزد و چون بر فراش [که خواب]
خواب می کذارد آن خواب را خواب مرک و آن بستر را بستر لحد تعقل نموده بخود
کوید ای نفس شوم انکار که مرده و نقد دم را که بر او امس عدم شمرده و نیز خواب
برادر مرک است و ممکن است از این خواب بر نخیزی چه شدی اکر یک امشب
هم عمر مرا باقی بودی و خدای تعالی فردا از این بر حیوت من افزودی تدارک آنچه
نکرده ام در ان کردمی و فی الجمله خود را از تقصیر بر آوردمی و چون صبح چشم
کشاید و خود را زنده مشاهده نماید کوید ای نفس الحمد لله که آنچه میخواستی صورت
بست و ما مول بر وجه دلخواه بحصول پیوست اکنون باید که قدر زندکی امروز را
چنانکه شاید دانی و از آن چون ایام کذشته ببطالت و نافرمانی بکذرانی ؛
بیت دم را ناز دار و غنیمت شمار عمر ؛ کانها که رفته اند خراب همین دم اند
از جمله مذکرات مرک که آدمی بآن از این مرض دین که غفلت بیهوده ی
میتواند یافت بیماریها و رنجوریها ست از این جهت که کاخ سست اساس حیوت
در وقت جریان سیلاب امراض و علل ناپایدارتر و انهدام آن نزدیک بکار

تر است و معالجات اطبا هر چند حاذق باشند همیشه موثر و نافع و پیش و مان
اجل ظاهرا نافع و دافع نمی باشد بلکه تدابیر شان اکثر خطا می افتد و مزید علت میکردد
و اکر در چاره مرک بیچاره نبودندی دفع آن از خود نمودندی و کر میتوانستند
دفع آن پس لقمان کو و افلاطون کجا ست و بقراط چه شد و جالینوس کجا
رفت و بو علی چرا نیست بیت طبیبا ترا اکر این بکنه حل نیست ؛ که در ته شیشه دارو
اجل نیست ؛ اکر خود علم جالینوس دانی ؛ چو عاجز وار باید عاقبت مرد ؛ چه
افلاطون یونانی چه کرد ؛ بر قبر طبیبی نعمان نام این چند بیت نقش کرده بودند
کر قد قلت لما قال لی قایل قد صار نعمان الی رمسه فاین ما توصف من طبه و حذقه فی
الدافع عن نفسه هیهات لا یدفع عن غیره من کان لا یدفع عن نفسه خلاصه
معنی اینکه چون کفت مرا کوینده که نعمان مرد و بخاک رفت کفتم پس کو و چه شد
آنچه از طبابت و حذاقت و حدس او آنچه وصف می کردند هیهات محال است
که مرک را از دیکری دفع تواند کرد کسی که از خود دفع آن نمیتواند نمود پس هر کاه
مرضی پیش آید و عده اوای طبیبان اعتماد را نشاید احتمال مردن و از ان مهلکه
جان نبردن قریب الوقوع خواهد بود و صاحبان عقل صحیح و خداوندان [توطن]
رای سلیم حاشا که در چنین وقتی از اندیشه مرک غافل و همچنان دل بسته این
کهنه سرای عاجل باشند و هر لحظه کونه خاطر از خود ما یوس و از ناخن دریغ و
افسوس نخراشند و اکر از ان بیماری عافیت نیز یابند مدتهای مدید از ان

هشیار شود و واقف باکر بر مرگ را بسبب عروض مرض دیگر تمند کر نبوده به تدارک احوال
خود مشغول شایند مجملا هر یک از امراض و علل پیغمبران ورود اجل اخبر است
جهت دفع خون فاسد عروق بزرگ و دلهای رنجور نشتری چنانکه حبیب حضرت الهی چهل و دو
و طبیب علت گناه جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که الحمی رائد
الموت یعنی تب پیشرو مرگست و نیز از آن سرور صلی الله علیه و آله مرویست
که الامراض و الاوجاع کلها برید الموت و رسل الموت فاذا جاء الاجل
اتی ملک الموت بنفسه فقال ایها العبد کم خبر بعد خبر و کم رسول و کم برید بعد برید انا الخبر
لیس بعدی خبر و انا الرسول لیس بعدی رسول اجب ربک طایعا او مکرها
فاذا قبض روحه و تصارخوا قال علی من تصرخون و علی من تبکون فوالله
ما ظلمت له اجلا و لا اکلت له رزقا بل دعاه ربه فلیبک الباکی علی نفسه فان
لی فیکم عودات و عودات حتی لا ابقی منکم احدا حاصل معنی خبر انجام سوز وحشت انداز
اینکه مرضها و دردها همگی فرستادگان و پیغام گذاران مرگ اند پس چون اجل در
رسید و ملک الموت خود آید گوید ای بنده ای بسا اخبار و فرستادگان و پیغام
گذاران مرگ که قاصد آن که از مرگ پیاپی بتو آمد و من آخرین آن خبرها
و فرستادگانم اجابت کن خداوند خود را خواهی نخواهی پس چون قبض
روحش نماید و اهل وی خروش و فریاد بر آورند ملک الموت گوید بر که
فریاد و گریه می کنید بخدا سوگند که من بر وی ستمی نکرده و روزی وی را

نخورده ام بلکه او را خداوند خوانده پس آنکه بر وی می گرید باید بر خود گرید
چه بدرستی که من میان شما باز خواهم آمد تا آنکه هیچ یک را از شما نگذارم پس
سزاوار است که آدمی امراض و علل را از الطاف خدای عز و جل شمارد
و بورود هر یک از آن قاصدان صادق القول خود را خبردار و آماده
نزول آن واقعه ناچار سازد و هر دردی را از شربخانه اشفاق حضرت حکیم
علی الاطلاق دوای سودمند و هر علتی را شربتی مفید دل پسند دانسته حکیمانه
بمعالجه مرضهای کشنده باطنی بپردازد و به حرارت تبها دل دردمند را از
سرگرمی خواهشهای دنیا خنک و بگرانی شبها خاطر تشنه را از اخلاط اندیشهای
فاسد سبک کند الم صداع را صندل درد سر شغلهای بیجا داند و آزار
معده را که گفتند سده دلگیریهای دنیا خواند به علت ذات الجنب از هوسهای
نفسانی پهلو خالی کند و بمرض ذات الصدر ماده ذات الصدر وسوسهای
شیطانی را از سینه بر کند بکوفت یرقان خود را از زرد رویی انفعال روز
جزا رهاند و بتقریب خفقان تنگی مجال نفسهای بازپسین را بخاطر رساند
بسبب ماشرا از رگهای پوچ بن عبرت سرا را از سر نهد و از مرض خناق
واقف باکر بر گلوگیر فلولا اذا بلغت الحلقوم را یاد آورد و الی صل با تقام
و آلام جسمانی خود را دل نهاد مرگ و برای سفر عقبی فکر ساز و برگ تا به
گرد و بار گران علایق دنیویه را روز بروز سبک ساخته هنگام کوفتن طبل

رحیل سبکبار رو براه باید آورد چه نیکو گفته اند من لم یستعد للموت فموته فجأة
و ان کان صاحب فراش سنة یعنی کسی که مهیای مرگ نشود و همچنان کار
خود کار ساخته بمیرد چنان است که بفجأه یعنی مرگ ناگهانی مرده باشد و اگر
چه یکسال در بستر بیماری خفته باشد شیخ طوسی رحمه الله در امالی از نور ائمه (?)
اهل بیت جعفر بن محمد علیهما السلام روایت نموده که اذا اشتکی العبد ثم عوفی
فلم یحدث خیرا و لم یکف عن سوء لقیت الملائکة بعضها بعضا یعنی حفظته فقالت
ان فلانا داویناه فلم ینفعه الدواء و عوفی حاصل مضمون اینکه چون بنده کوفته (?)
ناک شود و بعد از آن صحت یابد و احداث عمل نیک نکند و از کار زشتی دست
برندارد و فرشتگانی که حافظ اویند باهم ملاقات نموده گویند فلان کس را
مداوا کردیم دوا او را فایده نکرد یعنی این کوفت برای او بمنزله دوایی بود که
شاید با آن از زور و بیدردی عافیت یابد و احوالش باصلاح آید اثر نکرد و او را
از این غفلت و جهالت باز نیاورد **بیت** هر درد ترا ای دل بیدرد دوایی است
اما چکنم در تو اثر نیست دوا را ؛ دیگر از جمله مذکرات که با وجود آنها از مرگ
فراموشی نشان کمال غفلت و بیهوشی است پیری و آثار آن است چون سفیدی
مو و شکنج رو و ضعف باصره و کندی سامعه و تغییر بشره و ریختن دندان
و خمیدگی قامت و امثال آنها چه هریک از اینها نشانی از جانب مرگ خبری
صحیح و بر نزدیکی وقت رحیل دلیلی صریح است **لمؤلفه** که صاحب تاج و کمری و [illegible]

با تیر قضا چه چاره جز آماجی ؛ شد موی تو پنبه قد کمان این کج مزی (?) است ؛ یعنی که اجل
میکند ترا حلاجی **لمؤلفه** آن کار بکن (?) است که قامت شد خم ؛ بگذار از سر غرور و
برداری قدم ؛ سر پیش و خمیده قد بهم دوخته چشم ؛ بگرفته ترا اینکی خواب عدم ؛
و بر همین قیاس است علل و اسقامی است که در کبر سن بر بدن غالب و بر اعضا [illegible]
شبانروزی جان در یک قالب می باشند چون تنگی نفس و درد کمر و سستی زانو
و خارش بدن و امثال اینها و پیر از امکان اینکه این امراض از قبیل سایر امراض که
در جوانی عارض می گشت علاج پذیر و قابل مداوا و تدبیر است و از این جهت
هر روز مرده بنفس حکیمی و طبیبی و در خیال خام پختن و ساختن معجونی و ترکیبی می باشند
و نمیدانند که هریک از این علل بمنزله اجل بمنزله چنگالی است که در تن آدمی فرو
برده و دیگر از او از بدن جدایی و گریبان حیوت را از آن رهایی نیست و اگر
فرضا بعضی از آن باستعمال دوایی دو سه روزی تخفیف یابد باز عود می نماید ؛
بیت اذا کان لسون (?) عمرک لم یکن ؛ لداءک الا ان تموت طبیب ؛ دلا
رسید چو عمرت بشصت و درد ترا ؛ بغیر اینکه بمیری دگر طبیبی نیست ؛ در زبور حضرت
داود علی نبینا و علیه السلام مزبور است که من بلغ السبعین اشتکی من غیر
علة حاصل معنی اینکه کسی که بهفتاد سال رسید بیمار گردید بی مرضی و علتی و نیز گفته اند
که پیری بیماریست که عیادت آن نکنند و مصیبتی که تعزیت آن نگویند **مولانا جامی** کرد پیری
عمر او بهشتاد سال ؛ از حکیمی ضعف حال خود سؤال ؛ گفت دندانم زبر پیری گشته [illegible]

نیست بماید از وی کامیدن درست ٭ چون نکرد لقمه نرم در دهان ٭
هضم آن بر معده می آید گران ٭ هضم در معده چو باشد ناتمام ٭ قوت اعضا
چه سان بخشد طعام ٭ نیستی باشد ز تو بر جان من ٭ گر بری این سستی از دندان
من ٭ گفت با آن پیر دانشور حکیم ٭ کای دلت از محنت گیتی دو نیم ٭ چاره صنعت
پس از هشتاد سال ٭ جز جوانی نیست و آن باشد محال ٭ رشته دندان تو گر دو تو نیست ٭
کز از این هشتاد و چل و این روی ٭ لیک چون واپس شدن مقدور نیست ٭
گر با این سستی بسازی دور نیست ٭ مرد عاقل خردمند کامل صاحب توفیقی است
که چون آثار مذکوره را در خود مشاهده نماید طبع کودک خصلت را از بازیچهای
طفلان دنیا باز آورده دو سه روزی دیگر که از عمر باقی باشد لحظه از کار تیاری
دیار آخرت گیری سفر عقبی غافل نباشد از سفیدی مو فکر کافور و کفن کند و از ریختن
دندان دندان طمع از زندگی کند از ضعف چشم مرگ را بچشم خود ببیند و از
گرانی گوش گوش بزنگ ندای الرحیل نشنید ناخن قد خمیده کره دلبستگی دنیا
را از رشته جان گشاید و با سر انگشت خود بگاه خاک را بر قدم نفس سرکش بهوا
نماید از درد کمر موسته کمر بندد که بر میان جان بسته دارد و از سستی زانو
همواره بختی نفس سرکش را عقال بر زانو افکند از دیگر هر یک از علل و آلام
مذکوره که لازم سن پیری است کهنه سرای تن را شکستگی نمایان و بر انهدام
آن دلیلی واضح و آیتی لایح است و باوجود این دلایل از خود غافل بودن و سامان

سرای دیگر که بعد از خرابی این بنا بکار آید ننمودن کمال بی نوری و نهایت بی
شعوری است و یکی از قدما درین مقام تمثیلی بس تمام کرده و گفته است مثنوی
پیر از قضا فلک یک کس نمیشود پیدا ٭ که رخت عمر زیک بار می برد طرار ٭ یکی
همیشه همی گفت راز با خانه ٭ مشو خراب بنا که مرا مکن آواره ٭ شبی بنا که خانه زیر و زبر
آمد ٭ چه گفت گفت کجا شد وصیت بسیار ٭ نه گفتمت خبرم کن تو پیش از افتادن
که چاره سازم من با عیال خود بفرار ٭ خبر نکردی ای خانه حق صحبت کو ٭ فرو
فتادی و گشتی مرا ازار زار ٭ جواب داد مرا او را به فصیح آن خانه ٭ که چند بار
خبر کردمت بلیل و نهار ٭ بهر طرف که دهان را گشاده می شکاف ٭ که شد زبان
در افت و نم زبان هشدار ٭ چه زدی بدهانم ز حرص مشتی گل ٭ نگاه فهما همه بستی سر
دیوار ٭ ز هر کجا که دهان را گشاده می بستی ٭ نهشتیم بسخن پس چگویم ای معمار ٭
بدانکه خانه تن است و رنجها چو شکاف ٭ شکاف رنج بدارو گرفتی ای
بیمار ٭ مثال کاه گلست این مزوره معجون ٭ بلا تو کاه گل اندر شکاف می افشار ٭
دهان گشاید تن تا بگوید ت رقم ٭ طبیب آید و بندد بر وره گفتار بند دیگر اخلص
تقربیات یاد مرگ عیادت بیمار است چه عاقل متامل از ملاحظه
احوال ایشان متذکر این معنی میگردد که دنیا چنانکه جناب مستطاب امیر المؤمنین
علیه السلام در صفت آن فرموده که دار بالبلاء محفوفة خانه ایست بدرد و محنت و بلا
رنج و زحمت و آدمی بیچاره را از آن مفری نیست و چون توانا بود که گفته اند

کہ آسمان چون کمان است و بلاها چون تیرها و زمین آماج گاه و آدمی نشان
و الله تعالی تیر انداز و ہر گاه چنین باشد بکجا میتوان گریخت و دور دفع آن
چہ حیلہ میتوان انگیخت پس آدمی را در چنین سرایی کہ از در و دیوار آن بلا
می بارد و اصلا پناه و گریز گاہی ندارد دل بر صحت مزاج و قوت بنیہ بیش
و از انواع علل و اسقام بخاطر جمع نشستن کمال بیخردی و نادانی است و نیز
قوام بدن انسان نیز چون آن ہمہ از گوشت و پوست و خون و اخلاطی کہ
بسبب عروض امراض میگردد مشحون است و ممکن است کہ بسبب یکی
از آن اسباب باطنی و خارجی انسان نیز دران نزدیکی مرضی و رنجی گرفتار
گردد و ممکن است کہ آن مرض مرض الموت و خلاصی از آن امکان نداشته
باشد و آنگاه وقت تدارک ما فات بیگاه و دست از سر انجام سفر دور و دراز
دراز عقبی کوتاه خواهد بود پس ای دل مدبر و سزاوار آنست کہ پیش از ابتلا بدرد
بیدرمانی چنین چاره خود سازی و برای کار سازی روز پس دست پیش
اندازی المتلفظ تا دست رست دامن فرصت گیر ترسم کہ رسد دست
بجائی نرسد دیگر از جملہ منبهات خواب غفلت و مذکرات مرگ کہ فرصت تماشا
ویرانها و عمارتهای قدیم است کہ ہر یک بارگاه ملوک و سلاطین ذوی
شان یا کلبہ گدایان و درویشان بی نشان بوده و در ہر کدام فرقه
از بنی نوع انسان مدتهای مدید زندگانی نموده آن یک تعمیر

قصر و ایوان کنده اشته و این یک در و دیوار او ربست از خود می پنداشته بر
دران سرا بسی سرها از روی تذلل بر خاک مالیده و درو درون این منزل
بسیار قصر تنگدل از بینوایی نالیده آن کل زمین چکر زیرانها و چراغها
مشاهده کرده و این کف خاک چہ شبهای تار چراغ بروز آورده از آن
حصار چہ صداهای کیر و دار بر فلک دوار بلند گشته و درین خان و مان
چہ نالهای الامان از سپهر گردون در گذشته از تنگی این فضا چہ جان
و دلها از غصه کاسته و برای افزودن آن عرصه چہ غبار فتنها در میان
دوستان برخواسته اکنون رباعی اجل همه را گذران بمعمول عدم انداخته
و این باغ و بستانها و قصر و ایوانها بر سر گور جگلی طرح کم تر کو امن
جنات و عیون و زروع و مقام کریم خیام آن قصر کہ بر چرخ همی زد پہلو
بر در گه آن شهان نهادندی روی دیدیم کہ بر کنگره اش فاخته بنشسته
همی گفت کہ کو کو کو کو بتکان دار غرور و خوش نشینان این ویرانه
پر مار و مور را اعتبات لازم و ضرور است کہ بحکم حدیث شریف تفکر ساعة
خیر من قیام لیلة کہ مذکور شد گاہی بر خرابها و آثار گذشتگان کہ زنده
و بدیده تامل بنگرند کہ این در و دیوارهای شکسته درست نکرده نقش ہوا را
میخوانند و این نوای راست را بگوش هوش وی رسانند کہ کجا رفتند
آنانکہ درین مکانها ساکن بودند و این در و دیوارها بصد شوق و ذوق بنا

نموده‌اند هستی اساس عمر را هیچ شمرده‌اند و در استحکام این بناها قدم سعی و اهتمام فشرده‌اند
و در ساختن این سراهای بی‌بنا چون خانهٔ زنبور خراب ساختند و در تحصیل — وخانهای پرده‌دار
این سنگ و آجرها چه جوی بها بر پشت و پهلوی بیچارگان نواختند برای ایمن المهیا
ایستاده کجا نموده‌اند و در اجرای این قناتها نهاده هر چه صورت را بگل و لای کدورت
آلوده‌اند تا ساختن این حصارها چون حصار بکر دلی مثالی کردیده‌اند و از افراختن
این برجها برج صفت کردن مباهات برکشیده‌اند برای این درگاهها عمری در آستانه
تحقیر نشستند و جهت این دهلیزها صبح و شام در دهلیز سرای میر و وزیر منتظر نشستند
چه شدند این قوم و کجا رفتند این جماعت همانا مردند و از این خان و مان تمتعی
نبردند ای غافل تو نیز انسانی و در خلقت با ایشان یکسانی فردا است که سیل
دمان مرگ بی امان خشت وجود ترا نیز از خان و مان خود خواهد برکند و بهمن
دشت عالم فنا خواهد افکند چنانکه نه نامت ماند و نه نشان و نه صورت پیدا باشد
و نه استخوان لمؤلفه جمشید کو سکندر گیتی ستان کجاست ؛ آن حشمت و جلال
ملوک کیان کجاست ؛ این بانگ از منار سکندر رسد بگوش ؛ دارا چه شد سکندر
گردون مکان کجاست ؛ واکرده است طاق مداین دهن مدام ؛ فریاد می‌کند
که انوشیروان کجاست ؛ گردد ز گنبد هرمان این صدا بلند ؛ آنکو بنا نهاد
هرا در جهان کجاست ؛ هر میل چل منار زبانی است در خروش ؛ گوید بصد زبان
که جم را نشان کجاست ؛ بر روزنه خشت خورنق نوشته است ؛ نعمان و آن دو

[illegible]

روید صفت جاکران کجاست ؛ ابدال زهبت بملک نشابور و کرقند ؛ اکنون سوال
کن که آلب ارسلان کجاست ؛ لکر بجد زمی بدرجمه سلجوقیان بگو ؛ سنجر چگونه گشت و
ملکشاهیان کجاست ؛ فرد است بلبلان همه با صد فغان و شور ؛ خواهند گشت
و آن غلط شیرین زبان کجاست **مطلب چهارم در ذکر هر یک از فصول اوقات
عمر و آنچه مناسب هر مقام باشد** بدان ای رفیق طریق دین که چنانکه سال را
چهار فصل می‌باشد مدت زندگانی نیز چهار فصل است اول از آغاز تولد است
تا بیست سالگی و این بمنزله فصل بهار است که رطوبت بر مزاج غالب می‌باشد
و نونهالان ابدان در بوستان وجود و اغصان جوارح و اعضا و اوراق
حواس و قوی روز بروز می‌بالد و قوت می‌گیرد و شکوفهٔ قابلیت و استعداد
تعلم دمبدم شگفتگی و طراوت می‌پذیرد و فصل دوم از بیست سالگی تا چهل سالگی
که ایام جوانی است و این بمثابه فصل تابستان است که حرارت مزاج در تزاید
کمال و سموم آلام سوز هوا و هوسها بیرون از حد اعتدال است و ثمار سعادات
دو جهانی و هنرها و کمالات نفسانی که حاصل بوستان وجود انسانی همان است
می‌باید که از قوت بفعل آمده و بیش دانه و حلاوتی که ذایقه قبول بپسندد روز بروز
آن بحصول پیوندد و فصل سوم از چهل سالگی است تا شصت سالگی که سن کهولت است
و این بمنزله فصل خریف است که میوه کلوسوز خاطرخواهی من بعد از بوستان
نمی‌خیزد و اوراق حواس و قوی بر شاخسار جوارح و اعضا روز بروز خشک و

پژمرده گشته بصر صرمرور سنین و شهور فرو میرزد و فصل چهارم از شصت
سالگی است تا آخر عمر و آن بجای زمستان است که فراج و در نهایت
برودت است و حرکت اعضا و کارکنان است مثل بدن در کمال صعوبت
از سر در وی ایام و دیده طبیعت را اشکریزان و نداشت و از خنکیهای
دوران چو بیار مد نظر را از شیشه عینک یخ بند ان اما از تولد الی تمامیت
سالگی که اکثر آن ایام طفلی و کودکی است اگرچه آدمی در آن ایام برای
اینکه بسعادت آشنایی و شناسایی آفریدگار خود بنحوی که شاید نرسیده
و بجهت ناتمامی حجت و عدم استعداد و اسباب و مقدمات تکلیف که عبارت
از فهم و خرد و تشخیص نیک و بد است قابل بندگی چنانکه باید نگردیده حضرت خداوند
عالم او را معاف داشته و بار تکلیف بر دوش وی نگذاشته است ولیکن
از نهایت شفقت و مهربانی جمعی را ولی و مربی وی ساخته و باغبانی گلشن احوال
او را بگردن اهتمام ایشان انداخته تا در گذارش بندگی جاهل و ناقابل
و نهال طبعش ناهموار و بیحاصل بر نیاید و بآداب عبودیت روز بروز عارف
و بینا و دست و دلش رفته رفته بخدمت آن درگاه آشنا گردد و لهذا
زمره مکلفین از جانب شرع و دین مأمورند باینکه کودکان خود را از زمان
تمرین شهادتین بلقین و آداب نماز و روزه تعلیم کنند و ایشان را
بگذاردن آن امر و زجر نمایند بنحوی که از امام همام حضرت جعفر صادق

علیه السلام مأثور و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که حاصل معنی آن اینست که بار سنگی را
که ما یعنی اهل بیت امر می کنیم کودکان خود را بروزه چون هفت ساله میشوند
بقدر آنچه طاقت آن داشته باشند از روزه مثل نصف روز یا بیشتر یا کمتر
پس تشنگی که بر ایشان غالب شد افطار مینمایند تا بروزه گرفتن عادت
کنند و طاقت آن بهم رسانند پس شما امر کنید کودکان خود را بروزه چون
نه ساله شوند بقدر آنچه توانند روزه داشت از روز پس چون تشنگی بر ایشان
غلبه کند افطار نمایند و در همان کتاب شریف از حسن بن قارن مرویست
که گفت از حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام پرسیدم یا از آنجناب پرسیدند و من
می شنیدم از مردی که جبر و زجر می کند فرزندش را یعنی بر گذاردن نماز و
او یک روز و دو روز نماز نمی گذارد مراد اینکه این چیز در شرع چگونه است آنحضرت
فرمودند که و کم اتی علی الغلام یعنی چند سال آن پسر گذشته است گفتم هشت سال
فرمودند که سبحان الله یترک الصلوة یعنی پسر هشت ساله نماز را ترک می کند گفتم
نصیبه الوجع مراد اینکه از گذاردن نماز الم و آزار باو می رسد فرمودند
یصلی علی نحو ما یقدر یعنی باید نماز کند بنحوی که تواند یعنی مخفف که آزار نکشد و نیز
در آن کتاب از علی بن فضال منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که
حضرت ابی عبدالله یا ابی جعفر باقر علیهما السلام شنیدم که می فرمود که چون
پسر به سه سال رسید گفته می شود باو یعنی باید گفت باو که بگو لا اله الا الله هفت

از عمره

بار بعد از آن بایدش واگذاشت تا سه سال و هفت ماه و بیست روزش تمام شود
پس باید گفت ورا که بگو محمد رسول الله هفت بار و بایدش واگذاشت تا چهار
سالش تمام شود بعد از آن بایدش گفت که بگو هفت بار صلی الله علی محمد و آله
بعد از آن بایدش گذاشت تا پنج سالش تمام شود بعد از آن بایدش گفت دست
راستت کدام است و دست چپ کدام چون این بگو دانست رویش را به
قبله گردانیده باید گفت سجده کن بعد از آن بایدش واگذاشت تا هفت
سالش تمام شود پس چون هفت سال تمام شد بایدش گفت رو و کفهای خود را بشو
چون شست باید گفت که نماز کن بعد از آن بگذاشت تا نه سالش تمام
شود بعد از تمام شدن نه سال تعلیم وضو بایدش کرد و بر مراو باید زد و نیز اگر
اطاعت نکند و امر بنمازش باید نمود و بر مراو بایدش زد پس چون وضو
و نماز آموخت می آمرزد خدای عز و جل مر پدر و مادر او را ان شاء الله و اهله بحساب
سبحانی اگر چه اطفال و صبیان را از کوتاهی قامت عمر شریف تکلیف
ننوشانیده لیکن از سعادت بندگی خود بالکلیه نیز محروم نگردانیده است
اما عهد جوانی که خلاصه اوقات زندگانی است حواس و قوی در کمال صحت اند
و جوارح و اعضا در نهایت درستی و غایت قوت شکوفه قابلیت ثمر کمال بسته و
بوستان خصوصیت چنانکه باید بحاصل نشسته ابواب سعادت گشاده و
اسباب عبادت آماده تخم سعی حاصل و زمین فرصت قابل کاو بدن

کاری و آب روان جاری همت سریع و میدان فرصت وسیع نگار
مطلب خوش خو و کمند قوت در بازو و خمک آن جوان نخبی که بکران کوشش را
بر بودن گوی فلاح درین میدان گرم عنان سازد و چند آهن دست و پا دارد
که بخدنگ نظر تامل درین شاخسار از رنگین تذرو اعتبار هر لحظه شکاری
اندازد و خوش آن سعادت قرینی که در سر آین خوان رنگین هر دم خوشگوار
فیضی بکام رساند و خرم آن پاکیزه روزگاری که در لب جوی رنگ از دل
شوی این ایام جامه طبیعت را از کثافت اخلاق ذمیمه پاکیزه گرداند مقبل
آن زنده دلی که بعونت هر وقتی از این اوقات از غضب میرد و نیک بخت این
مرد بختی که ببردن هر دمی از آن گوی از خیر گرد و پهلوان آن راهبر
گریز دو جوانی و دامان همت را از خار خواهشهای نفسانی رهاند و مراو از
آن بلند پروازی که بدو بال شب و روز از این اوقات سعادت اندوز خود را
باوج مرتبه مقربین رساند خوش وقت آن هوشمندی که درین بزم دل بسند
ساغر هوش آور لذت بندگی الهی را بشراب ملائم ارتکاب مناهی گرد
حیال ناب گشته از دست ندهد و فیروز آن نیک روزی که باغوای غولان هوا
و هوسهای که لازم این سن می باشد قدم از نهج قویم و دین داری بیرون
ننهد زین جنگ آن صاحب فرهنگی که نقود انفاس گرامی را درین بند
نگزیند نفایس اجناس سعادت دو جهانی رساند و بهره ور آن پرهیزکاری

که در کنار انهار این لیل و نهار هر ساعت نهال خوش ثمر طاعتی نشانند شیخ
صدوق طاب ثراه در کتاب خصال از جوان بختی و فریادرس روز بدبختی جناب
اشرف محمدی صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمودند سبعة فی ظل عرش
الله عز و جل یوم لا ظل الا ظله یعنی هفت کس در سایه عرش خداوند آلهی خواهند
بود در روزی که جز آن سایه نباشد یعنی روز قیامت و از آنجمله جوانی را شمرده‌اند
که از کودکی در بندگی خدای عز و جل گذرانیده باشد و در مجموعه ورام مرویست
که ما من شاب یدع لذة الدنیا و لهوها و یستقبل بشبابه طاعة الله عز و جل
الا اعطاه الله اجر سبعین صدیقا یقول الله تعالی ایها الشاب المبتذل شبابه
لی التارک شهواته انت عندی کبعض ملائکتی خلاصه مضمون آنکه هیچ جوانی
نیست که لذت دنیا و لهو و لعب آنرا واگذاشته با وجود جوانی و هوسهای
نفسانی رو بطاعت خدای عز و جل آورده باشد مگر اینکه عطا کند او را خدای تعالی
اجر هفتاد صدیق الله تعالی بوی گوید ای جوانی که جوانی خود را برای من کار فرمودی
و ترک شهوتهای خود با خواهشهای جوانی نمودی تو نزد من مانند بعضی از فرشتگان
سعدی جوانا ره طاعت امروز گیر : که فردا نیاید جوانی ز پیر : فراغ دلت
هست و نیروی تن : چو میدان فراخ است گوئی بزن : من این روز را
قدر نشناختم : بدانستم اکنون که در باختم : سر مستانی باده غرور جوانی
و تهی دستان مایه شعور کاردانی که اوقات شریف ایام شباب را بلهو

و لعب و خور و خواب در میبازند و کار جوانی را به پیری می اندازند بدانند
همیشه جوان و صاحب تاب و توان خواهند بود و هر چه امروز از ایشان فوت
گردد و فردا تدارک آن میتوانند نمود و نمیدانند که در روز دیگر گوش نمی شنود
و چشم نمی بیند رفتن در پا نمی ماند و گرفتن از دست نمی آید تا از جان سیر شود
و جان از تن دلگیر میگردد و طایر هوش از سر می پرد و غنچه دل حسرت شکفتن را
بگور می برد با این احوال برای روز پس چه کار از پیش میتوان برد و با این دست
با طریق بندگی خدا چگونه میتوان سپرد لمؤلفه تا جوانی زور بر ره کن کرده
روز دگر : از عصا این قوت پا دست گردان می کنی : ولیکن اگر جوانان زمانه را
این سخن بفهم بیگانه و بگوش افسانه می آید و تا نور نگاهشان را از عینک یاری
نباید و نخل سرکش قامتشان در پیش عصا کردن کج نماید او خیال این مقال
نخواهند کرد لمؤلفه جوانی بر سر کوچ است دریاب این جوانی را : که کس هرگز
نمی بیند دوباره زندگانی را : خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده :
که اندر خاک میجویند ایام جوانی را لمؤلفه بکام خویش نچیدم گلی ز باغ جوانی :
نکرده است مرا بهره غیر داغ جوانی : درین دو روز ببین فکر خود که نیست میسر : نتیجه
شعور مرگ بی دماغ جوانی : صد حیف که ما سیر جهان دیده نبودیم : روزی که
رسیدیم بایام جوانی : جوانان صاحب شعور را لازم و ضرور است که اوضاع
پیران شکسته را آئینه صورت احوال خود ساخته پیش آمد کار خود را از آن مشاهده

نمایند و بحکم حدیث شریف نبوی اغتنم خمساً قبل خمس شبابک قبل هرمک الی آخر
که گذارش یافت در یوم و روز که بهمند قوت و زور زیادان و رفیق توفیق همعنان
آفتاب اقبال طالع و طریق جندکی بمانع توشه قوت روح و دلخواه و خانه
قوی و حواس همراه کاروان سالکان پیش از پیش و دلیلان آثار اهل
بیت پیشاپیش است خود را بسر منزل نجات رساینده و در وقت پیری و
شکستگی که دست طلب بجایی و در درمان بدوای نمیرسد پشت دست بدندان
نخایند و آنچه بهمت تحریر یافت مبنی بر اینست که اجل کم فرصت امان و مهلت آدمی
به پیری رسد و الا کدام روز است که این سیل دمان کمین چه سوات
نوجوانی را از زمین هستی بر نمیکند و کدام ساعت است که اره دو سر این لیل و نهار
سرو قامت خوش رفتاری را از پا در نمی افکند کدام ابر است که داغ صد
جوان در دل ندارد و کدام مدر است که از فراق چندین قمر زند خوناب حسرت
از دیده نمیبارد و بخن کابر است که بجوانی غره مشو که تا رسیدن میوه بستانها
که خام از درخت میریزد صایب کس چه داند کز جوانان بیشتر پیران روند
می نشاند یک کان در خاک چندین پیر را آدمی زادان چه میدانند کاین
جمله ایشان نخواهد بود و او درک زمان کهولت و پیری خواهد نمود مرویست
که حضرت روح الله علی نبینا و علیه السلام چون بر جوانان گذشتی گفتی کم
کم من زرع لم یدرک الحصاد و باکیتی که بدر و رسید و چون بر پیران حرو

نمودی فرمودی ما منتظر بالزرع اذا ادرک الا الحصاد یعنی چون کشت رسید
حالت منتظره نیست و در و ده شود پس جوانان را دل نهاد حسوت نهاد
بودن و برای انجام مهام نفع عقبی بایام پیری که با آن رسند یا نرسند پشت
گرم نمودن غلط و خطا و ناشی از فریب نفس دغا است للمؤلف به پیری از چه
رو می افکنی کار جوانی را ۞ چه میدانی که سیلی هست ماه زندگانی را ۞ تازه گل گلشن
عصمت و سپند آتش تقوی و خشیت حضرت یحیی بن زکریا علی نبینا و علیه السلام
که در آغاز جوانی روی رغبت از لذات دنیای فانی بر تافته و در سن
خوردی بحکم و آتیناه الحکم صبیا مرتبه بلند بزرگی دریافته بود وقتی به بیت المقدس
که علما و عباد آن زمان در آن زمان اجتماع داشتند رفته طریقه آن قوم را
در عبادت و مبالغه ایشان را در ریاضت مشاهده فرمود که پیراهنها از موی
و کلاهها از پشم چنانچه رسم ایشان بوده در بر و سر داشتند زنجیر بگردن
نهاده طرف دیگر آنها را بدیوارها بسته بودند نسیم عنایت خاص ربانی
خاطر سراپا اخلاصش وزیده و آتش طاقت سوز خوف الهی در کانون
درون پاکش شعله ور گردیده نزد مادر رفت و گفت ای مادر برای من پیراهنی
از مو و کلاهی از پشم بباف که به بیت المقدس رفته با احبار و رهبانان بعبادت
اشتغال نمایم گفت چندان صبر کن که حضرت زکریا آید و با او درین باب
مشورت کنم پس چون زکریا آمد او را از سخن یحیی و اراده او اخبار نمود حضرت

از غایت شفقت و مهربانی متوجه آن ربوده جذبات ربانی گشته فرمود که
یا بنی ما یدعوک الی هذا انما انت صبی صغیر یعنی ای پسرک من چه چیز ترا برین
امر داعیست و حال آنکه تو کودک خرد سالی بیش نیستی حضرت یحیی فرمود
که یا ابتاه ما رأیت من هو اصغر سنا منی وقد ذاق الموت حاصل آنکه ای پدر
ندیدی که از من کوچکتر آن نیز شربت مرگ چشید ندیدی چون مرگ برای خورد و بزرگست
و پیر و برنا را از این منزل بی بقا بار رحیل میبایست یقین طی طریق بندگی را
معوق داشتن و کار خود را امروز بفردا انداختن وجهی نداشته باشد
پس حضرت زکریا تصدیق قول وی نمود و والده ماجده یحیی را بافتن
جامه و کلاه پشمین که در آن اوقات لباس اهل عبادت و مرتاضین بود
امر فرمود پس مادر سرانجام آنها نموده آن دل پر درد ملابس پر زینت دنیا
و آن سر گرم آتش خشیت و تقوی ملتبس بها گردید مانند آفتاب با دل
جان پر تب و تاب به بیت الشرف بیت المقدس شتافت و گوهر پاکیش
در سلک زهاد و عباد آن مقام فیض ناک انتظام یافت تا آنکه اثر درشتی
آن لباس پلاس و ثقل آهن بر تن نازک گلبرگ مثالش رسیده جسم شریف لطیفش
از آن ریاضت و آزار نزار و ضعیف گردیده روزی پدر خود گریسته از ملاحظه
آن حال و مشاهده آن لاغری و هزال گریان گشت خدای عز و جل بوی
وحی فرستاد که یا ابکی یحیی انبکی مما قد تحمل من جهدک وعزتی وجلالی لو اطلعت

علی النار اطلاعة لتبدلت بدرعة الحدید فضلا عن المنسوج خلاصه معنی اینکه
ای یحیی آیا میگریی از لاغری جسم خود هم بعزت و بزرگواری من که اگر یکبار
بر آتش جهنم مطلع گردی هر آینه پیراهن آهن در بر خواهی کرد یعنی برای ریاضت بدن
بجای پیراهن بافته یا پیراهن پلاس علی اختلاف النسخ پس حضرت یحیی چنان
گریست که اشک گوشت دو گونه وی نور ویرا خورده سوراخ شد و دندانها
ظاهر گردید این خبر بوالده ماجده وی رسید نزد او آمد و احبار و رهبانان
اجتماع نمودند حضرت یحیی را از آن حالت اخبار فرمودند گفت ادراک آن
نمودیم خواتان ظریف خوش لباس و نقاشان در و دیوار جسم خاکی
اساس که پیوسته آینه خود بینی در پیش دارند و قطع نظر از آرایش معنی و حسن
سیرت نموده همگی بر اصلاح ظاهر و ساختن صورت همت میگمارند چه شود اگر
اندک تاملی درین حکایت هوش ربای چشم دل گشا نمایند و اطوار ناشایسته
خود را با احوال آن بندهٔ از خود گسسته فی الجمله موازنه فرمایند و دل خانه خراب
گران خواب را آتشی مالند و بر غافلی و بیحاصلی خود بسوزند و زاری کنند و
نالند و با خود گویند که ای نفس بیهوده کار این راه و بندگان این درگاه در
بندگی خدا از خود و بیگانه بیخبر بوده اند که ادراک آنچنین مینموده اند
خاکت بر سر که تو در پرستش خود از خدا اینهمه بیخبر باشی و بیقراران بی
پیچ و تاب در برنفر کار این تابش خوف کباب را از درد رقیق اشک خونین

عقیق آنقدر بر چهره دیده که گوهر دندان از صدف دهان نمایان گردیده
رویت سیاه که تو از غایت بدبختی و نهایت دل سختی هرگز بناخن حسرت گوشت
هم نخراشیی ریاضت کشان حق شناس ملباس پلاس و کرباس میساخته اند
و تو کرم طبع میدردش یا ز پروردت بجامه طلا و حریر آموخته و دیده وران
باریک بین از پیچ و تاب درد دین رشته صفت تن خود را لاغر می کرده اند
تو آهن دل سوزن صفت برای تن آرایی پیوسته چشم بر جامهای فاخر
دوخته مردان مرد برای درد دین همه تن دل بوده اند تو نامرد در لاف
آن سرا پا زبان و صاحبان درد در راه دین از جان میگذشته اند و تو خود
بیش جهت رعایت تن از ایمان گذشته **لمولفه** نی دل بدین تراهرین میباشد
نی رخ زنیاز بر زمین میباشد نی چهره بهجو کاه و نی درد چو کوه از حق بکند
بندگی این میباشد القصه حضرت زکریا گفت یا بنی تا بدعوت الی هذا الامام
ساکت ربی ان یهبک لی تقر بک عینی ای پسرک من چه چیز ترا اینهمه رنج
و ریاضت داعی و باعث میگردد من برای همین از خداوند خود درخواست
نمودم که ترا بمن عطا کند که چشم من بتو روشن گردد حضرت گفت که تو مرا یحیی
باین امر کرده زکریا فرمود که گفت نه تو می گفتی ان من الجنة و النار لعقبة
لا یجوزها الا البکاؤن من خشیة الله یعنی بدرستی که میانه بهشت و دوزخ هر آینه
گریوه ایست که از ان نمی گذرند مگر کسانی بسیار گریه کنندکان از ترس خدا

زکریا گفت آری چنین است پس جهد و جد کن که کار تو غیر کار من است یعنی
حال تو قسم دیگر است پس حضرت یحیی برخواسته مدرعه خود را افشاند
که روانه شود مادرش او را گرفته گفت اذن می دهی که دو پاره نمد برای تو مرتب
سازم که دندانهای ترا بپوشاند و رطوبت اشک بر چسپد یحیی راضی گشته مادر
دو پاره نمد ترتیب کرده بر روی آن جراحت بست دیگر باره چندان گریست
که انها تر شد پس یحیی آستین بر زده آنها را فشرد چنانکه اشک از میان
انگشتان مبارکش فرو ریخت حضرت زکریا از دیدن آن احوال جگرگداز
طاقت برو از متوجه درگاه خداوندی نیازگشته گفت اللهم ان هذا ابنی
و هذه دموع عینیه و انت ارحم الراحمین یعنی خداوندا این پسر من است و
این اشک چشمهای وست و تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی حضرت
زکریا هر گاه می خواست که بر بنی اسرائیل وعظ گوید و بزلال نصایح
دلپذیر غبار غفلت از چهره ضمیر شان بشوید بر راست و چپ می نگریست
اگر یحیی حاضر بود زبان بحرف جنت و نار نمی گشود روزی بدستور بنی
اسرائیل را موعظه می کرد که حضرت یحیی آمد و سر خود را بعبایی پیچیده در
میان مردم نشست حضرت زکریا التفات راست و چپ کشته یحیی را
ندید آغاز سخن کرده فرمود که حدثنی حبیبی جبرئیل علیه السلام عن الله تبارک و
تعالی ان فی جهنم جبلا یقال له السکران فی اصل ذلک الجبل واد یقال

لمراد الغضبان من غضب الرحمن تبارک و تعالی و فی ذلک الوادی جب فاستعاذ ماية عام فی
ذلک الجب توابیت من نار فی تلک التوابیت صنادیق من نار و سلاسل من نار و
اغلال من نار حاصل معنی آنکه حدیث کرد مرا دوست من جبرئیل علیه السلام از ایزد
تعالی که بدرستی که کوهی در جهنم هست که آنرا سکران میگویند و در بیخ آن کوه وادی است
که آنرا غضبان می گویند یعنی خشمناک بر کسانی که خدای تعالی بر ایشان خشمناک
باشد در آن وادی چاهی است که عمق آن صد ساله راه است در آن چاه
تابوتهاست از آتش و در آن تابوتها صندوقهاست از آتش و سلسلهاست
از آتش و زنجیرهاست از آتش و غلهاست از آتش چون حضرت یحیی وصف سکران
بدین درستی شنید طوفان بیتابی و شور از شور و درون پر نورش جوشیدن گرفت
سر بر داشت و وا غفلتاه من السکران گفته بیقرار و شوریده وار رو به صحرا نهاد
پس حضرت زکریا از مجلس برخواسته نزد مادر یحیی آمد و فرمود برخیز و یحیی را جستجو کن
که میترسم که من بتحقیق بیم آن دارم که او را اندیشه جهنم هر دو جهنی می ترسم که از مشاهده
هلاک شود پس مادر بیرون رفته در طلب یحیی می گشت تا بر جمعی از جوانان بنی
اسرائیل گذشت گفتند ای مادر یحیی اراده کجا داری گفت میخواهم فرزندم یحیی را
جستجو کنم که ذکر آتش نزد او شده و از آن جهت شوریده وار بیرون رفته
پس ایشان نیز در طلب یحیی با او متفق گشته روانه گردیدند تا بشبانی رسیدند
آن ضعیفه گفت ای راعی جوانی چنین و چنین دیدی راعی گفت همانا یحیی بن زکریا را

می جویی گفت آری او پسر من است سخن آتش نزد او مذکور گشته لهذا شوریده
وار بیرون رفته شبان گفت همین ساعت او را در فلان جا وا گذاشتم
پاهای خود را در آب گذاشته و سر و چشم بسوی آسمان برداشته و می گفت
وعزتک مولای لا اذوق بارد الشراب حتی انظر الی منزلتی منک حاصل
معنی اینکه بعزت تو ای مولای من که آب خنک نچشم تا منزلت و مقام خود را
که نزد تو دارم ببینم القصه آن ناتوان سرگشته آن یگانه گوهر گمگشته را یافته
نزدیک وی رفت و سرش را گرفته میان دو پستان نهاد و ویرا بخدا قسم داد
که با او بخانه رود حضرت یحیی ناچار فرمان برده برگشته با وی بخانه آمد مادر
کندن مدرعه موی و پوشیدن مدرعه شال که نرمتر از آنست بروی عرض کرد
قبول نمود و طعام عدسی برای او طبخ کرده تناول فرمود پس خواب و چنان خوابش
ربود که برای نماز بیدار نشد میتواند بود که مراد بعضی از نمازهای مندوبه باشد
پس در خواب ندا بوی رسید که یا یحیی بن زکریا اردت دارا خیرا من داری
و جوارا خیرا من جواری یعنی اراده نمودی سرایی را بهتر از سرای من و جوار من پس — جواری نیکوتر از
آن مردم دیده بیداری و سینه آتش بیقراری از جای جسته گفت یا رب
اقلنی عثرتی الهی فوعزتک لا استظل بظل سوی بیت المقدس یعنی خداوندا در
گذر از من لغزش مرا ای معبود من قسم بعزت تو که در هیچ سر سایه و زیر سقفی
مقام ننمایم غیر بیت المقدس پس دیگر باره آن مدرعه مویین را که عبارت از

پلاس باشد گرفته پوشیده ما و در روی در آویخته همانا میخواست که او را تقاضا
سازد ذکریا فرمود که دعه فان ولدی قد کشف له عن وقائع قلبه ولکن
یمنعه بالعیش الخفض معنی اینکه وا گذار او را اگر پرده از پیش دل او گشوده گشته
و هرگز با استر مقنع بعیش نمیشود یعنی از زندگانی و تن آسانی بهره نمی برد پس
حضرت یحیی همان مدرعه درشت در بر و همان کلاه صوف بر سر به بیت المقدس
رفته با جمع احبار مشغول بندگی حضرت پروردگار گردید مضمون این حکایت از
حدیثی استخراج شده که از جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله ماثور
و در کتب معتبره چون امالی شیخ صدوق و مجموعه شیخ ورام رحمهما الله مذکور است
و نیز آورده اند که حضرت یحیی علی نبینا و علیه السلام از ایام صبا تا وقت رحیل
از دار فنا هرگز بی گریه نبوده و پیوسته دو جوی سرشار از چشمه سار دیدگان
اشکبارش در کنار رخساره مبارکش جریان می نموده و در اوان کودکی چون بکوچه
میرسید کودکان که در کوچه ها مشغول بازی بودند و او را نیز ببازی ترغیب می نمودند میفرمود
که ما از برای بازی و لهو و لعب مخلوق نشده ایم بلکه ما را از برای کار دیگر آفریده اند
چون بحد بلوغ رسید و نهال وجود گرامیش در ریاض جوانی قد کشید هم جبال را
دگر بیابان و شب و روز در آتش جانسوز خوف کباب و بریان می بود و مادر
گفتند که ای یحیی تو هرگز در این زندگانی ملوث نافرمانی نبوده بلکه اندیشه آن نیز
ننموده و همیشه در کمر است طاعت و عبادت کوشش نموده سبب گریه چیست

فرمود هر چند طاعت بسیار باشد بعبادت ابلیس نرسد چون او در سابق
علم الهی شقی بود آن طاعت و آن عبادت او را فایده ننمود و من از عاقبت
کار می ترسم که مبادا از جمله اشقیا باشم الحاصل جوانان کامل خرد
و دانایان فلک آن سود و زیان نیک و بد ایام جوانی آمال و امانی را چنین
کند رانیده و نهال هستی خویشتن را در این گلشن بخون جگر و آب دیده
تربیت داده بحاصل فوز و فلاح بدینگونه رسانیده اند بر اقداح راح ریحانی راحتهای
نفسانی بدین دستور آستین استغنا افشانده و خار خار بزمی لباس را
بدرشتی جامهای پلاس بدین نهج نشسته و نشانده از گلهای گوناگون هوسهای
دنیای دون بدین طریق چشم رغبت پوشیده اند و در ربایندن دامان
جان از خارستان خواهشهای این جهان بدین غایت کوشیده لمؤلفه
آنان که از میان نگنجاری خزیده اند ❁ از گفتگوی هر چه جز او دل گزیده اند
از دام گاه بال هما کرده اند رم ❁ در برج قرب چون کبوتر جا جای خزیده اند
دامن ز دست خار علایق نداده اند ❁ چون غنچه گرچه بر گل و ریحان وزیده اند
دریا دلان عشق نه بحرین هر دو کون ❁ یکباره گوهر غم او را گزیده اند
و نیز از جمله حکایاتی که چرا آن کودک خصلت شوخ طبیعت از مشق
غلط بندگی و خضر سرچشمه زندگی تیوا گشت حکایتی است که از بهلول
منقول است که گفت روزی در بعضی از شوارع بصره جمعی کودکان دیدم که

کودکان بازی میکردند و کودکی از کنار ایشان می گریست با خود گفتم همانا
این کودک گردکان ندارد که با ایشان بازی کند و از حسرت او چنین میگرید
با او گفتم چرا میگریی اگر میخواهی برای تو گردکان خرم تا تو نیز با کودکان
بازی کنی نظری بسوی من کرده گفت یا قلیل العقل ما للعب خلقنا فقلت ای
کم خرد ما از برای بازی آفریده نشده ایم گفتم پس برای چه کار آفریده شده ایم
گفت برای علم و عبادت گفتم این سخن از کجا فرا گرفته بارک الله فیک گفت از
قول خدای عز و جل که فرموده است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا
لا ترجعون گفتم ترا حکیم و دانا می بینم مرا موعظه کن موجز و مختصر پس این ابیات
خواند شعر ارى الدنيا تجهز بانطلاق مشمرة على قدم وساق فلا الدنيا
بباقية لحي ولا حي على الدنيا بباق كان الموت والحدثان فيها الى نفس
الفتى فرسا سباق خلاصه مضمون آنکه دنیا را می بینم که ساق بر خود مالیده
مهیای رفتن گردیده است پس نه دنیا برای هیچ زنده پاینده است و نه هیچ زنده
در دنیا باقی و برقرار گویا مرگ و حوادث در آن بسوی جان آدمی دو
اسبند که در دویدن بهم سبقت می گیرند بعد از آن نظر بجانب آسمان افکنده
بدست اشاره می نمود و اشک از دیدگان بر صفحه رخساره می پالود و می گفت
شعر یا من الیه المبتهل یا من علیه المتکل یا من اذا ما امل یرجوه لم یخط الامل
حاصل آنکه ای آنکه بسوی اوست تضرع و زاری بندگان و ای آنکه

بر دوست او وست اعتماد و توکل ایشان ای آنکه چون امیدواری امید از و
داشته باشد آن امید خطا نمی کند و البته بحصول می پیوندد و چون کلام
با تمام رسید بیهوش افتاد سر او را بکنار گرفتم و خاک از رویش بآستین
ستردم چون بهوش آمد گفتم ای بنی ترا چه شد تو کودک خرد سالی و بر تو گناهی
نوشته نشده گفت الیک عنی یا بهلول انی رایت والدتی توقد النار بالحطب
الکبار فلا تتقد الا بالصغار و انا اخشی ان اکون من صغار حطب جهنم گفت
دور شو از من ای بهلول بدرستی که من مادر خود را دیدم که آتش می افروخت
با هیزم درشت و آن در نمی گرفت مگر به هیزم ریزه و من می ترسم که از هیزمهای
کوچک ریزه جهنم باشم بهلول گوید چون از این سخن فارغ شد من بیهوش در افتادم
چون بهوش آمدم نظر بکودکان کردم آن کودک را با ایشان ندیدم از ایشان
پرسیدم که این پسر کیست گفتند نشناختی او را گفتم نه گفتند از اولاد حسین
بن علی ابن ابی طالبست علیهما السلام می تواند بود که آن گوهر والا و آن
بزرگ کودک نمایی از اهل بیت عصمت و کرامت و از جمله نجوم زاهره فلک
امامت باشد بنا بر این عبارت انی رایت والدتی توقد النار بالحطب تا
آخر خالی از اشکالی نیست چه نابالغ از بیم مواخذه و عذاب فارغ است و
دفع آن بدو طریق امکان دارد یکی آنکه ببلوغ رسیده و مکلف گردیده باشد و
بهلول او را کودک خورد سال از باب مبالغه خوانده باشد چنانکه متعارف است

که جوانان کم سن را می گویند که تو هنوز کودکی غرض بهلول این باشد که تو هنوز
انقدر وقت نگذشته که ادراک تکالیف نموده و امر حیوت را بلوغ نکجا بی
الوده باشی این همه خوف و گریه برای چیست و مراد وی از جواب مذکور آنکه قدیم
تا فرمانی کرده باشم و ما را ابنای کم سنی و جوانی معاف نداشته بدان معذب
سازند و در آتش جهنم که بحکم وقودها الناس والحجارة آدمیان هیزم آنند بسبب
من سایر معاصی همچون نسبت هیزم خورد باشد بهیزم درشت و دوم آنکه خوف
وی از عذاب باعتبار تکلیفی باشد که کودکان غیر بالغ را در عقبی خواهد شد
چنانکه بسیاری از اخبار بران ناطق است والله اعلم بهر حال تامل در حکایت
مذکوره و تفکر در ان معانی بختیان مست موسم جوانی را از خواب عقلی و جوانان
سر بهوا و کودکان بازی گاه دنیا را نیکو گوشمالی است و در کتاب شریف
کافی حدیثی که در درد بی دردی جوانان را شافی است مذکور و خلاصه مضمون
آن اینست که حضرت خاتم انبیا و پیشوای هر پیر و برنا با مردمان نماز صبح
گزارده بود که نظرش در مسجد بجوانی افتاد که سر خود در او حرکت میداد و بجانب
اسفل مایل میساخت یعنی از ضعف یا از بیخوابی شب و غلبه نعاس کم
بقا رسیده چنانکه گویند رنگش زرد گشته و بدنش لاغر گردیده و چشمهایش فرو
رفته آن برگزیده سبحانی زبان بتفقد و مهربانی گشوده فرمودند که کیف اصبحت
یا فلان چگونه صباح کردی گفت صباح کردم یا رسول الله بر حالتی که صاحب

یقینم رسیده مختار را از آنکه عجب آمد از حقیقت آن یقین استفسار فرمودند
جوان این مضمون ادا نمود که یقین من یا رسول الله بر حالتی است که مرا
حزین و غمگین کرده و شبها خواب از من برده و در شدت گرما تشنگی
فرموده یعنی بسبب روزه پس بی رغبت گردیده نفس من از دنیا و ما فیها
چنانکه گویا می بینم عرش خداوند خود را که برای حساب واداشته شده
و خلایق برای حساب محشور گردیده و من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل
بهشت را که در بهشت متنعم می گردند و همدیگر را می شناسند و بر تختها تکیه
زده اند و گویا اهل آتش را می بینم که در ان معذب اند و فریاد می کنند و
گویا الحال می شنوم فریاد و خروش آتش را که در گوشهای من میگردد
پس آنجناب خطاب با اصحاب نمودند که این بنده ایست که خدای تعالی دل
او را با ایمان روشن ساخته بعد از ان متوجه آن گشته فرمودند که الزم
ما انت علیه یعنی برین حالت که هستی میباش و دست از ان بر مدار جوان
گفت دعا کن برای من یا رسول الله که شهادت روزی من شود با تو
یعنی در رکاب تو باشم و با دشمنان دین جهاد نموده بایشان دعا و دست فراخ
کردم پس آنحضرت این دعا در حق او نموده از زمانی چنان گذشت که در بعضی
از غزوات با پیغمبر بیرون رفت یعنی از شهر با آن سرور سعادت اثر با از صف
قتال بمعرکه جهاد و مبارزت نمود و بعد از نه نفر که شهید شدند بار زدوی

خود رسیده ادراک درجهٔ بلند شهادت فرموده او دهم ایشان بوده
نیز یکی از رواة حکایت نموده که در کوهساری جوانی دیدم رنگ و
رخسارش شکسته و زرد گشته و چشمها بچشم خانه فرو رفته اعضایش مرتعش
و لرزان و اشکش بر صفحهٔ رخسار ریزان گفتم چه کسی گفت بنده از آقای
خود گریخته گفتم چرا بمولای خود باز گشت نمینمایی و طریق معذرت نمی‌پیمایی
گفت عذر محتاج بحجت است و چه عذر گوید کسی که سراپا تقصیر و مذلت است گفتم
متوسل بکسی شو که نزد وی شفاعت تو نماید گفت همه شفیعان از وی ترسند و
جرأت دم زدن نزد وی ندارند گفتم مولای تو کیست گفت مولای من قومی است
که از خوردی بهو بسته پرورده نعم او بوده‌ام و چون بزرگ شدم نافرمانی
و مخالفت او نمودم هر چه بمن وعده کرده وفا کرد و هر چه برای من ضامن
شد بعمل آورد با این همه لطف و احسان که از وی دیدم در پیش نظر
وی عصیان ورزیدم و چون تباه از حسن فعال او و قبح اعمال من گشتم با جان
خود به دارا اکنون گریبان باشد که آتش خوف ترا گدازد و هلاک سازد گفت
در آتش خوف او سوختن مرا بهتر است که شاید وی بآن از من راضی و خشنود
گردد و غرض از عرض امثال این حکایات و مراد از ایراد اینگونه روایات
آنست که جوانان شوخ و شنگ و مغروران با در و دیوار جنگ هرزه
خرج جان نقد زندگی و قدرندانان فرصت بندگی که ایام جوانی را بهوسهای

نفسانی می‌بازند و عمر گرانبها را برنگ آمیزی مبدل و قبا صرف میسازند
دل و دین را به تقطیع اسپ و زین داده‌اند و در جهاد مرد آزمایی دشمن
دین ربای نفس و هوا پا داده‌اند نگاه عبرتشان همه صرف نظربازی
می‌شود و فرصت کارشان تمام صرف تن آرایی و خودسازی میگردد و
چپ ایشان همین در پوشش و عمر دانیشان منحصر در کشش شده‌اند که جوانان
عاقل روزگار جوانی مستعجل را صرف چه نموده‌اند و طریق بندگی را بقدم اهتمام
چگونه پیموده حبایل علایق دنیا را بقوت دین و تقوی چون گسسته‌اند
و راه یاجوج آرزوها را بسد محکم اساس ایستادگی در پاس دین بچه طریق
بر خود بسته دل بر پروردشان جز زعفران شکسته رنگی نه خندیده و خاطر غم
پروردشان از زردی رخ جهان بوقلمون جز چهرهٔ کاهی و اشک گلگون
نپسندیده و در بزم زندگی جز شراب تلخ خجلت کی نوشیده‌اند و جسم تزار را
زرتار گوهرنگار آه گرم نپوشیده‌اند توسن نفس سرکش را بلگام منع از حرام
چنین رام گردانیده و سمند همت بلند را بمهمیز پند پای غیرت جز از خندق عبرت
جهان فتنه انگیز بدینگونه جهانیده‌اند تا مگر از گروه ایشان گرده بردارند
و دل را به عبرت سر بسر غیرت آرند و مگویند ما را هنوز عهد جوانی و مرغ
طبیعت را بال افشانی است چرا جوانی را باین نه در بازیم و در غورکی خود را
موزون سازیم چند روزی بعیش و عشرت گذرانیم و لب بر لب دختر رز نهاده

کام دل از روزگار بستانیم و چون پیر گردیم در توبه باز نموده کار در از انگاه
تلافی گذشتها آسان است و با توبه و انابت عصیان و طاعت یکسان
اگر چه انسان ضایع روزگار جاهل بهمین تصور فاسد و خیال باطل خود را فریب
داده و پای جرأت از حریم ادب عبودیت بیرون نهاده اند و بطلان این تصور
بر صاحبان تأمل و تفکر از چند وجه ظاهر است اول آنکه از اخبار صادقین وآبا
علیهما السلام بوضوح رسیده چنانکه در اوایل باب اول این کتاب
مفصلا مذکور گردیده که در دل هر شخص نقطه سفیدی هست و از ارتکاب
گناه در آن سفیدی نقطه سیاهی بهم میرسد اگر توبه کرد آن سیاهی زایل
می شود و اگر در گناهان اصرار ورزید سیاهی میفزاید تا آن سفید را بپوشد
و چون آن سفیدی پوشیده شد صاحب آن بخیر هرگز بازگشت نمی کند یعنی توبه
دیگر نمی یابد پس جوانان لاهی را در ارتکاب مناهی چندین مصر بودن
و بگفتار بی کذب و خلاف ائمه اطهار التفات نکرده در توبه و تلافی بوعده
نفس دروغ گوی لا ابالی اعتماد نمودن از عقل و شعور بغایت دور است دیگر
آنکه بعمر و زندگانی که شمه از بیوفایی و بی اعتباری آن در مطلب ثانی
گذارش یافته چه اعتماد است که عاقل هوشیار یک نگاه مار چشم داشت
ثبات و قرار از آن داشته باشد چه جای مدت جوانی تا بکام دل
گذرانیدن و جان خود را از آفات و عاهات و امراض حوادث گوناگون

از

از حد فزون که از روی نوادر روزگار می باید در شمارند و بهر از زحمت و خون
دل خود را بسر منزل پیری رسانیدن و بعد از یأس خود را بوادی توبه و انابت
افگندن و خار و خار شهوات را که سالها در زمین طبیعت ریشه محکم
ساخته یکیک برکندن رفته رفته خود را بجاده طریقه بندگی آشنا ساختن و
مرده مرده بمقتضای عادات و ادای حقوق خالق و خلایق پرداختن اینها هم
آرزوهای دور است که از هزاران یکی را روزی نمیگردد للمؤلف ای که عمرم
آرزو و هوسی ٭ طفلی مستی مخبطی خود کیستی ٭ گویی که به پیری چو رسم توبه کنم ٭
ترسم که جوان روی به پیری نرسی ٭ گاهی از سیاه مستان بادۀ غفلت پیوسته
بلهو ولعب مشغول بودی و بامید آنکه نزدیک رفتن شود و علامات مرگ ظاهر
گردد توبه خواهد کرد و زندگانی رابعیست و نافرمانی صرف نمودی تا روزی
در بازار بصره میرفت درختی از سقفی بروی افتاده میخی آهنین بقدر دو وجب
که در آن نصب بود بر سر وی آمده چنانکه از زیر زنخش سر بر آورده همان لحظه
بعالم عقبی شتافت و فرصت توبه و انابت که آنهمه عصیان بامید آن می کرد
در نیافت ٭ بلاهای زمینی و آسمانی و مرگهای ناگهانی از این قبیل بسیار است
که آدمی اصلا احتمال آن را بخود راه نمی دهد چون سوختن و غرق گشتن
و از بام افتادن و در زیر سقف و دیوار ماندن و امثال اینها آورده اند
که یکی از اعاظم ملوک هند در کتابی دیده یا از حکمای آن روزگار شنیده

بود که اسپی که بفلان صفت و فلان نشان موصوف باشد بغایت مبارک و
میمون و صاحب آن بسیار طویل العمر و از هر گونه بلا و آسیبی مصون می باشد
بآرزوی وصول بسر منزل این معمول پیوسته سمند طلب بهر جانب می جهت
و حکام و عمال ممالک را بتحصیل مرکبی چنین مأمور میساخت چون اجتماع آن
نشانها در مرکبی بسیار نادر و در بعض روزگار را اسپی با آن صفات کم در خاطر
بود مدتی مدید حصول آن بعقدهٔ تاخیر مانده خیال مرکبی از طویلهٔ هستی بعرصهٔ
وجود جلوه گر نمی گردید تا وقتی در بعضی از بلاد وحشی سمند آن گمگشته مراد حصول
در افتاد مژدهٔ آن را بپادشاه رسانیدند پادشاه خوشحالیها نمود و آن را از
اقبال خود دانسته القصه بعد از آنکه مرکب بی نظیر بپایهٔ سریر رسید و از مشاهدهٔ
آن علامات و نشانها دیدهٔ چشم امیدش روشن گردید روزی محمود و ساعتی
مسعود جهت سواری آن برگزیدند و در آن ساعت خوش آن یگانه سمند دلکش را
بصد آراستگی پیش کشیدند پادشاه بشوق تمام برخواسته پیش رفت و خواست
پا در رکاب نهاده از سواری آن سر اقبال خورشید مثال بر سپهر کمال
ساید و از چشمه سار آن حلقهٔ رکاب خضر آسا آب طول عمر نوش نماید که در وقت
آن توسن شوم بدخویی نموده لگدی بجانب پادشاه انداخت و بکاسهٔ سر آن
آمده مغزش را پریشان ساخت حکم قضا خیال خامی که صبح و شام در دیگ دماغ
می پخت از مغز آن خود بین بر آورد و آن بادپای آتش خو بجای آب حیوت که

سالها تشنه و طالب آن می بود بیکبار خاک ممات در کاسهٔ آتش کرد مجملاً
دیدهٔ روزگار رجا و شه پرور از این قبیل سوانح تعجب آور بسیار دیده و بسی کاسهٔ
کلهٔ پر باد آن مغرور بر همین دستور لگدکوب حوادث روزگار ریش و شور
گردیده و وقوع امثال این وقایع در هر عصر و زمانی مستمر و شایع است چنانکه
کم هفته و ماهی است از اینگونه سوانح حوادث دیده یا شنیده نشود و از سوانح
غریبه که درین نزدیکی غدارهٔ دنیای دون را از شیمهٔ بوقلمون زاده و مؤلف را
از شخصی که این واقعهٔ غریبه بدستش وقوع یافته استماع افتاده اینست که
شخص مذکور حکایت کرد که بایکی از شوریدگان جنون شباب که شور غرور
منصبی نیز در دماغ داشت آشنا بودم و وی همانا سر گرم محبت زنی بود و
چون آن زن شوهر داشته برای گرفتن کام دل همیشه انتظار غیبتش را می کشید
و طلب فرصت می نمود تا آنکه شیطان ابله فریب لعین که عاقلهٔ این قوم سفیه
شقاوت قرین است این راه پیش وی نهاده بود که در باغی تمهید ضیافتی
و جشنی باید نمود و شوهر آن زن را نیز با آن مجمع بتکلیف باید فرمود آنگاه او را
مشغول صحبت یاران باید ساخت و بهانهٔ کاری خود را از آنجا نزد او رسانیده
بتحصیل مراد باید پرداخت القصه باین قصد روزی در باغی بزمی آراسته و مرد را
نیز با آن مجمع خواسته بود پس از آنکه این صحبت درگیر و آن خیال بصورت
صورت وقوع پذیرد و باقتضای نشاء بادهٔ پرشر و شور که با شراب مستی شباب

هم نمود و آن سینه‌های پهلوان بخت ابلیس بدبخت از رحمت خدا دور است
چوب بلندی گرفته بطریق خشت که باصطلاح این زمان حربه گویند بجانب
من انداخت و گفت تو نیزه بگیر و بطرف من بینداز من برداشته باو انداختم
مجملا بهمین طریق آن چوب بهم می‌انداختیم و چند مرتبه جابجا کرده آنرا از هوا
گرفت درین اثنا بخاطرش رسید که تیر را نیز بهمین طریق در هوا می‌توان گرفت
پس فرمود تیر و کمان آوردند و بدست من دادند و فرمود که تیر بمن بینداز
که من بگیرم هر چند از این حرکت ابا و از ان خدمت استعفا نمودم قبول
نکرد چون مردی بزرگ بود و دران بسیار ابرام می‌نمود خبر فرمانبرداری چاره
نیافتم تیری چند باحتیاط بسیار که از پهلوی او و گاهی از یسار انداختم در
عالم آب آن حرکت در نظر او ناصواب نمود آغاز تندی و پرخاش کرده فرمود
مرا زدند من نیز کمان و تیرها را انداختم و از ان کج نهاد چون تیر از کمان
گریختم ملازمان را اگر قصد من فرمان داده بر در باغ بمن رسیدند و مرا گرفته
نزد وی کشیدند الحاصل هر چند عجز کردم مفید نیفتاد دیگر باره تیر و کمان را
بدست من داد و خود در مقابل من ایستاد فرمود اندیشه مکن و بینداز و
سینه مرا نشانه ساز و ببین که چگونه او را می‌گیرم با اینهمه مبالغه باز من
احتیاط نموده بالای سر او را منظر گرفتم و شست کندم دید که تیر بلندی گذرد
جستن نمود که بگیرد دست قضا پیش دستی کرده آنرا بر حلقوم وی زد چنانکه

ترازو گشت و از پای در آمده بعد از چند روز درگذشت العهده ثمامت
آن از او بود نامردانه وی را به تیر بلای ناگهانی چنین گرفتار ساخت و شحنه
غیرت الهی آن مغرور بی‌باک را بتیغی تو تلاش خود بدینگونه بر خاک هلاک
انداخت **لمؤلفه** خدنگ بدسگالی را نشانی نیست غیر از خود نباشی دوستا
با خود که بد بشمن بد روا داری **ه** **ماحصل** اینکه روزگار رفته باز از ینگونه تیرهای
بلای ناگهان بقصد جان آدمی بیچاره پیکان در ترکش بسیار دارد و بر فرض
که کسی از همه انها مسلم جهد ممکن است که غافل بمرض شدید عقل زدائی و تب سوزان
هوش ربائی دچار گشته روز اول چنان بی‌شعور خوابید که دیگر فرصت توبه و وصیت
نیابد چنانکه بارها مشاهده شده است پس جوانان جاهل چرا این فکر نکنند که
این قسم مردن جز از آدمی دور نیست اگر چنین بمیرم و با این آلودگی راه شهر
پاکان پیش گیرم نه توبه و انابتی که بآن امیدوار توان بود و نه آه سرد ندامتی
که پشت بآن گرم توان نمود و نه زبان استغفاری که بآن معذرت گویم و نه
دیده اشکباری که دامن آلوده بآن بشویم نه رنگ خجلتی که پرده بروی زشتی
اعمال تواند کشید و نه عرق انفعالی که جاری مجرای آب روی رفته تواند کرد و نه
تقدیر آه سحرگاهی که خط بطلان ارقام گناه تواند بود و نه سوز نالهٔ نیم شبی که در تن
سیاه مرگ چراغی تواند نمود و نه نماز و روزه که تحفه درگاه صمدیت شاید و نه
ورد و دعای هر روزه که خجلت بر خجلت نیفزاید و اگر با این سامان و با این حالت

میرم چه سازم و چه خاک بر سر کنم المؤلف ای آنکه همیشه در پی خوابی و خورد
یا در زر و خوردنی زبرای زر و برد نکبت بادا اگر چنین خواهی زیست خاکت
بر سر اگر چنین خواهی مرد دیگر بر فرضی که از تیر باران حوادث مذکوره متخلص
گشته و از عقبات آفات روزگار بسلامت گذشته بسر منزل پیری رسد
توبه و انابتی که مکنون ضمیرش بود صورت پذیر گردد و مهمات که از آن
مرتبه بلند آن نیک بخت سعادتمندی تواند نمود که از آغاز جوانی هوس را باز پس
دم داشته و در وادی زندگی از شارع بندگی قدم بیرون ننهاده باشد
سجاده گردش بخاک کشی فکر زلف و کاکل بر گرفته و دیده نظرش بسوی شاهدان
و امردان کرم ننگریسته باشد دست پارسائیش دامان نامحرم نسوده
دامن پاک نهادیش به بنگ و باده نیالوده باشد چون ادراک مرتبه کم جوان
آورده اند باین صفات متصف باشد تواند نمود که در بهشت هیچکس بمرتبه جوان عابد نرسد
دخیانکه سابقاً گذارش یافت اجر هفتاد صدیق بوی کرامت می شود و نزد
خدای عز و جل منزلت او مانند منزلت بعضی از فرشتگان است ثمره این
کلمات و نتیجه این مقدمات اینکه عهد جوانی بسیار عزیز و شریف و آنرا باید که بجای
مستی و لهو و لعب و نفس پرستی گذرانیدن غبنی بس فاحش و خسرانی بغایت
عظیم است حضرت کریم متعال و حکیم لم یزل و لایزال که قوه و توانا از هستی هوسهای
جوانی که بحکم حدیث الشباب شعبة من الجنون قسمی از دیوانگی است عاقل هوشیار

و از نخل برومند عمر زندگانی باثمار سعادت دو جهانی جملگی بهره مند و
برخوردار گرداناد بالنبی و آله الامجاد و اما سن کهولیت که در عمر شریف بجای
فصل خریف نشاید کرد که تبهر بستان عالم باقی بمراحل بیشتر و قباحت ارتکاب
قبایح و فسوق در آن بمراتب بیشتر است چه درین وقت فراغت ناتوانی بساط
چیده هوسهای جوانی را از عشرتگاه خاطر روز بروز برچیند و آتش جان
سوز شهوتهای نفسانی که بباد قوت جوانی شعله ور گشته و مدام از تندی فرو
می نشیند شیخ عطار نشاط عمر باشد تا چهل سال چهل چون شد فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تن درستی بصر کندی پذیرد پای سستی پس ترک مناهی
و ملاهی درینوقت اسانتر خواهد بود و مرتکب آن را مؤاخذه بیشتر خواهند فرمود
چنانکه در امالی شیخ صدوق ره از حضرت مقدس جعفری علیه السلام
مرویست که إنّ العبد لفی فسحة من أمره ما بینه و بین أربعین سنة فاذا بلغ
اربعین سنة اوحی الله عز و جل للملائکة انی قد عمّرت عبدی عمراً فغلّظا و شدّدا
و تحفّظا و اکتبا علیه قلیل عمله و کثیره و صغیره و کبیره خلاصه مضمون
آنکه بنده تا بچهل سالگی نرسیده در وسعتی است و کار بر او چندان تنگ نمیگیرند
پس چون بچهل سالگی رسید خدای عز و جل میفرماید بفرشتگان یعنی دو فرشته که
کاتبان و حافظان اعمال او یند که بدرستی که من بتحقیق که عمر بهو دادم بنده خود را
عمری یعنی قدری معتد به از زندگانی باو عطا کردم پس من بعد سخت گیرید

کیند و کرد ار او را نیکو حفظ و ضبط نماید و نبویسید برا او کم و بیش و
کوچک و بزرگ عملش را او در مجموعه ورام از ابن عباس روایت نموده که من
بلغ الاربعین و لم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار یعنی کسی که بچهل سالگی
رسید و خیرهای او غالب نگردید بر بدیهای او پس باید که تهیه
کرد مهیای جهنم رفتن گردد و نیز در اخبار و احادیث از مفاخر حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقول است که اذا بلغ الرجل اربعین سنة نادی مناد من
السماء دنا الرحیل فاعد زادا محصل معنی اینکه چون عمر کسی بچهل سال رسید
منادی از آسمان ندا می کند که کوچ نزدیک شد پس توشه مهیا کن
لیکن آدمی غافل جاهل چندان بقیل و قال شغلهای باطل بیحاصل
گرفتار است که گوش هوش باین ندای الهی تواند داد و بمقتضای آن
عمل نموده بفکر تدارک اعمال و اندیشه مآل خود تواند افتاد و لنعم ما قال
گوش هوشت زپنبه غفلت کشته پرور نه جار بر جار است ، کاینک
ای رهروان ره عدم ، صبح شد وقت بستن بار است ، پس آدمی چون
باین سن رسید و باد خزانی ایام کهولت بر گلشن حیوت وزیدن گرفت باید که
هوای جوانی را از سر بیرون کرده نخل وجود را که ثمر رفته از بار علائق
دنیوی سبک سازد و سر و برگ هوسهای رنگارنگ نقش شوخ
شنگ را مانند برگ خزان لرزان روز بروز از خود فشاند

و لباس برگ سفر نماکز مرگ پرواز دکلهای پر آب و تاب آرزوهای شباب را
چون گل جعفری پسردی و اسو خنگی در هم سوزد و چهره بی آب روان را
مانند لاله خطائی از انفعال بی حاصلی برنگ خجالت بر افروزد و چون تاج
خروسان از زوال آفتاب عمر آتش بیتابی بر کند و مانند زلف عروسان
از خجلت طول آمال با اشک خونین سر انفعال پیش افکند طبع سرکش گردن
فرازش چون گلهای خریفی روز بروز طریق شکستگی و افتادگی پیش گیرد و
شعله آتش حرص و آزش چون حرارت تموز از دم سردی فصل خزان
کهولت رفته رفته انطفا پذیرد از سستی دندانها کار آخرت خود محکم سازد و
از اثر سفیدی موی بتحصیل سفیدرویی عقبی پردازد اما انسان ظلوم جهول
از آن کم بخت تر و دل سخت تر است که از یکبار رفتن جوانی که گل سر سبد باغ
زندگانی است غباری بخاطرش نشیند و در وقت دیدن موئی که گرگ
تیس صبحگاه پیری و روز مرگست بساط عشرت بزم شبانه را بر چیند بلکه
اگر مرگ را معاینه دیده باشد که چشم از آن می پوشد و خود را هنوز از آغاز
جوانی انگاشته همچنان در تهیه اسباب عیش و کامرانی میکوشد المولفه بجان
تن زهم پاشید و فکر پوشش آن می کنی ، ریش چون گندم شد و اندیشه
نان می کنی ، و اما پیری که سال عمر را بمنزله فصل شتا و هنگام مردن
گشتن دل از زندگانی دنیاست آدمی را از آن دیگر باکنه در بروی هوای

نفس چه باید بست و در گور تنگی و اگنده کی پا بر دامن شغل بندگی بپیچید و لرزان لرزان
منتظر مرگ می باید نشست و این وقت را از باب سایر اوقات شمردن
و آن را به غفلت و تن آسانی بسر بردن و هر دم از ندامت کرده ها پشت دست به دندان
گزیدن و هر لحظه برای فوت فرصت آه حسرت از دل کشیدن هر روز هم
سعی و کد تبلافی تقصیرات بیرون از حد نبستن و هر شب از اندیشه خوابگاه لحد
سراسیمه از جامه خواب به بندگی برجستن گریان گریان رو بر خاک تذلل سودن
و لرزان لرزان عفو زلات خود را از درگاه کریم آمرزگار مسئلت نمودن
غایت بلاهت و سفاهت و نهایت بدبختی و شقاوت است چه آدمی را در این
سن وقت از آن بیشتر دو و سه روز باقی مانده و رفتن از آن بیدرنگ تر است
که دیگر غافل توان بود و ظرف العینی در تدارک احوال آخر و اهمال توان
نمود از سرمایه فرصت آن قدر نمانده که از راتق کبیری سفر آخرت زیاد آید
و کسی از امر فراهم استراحت و تن پروری نماید از روزی که از پس کوچه کودکی
و هیچ مدانی بعرصه خودشناسی و جوانی پا نهاده سلطان فرمان شرع شریف
ویرا بتاج وشح تکلیف سربلندی داده باقتضای جهالت و نادانی و اشتغال
بلهو و لعب و شهوات نفسانی همیشه کار آخرت خود را معوق داشته و از
امروز بفردا و از جوانی به پیری گذاشته که چون با یام پیری رسم تا
گشته چنین و چنان خواهم کرد و خود را از زیر بار تکالیف شرعیه خواهم

آدمی

برآورد نداشتم که در پیری کار صرف ممات را وقت هبوب و آفتاب حیوة را
نزدیک غروب است خود را به چه جز بازی می دهد و در این می سازد
و کارهای دیگر بکدام وقت می اندازد بخن قدمات که طفلی پستی جوانی مستی
پیری سستی پس خدا را کی پرستی مثنوی هان و هان ای راهرو بیگاه شد
آفتاب عمر سوی چاه شد جهد کن جهدی ای تیره جان تیره بخت زانکه در پیش است
راهی سخت سخت این دو رگ را که فرصت هست رو د پر افشانی بکن از
راه جود سال بیگه گشت و وقت کشت نه جز سیه رویی و فعل زشت نه
هان مگو فردا که فرداها گذشت تا بکلی نگذرد ایام کشت هان چراغ خوبش
روشن ساز زود پیش از آن کز تو برآرد مرگ دود در امالی شیخ صدوق
رحمه الله از سید انس و جان و شرافت بخش زمین و زمان حضرت اقدس نبوی
صلی الله علیه و آله مرویست که من احسن فیما بقی من عمره لم یؤاخذ بما مضی من ذنبه
و من اساء فیما بقی من عمره اخذ بالاول و الآخر حاصل معنی اینکه هر کس در باقی
عمر خود نیکی و اعمال صالح کند او را بآنچه گذشته است از گناهان مؤاخذه نمی نمایند
و کسی که در آخر عمر بدی و عملهای زشت کند او را بهمه گناهان خواه اول
و خواه آخر مؤاخذه می فرمایند و در مجموعه ورام از امام الاولیا و اول
الاوصیا حضرت علی مرتضی علیه الصلوة و السلام منقولست که بقیة عمر المرء لا ثمن
لها یدرک بها ما فات و یحیی بها ما امات محصل مضمون اینکه بقیه و تتمه عمر آدمی قیمت

ندارد چه بآن آنچه از وفوت گشته از اعمال صالحه و حسنات تدارک میتوانند
نمود و آنچه میرانیده و ما چیز کردانیده چون دل ما آب و آب و سنگ با اخلاق
و اطوار مستحسن می تواند بآن زنده کرد و ما بصلاح آورد ولنعم ما قال کمند تلافی تقصیر
ندامت ما ☆ که کار عمر کند تدارک حسرت ما ☆ و در بعضی از کتب اخبار بنظر رسیده
که هر که عمر بباد دهد و جوانی را در معصیت صرف کند و در پیری پشیمان شود
و گوید یا رب خدا تعالی گوید لبیک عبدی دیر آمدی اکنون که پیر و ضعیف و
بیچاره گشتی و همه از تو گریخته اند آمدی لیکن باکی نیست من ترا خریدارم
گناهت بیامرزم و بمقاصدت رسانم زهی فضل و کرم بیحد که این چنین جاهل
بیهوده زندگی با این ارزندگی را در نافرمانی تباه و طومار عمر در ارتکاب آثام
معاصی سیاه می کرد اند و در آخر آن عمر که دست تو تنها از همه جا گسسته و
آتش شهوتها با آب پیری فرونشسته با جهان جهان گناه و عالم عالم تقصیر
بدرگاه عزتش آمده دیر آمده اند و او بیسمک ازان کرده کار منظور نداشته
در جواب لبیک عبدی می گوید و زبان رحمت و شفقت دلجویی وی مینمود
نوشتجات سیآتش را با آب عفو و مغفرت می شوید ولنعم ما قال هر چند که طاعت
مقیم ست سقیم ☆ هر چند گناه تو عظیم است عظیم ☆ هر چند سزای تو جحیم است جحیم
نومید مشو خدا کریم است کریم ☆ و از حضرت سید المرسلین و مخاطب بخطاب
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین صلی الله علیه و آله ما ثور است که حق تعالی میفرماید

که بعزت و جلال من و بحق احتیاج بمن خلق که من شرم میدارم از بندگان
و کنیزان من که در اسلام پیر شده باشند که ایشان را عذاب کنم بعد از آن
آنحضرت گریستند چون سبب گریه پرسیدند فرمودند از این میگریم که حق تعالی
از بندگان شرم میدارد و بندگان از او شرم نمیدارند الحاصل چنانکه
حضرت کریم متعال از موی سفید پیران کهن سال شرم میدارد که ایشان را
معذب سازد پیران نیز می باید که از عظمت و جلال خداوند خود شرم کرده
نفس پر جاهل را از اعمال ناشایست لاطائل باز آرند و قدم جرئت
و جسارت من بعد بحریم مخالفت و نافرمانی حضرت او نگذارند زنار علایق
نفسانی را گسسته آیین مسلمانی را اختیار کنند بادل و جان و دین بپذیرند و شکستگی
ظاهری و باطنی ایام پیری را درست بتن بر داشته بهوسهای و خواهشهای
جوانی با در پای این عمر از سر نگیرند و پوشیده نیست که عمر گرامی را به لهو و
لعب در باختن و شوخ چشمی و بازی گوشی را شعار خود ساختن بعد از سن
کودکی در همه اوقات عمر آدمی زشت و ناخوش است و در ایام پیری زشت
تر و ناخوش تر از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که ان الله یبغض الله
ابن الستین فی طریق ابن العشرین حاصل معنی اینکه خدا تعالی دشمن میدارد
شصت ساله را که بطرز و طریقه بیست ساله باشد و نیز از آن حضرت صلی
الله علیه و آله روایتست که خیر شبابکم من تشبه بکهولکم و شر کهولکم

مَن تَزَکّی بُرِّیَ شبابکم ملخص آنکه بهترین جوانان شما جوانی است که بطور
پیران باشد وبدترین پیران شما آنکه بطرز جوانان بود للمؤلفه زشت
باشد مشرب طفلانه باموی سفید شوخی از پیران بود چون عشوه ز
ابروی سفید و قف اسرار خواطر جل شانه در سوره شریفه فاطر فرموده
که اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر خلاصه مضمون آنکه آیا عمر ندادیم
شمارا آنقدر که آگاه توانید شد دران کسی که خواهد آگاه شود مروی است که
این توبیخ و ملامتی است هجده سالکان را و بعضی گفته اند که این عتاب با
چهل سالکان است بر هر تقدیر هر گاه هجده ساله یا چهل ساله که خود را
نشناخته و باصلاح حال خود نپرداخته باشد متوجب ملامت باشد
پس حال پیر جاهلانی که بهفتاد و هشتاد سال فرس نفس را در میدان
هوس جلوه داده و اصلا بفکر تلافی و بازگشت نیفتاده باشند
چگونه خواهد بود للمؤلفه ای پیر بطبع نرکامی تو هنوز و اندر طلب عشرت و جامی
تو هنوز موی سر تو بعمر کهنه از تست او یخته و سفید گشت و خامی تو
هنوز و در ارشاد القلوب روایت کرده که ان لله ملکا ینادی ابناء
الستین عدوا انفسکم فی الموتی یعنی بدرستی که خدا تعالی را فرشته است
که ندا میکند که ای شصت سالکان بشمارید خود را در میان مردکان
یعنی خود را داخل مردکان دانید و پیوند علایق دنیا و اندیشهای باطل را از

از خود بگسلانید و هم دران کتاب مذکور از شافع یوم النشور صلی الله علیه
و آله ماثور است که ان لله تعالی ملکا ینزل فی کل لیلة فینادی یا ابناء العشرین
جدوا و اجتهدوا یا ابناء الثلثین لا تغرنکم الحیوة الدنیا یا ابناء الاربعین ماذا اعددتم
للقاء ربکم یا ابناء الخمسین اتاکم النذیر یا ابناء الستین زرع آن حصاده
یا ابناء السبعین نودی لکم فاجیبوا یا ابناء الثمانین اتتکم الساعة و انتم
غافلون محصل معنی آنکه خدا تعالی را فرشته ایست که هر شب از عالم بالا
فرود می آید و ندا می نماید که ای بیست سالکان بکوشید ای سی سالکان
زندگانی دنیا شما را نفریبد ای چهل سالکان برای روزی که با خداوند خود
ملاقات خواهید نمود چه مهیا کرده اید ای پنجاه سالکان آمد بشما
ترساننده محتمل مراد پیری باشد چنانکه در کریمه وجاءکم النذیر بعضی گفته اند
ای شصت سالکان وقت درویدن کشتها رسید ممکن است که مراد از
کشت اعمال باشد یا شصت سالکان که بمنزله کشتی اند که زرد و خشک
گردیده و وقت درویدن آن رسیده است ای هفتاد سالکان ندا کرده
شما را پس اجابت نمایید ای هشتاد سالکان ساعت معهود موعود یعنی وقت
مرگ آمده و شما غافلان و بیخبرانید نجلا چون سر برخیابان جوانی
و گلگشت گلهای گوناگون عیش و کامرانی بسر آمد و آدمی بنردبان
ماه و سال پا بام پیری بر آید که کریوه مرگ در زیر پا و سواد شهر پاکان در

نظر است بر آمد کاری که در این وقت از وی سزاوار و لایق و با حال او مناسب
و موافق است تذلل و تضرع بدرگاه الهی است و از زلات و تقصیرات
گذشته ندامت و عذرخواهی روز مرگ نزدیک آمد همیشه در پیش و در کار
روزگار عطا صفت قدم شماره بر داشتن چون نور نگاه خود از دیده
گریه‌ها باید آمدن کشیدن و مانند دست و پای خویش از هم کرده‌های ناصواب
بر خود لرزیدن چون گوش خود در برابر سخنان بی حاصل دنیا بستن و مانند
گوهر دندان خویش بر خود گریان نشستن از پیری عاید پرسیدند که
در دنیا ترا چه آرزو مانده است گفت چند روزی بهم زیستن و بر گناهان
خود گریستن لمؤلفه دیده چون شبنم بر این گلزار عبرت کن باز گریه را انجام
کار خویشتن آغاز کن چشم رفت و گوش رفت و عقل رفت و هوش رفت
اجل آمد آمد مرگ است چشمی باز کن استخوانت گشت چون نی ناله از دل بر آر
قامت شد چنگ قانون فغان ساز کن هوشمندی در مجلس خود موی
سفیدی دیده و از صبح صادق بیاض موی نزدیکی روز سیاه مرگ بر وی
روشن گردید خطاب با قارب و عشایر نموده گفت قد وصیت لکم
بنا بی هواهای نفسی مراد اینکه عمر جوانی خود را صرف شما ساختم
و آن ایام و لیالی گرامی را یافت و صحبت شما در باختم اکنون شما
این چند روز پیری را بمن گذارید که در گوشه نشینم و فکر توشه خود بنمایم که

فانی

خانه نشین و عزلت گزین گردیده باقی عمر را صرف بندگی نمود گویند که
از مستان باده پرزور جوانی پیر رعشه داری را در کمال ناتوانی دید گفت
یا شیخ آن نمودت مراد اینکه میخواهی بمیری و از رنج پیری بیاسایی
پیر گفت نه گفت چرا گفت برای آنکه عهد جوانی و شرور آن یعنی
جهل و غروری که لازم آن می باشد گذشته و ایام پیری و خیرات آن
یعنی شکستگی و ناامیدی نفس که در این وقت آدمی را بهم میرسد مانده است
و من هرگاه می نشینم ذکر خدای کنم و هر وقت بر می خیزم شکر او قیام
می نمایم باین دو صفت خود را شاد دارم و آن را از مغتنمات می شمارم
لمؤلفه ریخت بر خاک هوس صاف شراب زندگی شاید این ترجم
فردا سرخ رو سازد مرا لطیفه اینکه آدمی در این وقت گرمی باید تمام گسیختگی
و وارستگی باشد سر تا پا هوسکی و دلبستگی می باشد و در این موسم که
بیخ حرص و شهوت را از زمین طبیعت باید کند هوسها و آرزوها در آن
می باشند چنانکه برگزیده پیر و جوان و نور دیده هر دو جهان یعنی حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله فرموده اند که یهرم ابن آدم و
تشب فیه خصلتان الحرص والامل یعنی فرزند آدم پیر میشود و دو صفت
در وجود او جوان میگردد یکی حرص و دیگری امل گویا بیچاره بی عقل در این وقت
از روزن آیینه خود را اندیده و در شکست کهنه سرای هشتاد و ساله بدن

هفتاد و دو

ورشته گهر دیده و میند اند که وقت از هم پاشیدنست نه جمع کردن و از آن
و این بر آشیدن روز پیش فرستادن اجمال و اثقال است نه بر سر گور خود
گذاشتن املاک و اموال زمان از همه عالم رمیدن است نه از پی مظالم
دویدن هنگام دل از خود بر داشتن است نه طلب و خیال جاه گرگذاشتن
چه اکابر گفته اند که الهرم ظهر القدم یعنی پیری دالان سرای نیستی است
که چون آدمی پا درآن نهاد دیگر و کام دیگر داخل آن سرا و برابر با هر از
پس در چنین وقتی تنگ نفسی و چشم زدنی در کار رسانیدنها کاهلی و درنگ نباید
نمود و برای سر انجام مهام فوتی ضروری در آن مید ست و پائی همه تن
دست و پا بود آن پی چشم و گوشی سراپا چشم و گوش باید بود **بیت**
بکن با نفس کافر دست و پا گر دست و پا داری ٭ تو آن آی خود آرا و ستاد
پا بهر خطا داری ٭ سراپا چشم باید شد کنون چون شاخ بادامست ٭ درین
پیری که چشم دستگیری از عصا داری ٭ حلال است از زمان خواب فرض عنت
بر تو گر رفتن ٭ توانی کاروان عمر را یکلحظه وا داری ٭ حضرت یکانه بی مثل
نظیر و غمخوار هر صغیر و کبیر جل شانه بفضل بی منتهای خود همه کودکان را از
عمر برخورداری و جمله جوانان را از مستی هوس هوشیاری و عامه کهول را از
خواب غفلت بیداری و کافه شیوخ را از بند حرص و امل رستکاری
کرامت فرماید و همکنان را بعون عنایت بی غایت خویش دل بر ذرا

و سر گرم بندگی ساخته از جهالت و بطالت دنیا و ندامت و خجالت عقبی
محافظت فرماید **مطلب پنجم در ذکر مصارف عمر بسبیل تفصیل** یعنی
بیان امری چند که آدمی را پیوسته مشغول آنها باید بود و از نقد زندگانی که
روز بروز و ساعت بساعت از خزانه کرم سبحانی بوصول رسد صرف آنها
باید نمود برای دقیقه یاب خداوندان فهم و درک و هوشمندان براه و رسم سخن
آشنا معروض میدارد که این چند مطلب که از کارخانه توفیق الهی جناب
تشریف اتمام پوشید و ذمه قلم صدق رقم از دین وعده آنها فارغ گردید
در حقیقت تمهیدی چند بود برای این مطلب که اکنون در پیش است چه از آنها
اولا بظهور رسید و معلوم گردید که زندگی چه قدر عزیز و پربهاست و ثانیا
اینکه چه مقدار سبک خیز و کم بقاست و ثالثا اینکه آدمی را بتوسط یادکرد
همیشه متذکر بی اعتباری آن باید بود و رابعا اینکه فضول و اوقات آنرا
از تضییع و تلف نگاه داشته در مصارف شایسته صرف باید نمود بعد از
تحریر این مطالب و تذکیر این مراتب چون هر کس را ضرور است که آن
مصارف را با فضل و ثواب و حدود و آداب هر یک چنانکه باید و اند
تا کمر شوق بر میان جان بسته در بند ربودن فرصت را از روی حسرت
بخرید متاع سعادت ادراک آنها رساند و لهذا اول چرب زبان سودا
بهم رسان خامه بیان از هر جنس آن امتعه نفیسه بسته و از هر قسم آن دسته

از فحوای کتب معتبره احادیث ائمه طاهرین و از حجرات مصنفات متقدمین و متأخرین به پیشگاه این اوراق برآورده در نظر خریداران مشتاق جلوه می‌دهد تا بر کرا توفیق مساعدت و اقبال یاری نماید با نقد حیوة از دل و جان به خریداری قیام نماید و چون انواع و اقسام این متن از آنست که همگی در تنگنای این باب توانند گنجید از انجمله چهارده قسم که اهم است پیش نهاد خاطر فاتر ساخته و این مطلب را بچهارده مجلس مطابق تفصیل آخر باب اول مرتب گردانیده در هر مجلس انشاء الله تعالی بذکر قسمی از آن می‌پردازد و امیدواری از فضل و عنایت حضرت باری عز اسمه آنست که این فرو مایه مکث مایه را در ادای حق هر مقام یاری و در طی این طریق عمیق از هر گونه تعب نگهداری فرماید حسبی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر مجلس اول در تحریص بر طلب علوم دینیه و کسب معارف یقینیه که افضل مصارف زندگانیست و ابهج مثوبات جاودانی و درین مجلس چند مقصد است مقصد اول در ذکر وجوب طلب علم و بیان احتیاج بآن بر جاهلان عامی و سوختگان آتش خامی کاهل طبعان طریق تحصیل علوم و کم بختان از نعمت فضیلت آن محروم رسیدگان منزل رنجیدگی و نفهمیدگان مزه فهمیدگی اطفال خوبان بازیچهای انجهانی و گرز پایان مکتب حق‌شناسی و خداوندانی که چندین ذوق خود را آیین بعربانی از قبای زیبایی و دانش تن در داده اند و با اینهمه دعوی آزادگی و خودسری بطوق منکت بی کمالی و بی هنری

کردن نهاده همواره همت بر خورد و خواب و تحصیل مال و اسباب میگمارند و پیوسته سر بر سر طعام و شراب و قدم بر قدم بهایم و دواب میکشند از زندگی در نهاد ایشان همین خوردن و خفتن است و صحبت باعتقاد ایشان منحصر در زخرف و بیهوده گفتن با گوش هوش هرگز در شاهوار معرفتی در بست نیاورند و با چشم نابینا شعور همیشه در تاریکی بسر میبرند مخفی نماند که علم درین عمارت بندگی و عبادت را بمنزله اساس است و سرای جنت فضای آشنایی جناب الهی بمنزله کریاس که بحصول آن قصر طاعت را باوج قبول نمیتوان افراشت و بدون دخول در ان قدم در بارگاه قرب حق نمی توان گذاشت چه گردن هر کاری را نخست دانستن آن در کار است و طالب هر مقصدی را از سراغ طریق آن ناچار و هرگاه اعمال و اشتغال جزئیه چون نجاری و حدادی بشاگردی استادی محتاج باشند و نساج و حلاج در آموختن آن بعلاج کلاه دوزی بی معرفت آن کار نگیرد و نقاشی بدان تعلم صورت نپذیرد این کار عظیم بزرگوار یعنی بندگی جناب آفریدگار که مردان مرد در ان درمانده و در طی طریق آن جز خوی خجلت از جبین نفشانده اند بی معرفت الهی و علم بآداب عبودیت آن درگاه بنحوی که او پسندد چگونه صورت می‌بندد و جمعی که بی بدرقه معرفت و توشه علم طریق عمل می‌سپارند و با کوری جهل و نادانی قدم براه باریک شرع و بندگی جناب سبحانی می‌گذارند

جمله کسانی اند که صاحب دین حنیف و معلم دبستان تکلیف حضرت اقدس
نبوی صلی الله علیه و آله مذمت ایشان نموده و بزبان وحی ترجمان در بارهٔ
ایشان فرموده است که من عمل بغیر علم کان ما یفسده اکثر مما یصلح حاصل معنی آنکه
کسی که عمل بی علم کند آنچه فاسد و تباه می سازد بیش از انست که اصلاح مینماید
و مرشد طریق هدایت حضرت شاه ولایت علیه السلام نیز از اینجماعت شکایت
کرده فرموده است که قطع ظهری رجلان من الدنیا رجل علیم اللسان فاسق
و رجل جاهل القلب ناسک هذا یصد بلسانه عن فسقه و هذا بنسکه عن جهله
فاتقوا الفاسق من العلماء و الجاهل من المتعبدین اولئک فتنة کل مفتون محصل
مضمون اینکه دو کس از اهل دنیا پشت مرا بریدند یکی مردی که زبان عالم و
باحکام دین ناطق باشد و خود بمقتضای آن عمل نکرده نامقید و فاسق بود دوم
مردی که بدل جاهل است و از علم و آداب شریعت خبر ندارد و بی بصیرت
طریق عمل و عبادت می سپارد آن یک منع می کند و دفع می نماید بزبان ملامت
خلق را از فسق خود یعنی چون مردمان وی را با آن علم و دانش می بینند که
ارتکاب فسوق می کند قبح آن در نظر ایشان برطرف میشود و این یک
دفع مینماید بعبادت خود نقص و لوم را از جهل خود یعنی چون عبادت
او را با آن جهل و نادانی مشاهده می کنند نقص جهل و قبح آن در نظر
هموار میگردد پس بترسید و بپرهیزید از فاسق علما و جاهل اهل عبادت

اینجماعت سبب گمراهی خلق اند و از جناب مستطاب جعفری علیه السلم
در کتاب کافی در مذمت این قوم چنانچه ماثور است که العامل علی غیر بصیرة
کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعدا خلاصه معنی اینکه
عبادت کننده بی بصیرت و علم بجد و جهد و آداب آن چون راه رویست
که بغیر راه مقصد خود میرفته باشد که چندانکه تندتر میرود از مقصد دور
تر می گردد و بر طبق این روایات است حکایت آن دو برادر که در زمان پیش
بودند یکی عالم که بقدر علمی می نمود و دیگری جاهل که طریق زهد و عبادت
بقدم سعی می پیمود و پیوسته بر سر این دو خصلت میان ایشان منافسات
می بود تا آنکه مدتی از هم جدا گردیدند و بعد از آنکه بهم رسیدند برادر زاهد
یک چشم خود را بسته بود برادر عالم از سبب آن استفسار کرد گفت برای
آن بسته ام که دنیا را بیک چشم ببینم و از این مرا ثوابی باشد برادر عالم
گفت در این خطا کرده چه اگر چنین است بایستی خدای تعالی ما را دو چشم
ندادی اکنون مرا خبر ده که در وقت وضو چشم خود می گشودی یا نه
گفت نه ولیکن دست بر روی این خرقه که بر چشم بسته ام میمالیدم گفت
چند گاه است که چنین کرده گفت چهل سال باکم و بیش گفت نمازهای خود را
که در این مدت بچنین وضوئی گذارده اعاده کن و نیز از مناسب این مقام حکایت
مردی است که در زمان حضرت امام همام جعفر بن صادق علیه السلام مرائی

بود و عوام و جهال تعظیم او می نمودند و بمحامد خصال وی را می ستودند
چندانکه آنحضرت را خواهش ملاقات او در خاطر مبارک بهم رسید تا آنکه
در موضعی او را دید که خلقی از عوام بر گرد وی جمع گشته بودند آنحضرت در
گوشه ایستاده و روی نور خود را پوشید که وی را نشناسند و در ایشان
نظاره می فرمود و آن مرد حیله ساز بهانه و روباه باز بهانه مکر بدان قوم را
بدام فریب خود در می آورد تا آنکه از ایشان جدا شد و رفت و آنجماعت
متفرق عوام نیز متفرق گردیده از پی کار خود رفتند حضرت امام علیه السلام
از دنبال وی میرفت و آن مرد هیچ درنگ نکرد تا بخبازی رسید و
وی را غافل کرده دو گرده نان از دکان وی دزدید و از آنجا در گذشته
بشخصی رسید که انار داشت او را نیز غافل ساخته دو انار بدزدی از نزد
وی برداشت و آنحضرت از آن حرکتها متعجب میبود و همچنان برأثر
وی میرفت تا گذارش به بیماری افتاد آن دو گرده و دو انار را پیش وی
نهاد و رفت تا در بیرون شهر بمقبره رسید و در آنجا ساکن گردید آنجناب
پیش رفته با وی تکلم نمود و این مضمون ادا کرد که ای بنده خدا آمده ام
من وصف تو شنیدم و خواهان ملاقات تو گردیدم پس با تو ملاقات
کردم ولیکن دیدم از تو چیزی که دل ام مشغول ساخته یعنی از فکر آن باز
نمیگردم و من ترا از آن می پرسم تا آن از دل من زایل شود گفت

آن چیست حضرت امام علیه السلام آنچه دیده بود تقریر فرمود آن مرد گفت تو
کیستی فرمود مردی ام از فرزندان آدم از امت محمد صلی الله علیه و آله دیگر باره
مبالغه کرده گفت بگو کیستی تو فرمود مردی ام از اهل بیت رسول
خدا صلی الله علیه و آله دیگر باره گفت از کدام شهری فرمود از مدینه
گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب باشی
فرمود آری گفت سودی ندارد شرف اصل تو با جهل تو بآن چیزی که
شرف یافته بآن و ترک علم جد و پدر خود تا انکار نکنی و مذمت ننمائی
چیزی را که باید فاعل آنرا ستود فرمود چیست آن یعنی آنچه نسبت جهل آن
بمن کردی کدام است گفت قرآن فرمود چه چیز است از قرآن که تو آن
جاهلم گفت قول خدای عز و جل که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من
جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها ملخص معنی آنکه هر کس کار نیکی کند پس مر او راست
ده مثل آن و هر که کار بدی کند پس جزا داده نمی شود مگر یک مثل آن
و من چون دو گرده و دو انار دزدیدم چهار گناه شد و چون آنها را
تصدق نمودم چهل حسنه شد چهار حسنه از آنچه بازاء آن چهار گناه شد
سی و شش حسنه دیگر برای من مانده آنحضرت فرمودند ثکلتک امک یعنی
مادرت بمرگت نشیند تو جاهلی بکتاب خدا آیا نشنیدی که خدای عز و جل
می فرماید که انما یتقبل الله من المتقین یعنی آیت و جز این نیست که قبول

میکند خدای از متقیان بدبختی که توفیق کرده وزوی دو گناه شد و
قسمتی که آنها را بغیر صاحب دادی پس امر صاحب آنها چهار گناه دیگر بر آن
چهار گناه افزودی نه چهل حسنه و این حکایت از روایتی استخراج شده
که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست و بعد از نقل این حکایت آنجناب فرموده که بمثل هذا التاویل القبیح
المستکره المنکره یضلون و یضلون یعنی مردمان بمثل این تاویل زشت ناخوش خود گمراه
می شوند و دیگران را نیز گمراه می کنند الحاصل بی نادی علم بوادی عمل اهل نادان
و خود سر بپای براه بندگی نهادن مشابه چنین غلطهای رسوا و مستتبع این
گونه ضلالتهای عظمی میگردد پس کار عباد را اگر بصنوف عبادت مکلف
و بتشریف این کرامت مشرف اند ناچار است که در تحصیل علوم دینیه و بذل
جهد در آن خود را بهیچ وجه معاف ندارند و بی چراغ دل افروز معرفت
پای سعی براحت آن نگذارند اوحدی کرمانی علم بایستت مر
جانت را * رسبهر آن برو روانت را * بی علم چشم بی نور است * مرد
نادان ز مردمی دور است * نیست آب حیوت جز دانش * نیست باب
نجات جز دانش * دین بدانش بلند نام شود * دین بی علم کی تمام شود * از
قلزم امواج علوم و نادی منهاج آداب و رسوم اعنی حضرت قدس نبوی صلی
الله علیه و آله در کافی مرویست که طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان

الله یحب بغاة العلم حاصل معنی اینکه طلب علم بر هر مسلمانی فرض است که ترک
آن معذب و معاقب می گردد آگاه باشید بدرستی که خدای تعالی دوست
میدارد طالبان علم را و نیز در کافی از سرکرده افاضل و اکارم و
سرچشمه انهار معالم امیر المومنین علیه الصلوة والسلام منقولست که
یا ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به الا و ان طلب العلم
اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم
و ضمنه و سیفی لکم والعلم مخزون عند اهله وقد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه
ملخص مدعا اینکه ای مردمان بدانید که کمال دین طلب علم و عمل بآنست و آگاه
باشید که طلب علم بر شما واجب تر و لازم تر است از طلب مال مال را خداوند
عادل در میان شما قسمت نموده و برای هر یک آنچه می باید مقرر فرموده و
برای شما ضامن گردیده است که آن را بشما واصل سازد و بغیر آن
وفا می نماید و علم نزد اهلش یعنی علما مخزون و مضبوط است و تحقیق که شما مامور
گشته اید بطلب آن از ایشان طلب کنید آن را و در همان کتاب شریف
از خازن کنوز حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است که
لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا خلاصه مطلب اینکه
هر آینه دوست می دارم که بر سرهای اصحاب من تازیانه میزده باشند تا تحصیل
علوم دین نمایند و هم در آن کتاب از مفضل بن عمر روایه نموده از حضرت امام

محمد الله علیه السلام که می فرمود علیکم بالتفقه فی دین الله و لا تکونوا اعرابا
فانه لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم القیمة و لم یزک له عملا حاصل معنی
آنکه بر شما باد تفقه و کسب علم در دین خدا و مباشید مانند عربان صحرائی
که احکام دین نمیدانند چه بدرستی که هر کس تحصیل علم در دین نکند خدا تعالی
بنظر رحمت و شفقت بسوی او نکرد در روز قیامت و هیچ عمل از او پاکیزه و نپسندیده
نکرداند و هم از آنجناب در همان کتاب مرویست که لا یقبل الله عملا الا بمعرفته
الخ یعنی قبول نمیکند خدا تعالی هیچ عملی را مگر بدانستن طریق گذارش آن و
نیز در کافی مذکور است که از معلم فرایض و سنن حضرت ابی الحسن علیه السلم
پرسیدند که هل یسع الناس ترک المسئلة عما یحتاجون الیه ملخص مضمون آنکه
آیا جایز است مردمان را که ترک سؤال کنند از آنچه محتاج اند بآن یعنی از
احکام دین فرمودند نه مجملا هر صاحب توفیقی که پرتو آفتاب عنایت بر
ساحت دلش تافته و مذاق جانش چاشنی درد دین دریافته است نخواهد و
آرام نگیرد تا مرض جهل را بدوائی و کوری دل را بتوتیائی رساند و با این
عصای رهنمای هدایت اثما خود را از چاهسار مخاطرات شبهات بسلامت
گذرانند مرغ دلش روز و شب در هوای جانفزای طلب در پرواز باشد
و سمند همتش گاه و بیگاه سرنشیب و فراز این راه در تک تا زموج حصیر
کنج غربتش در تحصیل علم از چین جبین بر ناز خوبان طلب تا زخوشتر آید دود

چراغ مدرسه اش در دیده شوق از مرغول زلف تابدار برگردد چراغ عالم
افروز کتاب آلهی همیشه طیار باد و گل چین شوقش دامن حافظه در کف در جار
چمن کتب اربعه حدیث پیوسته سیار سکندر خیال جهان مهویانش در ظلمات
مسودات خطوط الجیوت معانی در جستجو بود و سلیمان خرد زبان دانش در
وادی نمل نسخه جات با مور آن حروف همواره در گفتگوی صاحبان درد
دین و طالبان یقین مقصد دریافتن راه حق و نجات خویش شهر بشهر و
دیار بدیار می گردیده اند و کوه و صحرا و خشکی و دریا را بقدم سعی و کوشش می
نوردیده اند از هر عالمی حکمتی می آموخته و از هر نور دانشی چراغ بینش می
افروخته با هر صاحب معرفتی طریق خدمتی می سپرده اند و از هر نکته سنجی
برده می گذشت حضرت سلمان فارسی رحمة الله علیه و انواع شدائد و
ریاضاتی که آن بزرگ در راه دین و ادراک سعادت خدمت حضرت خاتم
النبیین صلی الله علیه و آله کشیده در این مقام ذکر کردنی و عندلیب شورش
حال و تبیین مقال خامه را در گلزار اندک داران حکایت بر سر شوق گفتار
آوردنی است تا مگر چراغ آگاهی عاقلان را روغنی و آتش شوق
افسردگان را دامنی نماید و آن حکایت غفلت گداز زنگ از دل بردار
بر سبیل اجمال و اختصار آنست که سلمان رضی الله عنه از ابنا دهاقین شیراز
بود و روز بهنام داشت و پیوسته در طلب دین علم و جستجوی طریق حق

سلسله مویان نیز باید که پای در خویش
پروانه وار و

بی پر و سر کشی

و یقین جهت یکماشت طالب صحبت علما و رهبانان هر زمان می‌بود و تلاش
او را که خدمت حضرت اقدس محمدی می‌نمود و تقریب اطلاع او بر نبوت آن
سرور و غمشار اشتیاقش بدریافت خدمت آن رهبر این بود که در مبادی
حال روزی که قوم وی آن روز را عید می‌کردند با پدر خود می‌رفت گذارش بر
صومعه افتاد مردی از آن صومعه ندا می‌داد که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله از شنیدن آن ندا
و ذکر آن نام زنگ از دل زدود انوار ایمان بر دلش تافت و دوستی سید
لولاک در خاطر حق پذیرش قرار و رسوخ یافت تا از غلبه شوق
کارش بجایی رسید که خوردن و آشامیدن بروی گوارا نمی‌بود چون بمنزل
خود عود نمود کتابی دید نوشته دید که از سقف خانه آویخته بود از مادر سؤال
نمود که تو این نوشته چیست مادر گفت ای روزبه چون از عید باز گشتیم این نوشته
را آویخته دیدیم یعنی پیش نبود و من حقیقت آن اطلاع ندارم پس تو نزدیک این
مکان مرو که پدرت ترا می‌کشد سلمان صبر کرد تا شب در آمد و پدر و مادرش
خفتند آنگاه برخاسته آن نوشته را برگرفت و خواند و آن عهدنامه آدم بود
مشتمل بر ذکر نبوت حضرت اشرف محمدی و بعضی از اوصاف فضایل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلمان قبل از خواندن آن کتاب بزبان عربی عالم
نبود و خدای تعالی از انوار باطن فهمیدن عربیت را بوی کرامت فرمود

القصه سلمان از خواندن آن عهدنامه بی‌هوش گشته آتش شوقش از آن
سر کشیدن و گفتن حسن اعتقادش با والدین گرفت پدر و مادرش بر آن
اطلاع یافتند و ویرا گرفته در چاهی عمیق انداختند و گفتند از این عقیده
برگرد و اگر نه ترا بقتل می‌رسانیم سلمان گفت هرچه خواهید بکنید که دوستی
محمد از سینه من نمی‌رود و مدتی در آن چاه محبوس بود و بقرصی چند که گاهی
بوی می‌دادند تعیش معهود می‌نمود تا آنکه مدت حبس او دور و دراز کشید پس
دست استغاثه بحبل المتین دعا که متمسک افتادگان جا بسار هر گونه مصیبت
و بلاست زده گفت یارب اسألک بحق محمد و وصیه الی فرجی و سلیته عجل
فرجی و اخرجنی مما انا فیه محصل مضمون آنکه خداوندا بدان دوستی که تو محمد و
جانشین او را محبوب من ساخته پس بحق منزلت و مرتبه او بزودی مرا فرج و
گشایش و از این محنت راحت و آسایش کرامت فرما کمند این دعا که کنگره
عرش اجابت بند گشت شخص سفید پوشی در قعر آن چاه نزد وی آمد گفت
برخیز ای روزبه دست سلمان گرفته او را بآن صومعه رسانید سلمان
چون بآن مقام رسید بلبل ناطقه را بر شاخ زبان بنوای اشهد ان لا
اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله مترنم کرد راهب
دیرانی از بالای دیر بروی مشرف گشته گفت تو روزبهی گفت آری گفت
بالا بیا القصه ویرا بدیر آورده دو سال تمام آنجا بود و خدمت دیرانی می‌

نمود تا آنکه بوستان هستی ویرانی بانقطاع آب زندگانی رو بخشکی نهاده
نخل نهالش بازهٔ گذار لیل و نهار از پا در افتاد و در وقت احتضار سلمان
گفت مرا بکه می گذاری گفت کسی که بمقالهٔ من قایل باشد نمی شناسم مگر
راهبی در انطاکیه پس چون با او ملاقات کنی از من وی را اسلام برسان
و این لوح را بوی تسلیم کن و لوحی بسلمان داد چون وفات یافت
سلمان بغسل و تکفین او پرداخته مدفونش گردانید و از آنجا روان
گشته خود را بانطاکیه رسانید و همچنان الحسب نزدیک صومعهٔ آن راهب
بگفتار این کلمات گویا گردید که اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی
روح الله و ان محمداً حبیب الله دیرانی از فراز آن دیر بروی مشرف گشته
رسید که تو روزبهی گفت آری وی را بدیر آورده دو سال دیگر خدمت او
نمود تا آنکه او را نیز وفات رسید سلمان گفت مرا بکه میگذاری گفت
کسی را نمی شناسم که آنچه من گویم گوید مگر راهبی در اسکندریه پس چون نزد
او روی از من او را اسلام برسان و این لوح را بوی ده چون وفات
یافت سلمان او را بدستور غسل داده کفن و دفن کرد و آن لوح را او
گرفته و باسکندریه آورد و بصومعهٔ آن راهب رفته همچنان آن کلمات
بر زبان جاری ساخته که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و ان عیسی روح الله و ان محمداً حبیب الله او نیز در زیر دیر بروی مشرف گشته

رسید که تو روزبهی گفت آری او را بدیر برده دو سال کامل دیگر بخدمت او
اشتغال نمود چون او را نیز وقت رحیل شد سلمان گفت مرا بکه میگذاری
گفت در دنیا کسی را نمی شناسم که بمقالهٔ من قایل باشد و وقت آن شده که
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب متولد گردد پس اگر او را دریابی از من سلام
رسان و این لوح را بوی ده القصه سلمان بعد از تجهیز وی لوح را
برداشته از آنجا برآمد و با جمعی رفیق شد و ایشان را گفت ای قوم همه
خوردنی و آشامیدنی مرا کفایت کنید تا بخدمت شما را کفایت نمایم قبول
کردند پس چون هنگام وقت ایشان شد گوسفندی را بکشتند و چندان زدند
که مرد آنگاه آنرا کباب و بعضی را بریان کردند و سلمان را نیز بخوردن آن تکلیف بانگاز
نمودند سلمان از آن امتناع نموده گفت من بنده دیرانیم و دیرانیان
گوشت نمیخورند آن گروه بدبخت را آن گفتار سخت آمده وی را زدند نزدیک
شد که هلاکش سازند یکی گفت دست از وی بدارید تا شراب شما حاضر شود
او از آن نخواهد آشامید یعنی چون شراب بخورد آنگاه با وی هر چه خواهید
کنید چون شراب حاضر شد او را بشرب آن تکلیف نمودند گفت من بندهٔ
دیرانیم و دیرانیان گوشت شراب خمر نمی آشامند پس او را بستند و قصد کشتن
وی کردند سلمان گفت ای قوم مرا مزنید و مکشید که من اقرار ببندگی شما
می کنم القصه اقرار ببندگی یکی از ایشان کرده آنگه او را بدان مجمع

بیرون برد بمردی یهودی بسیصد درهم فروخت یهودی از قصهٔ وی استفسار
نمود سلمان سرگذشت خود را بر طبق اظهار نهاد و گفت مرا گناهی نیست غیر
انکه محمد و وصی او را دوست داشته‌ام یهودی گفت من ترا و محمد را دشمن
میدارم آنگاه سلمان را از خانه بیرون آورده ریگ بسیاری بر در خانهٔ
وی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح این ریگ را بالتمام از اینموضع بر نداشته
باشی هر آینه ترا بقتل میرسانم سلمان رضی الله عنه آنشب ناچار بصعوبت
آن کار تن در داده ریگ می کشید تا انکه طاقتش طاق گردید پس دست
بسوی آسمان برداشته بهمان دعا که گذارش یافت زبان گشود و نجات
خود از قبلهٔ حاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی برانگیخت
که آن ریگها از ان مکان برکنده بمکانی که یهودی گفته بود در ریخت چون
صبح شد یهودی دید که آن ریگ بالتمام از انجا نقل شده گفت ای روزبه تو
ساحر بوده و من ندانسته‌ام هر آینه ترا ازین ده اخراج میکنم که مبادا اهل
بسحر هلاک گردانی و ویرا از انجا بیرون کرده بزنی سلیمیه فروخت آن زن سلمان را
بسیار دوست داشت و اورا باغی بود آنرا بوی گذاشت که از ان هر چه
خواهد خورد و بخشد و صدقه نماید القصه سلمان مدتی برحسب مشیت سبحانی
دران باغ ماند و پیوسته دیدهٔ آرزویش در جستجوی گوهر طلوع آفتاب
عالمتاب وجود محمدی صلی الله علیه و آله می گذرانید تا انکه روزی هفت نفر

دید که می آمدند ابری بر ایشان سایه افکنده بود تا داخل باغ شدند و آن
ابر همچنان حرکت با ایشان میکرد و می آمد سلمان از ان علامت در
یافت که می باید پیغمبری در میان ایشان باشد و آن هفت نفر یکی جناب
اشرف سید انبیا بود و دیگری حضرت علی مرتضی و دیگر ابوذر و مقداد و
عقیل بن ابی طالب و حمزة بن عبد المطلب و زید بن حارثه پس ایشان از
خرماهای زبون آن نخلستان تناول می کردند و سید عالم و آن بهترین
ثمر شجر وجود آدم فرمود که کلوا الحشف و لا تفسدوا علی القوم شیئا حاصل
معنی انکه خرماهای زبون بخورید و بر صاحب باغ زیانی مرسانید سلمان چون آن دید
طبقی رطب مرتب داشت و آورده نزد آن صدر نشین مهمانسرای وجود
بگذاشت و گفت این صدقه است و با خود اندیشید که اگر در میان ایشان
پیغمبری هست صدقه نخواهد خورد و باین نشان راه بآن گنج نهان خواهم
برد پس حضرت اقدس نبوی فرمود بخورید و خود از ان میل نفرمود جناب
مستطاب امیر المؤمنین و عقیل و حمزه نیز بدستور از ان امساک نمودند سلمان
با خود گفت این یک نشان پیغمبری رفته طبقی دیگر از رطب سامان داده
آورده پیش آن سرور نهاد و گفت این هدیه است آنحضرت دست مبارک
دراز کرده گفت بسم الله بخورید پس همگی دست دراز نمودند و از ان اکل
فرمودند سلمان با خود گفت این نیز نشان دیگر بعد از ان سلمان بر قفای

آن پشت و پناه امت گردیده میخواست که خاتم نبوت را که آن نیز از علامات
آن مهر سپهر فتوت بود معلوم گرداند و صحیفهٔ حسن عقیدت خود را بآن مهر مهر
انور رساند سرور عالمیان مکنون خاطر سلمان را دانسته فرمود ای
روزبه خاتم نبوت را میطلبی گفت آری آنحضرت کتف مبارک را گشوده
مهر نبوت را بوی نمود سلمان را از دیدن آن نشان رسالت آن والا
شان چنانکه باید خاطر نشان گردیده و گواهی به تشهد اشهد ان محمدا رسول الله
صلی الله علیه و آله در صحیفهٔ صحیحهٔ وجود حضرت ختمی پناه بآن مهر خدائی بردی
بثبوت رسیده در قدم آنحضرت افتاد و پای مبارکش را بوسه می داد
آنجناب فرمودند ای روزبه نزد این زن رو و بگو که محمد بن عبد الله صلی
الله علیه و آله می گوید که این غلام یعنی سلمان را بما می فروشی آن
پیغام باو رسانید زن گفت نمی فروشم مگر بچهار صد نخله که دویست از آن
نخل خرمای زرد باشد و دویست نخل خرمای سرخ چون این جواب بعرض
آنجناب رسید فرمود برخیز ای علی و این استخوانهای خرما را همگی جمع
کن آنگاه آنها را برگرفته کاشت و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود تا
آنها را آب داد هنوز آب بآخر نرسیده بود که نخلها رسته نشو و نما یافتند و
شاخ در شاخ بافتند پس سلمان را نزد آن زن فرستاد که نخلات خود را تصرف
نموده غلام را تسلیم نماید چون این پیغام بزن رسید بیرون آمده نخلات را

دید گفت من آنرا به محمد نمی فروشم مگر بچهار صد نخله که همه آنها زرد باشد پس جبرئیل
علیه السلام نازل گشته بالهای خود را بر آن نخلها مالیده تمام آنها زرد
گردید آنحضرت دیگرباره سلمان را فرستاده آن پیغام داد آن زن
بدبخت دل تخت را آب دیدن معجزه چنان نخل ایمان از زمین دل سر
نکشید و کام جانش از رطب اقرار بر رسالت حضرت سید اخیار
شیرین نگردید و گفت بخدا سوگند که یک نخله از این نخلها نزد من از محمد و از
تو بهتر است و محبوب تر از تو و از هر چه در آنی یعنی از مال و ملکت القصه خواجهٔ
عالم صلی الله علیه و آله آن بختیار فرخ فال بلند اقبال را خریده بتاج
تاج سعادت غلامی خود سرافرازی داد و آنگاه ربقهٔ بندگی از رقبهٔ آن
آزاد نخل بوستان فرخندگی برداشته ویرا سلمان نام نهاد پوشیده نماند
که علما و مورخین قصهٔ سلمان رضی الله عنه مختلف ذکر نموده اند و طریق بیان
آنرا باقدام اقلام هر کدام بروشی پیموده و آنچه سمت تحریر پذیرفت بر طبق
روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب شریف اکمال الدین
ایراد فرموده است الحاصل مردان مرد و صاحبان درد در راه جستجوی یار
اینچنین مسلوک داشته و در طریق طلب اینهمه رنج و تعب بر جان خود
گذاشته اند تا خود را بسر منزل تحقیق رسانند و از هر کریوهٔ یعنی بیابان جهل
و نادانی نرسانند و سودای این کار از شهر و دیار جنبهٔ تعلق می کنده اند

سلمان گفت بخدا قسم که از زمین
[illegible]

و برای جلای آیینهٔ باطن جلای وطن نموده خود را بغربت تنها می افکنده
سواد شام غربت را سرمهٔ دیدهٔ بصیرت می ساختند و بر چشم راه جهت
افروختن چراغ معرفت با آتش ریاضات افتخار می کردند و قومی که بجهت
بحر و جمعی بسیار که با معتقد در یک شهر و بلد از خانهای خود تا در خانهٔ علما
قدم باز رنجه نمی دارند و تحقیق مسایل و مبنیحی احکام طهارت و نماز را
که شبانروز چند بار بآن ماموراند بقدر سهلترین امری از امور دنیا
ضروری نمی شمارند کنده دماغان جیفهٔ مال که دماغ آن دارند که از گلزار
معرفت بویی برند و سنگ داغان حسن ساخته کننده پیر دنیا را کی بحجلهٔ طلب
میرسد که بحسن خداداد خوبان دلکش معانی بنظر خریداری نگرند صایب
تو ذوق لعل خوبان را چه دانی ؛ تو شور این نمکدان را چه دانی ؛ ترا شکسته
در پا نوک خاری ؛ عیار نیش مژگان را چه دانی ؛ ترا با اطلس و مخمل بود کار ؛
قماش کلغذاران را چه دانی ؛ تو را آیینه محوی چون سکندر ؛ مقام
آب حیوان را چه دانی ؛ نیفشانده دست از دست تو چیزی ؛ تو حال خاک بیزان را
چه دانی ؛ ترا درد طلب از جا نبرده است ؛ نشاط پای کوبان را چه دانی ؛ تو در
صید مگس چون عنکبوتی ؛ شکار شیر مردان را چه دانی ؛ دیگر از جمله حکایات
که مذاکرهٔ آن علیلان مرض کشنده را دوا و سرگشتگان
بیابان جهل را بطریق طلب رهنما تواند شد حکایت ابو سعید غانم هندی است

که شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی ذکر نموده و حاصل مضمون آن اینست
که ابو سعید مذکور گفت که در هند در شهری که معروف است بکشمیر داخل
بودم و یاران من چهل مرد بودند که جملگی قرات کتب اربعه توریت و
انجیل و زبور و صحف ابراهیم می نمودند و در دست راست پادشاه بر
کرسیها می نشستند و ما در میان مردم قضا می کردیم و احکام دین ایشان را
بایشان می آموختیم و در حلال و حرام فتوی می دادیم و مردمان از پادشاه
با رعیت بما بازگشت داشتند وقتی باهم ذکر پیغمبر خدا یعنی حضرت قدس محمد
صلی الله علیه و آله کردیم پس گفتیم که این پیغمبری که در کتب ما مذکور است
کار او بر ما مخفی مانده بر ما واجب است که احوال او را تفحص و آثار او را طلب
کنیم و رای ما برین متفق گردید که من طریق سیاحت پیمایم و دیار بدیار جستجوی
آثار او نمایم القصه از کشمیر بیرون رفتم و مال بسیاری با خود داشتم پس
دوازده ماه سیر کردم و گردیدم تا نزدیک کابل رسیدم قومی از ترک براه
زنی بر سر راه آمدند و مال مرا گرفته زخمهای شدید بر من زدند و تا کابل مرا
تعاقب کردند و پادشاه کابل را چون از خبر من اطلاع افتاد مرا ببلخ فرستاد
حاکم بلخ خود داود بن العباس بود بن ابی اسود بوده چون خبر بداود رسید
در ارادهٔ من واقف گردید که من از هند بطلب دین بیرون آمده ام و
زبان فارسی آموخته با علما و اصحاب کلام مباحثه کرده ام کس فرستاده مرا

مجلس خود احضار نمود و علما را بر من جمع فرمود با من مناظره کردند و
من ایشان را اعلام نمودم که من از شهر خود برآمده ام تا طلب پیغمبر
نمایم که وصف او را در کتابها یافته ام داود بن عباس گفت که پیغمبری که تو
وصف او در کتابها دیده کیست و نام او چیست گفتم نام او محمد است گفتند آن
پیغمبر ماست پس شرایع و احکام دین او سوال کردم مرا از آنها اعلام
نمودند گفتم من میدانم که محمد پیغمبر است اما معلوم من نیست که آن محمد که
شما وصف او می کنید یا نه پس مرا اعلام کنید که او کجاست تا پیش او
روم و از علامات و دلالاتی که نزد من است وی را امتحان کنم اگر همان
باشد که من می جویم ایمان آورده طریق تو اذعان وی نمایم گفتند او
علیه السلام از دنیا رفته است گفتم وصی و جانشین او کیست گفتند ابو بکر
گفتم این کنیت او است نامش چیست گفتند عبد الله بن عثمان نسبش را
گفتند از قریش است گفتم او را با محمد پیغمبر شما چه قرابت است نسبتش را گفتند
گفتم این پیغمبر نیست که من می جویم آنکه من می جویم خلیفه او برادر او است در دین
و پسر عم او است در نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان او است و این
پیغمبر را ذریتی بر روی زمین نیست غیر اولاد آنمرد که جانشین او است چون
این سخن از من شنیدند از جای در آمده بر من بشوریدند و گفتند ایها الامیر
این از شرک برآمده بکفر در آمده خون او حلالست گفتم ای قوم من مردی ام

و دینی دارم و دست از دین خود بر نمیدارم تا آنکه دینی از دین خود قوی تر
ببینم پس صفت این پیغمبر را در کتابهایی که خدا تعالی بانبیای خود فرستاده
یافته ام و برای همین از بلاد هند و عزت و منزلتی که داشتم برآمده ام
که جستجوی او نمایم و تفحص کنم که شما ذکر او کردید چون تفحص احوال او
کردیم یعنی نشانها و اوصاف او از شما پرسیدم آن پیغمبر نبود که وصف
او در کتابها شده پس آن قوم دست از من باز داشتند و خنجر زبان را در
غلاف خموشی گذاشتند و عامل کس فرستاده مردی را که حسین بن اشکیب
می گفتند طلبیدند و او را گفت که با این مرد هندی مناظره و مباحثه کن
حسین گفت اصلحک الله در تو فقها و علما هستند ایشان بمناظره او داناترند
و بطریق او بیناترند گفت با او مناظره کن چنانکه ترا می گویم باید او را
بخلوتی بری و با وی طریق ملاطفت و ملایمت بسپری القصه بعد از آنکه
با حسین بن اشکیب گفتگو کردم گفت آنکسی که طالب اوئی همین پیغمبر است
که این جماعت وصف او نمودند لیکن در باب خلیفه وی غلط کردند و چنان است
که ایشان گفتند این پیغمبر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و وصی او
علی ابن ابی طالب بن عبد المطلب است و او شوهر دختر او فاطمه است
و پدر حسن و حسین دو نواده محمد است ابو سعید غانم گوید چون این سخن شنیدم
گفتم الله اکبر این همان کس است که من در طلب او بودم پس باز گشته

نزد او دو بن عباس رفتم گفتم ایها الامیر آنچه می خواستم یافتم اشهد ان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس وی با من نیکویی و صله نمود و حسین
بن اسکیت را تفقد من سفارش فرمود و من نزد حسین مذکور رفتم تا با
وی انس گرفتم و آنچه محتاج بآن بودم از نماز و روزه و فرایض از و آموختم
پس با او گفتم که ما در کتابهای خود خوانده ایم که محمد صلی الله علیه و آله خاتم
پیغمبرانست که بعد از و پیغمبری نیست و امر یعنی فرمان فرمایی از جانب خالق
و ریاست عامه خلایق بعد از و با وصی و وارث و جانشین اوست و
بعد از آن وصی نیز با وصی اوست و همچنین لایزال امر الهی در اعقاب
ایشان جاری است تا دنیا منقضی گردد پس وصی وصی محمد کیست گفت حسن و
بعد از و حسین بعد از و اوصیا را شمرد تا منتهی بحضرت صاحب الزمان شد
بعد از آن مرا از غایب گشتن آنحضرت اعلام نمود پس مرا جز همت بر این
مصروف نگردید که طلب ناحیه مقدسه نمایم یعنی زمینی را که آن آفتاب عالمتاب
در آن زمین بسحاب احتجاب نهفته بود و سفرا و وکلای آن درگاه جهان پناه
را ملاقات نمایم راوی گوید که غانم مذکور در سنه شصت و چهار یعنی بعد از
دویست وارد قم شد با اصحاب یعنی شیعیان قم صحبت داشت و با ایشان
ببغداد رفت غانم حکایت نمود که بعد از بغداد بعباسیه رفتم و تهیه نماز
کرده نماز می گزاردم و ایستاده بودم و در آنچه قصد طلب او داشتم

تفکر می نمودم که ناگاه شخصی آمد و گفت تو فلان کسی و نامی که در هند بآن موسوم
بودم مذکور ساخت گفتم آری گفت اجابت کن مولای خود را پس با وی رفتم تا
آمد بسرا و بوستانی ناگاه او را یعنی گوهر محیط جهان و چشم و چراغ عالمیان
حضرت صاحب الزمان را علیه السلام دیدم نشسته بزبان هندی گفت
خوش آمدی ای فلان تو فلان و فلان را تا آن چهل نفر که در کشمیر بودند
همگی را تعداد نمود و از احوال یکان یکان ایشان سؤال فرمود بعد از آن
مرا بآنچه در باب رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما گذشته بود از همین
سخنان را بزبان هندی تعداد فرمود بعد از آن گفت که اراده حج کرده
که حج کنی با اهل قم گفتم آری ای سید من فرمود با ایشان حج مکن امسال
کرد و سال آینده حج کن بعد از آن همیانی که پیش او بود بجانب من انداخت
و فرمود که این را خرجی خود کن و داخل مشو در بغداد بسوی فلان یعنی
پیش او مرو و او را مطلع مساز بر خبری یعنی از آنچه دیدی راوی گوید
بعد از آنکه این فتوح خود را روی نموده و ادراک چنین سعادتی فرموده
بجانب قم مراجعت کرده نزد ما آمد پس خبر رسید که یاران ما یعنی اهل قم که
بعزم حج رفته بودند از عقبه برگشتند یعنی بسبب عروض مانعی از قطاع الطریق
یا غیر آن وصول بکعبه مامول ایشان را میسر نگشته از فلان گریوه معهود باز
گشته اند و غانم از آنجا بجانب خراسان رفته سال دیگر ادراک حج نمود القصه

چون وقت حال نبود و [illegible]

اخبار نمود و ما

هندی را زدین بیگانه باکفر همی ذمیمه همت را تباه زیانه دک عشرت در
طلب دین بهر سو تاختند تا بمضمون قاید توفیق ارجمند ظلمت غوایت
خود را بعراق روشنایی هدایت انداخت برای دین و ایمان قطع نظر
از ملک و مال و اعتباری جهان نموده جهت وصول بسر منزل رستگاری
انجهانی تحمل چندین خسارت مالی و آزار جانی نموده شرم باد مسلمانی را که
در دیار اسلام زاده و اسباب نجاتش آماده و دایه عنایتش بشیر توفیق
پرورده و خوان سالار رحمتش سفره پرنعمتی چون آیین شریعت در پیش
گسترده بنعم گوناگون فنون علوم در اطباق اوراق بران چیده و
چشم ادراک و دست توانش جهت تناول آن نعمت الوان عطا کرده
ومع هذا دیده رغبت از آن پوشیده طلب جیفه دنیا را وجهه همت ساخته و
و اشتهای طیبات این موائد را بمردار خواری عنصر دنیا و زر آز خانه
سنجان بیهوده آن در می بازد بیت یاران کشند حسرت این باده و ترا
پیش است ساغر و برلب نمیکشی و سبب این بی رغبتی و منشا این بیسعادتی
اینست که چشم آرزویش همیشه از پی سرخ و زرد و چرب و شیرین دنیا فتنه
و بهر کام جانش هرگز لذت نعمت نفهمیده که در دنیا قشر طبع کودک خصالش
غیر جوز و مویز ملک و مال ندیده و مذاق عقل پر اختلالش با شیر و شکر
دانش و کمال آشنا نگردیده اگر دماغ ادراکش از این گل بخاری بوی

کشید و مذاق شعورش از این حلوای بی دود اندکی چشید حاشا که دست طلب
از آن توان کشید و معده خواهش از آن سیر توان کرد و بدین حضرت اقدس
نبوی صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که منهومان لایشبعان طالب الدنیا و
طالب العلم حاصل معنی آنکه دو حریص اند که سیر نمیشوند یکی طالب دنیا و دیگری
طالب علم رباعی بکشید چراغ آرزوها پف کن ⁂ قطع نظر از جمال هر توسف
کن ⁂ زین شهد یک انگشت بکام مست برسان ⁂ از لذت اگر محو نگردی تف
کن ⁂ الحاصل طالبان کعبه نجاح و مقصد فلاح را درین راه سر قدم
ساختن و لشکرکشان اعمال صالحه را در معرکه مردآزمای جهاد نفس اماره
نخست علم علم برافراختن ضرور و ناچار و بحکم حدیث مشهور اطلبوا العلم
ولو بالصین شهر بشهر و دیار بدیار در طلب علم دین گردیدن از بحر دانش
پروانه ای که هر پر بهایی بر رشته حافظ کشیدن بغایت لازم و در کار است
مولانای روم در بدری کرد هر دم کو بکو ⁂ جست و جو کن جست و جو کن جست و جو
مقصد دوم در بیان فضل و شرف علم و ثواب طلب آن بر ارباب
سخندان میزان نظر و قیمت شناسان جواهر هنر معلوم است که نقد گنجینه
علم گوهر وجود گرامی آدمی را بمثابه آبست و بر آسمان علو شان جناب انسان
بمنزله آفتاب آدمی بجمال این کمال از بهایم و دواب جدا و ممتاز می‌شود و
آب روی این هنر در محفل هستی بر همه مقدم نشین و بمزید قرب سرافراز میگردد

میرود

گلزار کمالات انسانی را گلی باین خوش رنگی نیست و شاخسار بدایع سرای
و شاخوانی بلبلی را باین خوش آهنگی نی و در ارشاد دلیلی از برگزیده سبحانی
و سرچشمه زلال کمالات و جهانی جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله معصوم
حدیثی که حاصل معنی آن اینست که طلب علم فرض است بر هر مسلمانی لکن چگونه باید
علم را از مظانش و اقتباس نماید از اهلش یعنی از خاندان عصمت و کرامت
که مهابط وحی الهی و عارفان اوامر و نواهی اند یا از علمای شیعه و پیروان
ایشان که احکام دین را از ایشان آموخته و از دریوزه آن درگاه سرمایه
دانش اندوخته اند علم را فرا گیرند که بدرستی که آموختن علم برای خدا
حسنه است و طلب آن عبادتست و مذاکره آن تسبیح است و عمل کردن بآن
جهاد است و تعلیم آن بکسی که از آن اند صدقه است و بذل آن بکسی که اهل
آن باشد وسیله قرب الهی است برای آنکه علم سبب دانستن حلال
و حرام است و منار و علامت راه بهشت است و مونس در وحشت است
و مصاحب در غربت و تنهایی است و سخنگوئی در خلوتست و دلیل بر سختی و
سستی روزگار است و سلاح بر دشمنان است و آرایش نزد دوستانست
بلند مرتبه می سازد خدا تعالی بآن قومی را پس ایشان در طریق خیر پیشرو
میگرداند که خلایق اقتباس آثار ایشان می کنند و بافعال ایشان هدایت
می یابند و برای و عقل ایشان رجوع و عمل مینمایند و رغبت می کنند فرشتگان

در دوستی ایشان و ببالهای خود ایشان را مسح می کنند و در نماز خود
برای ایشان برکت می فرستند و استغفار می کنند برای ایشان هر تر و خشکی حتی
ماهیان و جانوران دریا و درندگان و چرندگان صحرا و بدرستی که
علم زندگی دلهاست از جهل و روشنی دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست
از ضعف میرساند بنده را بمنازل اخیار و مجالس ابرار و بدرجات بلند در
آخرت و دنیا فکر در آن برابری می کند با ایستادن بعبادت و بآن اطاعت
و عبادت خداوند تعالی می کنند و بآن صله رحمها بجا می آورند و شناخته
می شود حلال و حرام علم امام و پیشوای عمل است و عمل تابع اوست ملهم
می شوند بآن نیک بختان و محروم می گردند از آن بدبختان پس خوشا بحال کسی
که خدای تعالی محروم نگردانیده او را از علم و نصیب خود را از آن در ربود
در خورمیت و شرافت علم بر ثروت مال و سایر امور اعتباریه دنیای بی اعتبار
سریع الزوال که اهل دنیا اینهمه بدان مباهات دارند و گل سرسبد مفاخر
خود میشمارند همین بس که خداوند جلیل در وصف این قل متاع الدنیا
قلیل فرموده و شان آیه کریمه و من یؤت الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا نموده است و آورده که توفیق بنی اسرائیل از جور و بیداد
جالوت که پادشاهی بس جبار و ستمکار بود بجان رسیدند که از پیغمبر خود
که حضرت اشمویل علی نبینا و علیه السلام بود طالب پادشاهی و سالاری

گردیدند که بسر کردگی او بجنگ و دفع جالوت پردازند و بجای مردی وی و سستی
تعدی آن ظالم را از گریبان جان خود کوتاه سازند کریمه مبدء پروردگار عالمی
اشموئیل پیغمبر مسئول ایشان را مبذول داشت و طالوت را بپادشاهی ایشان
معین کرده تاج این مکرمت بر فرق مرحمت وی گذاشت چون طالوت از
ادانی آن قوم بود و مال و ثروتی نیز نداشت بنی اسرائیل پادشاهی وی را انکار
بودند و در آن استبعاد می نمودند چنانکه جناب سبحانی بوحی آسمانی
در سوره بقره از آن اخبار می فرماید که وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث
لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه
ولم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفیه علیکم وزاده بسطة فی العلم
والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم حاصل مضمون اینکه گفت
بنی اسرائیل پیغمبر ایشان که بدرستی که الله تعالی بتحقیق که برگزید برای شما
طالوت را بپادشاهی گفتند چگونه او را پادشاهی بر ما باشد و حال اینکه ما
سزاوارتریم بپادشاهی از وی یعنی از جهت نسبت چه گفته اند که نبوت در سبط
لاوی بن یعقوب می بود که حضرت موسی و هرون از آن سبط بودند و پادشاهی
را سبط یهودا داشتند که حضرت داود و سلیمان از ایشان بودند
و طالوت از آن دو سبط هیچ کدام نبود بلکه از سبط بنیامین بود و دیگر گفتند
که داده نشده است طالوت را وسعتی در مال یعنی پادشاه را مال و خزانه

می باید و او مردی فقیر است و این کار را نمی شاید پیغمبر ایشان در جواب
گفت که بدرستی که الله تعالی او را بر شما یعنی این جانب است و او بمصالح — برگزیده است
امور داناتر است و افزوده است او را وسعتی در علم و جسم یعنی اگر چه
بزرگ زاده و مالدار نیست اما باین دو صفت که اشرف از آنهاست
اتصاف دارد چنانکه گفته اند که او در زمان خود بحسب علم و دانش از
بنی اسرائیل پیش بود و در جسامت و توانائی از همگنان در پیش بود و میدهد
خدا تعالی ملکش را بهر که می خواهد یعنی مالک الملک است بهر که خواهد دهد
و کسی را نرسد که انگشت اعتراض بر آن نهد و خدا تعالی صاحب وسعت
و دانا است یعنی از مال آنچه در اند که او را در کار و امر پادشاهی از آن
ناچار است بوی خواهد داد صاحب علوم اولین و آخرین جناب مستطاب
امیر المومنین علیه السلام در حدیث کمیل که نزد اهل تتبع مشهور و در کتب
معتبره مذکور است در بیان شرافت علم بر مال فرموده اند که یا کمیل العلم خیر
من المال والمال تنقصه النفقة والعلم یزکوا علی الانفاق یا کمیل العلم
دین یدان الله به یکسب به الانسان الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة
بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم
مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة حاصل معنی اینکه ای کمیل علم
بهتر است از مال چه علم پاس تو میدارد و تو پاس مال میداری دیگر آنکه مال را خرج

العلم یحرسک وانت تحرس المال

کردن کم می‌کند و علم خرج کردن زیاد می‌گردد ای کمیل علم طاعتی است
که بآن طاعت گذاری الله تعالی می‌شود و بآن کسب می‌کنند طاعت را آوری
در وقت حیوة و ذکر جمیل و نام نیک را بعد از وفات ای کمیل خازنان
اموال و صاحبان ثروت مردند و از ایشان اثری باقی نیست و اهل علم
تا روزگار ان باشد پاینده خواهند بود اگر چه خود از میان خواهند رفت
اما نقوش و آثار ایشان در دلها خواهد ماند مصرع مرده آن است که
نامش به نکوئی نبرند الحاصل زینت جاه و مال بر چهره احوال چون رنگ غازه
مستعار و بی‌بقاست و شرافت علم و کمال مانند زلف و خال بر عارض ذات
مستدام و پایدار جا جمال کمال حسن خدادادی است که بر بخوری و پیری باطل
شود و فضیلت دانش منوشته که بزرگ مرگ از صفحهٔ روزگار زایل گردد
قبل از این گذارش یافت که یکی از ملوک بر سقراط که بعلم و دانش در
عالم علم و ترک و تجرد مثل آن در روزگاران کم بود گذار نمود و آن بیداد
دل و بستری علاقی خوابیده بود و نور نگاهش چون دل آگاه از غبار آسایش
مکاره عالم فتنه بار چشم التفات پوشیده بود سر پای بر روز و سقراط
خواسته از آن همه حشمت و شوکت رو ننموده بلوازم تعظیم و تکریم که از
رعیت نسبت بملوک متعارفست قیام نکرده اصلا التفات بآن نفر ننموده
پادشاه گفت مگر ناشناختی که شرایط بندگی نپرداختی گفت نه ولیکن در تو

طبع جهانبانی نمی‌بینم چه لگد زدن کار ایشان است پادشاه گفت که با من
چنین گستاخانه سخن میرانی و تو مرا از جملهٔ رعایا و بندگانی سقراط گفت
نه چنین است بلکه تو بندگان مرا بندهٔ چه من بر نفس و هوا حاکم و امیرم
و تو ایشان را محکوم و فرمان پذیر پادشاه از آن گفتار مستنبه گشته آغاز
خودستایی کرد که من پادشاه زمان و از اولاد شاهان و خسروانم و
جهانی مرا مطیع و فرمانبرداری و عالمی در زیر نگین اختیار من است
گنج و گوهر این و لشکر و حشم چنین سقراط گفت آنچه شمردی جمله عاریتی
و امور عارضیه اعتباریه اند و نفس را از اینها کمالی و ذات را جمالی
حاصل نمیگردد و اگر خواهی که صدق این گفتار بر تو ظاهر شود بیا تا من و
تو هر دو جامها از بر کنیم و بدرون این نهر رفته باهم گفتگو کنیم تا علم و جهل
و کمال و نقص هر یک ظاهر گردد پادشاه از این سخن خجل گشت و از آنجا
در گذشت و این سخن دلنشین متین منطبق است بر کلام منظومی که
منسوبست بجناب مستطاب امیرالمومنین علیه السلام شعر علمی معی اینما
کنت یتبعنی قلبی وعاء له لا جوف صندوق ان کنت فی البیت کان
العلم فیه معی او کنت فی السوق کان العلم فی السوق مخلص معنی اینکه علم
چون مال نیست که در درون صندوق باشد و از اینکس جدا و در معرض
فنا بود بلکه جای آن دل است همه جا همراه اوست و در خانه و بازار از اینکس جدا

نگردد و هم در این مطلب از زبان استاد پیشه علم و آداب علیه الصلوة
والسلام این دو بیت بلاغت نظام منقولست بیت رضینا قسمة الجبار
فینا لنا علم وللاعدا مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم
یبقی لا یزال حاصل مضمون اینکه راضی شدیم بقسمتی که خدای تعالی میان ما و دشمنان
ما کرده که بما علم و به ایشان مال داده است چه مال عنقریب فنا مقرون
و علم باقی و از زوال مصونست و در منهج الصادقین آورده که حضرت
سلیمان علی نبینا و علیه السلام مخیر ساختند میانه علم و مال و ملک و علم را
اختیار فرمود پس برکت علم و ملک و مال بر او نیز ارزانی داشتند و
مخفی نماند که علم نه همین اشرف از مال و جاه است که از زخارف دنیا و
علو ادنی این عاریت سرایند بلکه افضل از همه عبادات و اجزل از سایر
حسنات نیز هست چنانکه نور دیده بینش و بدر فلک دانش حضرت
اشرف نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که ما عبد الله بشیء افضل من
فقه فی دین حاصل اینکه هیچ عبادتی خدای تعالی را افضل و بهتر نیست
از فقاهت و دانشوری در احکام دین و هم از آن سرور منقولست
که من سلک طریقا یطلب علما سلک الله به طریقا الی الجنة وان
الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به وانه یستغفر لطالب العلم
من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم علی

العابد کفضل القمر علی سایر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة الانبیاء ان
الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ
وافر حاصل معنی آنکه هر کس براهی رود که طلب علم کند خدای تعالی او را براه
بهشت برد و بدرستی که فرشتگان هر آینه بالهای خود را فرو می کنند از
برای طالب علم از روی رضا و خشنودی یعنی بوی تواضع و تذلل می نمایند
یا آن معنی که بالهای خود را در زیر قدم او گسترند تا او بر آن رود و بدرستی که
طلب آمرزش می کنند از برای طالب علم ساکنان آسمان و زمین حتی ماهیان
در دریا و زیادتی عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است بر سایر ستارگان در شب
چهاردهم و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند چه میراث پیغمبران درهم و دینار نیست
بلکه علم است که با ایشان رسیده پس هر که فرا گرفت چیزی از علم فرا گرفت نصیبی
وافر یعنی از فضل و شرف و ثواب این حدیث شریف در امالی شیخ مفید
رحمه الله نیز هست ذکر یافته و هم در کافی از جناب مستطاب ابی جعفر علیه السلام
مرویست که عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که بعلم خود عمل کند
بهتر است از هفتاد هزار عابد و هم در آثار وارد است که ساعة من عالم
یتکئ علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین سنة حاصل اینکه
یکساعت از عالم که بر جای خواب خود تکیه کرده و در علم خود نظر و فکر نماید بهتر است
از عبادت عابدی هفتاد سال و در ارشاد دیلمی از آن مرشد دین صلی الله

علیه و آله مأثور است که طالب العلم افضل عند الله من المجاهدین والمرابطین و
الحجاج والمعتمرین والمعتکفین والمجاورین ویستغفر له الشجر والبحار والریاح
والسحاب والنجوم والنبات وکل شیء طلعت علیه الشمس محصل معنی اینکه جویای
علم بهتر است نزد خدا تعالی از جهاد کنندگان و مرابطین یعنی جهاد داب نگاه
دارندگان و از حج گذارندگان و عمره آورندگان و اعتکاف کنندگان
و در حرم خدا مجاور شوندگان و طلب آمرزش میکنند برای طالب علم درختان
و دریاها و ابرها و ستارگان و بادها و گیاه و هرچه آفتاب بر آن تابد و در
همان کتاب از فوائد منهج خیر و صواب امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است
حدیثی که حاصل آن اینست که چون طالب علم پیش عالم نشیند یعنی جهت آموختن
علم خدا تعالی برای او هفتاد در از رحمت گشاید و بر نخیزد از نزد او مگر مثل
روزی که مادر او را زاییده باشد و عطا کند او را خدا تعالی بهر حدیثی عبادت
یکساله و بنا کند برای او بهر ورقی شهری ده برابر دنیا و هم در آن کتاب از آن
جناب علیه السلام این مضمون مرویست که چون روز قیامت شود جمع کند
خدا تعالی علما را پس گوید بایشان که ای بندگان من و فقره چند بیان فرمودند
که از آنجمله اینست که فابشروا فانکم احبائی و افضل خلقی بعد انبیائی پس مژده
باد شما را بدرستی که شما دوستان منید و بهترین خلق بعد از پیغمبران من
وابشروا فانی قد غفرت لکم ذنوبکم و قبلت اعمالکم و لکم فی الناس شفاعة مثل

شفاعة انبیائی و انی منکم راض ولا افضحکم فی
هذا الجمع حاصل اینکه بشارت باد شما را بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم گناهان
شما را و قبول کردم عملهای شما را و شما راست در میان مردمان شفاعت
مثل شفاعت پیغمبران من یعنی چنانکه انبیا در شفاعت ماذونند شما نیز
ماذونید و بدرستی که من از شما راضیم و پردهای شما را نمیدرم و در میان
این جمع شما را رسوا نمیسازم و هم در خبر است که ابوذر رحمه الله بشرف خدمت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فایز گشته گفت یا رسول الله جنازة العابد
احب الیک ام مجلس العلم حاصل اینکه بجنازهٔ عابد حاضر گشتن و تشییع آن
نمودن نزد تو محبوب تر است و خوشتر یا مجلس علم آنسرور این مضمون ادا
فرمودند که ای اباذر یکساعت نزد مذاکرهٔ علم یعنی در جائی که گفتگوی علم شود
نشستن محبوب تر است نزد خدا تعالی از هزار غزوه یعنی جهاد و قراءت همه
قرآن ابوذر گفت یا رسول الله مذاکرهٔ علم بهتر است از قراءت همه قرآن آنحضرت
فرمودند که یا اباذر یکساعت نزد مذاکرهٔ علم نشستن محبوبتر است پیش خدا تعالی از
خواندن همه قرآن دوازده هزار بار بر شما باد بمذاکرهٔ علم چه بدرستی که بعلم
می شناسید حلال را از حرام و کسی که بیرون آید از خانهٔ خود برای اینکه التماس
و طلب بابی از علم کند نویسد خدا تعالی عز و جل برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از
پیغمبران و عطا کند او را خدا تعالی بهر حرفی که می شنود یا مینویسد شهری

[illegible]

در بهشت و طالب علم را دوست می دارد خدا و دوست می دارند پیغمبران
و دوست نمی دارد علم را مگر کسی که سعادتمند باشد و خوشا بر طالب علم
روز قیامت یا اباذر یک ساعت نزد مذاکره علم نشستن از برای تو بهتر است از
عبادت یکساله که روزش روزه و شبش به شب خیزی گذرد و نظر بروی
عالم بهتر است از برای تو از آزاد کردن هزار بنده الا آخر الحدیث و اما اخبار
و آثار در مطلق فضل و ثواب طلب علم بیش از آن وارد است که گنجایش
این مجلس گنجایش ذکر تمام آنها داشته باشد لهذا ابذکر بعضی از آنها اکتفا
می شود از آنجمله در ارشاد دیلمی از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله منقول است
حدیث طویلی که از جمله فقرات آن اینست که ثلث یستغفر لهم السموات
و الارضون و الملائکة و اللیل و النهار العلماء و المتعلمون و الاسخیاء
یعنی سه طایفه اند که طلب آمرزش میکنند برای ایشان آسمانها و زمینها و
فرشتگان و شب و روز یکی علما دوم طالبان و آموزندگان علم سوم
صاحبان سخا و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله مرویست که المؤمن اذا مات و ترک ورقة واحدة علیها علم
تکون تلک الورقة یوم القیمة سترا فیما بینه و بین النار و اعطاه الله تبارک
و تعالی بکل حرف مکتوب علیها مدینة اوسع من الدنیا سبع مرات و ما من مؤمن
یقعد ساعة عند العالم الا ناداه الله تعالی عز و جل جلست الی حبیبی و عزتی و
جلالی لاسکننک الجنة معه و لا ابالی ملخص مضمون اینکه چون وفات نماید مؤمن
و یکورق که بر آن علمی نوشته باشد گذارد آن ورق روز قیامت پرده
می شود میان او و میان آتش و عطا کند خدای تعالی او را بهر حرفی که بر آن
نوشته شده شهری که وسیعتر باشد از دنیا هفت بار یعنی در بهشت و هیچ
مؤمنی یکساعت نزد عالمی ننشیند مگر اینکه خدای عز و جل او را ندا کند که نزد
دوست من نشستی قسم بعزت و جلال من که البته ساکن گردانم ترا در بهشت با
او و باکی ندارم یعنی مراد این باشد که این کرامت که در حق تو کنم نقصی بملک
من نمیرسد و در ارشاد القلوب از جناب ولایت مآب امیر المؤمنین
علیه السلام ماثور است که من مشی فی طلب العلم خطوتین و جلس عند العالم
ساعتین و تعلم من العلم کلمتین اوجب الله له جنتین محصل اینکه کسی که رود
در طلب علم دو گام و بنشیند نزد عالم دو ساعت و آموزد از علم دو کلمه
واجب گرداند خدای تعالی برای او دو بهشت و معلوم است که امثال اینگونه مضامین
که مید ما غان تحصیل چنین ثوابهای جزیل را مقوی دماغ جهت وجوب و بی
اشتهایی نعمتهای گوناگون این قسم فضل و ثوابهای زحد افزون را بجای
فلا تنفر و نوشدارو است در حقیقت کتب اخبار و آثار حضرات اهل بیت اطهار
صلوات الله علیهم اجمعین بسیار است بختیار هوشمندی که روز چندی باستعمال
ادویه علت زدای صحت فزا خود را از درد بیدردی طلب رهاند و خوش

وقت آن صاحب توفیقی که بچراغ جهل سوز دل‌افروز و چراغ مدرسه ظلمت
نادانی خود را بسر منزل ادراک چنین سعادتهای جاودانی سازند فرخ فال
آن صاحب اقبالی که سکندر آسا بحسن تدبیر و سطوت عقل و ذکا علم کشش
بتسخیر ممالک علم و دانش افرازد و زنده دل آن عاشقی که خضر صفت در ظلمات
مسودات کتب معتبره بدلالت توفیق از آب حیوة تحقیق خود را زنده
و پاینده سازد شیرین کام آن صاحب اهتمامی که در چهار باغ کتب اربعه
حدیث بدست شعور از شاخسار سطور اثمار خوشگوار معارف چیند
و باید جمیع آن خردمندی که بشرافت علم دین در محفل قرب جناب سبحانی
با زمره والذین اوتوا العلم درجات بر مسند کرامت دو جهانی نشیند
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء نماینده طریق نیک و بد و بخشاینده توفیق
علم و خیر جل جلاله و عم نواله تا سرگشتگان تیه جهل و ضلال را بسر منزل
کسب علم و کمال هدایت کند و تشنگان بیابان حرمان را از سرچشمه ادراک
اینهمه فضل و ثواب بی پایان سقایه فرماید بمنه و کرمه مقصد سوم در بیان
آنکه چنانکه علم عمل بر علم در کار است علم نیز از عمل ناچار است
و دیگر صفاتی که اهل علم را از دنس نقصانات آنها مقدس و اخلاقی که
بلباس تخلق آنها ملتبس باید بود در خداوندان بصیرت معلوم است که اهل علم
و کمال در میان عوام و جهال بمثابه بینایانند در میان کوران و چنانکه

از مردم بینا نظر بکوران در راه بچاه افتادن یا از جاده راست که موصل
بمنزل مدعاست بیرون رفته سر به بیابان سرگشتگی و آوارگی نهادن قبیح
تر است از اهل علم بر نسبت بجهال در طریق بندگی از بی روایی و سر بهوای
بر تیره چاه ارتکاب گناه افتادن و با غوای غولان آرزوهای دراز
از شارع مستقیم شرع انور که بسر منزل رستگاری راه براست عدول
نموده رو بر بیابان بی پایان فکر ملک و مال نهادن شنیع تر است و موجب
ملامت عقلا بیشتر چنانکه امام افضل اکمل آسمان نیر بین علم و عمل اعنی حضرت
امیر المومنین علیه السلام در بعضی از خطب بلاغت نظام خود فرموده اند
که ایا ایها الناس اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون ان العالم
العامل بغیره کالجاهل الحائر الذی لا یستفیق عن جهله بل قد رایت ان
الحجة علیه اعظم و الحسرة ادوم علی هذا العالم المنسلخ عن علمه منها علی هذا الجاهل
المتحیر فی جهله و کلاهما حائر بائر الی آخر الحدیث خلاصه معنی آنکه ای مردمان
چون دانستید عمل کنید بانچه دانسته اید تا شاید هدایت یابید بدرستیکه عالمی که بخلاف
علم خود عمل نماید مثل جاهل حیرانی است که از جهل خود رهایی نیابد بلکه حجت
بر او عظیم تر است و حسرت این عالم که بعلم خود عمل نمیکند پاینده
تر و دور و دراز تر است از حسرت این جاهل که در جهل خود متحیر است
و ایشان هر دو هالک و متحیر اند و نیز در کافی در ذیل حدیثی عبارتی که از

قرآن

نقل

انجیل شده مذکور است که فی ان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا ولم
یزدد من الله الا بعدا حاصل مضمون آنکه بدرستی که علم چون بمقتضای آن عمل کرده
نشود نمی افزاید صاحبش مگر بحسب کفر و دوری از خدای تعالی یعنی این
دو چیز از آن علم بهره ندارد مثنوی نه از آن لعنت است بر ابلیس که نداند
همیس بمیس زیسار نه از آن بر و لعنت است کاندر دین علم واز دو بعلم
نکند کار روهم در کافی از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست
کلامی که ملخص معنی آن اینست که علما بر دو گونه اند یکی عالمی که بعلم خود
عمل میکند و این رستگار است دوم عالمی که بعلم خود عمل نمیکند و این
هالک است و بدرستی که اهل آتش هر آینه متاذی می گردند از بوی عالمی
که ترک علم خود کرده بمقتضای آن عمل نکند بدرستی که سخت ترین اهل
آتش بحسب ندامت و حسرت مردی است که بنده را بخدای تعالی خوانده
باشد و او اجابت وی نموده و از وی در پذیرفته فرمانبرداری خدای تعالی
کرده باشد پس خدای تعالی داخل سازد آن بنده را به بهشت و آن
خواننده را بآتش بسبب ترک علم و پیروی هوا و خواهش نفس و طول
امل اما پیروی هوا پس منع میکند و باز می دارد از حق و طول امل فراموش
می گرداند آخرت را شرم باد عالمی را که دیگری ببرکت علم او هدایت یافته
راه بسر منزل نجات برد و خود از علم خود منتفع نگشته در درکات شقاوت

جاودانی بدرجات بلند آنجهانی بدیده حسرت نگرد نظم چو علمت هست
خدمت کن چو بی علمان که زشت آید گرفته چینیان احرام و مکی خفته در بطحا چو علم
آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب چو دزدی با چراغ آید گزیده
تر برد کالا و نیز در آن کتاب آورده که حضرت سامی منقبت ابی عبدالله
علیه السلام بحفص بن غیاث خطاب فرمودند که یا حفص یغفر للجاهل سبعون
ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد یعنی آمرزیده می شود از برای جاهل هفتاد
گناه پیشتر از آنکه آمرزیده شود برای دانا یک گناه والحاصل فاسق عالم
از فاسق جاهل بدبخت تر و در نزد خدا نیز مواخذه و معذب و بدبخت تر است و قطع نظر
از اخبار و آثار مذکوره در دیده عقل و نظر بصیرت عیب و بسیار عیب است
که کسی در راه بندگی با دیده روشن آگاهی هر قدم بچاه ارتکاب گناهی در افتد
و بدوستی حرص و آز و امل و در و دو سر از فراز کوه سلطنت ارجمندی بنشیب
علم بمغاک بی دینی و جایگی و وادی دنیاداری و نابایکی در غلطد با چراغ
عالم افروزی چنین بر برکه نجات راه نیابد و با مرکب جهان پیمائی
اینچنین بسر منزل رستگاری نشتابد و با بال علم و عمل مرغ دلش باوج
ادراک مرتبه مقربین پرواز نکند و بدو بازوی گفتار و کردار و قوت ایمانی
خاربن هوسهای نفسانی را از زمین خاطر نکند با عمارت خطیر علم بدبند زر تکی
بخرید متاع بندگی نپردازد و با تاج و تمغای دانش و لشکر مهیای توانائی خوارج

واعضا در معرکه جهاد نفس وعمل رایت حسن عمل مفراز دپس اینطبقه عالم مقدا که
سالاق ونظر وار آنست که بعلم خود مغرور نبوده و بدانستن تنها اکتفا ننموده
اورا که مرتبه بلند سعادت عمل را نیز همواره وجهه همت کرده اند و
بباغبانی دین درکشت اعمال شجر سعادت علم را بسر و برگ کند ارسن
عمل همیشه پیوند نموده ثمره روح پرور آنرا که عبارت از لذت کامرانی
آن جهانی است بکام دل و مذاق جان رسانند با گنج علم رنج عمل را بجان
منت پذیرند و از زمین بی حاصل مقصد تخم رستگاری کونین کیرند اینده وار
زر وسیم دلی نمند قبای فقر بتن درده هند و فتیله کردار باد و در چراغ مدرس
تا بیش سوختگی و برشتگی کردن نهند بر سر خوان توفیق شیر و شکر علم و عمل را الذ
نعمتهای آلهی دانند و در ساحت وسعت و فرصت بمعماری علم و کارگری عمل
ایوان سعادت بنیان ایمان را باوج کمال رسانند بجاروب انفاس
مذاکره خار و خس هوا و هوس را از خانه دل روبند و بمطراق سرافکندگی
وقت مطالعه افعی جان ستان عمل را سر کوبند از آینه هر کتابی صورت
احوال خود را بدیده عیب جوئی بینند و از طبانچه هر ورقی در مکتب خانه ادا
تکلیف باد بنشیند و از جداول سطور آب تا نشر بگلشن ضمیر کشایند و
در چشمه سار حروف حیات جسم و جان را از مشق جنون فکرهای دنیا
شست و شو نمایند بشبنم نقاط کلام حسن سیر را تازه و ترسازند و بازه

تشدیدات تحمل کردن کشتی نفس مغرور را از پای در اندازند بکلبانک مواعظ
و حکم اوامر و نواهی سراپا گوش و هوش شوند و از بهشت وصف و دوزخ
و وعده و وعید الهی همواره معتصم بریزح امید و بیم کردند الحاصل مقصود
اصلی از طلب علم دین تهذیب اخلاق و اصلاح حال خود و دیگران است و
پوشیده نیست که هیچ طبقه را از طبقات خلق تهذیب خلق و تنزه از معایب
ضرورتر از این قوم عالی مرتبه نیست چه عامه اهل شعور در اکثر امور نظر
بر این کروه عالیشان داشته در طریق سلوک همواره قدم بر قدم ایشان
می گذارند و هرگاه ایشان اخلاق حمیده و اطوار شایان پسندیده باشند
خلقی از میامن دیدن محاسن ایشان نیکو کار و بزلال انتشیع ملکاتشان
پاکیزه روزگار خواهند گردید و اگر اوضاع ایشان زشت و نا صواب
و سلوکشان نه بر منهج قانون سنت و کتاب بود احوال عالمی از آن فاسد
و زبون و شقاوت دوجهانی مقرون خواهد گشت حاصل اگر زشتی اعمال ۷
اجهل عوام و جهال حکم نجاست خشک دارد که از ایشان تعدی نمی کند و اثر
آن بدیگری نمی رسد و ناخوشی اطوار اهل علم و مردم دانشور مانند نجاست ترا است
که خلقی از ملاقات آن پلید و ناپاک می شوند و در زبانهای دلیر و بیباک می گردند
لهذا اکثر حلقه زمره پاکان جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام در خطبه
قطع ظهری رجلان من الدنیا که در اوایل این مجلس سمت ذکر یافت عالم متهتک

را عالم اللسان که فیه یعنی علمش همین در زبانست و دلش را از آن خبری و باطنش
را از آن اثری نیست و در حق این جماعت و جمعی که بی علم طریق عمل میبازند
در آخر آن حدیث فرموده است که اولئک فتنة کل مفتون یعنی این جماعت
مردمان را گمراه می‌سازند و از طریق خیر و ثواب دور می‌اندازند و در کافی
از نور دیده خواص و عوام حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که
اذا رایتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما
احب خلاصه مضمون اینکه چون دیدید که عالمی دنیای خود را دوست می
دارد و متهم دارید او را بر دین خود یعنی بدگمان شوید بوی و در امور دینیه
اعتماد باو منمائید چه بدرستی که هر که چیزی را دوست می‌دارد همیشه در رعایت آن
می‌کند یعنی ممکن است که برای مطالب دنیا دست از امور دینیه بردارد و آن
سرگرمی طلب آن پا از جاده حق بیرون گذارد و در همین خبر از آن
سرور روایت نموده که اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام لا تجعل بینی و بینک
عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق
عبادی المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی
من قلوبهم محصل معنی اینکه وحی نمود خدای تعالی بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام
که مگردان میان من و میان خود عالمی را که مفتون و مبتلا باشد بدنیا که او را
در طریق بندگی من قدوه و پیشوا مدان و واسطه وصول بدرگاه قرب من

مگردان که او ترا از راه محبت من باز می‌دارد چه بدرستی که عالمان چنین قطاع
الطریق و راه زنان راه بندگان منند که مرا می‌جویند و طریق بندگی من
می‌پویند بدرستی که سهلترین آنچه بایشان خواهم کرد اینست که حلاوت مناجات
خود را از دلهای ایشان بدر می‌کنم مجملا جناب سبحانی علمای شیفته دنیای فانی را
قطاع الطریق راه بندگان خود خوانده و خاک چنین ملامتی بر تارک ارجمندی ایشان
افشانده شاید از این جهت که کاروان عابده عباد بشومی پیروی این قوم
کج نهاد قدم از راه راست صلاح و سداد بیرون بنا می‌نهند و متاع گرانبهای
تقوی و دین داری و شرف و کرامت ورع و پرهیزکاری را از دست می‌دهند
و سایر صفات ذمیمه نیز چنین قیاس باید کرد پس زمره علما و طالبان این مرتبه
فضیلت را از ذمایم اخلاق پیراستگی و بمحامد صفات آراستگی از سایر مردمان
ضرورتر است و از عظایم اخلاق ذمیمه که خار خار خاطر آن سالکان طریق
این طریق را اکثر دامن گیر می‌باشد و بسبب تفرقه خاطر جمعیت علم و عمل ایشان
را از هم می‌پاشد حب جاه و ریاست و در امور راتق و فاتق و مرجع خلایق
بودنست که اعظم مهالک مسالک عباد و احکم حبایل فریب دنیای مکر نهاد است
نظم دام مکر زوال دنیا را چو حب جاه نیست طره مرغول این عیاره دور
منقلب است چنانکه اثر ایشان فاخار آن کل کرده آخر بظهور می‌آید مکه در
آغاز نیز رشحات آثار خواهش آن از ظرف باطن ایشان طراوش می‌نماید

برای وصول باین مقصد طریق کسب کمال می سپارند و دود چراغ مدرسه
جهت آن می خورند که دود مشغل در دماغ دارند برای چراغ عروج باوج
منصب بتحصیل پر و بال اوراق می پردازند و سطور نوشتجات و کتب را
نردبان ایوان دولت دنیا می سازند و سواد مرکب را روشن می کنند که روی
مهم و منصبی بآن بپسندند و از مسایل فقهی آنقدر می آموزند که بر مسند قضا و فتوی
نشینند رجوع بجناب ایشان برای مرجع خلق بودن است و بیش زنقش کار نشان
جهت پیشوائی مردمان نمودن زبان خود بستایش ایشان جز دوال کوس شهرت
فضیلت نیست و در ابان معرفت ایشان غیر نداوراه طلب جاه و دولت
نی در کافی از حضرت امام همام ابی جعفر علیه السلام در حق این قوم باطل
و عالم نمایان جاهل منقولست که من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به
السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوء مقعده من النار ان
الریاسة لا تصلح الا لاهلها حاصل معنی آنکه هر کس طلب علم کند جهت آنکه
مباهات نماید بر علما یا مجادله و بحث کند با سفها یا برگرداند بآن رویهای مردم را
بسوی خود یعنی ایشان را معتقد خود سازد و لوای مرجعیت افرازد پس باید
که نزول کند در نشیمنی که برای او مهیا گشته در آتش بدرستی که ریاست و سروری
صلاحیت و شایستگی ندارد مگر برای اهلش یعنی امام زمان است
که از جانب جناب خالق باری کافه خلایق معین کردیده و او را

کوس

کوس فضل و دانش بمشارق و مغارب رسیده است دیگر از ذمایم
اخلاق و سیر که بر چراغ دلفروز دانش و هنر بمثابه باد صرصر است خواهش ملک
و مال و دوستی سیم و زر است و این صفت طالبان علم را قبل از حصول
علم و ادب و وصول بمنزل مطلب سد راه طلب می باشد و بعد از آن
ثمر و برگ عمل را اگر برگ و بار شجر سعادت ثمر علم است به تیشه اندیشه مال و
تلاش تحصیل آن درهم می تراشد و نیز علم با عمل عبارت از این است که از
احکام دین و آداب شریعت آنچه بنظر اطلاع وی در آید کمر اهتمام بر میان
جان بسته بمقتضای آن قیام نماید از انجمله شستن زخارف دنیا و فریفته
دل بانهای این سرا نا گشتن و مانند نور نظر از این مزبله رم دار پاک و
پاکیزه گذشتن است چنانکه بسی از آیات بابرکات قرانی برین سخن گویا
و بسیاری از اخبار بدایت آثار ائمه اطهار بر تثبیت این مدعاست کریمه
و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور را خوانده و در گل ولای خواهش آن
همچو خر فرو مانده با دعوی دانش چون سر می گیرد و حدیث حب الدنیا
راس کل خطیئة را مطالعه نمودن و بمال و ثروت دنیا دیده رغبت گشودن
با معنی فهمیدن کی چگونه صورت می پذیرد رباعی للمؤلف ای جاهل خواهی بفکر عاقل چه
روی منزل جوئی چو خر باین گل چه روی گر طالب علمی طلب دنیا چیست
حق مطلبی از پی باطل چه روی در کافی از قدوه اهل دانش و زبده آفرینش

حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که منهومان لا یشبعان طالب الدنیا و طالب العلم فمن اقتصر من الدنیا علی ما احل الله له سلم و من تناولها من غیر حلها هلک الا ان یتوب او یراجع و من اخذ العلم من اهله و عمل بعلمه نجا و من اراد به الدنیا فهی حظه محصل مضمون اینکه دو دیده اشتهای اند که سیر نمیشوند طالب دنیا و طالب علم پس کسی که اکتفا کند از دنیا بر آنچه حلال کرده است خدا تعالی از برای او سالم ماند و هر که فرا گرفت آنرا از غیر حلال هلاک گردید مگر که چنین اینکه تایب شود و هر که اخذ کرد علم را از اهلش و عمل بعلم خود نمود رستگار شد و هر کس اراده کرد بآن دنیا را یعنی بقصد حصول دنیا و وصول شهوات آن طلب علم نمود پس دنیا نصیب اوست یعنی دیگر از فضل و ثواب جاودانی و درجات بلند آنجهانی بهره ندارد و هم در کافی از آنحضرت بشش منقولست از جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقولست که من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الآخرة نصیب و من اراد به خیر الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا و الآخرة ملخص معنی اینکه هر که خواهد طلب علم حدیث کند برای نفع دنیا او را در آخرت نصیبی نباشد و هر که بآن اراده خیر آخرت نماید عطا کند خدا تعالی باو خیر دنیا و آخرت **شنایه** علم بهر کمال باید خواند ❊ نه بسودای مال باید خواند ❊ قاضی مرد و ماند از و صد باغ ❊ دل

بجز از درد و داغ ماند درون ❊ پر ز داغ ❊ سرورانی که پیش از این بودند ❊ در سلف پیشوای دین بودند ❊ گر بدین نیکو نزیستند که او ❊ ده سلمان فیلع بوذر کو ❊ در آثار آمده که چون دستور ارباب جاه دول و فارس مضمار علم و عمل سلمان فارسی رحمة الله علیه بحکومت مداین معین گردید و روانه آنصوب گردید کشته بجوانب آنجا رسید اهالی آن کشور از وصول آن نیکو سیر خبر یافتند و از سر شوق باقدام اخلاص فوج فوج باستقبال آن خاص بندگاه شتافتند مردی دیدند بر دراز گوشی سوار بی خیل و حشم و بی چاکر و خدمتکار گفتند ایها الشیخ امیر ما را کجا گذاشتی سلمان گفت امیر شما کیست گفتند امیر سلمان فارسی مصاحب رسول خدا گفت امیر را نمی شناسم من سلمانم و امیر نیستم آنجماعت چون وی را شناختند خود را از مرکبان انداختند جنیبتها پیش کشیدند و مستدعی سواری وی گردیدند گفت دراز گوش من برای من بهتر و موافق تر است القصه چون داخل شهر گردیدند خواستند که او را بدار الاماره فرود آورند گفت من امیر نیستم مرا بدار الاماره چه کار پس ببازار رفته در دکانی نزول کرد و صاحب دکان را طلبیده آنرا از و استیجار نمود و هم آنجا نشسته بامر قضا و رتق و فتق مهمات اشتغال فرمود و از سامان دنیا و اسباب تجمل آن خانه بر دوش طریق توکل داشت و پوستی که بر آن می نشست مطهره که برای نماز بآن طهارت می کرد و عصایی که در رفتن بآن تکیه

گفت امیر

چون

می نمود و چون سیلابی شهر را فرا گرفت مردمان از هر طرف آغاز واویلاه کردند
و سیلاب صفت فریاد و خروش بر آوردند آن یک واویلاه و وا ناللاه
می گفت و دیگری منقلب نالذوا والداه جگر مستمعان را می سفت سلمان
برخواست و پوست را بدوش و مطهره و عصا را بدست گرفته بر بلندی بر آمد و فرمود
یکذا ینجوا المخففون یوم القیمه یعنی همچنین نجات می یابند سبکباران روز
قیامت و آورده اند که چون وخوذ آن بیخ حق پسند را عارضه مرض الموت
روی نمود روان پاکش از خرابه گلشن عالم خاک سبکبارتر از نکهت گل همراهی
نسیم رحمت یزدانی بسرای جاودانی توجه می فرمود یکی از آشنایان بعیادت
او رفته گفت یا سلمان خود را چگونه می یابی سلمان گریست سبب گریه
پرسید گفت والله ما ابکی حرصا علی الدنیا ولکن بالان رسول الله قال لیکن بلاغ
احدکم من الدنیا کزاد الراکب فاخاف ان اکون قد تجاوزت ذلک
حاصل معنی اینکه بخدا سوگند که گریه من از غم دنیا و دلبستگی نیست ولیکن
برای اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که باید کفایت و معاش
کذار شما از دنیا مانند توشه سوار باشد همانا مراد اینست که چنانکه سوار زیاده
از آنچه او را بمنزل رساند توشه بر نمیگیرد آدمی نیز باید که در طی زندگی
بقدر کفاف اکتفا نموده زیاده از آن را در نپذیرد می ترسم که از این حد
تجاوز کرده باشم این سخن میفرمود و در خانه بر گرد وی بغیر مطهره و تغاری

و کاسه نمود و در روایت دیگر چنین است که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا فرمود
که باید نزد شما زاد و راه گذاری بیش نباشد من میترسم و چندین می گذارم حساب
کردند بقیمت نیم دینار بود که بحساب این روزگار قریب بهفتصد دینار باشد
و زهد و پرهیزکاری و قناعت و سازکاری ابوذر غفاری رحمه الله بجائی بود
که چون طایر جانش از قفس تنگ جهان پریده در روضه جنان بال و پر گشود دیگری
از مال خود وی را کفن نمود و منقولست که وقتی چهار درهم در قبضه تصرف خود دید
این را نزد و تر انفاق کنم که مبادا بمیرم و این بماند و نیز آورده اند که شخصی دویست
دینار بغلام خود داده و برای آن مرحلقه آزادگان فرستاد و با غلام عهد
کرد که اگر ابوذر این را قبول کند ترا آزاد کردانم غلام چون آن مال را آورد
قبول نکرد غلام گفت قبول کن که آزادی من در این است ابوذر فرمود که تو
آزادی شوی و لیکن من بندگی می کردم مجملا سلمان و ابوذر که از عظمای علمای
این امت بودند چون میدانستند که بمال و منال دنیا هیچ نبسته و رشته تعلقات
چون تار نگاه بچشم سوزنی گسسته است آن یک بر توسن نفس اماره چنان سوار گشته
که با اماره همدایی از فخر سواری ابا نمی نمود و از حساب روز شمار آنقدر حساب
می برد که هفتصد دینار مال آن را زیاد می شمرد و آن دیگر دل از تعلقات دنیای دون
بر فسون بنوعی بر کنده و جامه رنگ رنگ هوسهای جهان پر نیرنگ را چنان
از بر کنده بود که جز خلعت زیبای بی کفنی که حله بهشت رضا و تسلیم است تن در

نداد و وحشی طبع نیکو خصالش از شهر بند الفت خلایق به بیابان ترک علایق رمید
بغرض چه دنیای مکر شعار با دام انقیاد و خوش آمد جبابره آز و نگونها ده و سایر
افاضل دین و علمای دین دار و ورع آیین نیز سالک همین مسلک می بوده اند و اکثر از برای
معاش کابی بالضروره تلاش می کرده اند از حد توسط و اعتدال در گذشته
قانون شرع و ملاحظه حرام و حلال التجا و رعایت نموده اند شرم باد اخلاف
آن اسلاف را هم پیشگان آن فرقه حمیده اوصاف را که از طریقه این مردم
حق تخلف ورزیده بی ضرورت از پی بهره زایل دنیای باطل دویده و از او
نسبت این سرافرازان بلند همت خود را گذشته قارون مثال ابکر اند و چنین
گنج و مال فرو روند از طول آمال بر عرض علم و کمال افزایند و بهوس در و
گوهر در بحر فکر مسایل علمی تعمق نمایند برای پختن خیال خام دنیا دماغ مباحثه
سوزند و بهوای جستن مال و ثروت چراغ مطالعه افروزند و پوشیده نخواهد
بود که اکثر خامه صدق رقم روش در این ملامت و سرزنش خم انگشت نمانند کر ضرورت
فقر و احتیاج ایشان را بر طلب دنیا داعی و بجهت دفع پریشانی و عسرت
همتشان در تحصیل وجه معیشت ساعی باشد بلکه مراد جمعی اند که رزاق حقیقی
ایشان را وسعتی در معاش داده و ابواب وسایل روزی بر روی ایشان
گشاده است خجلت و انفعال از اهل و عیال نمی کشند و زهر طعن پریشانی از زبان
و اوانی نمی چشند و باین قانع نگشته طلب زیاده تهانه مینمایند و چشم ورع از حلال

و حرام پوشیده دست طمع بر اموال ایتام و غیب مسلمین می گشایند مور
حرصشان از گندم وقف سیری نمی دانند و مار املشان از نشک سرزنش
شرع رو نمی گردانند هر گروه صیتکی علم و فقاهت را با التماس گرفتن وصایت
پیش انداخته اند هر کس را که ودیعتی باشد گردن بدعوی امانت و دیانت برافرازند
برای گشودن راه منافع خود را احکام جو گفته اند و جهت تحصیل قطار و
مهار بارکشی و زر و وبال ظلمه را بر خود پسندند این قوم ناخردمند که با طول آمال
ناپسند خود عالمی را فاسد و چنین خطیر بی نظیر دانش را با امثال این چیزهای
در بازار روزگار کاسد می سازند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا
و قطع نظر از آنچه سمت ذکر یافت با نعمت عظمی فهمیدگی و دانش که حضرت خداوند
عالم باین قوم معظم داده و با متاع گرانبهای علم و هنر که در خزاین خاطر
ایشان ملک ممکن بر روی هم نهاده است کمال بی انصافی است که بآن
راضی نگشته چشم بر متاع قلیل دنیا نیز سیاه کرده اند و تبلاش حرص و آز و
دست انداز امل در از سرمایه دلخوشی و اعتبار مردم دنیا دار را که عبارت
از اختصاص و امتیاز دارایی است هم از دست ایشان ستانند مقتضای عدل
و انصاف اینست که بداده خدا خورسند گشته دنیا را با اهل دنیا گذارند و
برای امری اعتباری بی اعتبار فانی دست از سعادت جاودانی بر
ندارند بهوای باغ و بوستان از گلگشت چمن همیشه بهار بی برگ دلگیر

نباشند و برای ده و مزرعه تخم سعی در زمین بیجا صلی نپاشند از سر هوای
نفس دنیا طلب پا بر دولت خداداد علم و ادب که پادشاهان زمین است نزنند
و بهم رنگی الوان پوشان شوخ و شنگ خلعت فاخر فقر و درویشی را که
بطراز الفقر فخری مطرز است از بر نکنند از مال دنیا بقدر کفاف اهل و عیال
محتاج نشوند از اقران و امثال ذلت نکشند اکتفا نمایند و جهت خود آرایی
بجامهٔ چرکین دنیائی تن در نداده در طریق تحصیل آن قدم سعی نفرسایند
چه این فرقهٔ گرامی بزینتی چون علم و دانش سرافراز و از سایر زینتها مستغنی و بی
نیازند بلکه بی زینتی از ایشان زیباتر و کهنگی جامه و دستار خوش نماتر است

رباعی للمؤلف
هر چند قبا درشت تر ژنده تر است :. بر قامت اهل علم زیبنده تر است
علم و هنر آب چشمهٔ توفیق است :. در ظرف سفال آب خوش آینده تر است

ایضاً له
زینت اهل صفا آمده عریان بدنی :. زده فانوس دم از نور زیک پیرهنی
بعد مردن بتن مرد چه ابر در دو :. جامه نیست برازنده تر از بی کفنی
تار و پود تن زار است چو زه خواهد ریخت :. کو قبای قطنی و مندیل نباشد فتنی
می شود چون کهن از خون تو گلگون بدی جیب :. نازک اندامی و تن پروری و گلبدنی
نیم رنگست بسی جامهٔ هستی غم نیست :. بنود جامه اگر سوسنی و یاسمنی
شعله هرگز نشود جانب پستی مایل :. روشنان را نبود میل بدنیای دنی

دیگر از اخلاق ناپسند که این طبقهٔ ارجمند خصوصاً تازه نهالان گلشن

فضل و جمال و نوکیسگان نقود علم و کمال را از آن بغایت ضرور است
صفت خجستهٔ عجب و غرور است که در پیش سوختگان پخته کاران خامی است
و در کیش کاملان تمام عیار برهان ناتمامی در نظر آدم بینی تان ابلیس لعین را
کاسه لیسی است و در دیدهٔ روشن بصیرتان چهرهٔ کمال را الکنه بینی هر چند
گوهر علم و دانش در میزان نظر بینش بغایت قیمتی و گران بها و صاحب خود را
شرافت بخش و کرامت فزاست و لیکن این قیمت و بها با علمی است که
قرین عمل باشد و از الجمله تزیین بار این فرقه ایست و طهارت ازالهٔ آلایش
ما و منی از دکان خود ستایی و خود فروشی را به قفل خموشی بستن و آیینهٔ
خود بینی و خود پسندی را بسنگ سخت گیری نفس در هم شکستن با توانگری
گنج دانش درویش نهاد و فقیر منش بودن و با بایستگی مسند صدر نشینی صفهٔ (تلاش را)
نعال گزینی نمودن سرمه صفت نور چشم گشتن و همان شیوهٔ خاکساری را
برداشتن و آفتاب مثال تاج سر عالمی بودن و سر بپای همه کس انداختن
در کتاب شریف کافی مذکور است که نبی مکرم حضرت عیسی بن مریم علی نبینا
و علیه السلام حواریین که پیوسته بشرف خدمت آنحضرت فایز بودند همواره
از آن بحر زخار اغتراف معارف و مکارم می نمودند گفت یا معشر الحواریین
مرا بشما حاجتی است آن را روا کنید گفتند قضیت حاجتک یعنی روا
باد حاجت تو یا روح الله پس برخواست و پاهای ایشان را

نشست ایشان گفتند که کما نحن احق بهذا یا روح الله یعنی ما باین خدمت
سزاوارتریم و بایستی ما پای شما را بشوییم فرمود ان احق الناس بالخدمة العالم
انما تواضعت بهذا لکیما تتواضعوا بعدی فی الناس کتواضعی لکم یعنی سزاوارترین
مردمان بخدمت گذاری عالم است باین گونه تواضع برای کردم همین که
شما نیز تواضع کنید پس از من در میان مردمان چنانکه من برای شما تواضع
کردم بعد از آن حضرت عیسی علیه السلام فرمودند که بالتواضع تعمر الحکمة لا بالتکبر
وکذلک فی السهل ینبت الزرع لا فی الجبل یعنی بتواضع معمور می شود حکمت و علم
نه بتکبر و همچنین در زمین هموار زرع میروید کشت نه در کوه و زمین سخت و نیز در
کافی از امام سدره مقام ابی عبدالله علیه السلام مرویست که اطلبوا العلم
وتزینوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا لمن تعلمونه العلم وتواضعوا لمن
طلبتم منه العلم ولا تکونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم حاصل معنی
اینکه طلب کنید علم را و با طلب علم بصفت حلم و وقار آراسته گردید
و برای شاگرد و استاد خود تواضع و فروتنی نمایید و علمای جبار و صاحب
استکبار مباشید که اگر چنین باشید میبرد باطل شما را حق شما مراد این — حق شما
باشد که هرگاه جبار و گردنکش باشید هر چه گویید اگر چه باطل باشد خواهید
بزرگ کردن از پیش برید و کسی رد آن نتواند کرد و سخنان حق شما نیز در آن
مضمحل و از درجه اعتبار ساقط و نازل میگردد و هم در آن کتاب از جناب

ولایت مآب امیر المومنین علیه السلام منقولست که لا یکون السفه و الغرة فی
قلب العالم یعنی سبکی و تندی و فریب شیطان خوردن و عجب و خود پسندی
در دل عالم نمی باشد یعنی عالم واقعی که اثر علم را بتمکن گرفته و مقتضای آن را بجای
پذیرفته باشد مجملا شیمه ذمیمه کبر و غرور منافی همینند که و شعور و صفت نا
پسند خودپسندی از اهل علم و مردم دانشمند بغایت بدیع و دور است **نظم** — لمؤلفه
نتایجی است از درخت حماقت رگ غرور : خود را کسی نیافت کلام حکیمند : چون
در مجلس باب اول این کتاب شرح این فواید با بیان قلم رشته رقم
انتظام و صورت مطلب این دلپذیر با نجام حسن تقریر بر زبان بیان
وحی نگار رسیده تا میرسد در این مقام بهمین اکتفا می نماید **دیگر** از رذایل صفات
که دامان ضمیر منیر این قوم عالی درجات گاهی بلوث آن آلوده می باشد
صفت حسد است که دل را از امراض عسر العلاج جانکاه و بسبب آن هیجان
هیجان خلط سودای مال و جاه است و اکثر از این جهت هم را قبول غلط
و به بستر رد و قبول هم و حظ مرتبت میکارند با یوسف حسن سیرت هم را در آن — یکدیگر همت را
سر می کشند و نخل اعتبار یکدیگر را از کریا صفت بارزه ناهمواری و خورده گیری
از پا می افکنند برای بحیثیت نان خود تا رفتن تنور حسد دمی پر از دود جهت
بالیدن نخل اعتبار خویش یکدیگر را از خجالت آب می سازند چون آینه
بصورت احوال هم بچشم عیب بینی نگرند و مانند خط بطلان بر نوشتجات

یکدیگر بقصد ابطال و تشنیع می‌گذرانند و بال او را فشان جهت بهم رسیدن آن است
و غصهای قلمشان برای از پی عیب یکدیگر گردیدن اثبات خود را منحصر در نقص هم
میدانند و اسکات هم را حجت ناطق حقیقت خود می‌دانند لمؤلفه عیب بسم
همه چشم اند و زبان چون مقراض روز و شب هم دم یکدیگر و در پی هم باشند
ها جانان این صفت به حکم حدیث الحسد یذیب الجسد گاه و بیگاه در آتش غم کاه
می‌گدازند و بمقتضای الا یستو بر خلاف مقصود همیشه در مغاک پستی مرتبت مانده
هرگز گردن اعتبار در میان اهل روزگار نمی‌افرازند پس کافه انام را
از خواص و عوام ضرور است که گوهر دل را از گل این کدورت بی حاصل
بر آرند و در کندن خار بن این صفت و تحراش از زمین طبیعت قدم
سعی و تلاش فشارند از چشمه صافی سینه‌ها با هم زلال خوشحالی بنوشند و از
پرده پوشی عیوب یکدیگر خلعت کرامت دو جهانی بپوشند غایبانه در سخن
هم حاضر دم باشند و حاضرانه مباحث شدید چهره حرمت هم نخراشند جمال
کمال هم را ابلاغ مدح و ثنا آرایش نمایند و آیینه خاطر یکدیگر را به آب دوستی
مشتاقانه صیقل کاری فرمایند پیوسته برای تقصیرات هم معاذیر دلپذیر گویند
و همواره چرکینهای یکدیگر را به آب توجهات خاطر پسند شویند گویند دو
نفر از اهل علم در خدمت یکی از ملوک بودند و گلشن دین و دولت را
زلال مسامرت صحبت خویش آبیاری می‌نمودند هر روزی هر دو در خدمت

غصهای ...
خبر الحسود ...

پادشاه برای امری رفتند آن یک باقتضای سن شباب سرکش سمند جهانی
دوانیدن داشت که در شوخی و تندی از عهد جوانی سبق می‌برد و آن
دیگر به سبب کبر سن بر مرکبی گران خیز کاهل رو نشسته بود که چون پیران
بالتمکین و وقار جز با عصای تأمل طریق رفتار نسپردی پادشاه خواست
تا معلوم نماید که ایشان در باطن با هم چگونه اند در همان سر سواری بهر
کدام که رسیدی استمزاجی نموده به تحقیق خدمت امیر درباره آن دیگر فرمود
شیخ کامل گفت که آن جوان جاهل را ایمن که چون از زی خود پا بیرون می‌
نهد و اسب خود را شوخانه جلوه می‌دهد گفت این شوخی از وی نیست و
لیکن اسب از شوق اینکه دانشمندی چنین بر آن سوار است به نیکو
شوخ و بیقرار است و با آن جوان فاضل رسیده گفت که آن پیر را آنچه
قدر خود را موقر می‌پرورد و از روی لنگر و تمکین مرکب میراند گفت
نه از این جهت است بلکه چون کوه علم و شرف چنین بر آن مرکب
بار است از این جهت سرعت حرکت بر وی دشوار است القصه انگشت تحسین
بر لب بر گرفته ام که از هیچ جز مدح و ثنای آن دیگر نغمه و غیر سخن محبت و اخلاص
از هیچ نشنیده و بدین شیوه دل پسند هر دو نزد پادشاه بیش از پیش رحمت گشتند
و بقرب و منزلت از سایر ندما در گذشتند دیگر از جمله معایب که پیر خرم
طمع و چوب ... زبان این قوم عالی مراتب از لای تلاشی آن باید که

مصفی باشد در گفتگوهای علمی تندی و شتابی نمودن است و با اندک استادی که طرف
طریق جنگ و پرخاش نمودن چنانکه آتش خوبان جنگ حرف و سبک مغزان
تنگ ظرفست و این خوی زشت از ان قبیح‌تر است که عوام و جهال نیز
باید متوسل توانند با آن تن در داد و چه جای علما و فضلا که معادن ادراک
و شعور در هر امری از امور عالمیان اند و ستوده عیب و بسیار عیب است
که اهل هنر و دانش در طلب جویی کثافت شوخی دهند که بلوث این
قبیح آلوده باشند و غلطی چنین عظیم را در نسخه صحیحه طبع سلیم خود روا
بلکه مجاهده و کوشش شرط باشند در کافی از سرور اخیار و معدن حلم
و وقار جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله منقولست که ثلاث من لقی
الله عز و جل بهن دخل الجنة من ای باب شاء من حسن خلقه و خشی الله فی
المغیب و المحضر و ترک المراء و ان کان محقا خلاصه آن اینکه سه صفتست
که هر کس ملاقات کند با خدای عز و جل با آن صفات داخل بهشت گردد از
هر دری که خواهد کسی که خلقش نیکو باشد و در غیبت و حضور خلق از خدا
ترسد و ترک جدال نماید اگر چه حق با او باشد و نیز در ان کتاب شریف
مذکور است که جبرئیل علیه السلام بحضرت سید الانام صلی الله علیه و آله
الکرام گفت که ایاک و ملاحاة الرجال یعنی بپرهیز از منازعه مردان و
هم در کافی از مهر سپهر دانشوری جناب مستطاب جعفری علیه السلام

منقولست که لا تمارین حلیما و لا سفیها فان الحلیم یغلبک و السفیه یؤذیک
حاصل معنی اینکه زنهار جدال مکن نه با حلیم برده بار و نه با سفیه بی وقار که
حلیم اگر چه معارضه و تندی نمی‌کند اما با تو دشمن میشود و سفیه از جا در می‌آید
و آزارت می‌کند و در مجموعه ورام از حضرت خیر الانام صلی الله علیه و
آله ماثور است که ایاکم و الخصومة فانها تمحق الدین خلاصه معنی
اینکه حذر کنید از خصومت که آن دین را باطل می‌کند مجملا طالبان علم
دین و تشنگان رحیق یقین را در مناظرات و مباحثات علمی می‌باید
که غیر تحقیق حق و حل مشکلات منظوری نباشد تا ایشان را از ان نوایی
و فضیلتی و از ان ساغر هوش آور نشاء و کیفیتی حاصل گردد و این
معنی بغیر این صورت نمی‌گیرد و این مطلب بدون این حصول نمی‌پذیرد که
یاران باهم نشینند و دو دسته از بوستان دانش هم گلهای افادات
چینند انصاف سینه صاف را باهم برمی‌خوانند و غرور پر شر و شور را
از ان مجلس خاص دور کرده‌اند دریاچه خاطر پاک را از دو جانب به
گلهای شکفتگی گلزار آن نمایند و باده لبی در دو تحقیق را از شیشه اندیشه
با قدح حسن بیان هوشمندانه بهم پیمایند سؤالات غرض آمیز را جواب
دهند و غرضهای فتنه انگیز را بر کنار نهند از دو طرف دست یکی
کرده رشته‌های فکرهای دقیق هم را بسلسله وار بهم بافند و بر وعن دقیق

وشعلهٔ نور بصیرت یار کرده با این چراغ پر ضیا در ظلمت خفا گم کردهٔ خود را
یابند ولیکن این کار را آزاد مردان مرد و سوخته برشتگان از عالم دل
مرد است که از بند خودی و انانیت رسته و از خاربست وابستگی بالغ
دلکشایی تعینی و سوختگی جسته باشند برای یافتن دین چراغ یقین افروزند و
جهت خرید متاع نجات سرمایهٔ دانش اندوزند از سوختگی چون آتش خطا
سوز بحق رسند در گیرند و از دردمندی دوای مرض جهل زدای
گفتار صوابی هر جا بشنوند بجان پذیرند و این قسم مردمان در میان
ابنای زمان بسیار عزیز و کم یاب و متاع ارجمند این جمعیت خدا پسند در
بازار روزگار بغایت کاسد و نایاب است چه اکثر اهل زمانه را از تحصیل
علم جز علم مباهات افراختن و کوس فضیلت نواختن منظوری نیست و
از تحصیل فضل و هنر غیر شهرهٔ شهر و یگانهٔ دهر گشتن مقصودی نی هر
جلبندی خود را منتهی می پندارد و هر خر و کیشی در گل کسی را موجود نمی شمارد
سرمه سواد جز دیدهٔ خود دیدی روشن بینا نزند و بتحصیل تیغ زبان جز جهت
غلبه بر هم چشمان نمی پردازند و لهذا اگر کسی در قول ایشان نماید و لم
و لا نسلم از در معارضه درآید هر چند بجا باشد از جا در می آیند و آغاز ستیزه بکنه
می نمایند و اخشن نیز بدستور از او فرو نمیرد و بوی در می آویزد از دو جانب
اصل مطلب بتنازع فتنه را گذاشته زم زم با هم طریق درشتی می پویند

وکرم

وکرم گرم سخنان سرد بر روی یکدیگر می گویند تا اگر رقعهٔ مجلس علم را
میدان قتال می سازند و از زنگ کردن هم جنگ و جدال می افرازند از
دو سرکمان کج نهادی زه می کشند و تیر تعرض و دشنام بهم می افکنند گاه
بطعن نیزهٔ طعن و سرزنش هم را از مرکب عزت بخاک مذلت می اندازند
و زمانی بضرب تیغ زبان ملامت چهرهٔ یکدیگر را بخون رنگ خجلت آلوده
می سازند و جمعی دیگر از تعصب کیشان و حمایت کیشان از طرفین بیاری
ایشان می خیزند و بدست زبان درازی با هم در می آویزند و گروهی دیگر
از خاقهٔ تماشای آن هنگامه از دور صف می بندند و از آن اطوار غریب
ناهنجار تعجب می کنند و می خندند حاشا که طریق طلب حق این و قاعدهٔ
جست و جوی علم دین چنین باشد در غبار فتنهٔ چنین چه گوهر تحقیق توان
یافت و با این بار گران خودی و نفسانیت چگونه بسر منزل نجات توان شتافت

نظم ای از لم و لا نسلمت خلق تنگ :: در فن جدل شسته دل بخت تو زنگ
از بحث و جدل کسی نگردد فاضل :: این ملک نمیتوان گرفتن با جنگ

ایضا در مبحث علم تو نیی چه کنی :: جنگ و جدال و درشت گویی چه کنی
این مجلس درس است نه میدان قتال :: این حق جویی است جنگجویی چه کنی

دیگر از منکرانی که در میان گروه ما قصا آن فرقهٔ جلیله معروف است
در جواب سؤالات بی تامل و دلیر بودن وی علم با حکام شرعیه طلب

بآوازه و فتوی گشودن اینست و شک نیست که این قوم چه بیباک دلیر را از داعیه
بر ارتکاب این امر عظیم خطیر حب جاه و اعتبار و حفظ مرتبه و مقدار است
چه همت قاصر شان همگی مقصور بر اینست که بعامیان جاهل خود را افاضل کامل
شناسانند و آوازه طبل شهرت فضیلت بسماع هر خرد و کلان در رسانند
و تامل در جواب مسائل منافی این مدعا و انتظار و گفتن نمیدانم عار میدانند
و پاس اعتبار و عزت خود را از پاس شرع و دین ضرورتر می شمارند
و همانا این قوم بی پروا ندانسته اند که در کتاب خدا و احادیث ائمه هدی
چه ملامتها درباره ایشان وارد گردیده و از آتش زهره گداز وعیدات
چه شعلهای تهدیدات و تشدیدات بر ایشان زبانه کشیده است در کافی
از جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقولست که ان الله خص عباده
بآیتین من کتابه ان لا یقولوا حتی یعلموا و لا یردوا ما لم یعلموا و قال عز
و جل الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق
و قال بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله حاصل معنی اینکه
خدا تعالی تحریص نموده بنابر اینکه حض بحای بی نقطه و ضاد با نقطه
باشد بندگان خود را بدو آیه از کتاب خود بر اینکه نگویند تا ندانند
و رد نکنند مادام که ندانند یا چیزی را که ندانند یعنی بی علم حکم ببطلان
چیزی نکنند و آنحضرت این دو آیه را تلاوت فرمودند آیه اولی در

سوره اعراف است در مذمت یهود و خلاصه مضمون آن آنکه آیا گرفته نشده است
بر ایشان پیمان کتاب که توریة باشد یا هر کتابی از کتب سماوی آنکه نگویند
بر خدا تعالی مگر حق و آیه ثانیه در سوره یونس است در ذم جمعی از کفار حاصل
آن آنکه حکم بتکذیب کردند و دروغ شمردند چیزی را که احاطه بعلم آن
نکرده بودند هنوز تاویل آن بایشان نیامده یعنی پیش از آنکه تامل یا تجربه و
بیان دیگری تاویل آن بر ایشان ظاهر شود و اشکال آن حل گردد مبادره
بتکذیب آن نمودند و هم در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که من افتی الناس بغیر علم و لا هدی لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب
و لحقه وزر من عمل بفتیاه محصل آنکه هر که فتوی دهد مردمان را بی آنکه علم
داشته باشد و راه بآن یافته باشد لعنت کنند او را فرشتگان رحمت و
فرشتگان عذاب و برسد باو از دنبال گناه هر که بفتوای او عمل کند ظاهر
لفظ لحقه همانا مشعر بر اینست که بعد از روانه شدن وی نیز براه عدم
گناه عمل کنندگان بآن فتوی جزو کار روی عاید می گردد و اما مجتهدان حقانی
که جمال کمال آراستن بزیور انصاف آنهاست باید که آرایش یابد و افواه را اما
آنها از جمله احوال شان آفتاب مثال تابد عمده آنها نیز اضداد این
صفات است یعنی از مال دنیا بقدری که مذکور شد خرسند گشتن و بکرد
منصبهای خطیر بلاکت منظر گشتن فروتنی و خاکساری را ملکه خود ساختن

وهر ذات ذات خویش را از زنگ آثار کین وحسد پرداختن حلیم وبرد
بار بودن وبا خصم جنگجو ملایمت معارضه وتعنتکو نمودن از اخلاقی که حکمت
ذکر یافت وغیر آنها از فضایل ورذایل در کتاب شریف کافی به بیان
لطیف وافی از جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست وآن
امام همام علیه السلام دران کلام تمام بلاغت نظام علم را بشخصی تمثیل
فرموده اند که سر او تواضع است وچشمش بری بودن از حسد است وگوشش
فهم است وزبانش راست گویی است وحافظه اش تفحص وجست وجوست
ودلش خوبی نیت است وعقلش معرفت اشیا وامور است ودستش
رحمت است بمانا مراد رحم بر ضعفا ودرویشان وبذل عطا ودستگیری
نمودن ایشان است وپای او زیارت علماست وهمت وقصدش
سلامت است یعنی سلامت نفس که اذیتی بکسی نرساند یا اینکه از مخافات
دینی ودنیوی خود را بسلامت رساند وحکمتش که امور معاش ومعاد خود را
بآن منتظم دارد پرهیزکاریست ومستقر وآرامگاه وی رستگاریست
وقاید وپیشرووش عافیت است ومرکبش وفاداریست وسلاح وآلت
جنگش نرم گفتاری است وشمشیرش رضاست وکمانش مدارا وهمواریست
ولشکرش محاوره بجا وفی تقطیع یعنی سخن گفتن با علماست یا مجاوره بجیم
چنانکه در بعضی نسخ است یعنی نزدیک ودر جوار علما بودن ومالش عدالت

و ذخیره اش اجتناب از گناهان است وتوشه اش نیکویی با خلق وآبش
بنابر بعضی نسخ مصالحه است ودلیل وراهنمایش هدی ورشاد است
ورفیقش محبت نیکان است از این تصویر دلپذیر که کلک تقریر آن
امیر کل امیر علیه السلام بر صحیفه بیان نگاشته است مستفاد می گردد که نقطه
که آدمی در اصل بقا یا در قوام تن ونظام بدن با اعضا وجوارح مذکوره محتاج
ودر امر معیشت از تحصیل اسباب وآلات وضروریات مذبوره لابد و
بی علاج است علم را نیز از این خصال حمیده وصفات پسندیده ناگزیر
وشرف کرامتش بی آنها صورت پذیر نیست چنانکه هم در کافی از سر حلقه
کرام حضرت ابی عبدالله علیه السلام در تفسیر کریمه انما یخشی الله من عباده
العلماء من صدق فعله قوله مرویست که یعنی بالعلماء من صدق فعله قوله و
من لم یصدق فعله قوله فلیس بعالم محصل معنی اینکه مراد از علماء در این
آیه کسی است که کردارش تصدیق گفتارش نموده وبر طبق آن بوده باشد
وکسی که چنین نباشد عالم نیست یعنی چنین علمی در شمار علم نخواهد بود
حکیم سنائی علم کز تو ترا نبستاند ٭ جهل از آن علم به بود صد بار ٭ آب حیوان که
چو شد در حلق ٭ نیش شد گرچه بود نوشگوار ٭ اللهم وفقنا للعلم والعمل وخلصنا
من الحرص وطول الامل مقصد چهارم در بیان اینکه محل علمی که منشأ این
همه فضل وثواب ومبدء عاقبت بخیری وحسن مآب است بر هوشمندان

کدامست

ظاهر است که فضل و شرف هر کاری باعتبار غایة و فایدهٔ آنست آن چند آنکه
فایده عظیم تر و خطیر تر باشد آن کار شریف تر و جلیل تر خواهد بود پس از جملهٔ علوم
آنچه فایدهٔ آن دنیویه باشد شرافت آن مثل شرافت دنیا و قدر و قیمتش بقدر
و قیمت زخارف ابله فریب این عاریت سرا خواهد بود و آفریننده آن جل
شانه بکریمهٔ قل متاع الدنیا قلیل و امثال آن قیمت آن را بیان فرموده
و سید انبیا صلی الله علیه و آله قدر آن را از بال پشه کمتر خوانده و سرور
اولیا علیه السلام آن را از استخوان خوکی که در دست مجذومی باشد
حقیرتر شمرده است پس شرافت آن علم نیز در این پایه و قدر و قیمتش در
میزان نظر عقل در این پله خواهد بود و مردمان خردمند و صاحبان همت
بلند التفاتی چندان باین ننمایند و در طریق تحصیل آن قدم سعی چندان
نفرسایند مگر قدری که ضروری باشد و در امر معیشت از آن
گزیری نداشته باشند چون علم صنعت که بها و پیشه وربها که بعضی را
اموختن آن در کار و از آن ناچار است و از علوم دنیویه که صرف
عمر گرانبها در تحصیل آن نزد بقیه عقلا است علم نیرنجات است و علم
کیمیا و علم رمل و علم شانه و علم قیافه و امثال اینها بر فرضی که اصل
داشته باشند و همچنین علم باشعار و انساب و تواریخ اگر غرضی اخر
وی با آن متعلق نباشد چنانکه در امالی شیخ صدوق طاب ثراه حکایتی

را دید که بر گرد مردی حلقه گشته اند فرمود این چیست گفتند علامه یعنی مردی
بسیار دانایی است فرمود و ما العلامه یعنی بسیاری دانش او در چه علم است
گفتند داناترین مردمان است بانساب عرب و وقایع ایشان در زمان
جاهلیت و باشعار عرب پس آن سرور فرموده اند که ذاک علم لا یضر من جهله
ولا ینفع من علمه حاصل معنی اینکه این علمی است که ندانستن آن زیانی
و دانستن آن سودی بکسی نمیرساند یعنی بحسب عقبی و نیز از جملهٔ این علوم است
بعضیات از نجوم و غیر آن مگر آنچه در امر دین بکار آید و در احکام شرع یا معاد
معاونت نماید چون تعیین قبله و تحقیق وقت برای نماز و امثال اینها و آنچه
بر این زیاده تر فایده در امور معاد نباشد از علوم دنیویه خواهد بود و در غیر
ضرورت عمر بی خلف را در تحصیل آن نباید تلف نمود و در باب علم نجوم
از بحر مواج علوم جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام در کتاب
احتجاج منقولست که چون آنحضرت اراده نمود که بدفع خوارج روانه گردد
یعنی بعضی از اصحاب گفت ان سرت فی هذا الوقت خشیت ان لا تظفر
بمرادک من طریق علم النجوم یعنی اگر در اینوقت روانه شوی می ترسم که
بمراد خود ظفر نیابی از راه علم نجوم یعنی قواعد نجومی بر این دلالت می کند
تا اینکه این سخن بمراد آنحضرت از راه علم نجوم گفت آن قوا لاحباب و جوابی
آن نابلد طریق آداب فرمود که اتزعم انک تهدی الی الساعة التی

من سافر فيها حاق به الضر فمن صدقك بهذا فقد كذب القرآن الى آخر
الحديث خلاصه مضمون این کلام صدق نظام و تتمه آن که بجهة اختصار مذکور
نکردید اینکه آیا می پنداری که تو راهنمائی می کنی باین ساعتی که هر که در آن
مسافر شود ضرر و زیان او را فرا گیرد یعنی گمان تو اینست که این دو
ساعت چنین را از هم می شناسی و مردمان را با آن یک هدایت می توانی
شود و باز از این دیگر اجتناب میتوانی فرمود هر که تصدیق کند ترا باین پس
تحقیق که قرآن را تکذیب کرده خواهد بود و در خیل محجوب و ذم بکرد
از استعانت بخدای تعالی مستغنی گردیده خواهد بود بنا بر قول تو سزاوار
اینست که عمل کننده بفرمان تو ترا حمد کند نه خداوند خود را چه بدرستی که تو
بزعم خود او را هدایت کرده بساعتی که در آن بمنفعه رسیده و از
ضرر ایمن گردیده است ایها الناس بپرهیزید از آموختن نجوم مگر
آنچه بدان راه یافته شود در خشکی یا دریا یعنی همین قدر که در صحرا و دریا کار
آید و شما را الله در کشتی بد ماندن اکتفا نمائید چه بدرستی که علم نجوم میخواند بکهانت
منجم چون کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مثل کافر است و کافر
در آتش است روانه شوید بسم خدا و یاری او و نیز آورده اند که
در همان سفر ظفر اثر ترسایی از راه علم نجوم آنحضرت را از رفتن بحرب
خوارج منع نمود آن والاجناب ورا و دران سخن ملزم و مجاب ساخته

بمقاتله آن قوم توجه فرمود مفصل این مجمل آنکه در آن راه سپاه نصرت
پناه حضرت شاه ولایت دستگاه بدیری رسیدند مردی ترسا که از اهل
آنجا بود از فراز دیر فریاد برآورد که ای لشکر اسلام پیشوا و سالار خود را
گویید که نزدیک من آید چون این سخن بخدمت آنحضرت معروض گردید
عنان مرکب بدان صوب پیچید ترسا گفت ای سالار لشکر بکجا میروی
آنحضرت فرمودند که بحرب دشمنان دین ترسا گفت لشکر خود را فرود
آور و بحرب مخالفان مرو که ستاره مسلمانان در هبوط است و
طالع مسلمانان اهل اسلام ضعیف چند روزی صبر کن تا آن کوکب بمنطقه
رو بصعود آورد و طالع مسلمانان قوت گیرد آن حضرت فرمود [illegible]
و آن بواقف اوضاع زمینی و آسمانی فرمودند که اگر تو دعوی علم آسمانی
می کنی مرا از زیر فلان ستاره خبر ده ترسا گفت من هرگز نام این ستاره
نشنیده ام سؤالی دیگر فرمود ترسا همچنان در جواب فرو ماند فرمود
از احوال آسمان اطلاعی نداری از احوال زمین می پرسم آنجا
که ایستاده میدانی که در زیر پای تو چه مدفون است گفت نمیدانم فرمود
ظرفی است در آن اینقدر زر و نقش سکه اش چنین است ترسا گفت این از
کجا میگویی فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است و نیز
فرموده است که با این قوم جنگ کن که از لشکر تو کم از ده کس زنده بیرون

اسلام

کشته نشوند و از ایشان کم از ده کس

نمودند پس از آن سخنان متعجب گردیده فرمود تا زیر قدم او را شکافتند و
آن ظرف را با زر بهمان عدد و نشان یافتند و ترسا از دین خود برگشت
و بدست آنحضرت شرف اسلام دریافت اگرچه درین خبر تصریحی که
مذمت علم نجوم نیست اما از سیاق آن مستفاد میگردد که اخبار منجمین
قابل التفات نیست و خیری با آن وابسته و در مذمت این فن حدیث
عبد الملک بن اعین که در فقیه مذکور است کافی است و آن اینست که
عبد الملک مذکور گفت که قلت لابی عبد الله علیه السلام انی قد ابتلیت
بهذا العلم فارید الحاجة فاذا نظرت الی الطالع و رایت
الطالع الخبیث قعدت ولم اذهب فیها واذا رایت الطالع الخیر ذهبت الشر
فی الحاجة حاصل معنی اینکه بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
عرض کردم که باین علم یعنی علم نجوم مبتلا شده ام یعنی بکار خار آن گرفتار
گردیده ام پس اراده حاجتی می نمایم چون نظر بطالع کردم و دیدم بد است
می نشینم و در پی آن حاجت نمی روم و چون دیدم که طالع نیک است
دنبال آن حاجت می روم پس آنحضرت فرمودند که اتقضی یعنی آیا آن
حاجت روا می گردد گفتم آری فرمودند که احرق کتبک یعنی
بسوزان کتابهای خود را که درین فن داری یعنی اعتقاد اینکه قضای حوائج
آنکه سعادت این طالع است عقاید داری غلط و باطل و کتابهای نجومی که

منشاء چنین اعتقادی میشود سوختن آنها اولی و قابل است و قطع نظر از امثال
این اخبار ظاهر است که اگر اقوال منجمین را اعتباری می بود و رعایت
ساعاتی که ایشان حکم بنیکی یا بدی آن بجهت بعضی کارها می کنند بایستی بنود
ائمه هدی و تعیین کنند استادان بنی نوع بشر و نمایند که از طریق نفع و ضرر
و خیر و شر نزد ایشان آن می نمودند چنانکه نهی از تزویج در وقت محاق فرموده اند
چه این قوم عالی درجات و رهنمایان ما بجمیع خلق جو در امثال اند اشتغال از
امور کلیه و جزئیه و دقیقه فرو نگذاشته اند هر گاه قبا و کفش فرموده باشند
که چه رنگ باید پوشید و از مطعومات حتی سبزی بهار را بیان کرده باشند که چه را — و چه رنگ نباید پوشید
خورد و چه نباید خورد و همچنین در نوره کشیدن و حجامت نمودن و امثال آن تنها
که کدام روز خوب است و کدام روز بد مجملا هر گاه بیان امثال این امور جزئی
را فوت نکرده باشند اگر ساعات را چنانکه منجمین میگویند سعادت و نحوستی
بودی و نفع و ضرری بر آن مترتب گردیدی خلق را از رعایت آن بسیار فرو
نبودی چه احتمال داشت که ایشان بیان آن ننمایند و خلق را تابان اعلام نفرمایند
و حال آنکه در اخبار و آثار غیر نهی ایشان غیر تزویج و سفر چنانکه مذکور شد اصلا
از این سخن اثری نیست بلکه نهی از رعایت آن و امثال ذکر دیده است و از بعضی اخبار — چنانکه مذکور شد
چنین مستنبط میشود که علم نجوم اصلی و لیکن دارد و مختص بانبیا و اوصیا است
و دیگران را از آن بهره نیست و تمام کنجایش ذکر آن اخبار و بسط کلام

پیش از این ندارد و دیگر از انجمله علم فلسفه است که از حکمت و علم اوایل مینامند
و معتقد آن کریمهٔ و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا را عبارت از آن
فهمیده اند و چون چنین باشد که بسیاری از اصول و قواعد آن منافی شرع مبین
و مخالف ضروریات دین مبین است و در بسیاری از مطالب آن نفس را
اذعانی و قلب را اطمینانی حاصل نمیشود و چه گمراه او آنها با تمام و مدخول در و دواخل
مصداق حدیث شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که ان من العلم
جهلا و قطع نظر از این مراتب طالب علم فلسفه کلا و بعضا یا
مطابق شرع و دین است یا نه اگر مطابق است چرا کسی طلب آن از قرآن و آثار
اهل بیت ننماید که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله امت را با قبول و اتباع آن
هر دو وصیت نموده اند جایی که تمسک باین هر دو جوید نجات از ضلالت خبر
فرموده و معهذا کلام ایشان در بیان عقاید کثیر مدلل بدلایل عقلیه نیز هست و
محض نقل نمودیست و اگر مطابق شرع نیست بگمان اینکه آنها عقلی و اینها نقلی است
و در صورت تعارض نقل را توجیه باید نمود آنها را تمام و مبرهن دانسته قدم
در اصل کردن و کتاب و سنت را بتوجیهات واهیه تاویل نموده با آنها فرو
آوردن چه وجه می تواند داشت غیر از بی اعتنایی در دین و کمال تقصیر و سهل انگاری
در تبلیغ ائمه معصومین علیهم السلام که جهت تصحیح عقاید خلایق و تبیین طرق
معرفت و مبدا حضرت خالق منصوب گشته اند نظم هر چند قال الله و قال

الرسول فضیلت بود فضل مدان ای فضول مجملا حضرت خداوند عالم غرض
افلاطون و ارسطو را در میان خلق حجت نساخته و بتعلیم و ارشاد ایشان این
تعیین ننموده و احدی را به تتبع و پیروی فارابی و ابن سینا نموده و
مرده نفس ایشان و امثال ایشان بدون امر و تکلیف نفرموده که بترک
آن مواخذه و کسی کار و بعذاب و سخط الهی گرفتار گردد بلکه جمعی دیگر را
باین کار در میان خلایق گماشته و بطوق وجوب اتباع ایشان را بر
گردن اهتمام کافه انام گذاشته است که بترک آن معاتب و معاقب می
گردند پس از باب التزام مالا یلزم و اهمال اتباع ایشان را بد و دست دل
و زبان محکم داشتن و حبل المتین تمسک و اعتصام بازنمالی این قوم واجب
الاتباع عالیمقام را بالکلیه از دست گذاشتن از طریقه نجابت دور است
بیت چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بدان دل
منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی و آتی رفتی و مست افاده تو
برکاتر چنین بنیدیده فرموده است بیت چرا ای فلیفی نام اسمن حیاز
بجو ذره را ز فکر سست می نو تنی بخش در راه خود جه را سیه مستانه از غفلت
بهر سومی شوی مایل چه طولیه داده از کج روی این راه کوته را و دیگری نیز در خیر
مقام خوب گفته بیت حکمت نبود جز روش بیداری حاصل نشود از آن
بجز گفتاری بر فرد کتاب از برا این حکیم باشد در راه معرفت دیواری

ودیگری هم چه درست گفته است **نظم** چون دیدهٔ عقل راه رو بگشاید
جز شرع ره ربایست بدو ننماید چشم ارچه که روشن است از نور نظر در
ظلمت شب و بی چراغی ناید **بیت** از عقل مجرد بدوایی ارشنج
بی شرع ببر یکی و فوایی نرسی شرع است که آن ترا رساند بخدا ور زتو
بدین عقل بجایی نرسی الحاصل ممیزان نیک و بدشناس و قلاده نابین حق آ
انفاس عمر عزیز مستعجل را بیش ازان بها می دهند که صرف تحصیل امثال
این فنون بیحاصل نمایند مگر آنکه غرض دفع شبهات آن باشد که آن هنگام
از تتبع قدری ازان که در غرض مذکور در کار باشد ناچار است پس
علمی که تحصیل آن نتیج اینهمه فضل و ثواب و موصل بسر منزل حسن مآب
علم دین است یعنی علم قرآن و حدیث از اصول و فروع و مواعظ و آداب
الخ و موقوف علیه تحصیل آنها باشد از صرف و نحو و معانی بیان و لغت
حضرت خداوند مهربان خار خار هرزه گردی خارستان بیحاصلیها را
از خاطر کافهٔ طلبهٔ علوم زایل و دست و دل همگنان را در گلشن همیشه بهار
دینیه بگل چینی فواید آن مایل گرداناد بمنه و کرمه **مجلس دوم در ذکر**
فضل و ثواب نماز که بعد از معرفه علم اشرف مصارف فکر است قال رفع الله مراتب
بندگی و صفوف صنوف طاعات را امامت فرو چون عبادات را
پیش خرام کلبانگ الصلوة خواص و عوام را بر سر سفرهٔ رحمت عام

صلات است و مصلوات فتوان و اقامتش کافهٔ بندگان را زدبان ایوان کرامت
و اعتلا از تکبیرات بلند و برامش صریر باب فوز و فلاح است و تکبیر افتتاحش
در سرای آشنایی حق را مفتاح و دور باش استعاذه اش دافع جنود وساوس
شیطانی است و نور بسمله اش چراغ محفل قرب حضرت سبحانی
آیات فاتحه و سوره اش هر یک صیقلی است زنگ از دل بردازد و
فقرات دعوات مأثوره اش هر کدام دست امیدی بر دامن کرم الهی
و راز هر رکعتش از بهشت بندگی روضه ایست بگلهای قراءت و تسبیح آراسته
و هر رکوعش از قلزم تذلل و افکندگی موجی بر نسیم توفیق الهی برخواسته
رکوعش از درگاه عبودیت طاقی است و هر جبهه سایی سجودش بر بارگاه نفس
اماره سر بهوا استغراقی هر قیامش نخلی است ثمر چندین فضل و ثواب گوناگون
و هر قعودش گلبنی پربار از گلهای شرف و سعادات از حد افزون دو دست
گشاده در قنوتش طایر دعا را در طیران اوج اجابت دو شهپر است و تشهد متین
تشهدش انداز اصل اصیل ایمان دو شاخ غفران ثمر برکات تسلیمش قیمت
او قامت بندگی را خلعت کمال و دعوات تعقیبات تشریع و بیش طاعت را زینت
افزای حسن و جمال در فضیلت و شرافت نماز همین بس که آنرا معراج مومن
گفته اند چه بنده بآن بر سپهر مرتبه قرب الهی عروج و بر اوج سعادت تکلم
خداوند خود صعود می نماید و اخبار صدق آثار که ذکر آنها درین مطلب طرفه

و درکار است هرچند گونه است بعضی از آنها در فضل و ثواب اصل نماز بر سبیل
اجمال وارد و یافته و بعضی در فضل و ثواب فروع و متعلقات آن از مفروض
و مندوب و آنچه مناسب این مقام است و لهذا انشی قلم بلاغت رقم این
مجلس را چند فصل مرتب می دارد و در هر فصلی قسمی از آثار کوچ میان
نگارد **فصل اول در بیان فضل و ثواب اصل نماز** بر سبیل اطلاق از مطهرات از تمامی فروع
و عیوب و ثواب آداب مفروض و مندوب بعینی جناب شرف نبوی صلعم
در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه مرویست که مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط
اذا ثبتت العمود ثبتت الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انکسر العمود
لم ینفع طناب و لا وتد و لا غشاء حاصل مضمون آنکه نماز مانند ستون خیمه است
که چون آن برپا است طنابها و میخها و پرده خیمه نیز برجا است و چون ستون
شکست آنها همه بی فایده می گردد بر طبق این حدیث شریف نبوی است
کلام صدق نظام جناب مستطاب جعفری علیه السلام که در من لا یحضره
الفقیه مذکور است که اول ما یحاسب به العبد علی الصلوة فاذا قبلت منه قبل
سایر عمله و اذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل معنی آنکه نخستین عملی که از
بنده حساب او کرده می شود نماز است پس چون آن مقبول شود و بنده
شد اعمال دیگرش نیز مقبول می شود و آن اگر مردود گردید اعمال دیگرش نیز مردود
می گردد و هم در آن کتاب شریف مذکور است که معویة بن وهب از حضرت

ابی عبدالله علیه السلام پرسید که افضل آنچه بندگان بان بخداوند خود
تقرب جویند چیست و محبوب ترین آن نزد خدای تعالی کدام است فرمودند
که ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة حاصل آنکه معرفت بعد از
علم چیزی بهتر از نماز نمیدانم و در همان کتاب از همان جناب علیه السلام
مرویست باین مضمون که بهترین اعمال نزد خدای تعالی نماز است و این آخر
وصایای انبیاست یعنی آخرین سفارشی که پیغمبران امتان خود را کرده اند
سفارش نماز بوده پس چه نیکوست از این کس که غسل کند یا وضو سازد
و افعال وضو را بر وجه کامل بعمل آورد و بعد از آن کناری و خلوتی گزیند که احدی
دیاری او را نبیند پس خدای تعالی بر او مشرف و ناظر گردد و او در رکوع یا
سجود باشد بدرستی که بنده چون سجود کند پس سجود را طول دهد ابلیس فریاد
کند که ای وای بر من این بندگان اطاعت کردند و من عصیان ورزیدم
و ایشان سجده کردند و من ابا و امتناع نمودم و هم در آن کتاب از آن
والا جناب منقولست که صلوة فریضة خیر من عشرین حجة و حجة خیر من
بیت مملو ذهبا یتصدق منه حتی یفنی یعنی یک نماز واجبی بهتر است از بیست
حج و یک حج بهتر است از خانه پر از طلا که تصدق کرده شود از آن تا هیچ
نماند و نیز در فقیه از امام همام حضرت ابو جعفر علیه السلام مرویست که
ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفه بعدد من خالفه ملائکة

یصلون خلفه ویدعون الله له حتی یفرغ من صلوته محصل مضمون آنکه پنج بند
بهشت از شیعیان ما که بنماز برخیزد مگر آنکه فرو گیرند او را بعدد هر که
مخالف اوست در روی زمین فرشتگان که نماز گزارند در قفای او و دعا
کنند از برای او تا وقتی از نماز خود فارغ گردد و هم از آن عالی جناب
در آن کتاب منقولست که للمصلی ثلاث خصال اذا هو قام فی صلوته
حفت به الملائکة من قدمیه الی عنان السماء ویتناثر البر علیه من عنان
السماء الی مفرق رأسه وملک موکل به ینادی لو یعلم المصلی من یناجی
ما انفتل حاصل معنی آنکه نماز گزارنده را سه خصلت است چون نماز ایستد
فرو میگیرند او را فرشتگان از پاهای او تا اطراف آسمان و نثار
می شود بر او خیر و برکت یا رحمت از کنارهای آسمان از فرق تا سرش و فرشته
با او موکل است که ندا می کند که اگر داند نماز گزار که با که مناجات می کند
و راز می گوید منصرف نشود یعنی از نماز بیرون نیاید سبحان الله چه غافل
و نادانست آدمی که اگر در عمری باری بخدمت پادشاهی از حکام دیار
که اطلاق نام پادشاهی بر ایشان از روی مجاز و افسر دولت و فرمان
فرمایی بر سر ایشان بر سبیل عاریت رسد و با او دو سه کلمه سخن کنند
سالها بآن می نازد و آنرا مناط شرف و اعتبار خود می سازد و
شبان روزی اقلا پنج بار انوار سعادت تکلیف عبادت بر ساحت

احوالش میتابد و بدرگاه پادشاه پادشاهان جل شانه بار می یابد با خداوند
بی نیاز مشافهة راز می گوید و مطالب دو جهانی خود را از جناب احدیت
بی وساطت احدی باز می جوید گاه بچوگان رکوع و سجود گوی فخر خجستگی
از میدان بندگی می رباید و گاه بوسیله قیام و قعود در بارگاه قرب از
خاصان آن درگاه نشست و خواست می نماید و از چنین سعادتی که وی را
میسر گشته اگر او فاقت سیاهی و غافل و در گذارش آن گران خیر و کاهل
می باشد و بعد از آن که باکراه تمام تن بادای آن در داده و بعجله تعجیل
بار گذارش آنرا از دوش طبیعت نهاده همت قاصرش همگی معقود
بر آنست که از آن زود بانجام رساند و خود را از ثقل شغل او سبکبار گرداند
و با خود نمی اندیشد که ویرا چه قسم دولتی روی داده است و در خدمت چگونه
پادشاهی ایستاده **نظم** ای آنکه نباشد از نمازت جز نام * طاعت
بر تست همین قعود است و قیام * از بس ره خدا سبک خیزی تو * تکبیر نگفته
داری انداز سلام * و هم در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید کائنات
و دلیل راه نجات صلی الله علیه و آله ماثور است که ما من صلوة یحضر وقتها
الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها
علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم خلاصه مضمون آنکه هیچ نمازی نیست که وقت
آن حاضر شود مگر آنکه ندا کند فرشته در پیش مردمان که ای مردمان برخیزید

و متوجه شوید بسوی آتشهای گناهان خود که بر پشتهای خود افروخته اید پس
فرو نشانید آنها را بنماز خود یعنی نماز کفاره گناهان و بر آتش ایمان شور عصیان
بمنزله آبست که آنرا فرو می نشاند و بنده را شایسته رحمت و آمرزش می
گرداند و بر طبق این خبر امیدافزا است حدیثی همان مروی در کتاب مذکور
که انما مثل الصلوة فیکم کمثل السری و هو النهر علی باب احدکم یخرج الیه فی الیوم
و اللیلة یغتسل منه خمس مرات فلم یبق الدرن علی الغسل خمس مرات یعنی مثل
اینکه نماز در میان شما مانند جدول آبی است بر در خانه احدی از شما که شبانروزی
پنج مرتبه برآید و از آن نهر غسل نماید پس چنانکه با شبانروزی پنج مرتبه غسل
کردن چرکی در بدن نمیماند با پنج وقت نماز نیز گناهی در او نیز نمیماند و نیز
مفید همین مضمون بر نوید سراپا امید است حدیثی که هم در کتاب مذکور
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثور است و حاصل معنی آن بر سبیل اجمال
اینست که وقتی که آدم را علی نبینا و علیه السلام از بهشت نزول فرمودند خالی
سیاهی در رو پیدا شد و از روی تا قدم او فرو گرفت و بدین سبب بغایت
اندوهگین و گریان می بود پس جبرئیل علیه السلام نزد او آمده گفت سبب گریه
چیست گفت از این خالی که بر من ظاهر شده است جبرئیل علیه السلام گفت
برخیز ای آدم و نماز کن آدم برخواست و نماز گذارد آن خال تا گردنش
فرود آمد پس وقت نماز دوم در آمده گفت برخیز و نماز کن آدم علیه السلام

برخواست و نماز گذارد تا ناف او فرود آمد و وقت سوم نماز در آمده و جبرئیل
نماز فرمود آدم علیه السلام برخواست و نماز گذارد آن خال تا زانوهای وی
فرود آمد و وقت نماز چهارم در آمده گفت برخیز و نماز کن آدم علیه السلام
نماز کرد آن خال تا قدمهای وی فرود آمد پس وقت نماز پنجم در رسید و او را
امر بنماز کرد آدم علیه السلام نماز گذارده آن خال تمام از وی زایل گردید
پس خدا را حمد و ثنا کرد جبرئیل علیه السلام این مضمون ادا نمود که یا آدم مثل
تو هر که شبانروزی پنج نماز گذارد و از گناهان بیرون آید چنانکه تو از این
خال بیرون آمدی و در امالی شیخ صدوق قدس الله روحه حدیثی طویل
از حضرت امام همام علی نقی علیه السلام منقولست که مشتمل است بر سؤالی چند
که حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه السلام از جناب الهی نموده و از انجمله آنست
که الهی فما جزاء من قام بین یدیک یصلی یعنی چیست مزد کسی که نزد تو ایستاده
نماز کند خدای تعالی فرمود که یا موسی اباهی به ملائکتی راکعا و ساجدا
و قائما و قاعدا و من اباهیت به ملائکتی لم اعذبه یعنی مباهات می کنم با او بر
فرشتگان خود او را و هر که مباهات کنم بر او عذاب نمی نمایم و هم در امالی شیخ صدوق
طاب ثراه از مهر سپهر فرخندگی و نوربخش عالم بندگی یعنی حضرت اشرف
نبوی صلی الله علیه و آله مرویست حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که
الله تعالی را فرشته ایست نام او اسمعیل هر وقت نمازی برای نماز گزاران

از خداوند عالم عابراتها می ستانند بدینگونه که چون مؤمنان صباح کردند
و برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند براتی از خدای تعالی برای ایشان
می گیرد که در آن نوشته است که انا الله الباقی عبادی و امائی فی حرزی
جعلتکم و فی حفظی و تحت کنفی صیّرتکم وعزّتی لا خذلتکم و انتم مغفور لکم ذنوبکم
حاصل معنی اینکه من معبود بر حقم که پاینده ام ای بندگان و کنیزان من
شما را در حصار استوار گردانیدم و در پناه حفظ و حمایت خود جای
دادم بعزت خود سوگند که شما را فرو نمی گذارم و گناهان شما آمرزیده است
تا ظهر و چون وقت ظهر شد و برخواستند و وضو ساختند و نماز گزاردند
آن فرشته میگیرد برای ایشان از خدای تعالی برات دوم نوشته است
در آن انا الله القادر العزیز عبادی و امائی بدّلت سیّئاتکم حسنات و غفرت
لکم السیئات و احللتکم برضائی عنکم دار الجلال یعنی من معبود توانایم
ای بندگان و کنیزان من بدیهای شما را بدل کردم به حسنات و آمرزیدم
از برای شما گناهان را و جای دادم شما را در سرای بزرگواری و
خواهد بود که مراد از دار الجلال مرتبه و مقامی باشد در بهشت و
چون وقت عصر شد و مؤمنان برخواستند و وضو ساختند و نماز
گذاردند آن فرشته می ستاند برای ایشان برات سوم در آن نوشته
که انا الله الجلیل جلّ ذکری و عظم سلطانی عبیدی و امائی حرّمت ابدانکم علی

این کتاب [illegible] ابو الحسن ابن [illegible]

النار و اسکنتکم مساکن الابرار و دفعت عنکم برحمتی شر الاشرار یعنی
من معبود بزرگوارم یا من بزرگ و سلطنت من عظیم است ای بندگان من
از مرد و زن حرام کردم بدنهای شما را بر آتش و ساکن گردانیدم شما را در مکانها
و آرامگاههای نیکو و دفع نمودم از شما برحمت خود شر بدان را و چون وقت
شام شد پس برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند آن فرشته می گیرد
برای ایشان از خدای تعالی برات چهارم نوشته در آن که انا الله الجبار
الکبیر المتعال عبیدی و امائی صعد ملائکتی من عندکم بالرضا و حقّ علیّ ان ارضیکم
و اعطیکم یوم القیمة منیتکم حاصل معنی اینکه من معبود بر حقم که صاحب جبر و
بزرگی و علو شانم ای بندگان من از نزد شما صعود نمودند و بعالم بالا
آمدند فرشتگان من از نزد شما با رضا و خوشنودی و لازم است بر من
اینکه شما را راضی و خشنود گردانم و روز قیامت شما را آرزوی که دارید بدهم
و چون وقت خفتن شد مؤمنان برخواستند و وضو ساختند و نماز
گذاردند آن ملک می ستاند از خدای تعالی برای ایشان برات پنجم نوشته است
در آن که انی انا الله لا اله غیری و لا رب سوای عبادی و امائی فی بیوتکم
تطهرتم و الی بیوتی مشیتم و فیه ذکری خضتم و حقی عرفتم و فرائضی ادیتم
اشهدکم یا جبرئیل و سائر ملائکتی انی قد رضیت عنهم محصل مضمون اینکه بدرستی
که من معبود بر حقم نیست معبود بر حقی غیر من و نیست خداوندی جز من ای بندگان

حسن وادای کینه از من در خانهای خود طهارت کرفتند و بجا نهادی من
یعنی بمساجد و معابد مشی نموده آمدید و دیدند که من خوش کردید و جوهر آن شناختید
و نمازهایی که بر شما فرض کرده بودم بجا آوردید کواه می‌کیرم ترا ای
میکائیل و سایر فرشتکان که بدرستی که من بتحقیق که راضی شدم از ایشان آنکه
حضرت فرمودند که پس ندا می‌کنند میکائیل سه مرتبه هر شب بعد از نماز خفتن
کو یا ملائکة الله بدرستی که خدا تعالی بتحقیق آمرزید نمازگذارانی را که یکتایی او
معترف باشند پس نماند هیچ فرشته در هفت آسمان مگر اینکه استغفار برای میکند
نمازگذاران و دعا می‌نماید بجهت ایشان چند انکه ایشان نیز بر اقامت
آن مداومت و بر کذارش آن مواظبت نمایند و در جامع الاخبار حدیثی از
سرور اخیار صلی الله علیه و آله منقولست که حاصل مضمون آن اینست که هر
چیزی را زینتی است و زینت اسلام نماز پنجگانه است و هر چیزی را رکنی است و
رکن مؤمن نماز پنجگانه است و هر چیزی را امانتی است و امان مؤمن از رنج و
وجدا شدن یعنی از جماعت مؤمنان یا از رحمت خدا یا امثال آن پنجگانه نماز است
و تمییز دنیا و آخرت در نماز است و با آن ممیز و جدا می‌شود کافر از
مؤمن و مخلص از منافق و آن بستان دین است و زینت اسلام است
و راز گفتن با حبیب است و روا شدن حاجت است و توبه توبه کننده است
و یاد کردن نعمت است و برکت در مال است و وسعت روزی است

و نور روست و عزت مؤمن است و نزول رحمت است و استجابت دعوت است
و سبب استغفار ملائکه است و باعث رغم انف ملحدین و قهر و خشم شیاطین و
خوشحالی مؤمن است و کفاره کناهان است و حصار مال است و سبب
قبول شهادت است و آبادی مساجد است و زینت شهر است و فرق بین
با خدا تعالی است و طلب بسیاری قصرهای جنت است و مهرهای حور
العین است و کاشتن درختان بهشت است و جهیت در پیش فاجرانست
و نثار رحمت است از جانب خدا تعالی و از منافی بخشش و لهای کو اعنی
شایع رو مشهود صلی الله علیه و آله مأثور و مشهور است که می‌فرموده اند که قرة
عینی فی الصلوة روشنی چشم من در نماز است یعنی با آن چشم من روشن و
خاطرم شکفته و مسرور می‌کردد مجملا اباریق و اکواب کتب معتبره اصحاب
از ماء معین امثال این احادیث ولاء و زشوق انکیز سرشار و لبریز است
جنگ آن دین دار هوشیاری که لب بر لب تأمل نهاده لذة للشاربین
کویان لاجرعه نوشد و بیده ماغی نقش جاهل در بندکه کاهل را با آن زایل
کردانیده روز و شب در ادراک فضل و ثوابهای چنین از دل و جان
کوشد بدبخت آن بی نور دل کور از خدا دوری که در کذارش آن کاهلی
و کران جانی کرده ترک آن نماید یا در کیفیت آن بی پروایی و سهل انکاری
نموده بسر تق ادای آن را با آداب و شروطی که می‌باید بقدم اهتمام

نمی‌نماید دماغ همتش از گلشن طاعت بوی رحمتی نکشد و مذاق جانش از خوان
نعمت بندگی لقمهٔ فیضی نچشد مرغ روحش پر و بال در وکار صبح در فضای جنان
فزای فرمان پذیری بال افشانی ننماید و دل میعاد و تیش در بهشت هشت
رکعات نماز ظهر و عصر خود در انجمله کراهت نیارامید ببر سه کانه شام خود را از
سهام اندیشه‌های دور نفسانی ایمن نسازد و در چار خیابان چهار رکعت
خفتن بچندین کلمهای گوناگون فیوضات از حد فزون نبرد و از دو فصل

دوم در ذکر هریک از شروط و آداب نماز که بر نماز مقدم است

و در فضل و ثواب آنها علیحده اخبار بنظر رسیده از واجب و سنت تو پوشیده
نماند که ما صحرا نشینان بیدای نادانی و روستائیان شهرستان دانائی
اگر ازان نادان تریم که بخودی خود بسر منزل بندگی معبود خویش جل شأنه راه
توانیم برد و بی راهنمائی تعلیم و ارشاد حضرت او طریق عبودیت را به
سوم و اداء آن کرد باید توانیم سپرد و سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت
العلیم الحکیم لهذا احباب الهی و کرم نامتناهی از عامهٔ مخلوقات هر کرا بتشریف
تکلیف بندگی خود مختص فرموده بلطف و رسم گذارش آنرا بتوسط انبیا و اوصیا
بوی تعلیم نموده است و ازانجمله نماز است و آنرا شروط و آداب بسیار است
و در فضل و ثواب اکثر آنها علیحده احادیث و اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام
ورود یافته و ازانجمله طهارت است که عبارت است از وضو یا غسل یا

تیمم در کتاب تهذیب حدیثی از امام همام جعفر صادق علیه السلام منقول است
حدیثی که خلاصهٔ مضمون آن اینست که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
با محمد بن حنفیه نشسته بود فرمود یا محمد آبی بیار که برای نماز وضو کنم محمد بن حنفیه
آب آورد آنجناب با دست راست آبرا بر دست چپ ریخت فرمود بسم الله
والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا یعنی بنام خدا شروع می‌کنم
در وضو و حمد آن خدا را که آبرا پاک و پاک کننده گردانید و آن را نجس نگردانید
بعد ازان آنحضرت استنجا کرده گفت اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی
وحرمنی علی النار یعنی خداوندا محافظت کن و نگاهدار فرج مرا از فجور و بپوشان
عورت مرا از نظر نامحرمان و حرام ساز مرا از آتش بعد ازان مضمضه کرد
و گفت اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک واجعلنی ممن یذکرک ولا
ینساک یعنی خداوندا تلقین کن بمن حجت مرا در روزی که ملاقات کنم
با تو و روان ساز زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از کسانی که می‌شنوند
بوی بهشت و نسیم فرح فزای آن و بوی خوش آن را بعد ازان روی
خود را شسته فرمود اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض
فیه الوجوه یعنی خداوندا سفید گردان روی مرا در روزی که سفید می‌گردد
دران روها و تا بعد ازان دست راست خود را شسته فرمود اللهم اعطنی کتابی
بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی خداوندا عطا کن

نامهٔ اعمال مرا بدست راست من و نوشته جاوید بودن در بهشت بدست چپ من
یا خلود در جهنم را آیا آسانی من ده پی انکه نیخی عتابی کشم و تلخی عذابی چشم و جوه
دیگر نیز گفته اند و محاسبه کن با من حسابی آسان نیکی با من سخت گیری مکن و
با آسانی بکذر دان بعد از ان دست چپ خود را بشست و گفت اللهم لا
تعطنی کتابی بیساری و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات
النیران یعنی خدا وندا مده نامه مرا بدست چپ من و مگردان آنرا غل کرده
و بسته بکردن من پناه می گیرم بتو از جامهای بریده شده آتش چون
پیراهن و قبا که بر تن و و زخیان بهتر می چسبد و بیشتر سبب عذاب و
آزار ایشان می گردد و این معنی برطبق کلام الهی است در سورهٔ حج که فالذین
الذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یعنی بریده می شود برای کفار جامها
از آتش که باندازهٔ جثهٔ ایشان باشد و همه اندام ایشان را فرو گیرد و مراد
بود که مقطعات بکسر طا باشد یعنی پناه می گیرم بتو از آتشی که قطعه قطعه و پاره پاره
می کند اعضا را بعد از ان مسح سر کرده فرمود که اللهم غشنی برحمتک و
برکاتک و عفوک یعنی خداوندا بپوشان مرا برحمت و برکات و عفو
خود و ان را شامل حال من گردان بعد از ان مسح پاهای خود نموده گفت
اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی
خداوندا ثابت دار مرا بر پل صراط در روزی که می لغزد در ان قدمها

و بگردان سعی مرا در آنچه سازی خوشنود می سازد ترا از من بعد از ان
آنحضرت سر بالا کرد و نظر بسوی محمد بن حنفیه نمود و فرمود یا محمد هر که وضو کند
مثل وضوی من و بگوید مانند قول من یعنی دعاهای مذکوره را در هر فعلی خواند
خلق کند خدای تبارک و تعالی از هر قطره فرشته که تقدیس و تسبیح و تکبیر
او نماید پس بنویسد خدای عز و جل ثواب آنرا برای او تا روز قیامت و این حدیث
شریف در کافی و تهذیب و امالی صدوق نیز مذکور است و عبارات بعضی
از شهود عبارات که اختلافی دارد و در این مقام ذکر آنها نیست و هم در کتاب
شریف فقیه مرویست که هر که وضو کند و ذکر اسم الله تعالی نماید همهٔ جسد
او پاک می شود و وضو کفارهٔ گناهانی است در میانهٔ این وضو و وضوی دیگر
از و صادر گردد و هر که ذکر اسم الله تعالی نکند پاک نمی گردد از جسد او مگر
آنچه آب بآن رسیده است و نیز در ان کتاب شریف از ابا غیاث بن کلثوم
حسن بسیار حضرت ابو الحسن موسی ابن جعفر علیهما السلام منقولست حدیثی که
ملخص آن اینست که هر که وضو کند برای نماز شام این وضوی او کفارهٔ گناهان روزِ
گذشتهٔ اوست غیر گناهان کبیره و هر که وضو سازد برای نماز صبح این وضوی
او کفارهٔ گناهان شب گذشتهٔ اوست مگر گناهان کبیره و هم در ان
کتاب از پسندیده خالق حضرت جعفر صادق علیه السلام این مضمون
ماثور است که هر که وضو سازد و تمندل کند یعنی پارچه چون دستمال و مثل

آن اعضای خود را که در وضو شسته خشک نماید نوشته شود برای او حسنه
و هرکه وضو بسازد و تمندل ننماید تا آنکه تری وضو خود بخود خشک شود نوشته
شود برای او سی حسنه و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب فضایل حج
حدیثی آورده که حاصل آن با حاصل این عبارات منطبق است که رسیده فرزندی
تجدیدی جناب شرف نبوی صلی الله علیه و آله با اصحاب خود نماز صبح گزارده بود
و نشسته با ایشان حدیث و همزبانی و دو لعل مبارکش بر دامن سامعه آگاهی
در فشانی نموده چندانکه آفتاب طلوع کرد و اصحاب از پی هم برمی خواستند تا
آن صاحب علوم جلی و خفی غیر دو مرد انصاری و ثقیفی کسی نماند آن والا
جناب با ایشان خطاب کرده فرمودند که دانستم شما را حاجتی است که می
خواهید از من سؤال کنید پس اگر خواهید من شما را خبر دهم که حاجت شما
چیست پیش از آنکه از من سؤال کنید و اگر خواهید شما سؤال نمایید گفتند تو
ما را خبر ده یا رسول الله بدرستی که این کوری دل را زایل کننده تر و از شک دور
دور تر و ایمان را ثابت سازنده تر است پس آن فروزنده چراغ کرم روی
و آموزنده شیوه دلجویی فرمودند که یا اخا الانصار بدرستی که تو از آن
قومی که ایثار می کنند دیگران را بر خود و از اهل شهری و این مرد ثقیفی صحرا
نشین است آیا ایثار می کنی او را بسئله یعنی رضا می دهی که اول حاجت او را
روا سازم و بجواب مسئله او پردازم که چون رهش دور است شاید خواهد

بوزد تر زود و گفت پس آن افسر تارک سروری و سرافرازی وقایع حاجت را
بعد از استرضا و دلجویی انصاری متوجه ثقیفی گشته فرمودند که آیا تو با
تفحص آمده که مرا سؤال کنی از وضوی نماز خود و آنچه ترا است در آنها یعنی از
فضل و ثواب پس بعد از آن بدرستی که چون تو دست در آب بزنی و گوئی
بسم الله الرحمن الرحیم می یابد و فرو می ریزد گناهانی که کسب کرده است
دو دست تو پس چون شوئی روی خود را فرو می ریزد گناهانی که کسب کرده است
آنها را دو چشم تو بنگاه کردن و دو لبان تو بسخن گفتن پس چون بشوئی دو ذراع
خود را فرو می ریزد گناهان از چپ و راست تو پس چون مسح نمودی سر
خود را و پاهای خود را فرو می ریزد گناهانی که بقدمهای خود بسوی آن روانی
نموده و طی کرده ای از تکاب آن نموده پس این ثواب تراست در وضوی
تو بعد از آن چون نماز برخواستی و رو بقبله کردی و ام الکتاب یعنی فاتحه
و آنچه میسر شد ترا از سورها قرائت نمودی بعد از آن رکوع کردی و سجود
نماز را با تمامی شروط و آداب بجا آوردی و تشهد نمودی و سلام دادی
آمرزیده شد هر گناهی که کرده ما بین این نماز و نمازی که قبل از این گزارده
پس این مزد و ثواب تراست در نماز تو آنگاه آن برگزیده حضرت باری
متوجه آن مرد انصاری گشته فرمودند که ای تو یا اخا الانصار
بدرستی که آمده که سؤال کنی مرا از حج و عمره خود و آنچه تراست در آنها از

ثواب چون تمام این کلام مناسبتی چندان باین مقام ندارد و خانهٔ خوش رمقاب
پیام دادن این مجلس را اندکی آن نمی آراید و مجلس ذکر فضایل حج که آن نیز
از اشرف مصارف عمر است وعده می نماید و شیخ صدوق رحمه الله علیه
طویل الذیل در امالی آورده که جمعی از یهود بخدمت حضرت نبوی صلی الله علیه
و آله ورود نموده اعلم ایشان مسئله چند پرسید از آنجمله ثواب وضو بود آن
حضرت فرمودند آنچه حاصل آن اینست که اول بار که دست در آب زد
دور می گرداند از او شیطان را و چون مضمضه کرد نورانی ساخت خدای تعالی دل
و زبان او را بحکمت پس چون استنشاق نمود ایمن گرداند خدای تعالی
او را از آتش و روزی او نگرد بوی آتش را یعنی بوی آتش جهنم را نخواهد
شنید پس چون روی خود را شست سفید کرد خدای تعالی روی او را در
روزی که بعضی رویها سفید و بعضی سیاه می گردد و چون دو ساعد خود را شست
حرام کرداند خدای تعالی بر او غلهای آتش را و چون سر خود را مسح کرد زایل
ساخت و سترد خدای تعالی از او بدیهای او را بر پل صراط در روزی که در آن
پایها می لغزد یهودی گفت راست گفتی ای محمد دیگر از جمله سؤالاتی که یهو
مذکور از آن شافع یوم نشور صلی الله علیه و آله نمود سؤال از اجر و ثواب غسل
جنابت بود که از حلال باشد آن والاجناب در جواب فرمودند که بدرستی که چون
مؤمن با اهل خود جماع کند می گسترند هفتاد هزار فرشته بال خود را یعنی در زیر آسمان

برای تعظیم و تکریم با باطن معنی که از غایت فرح و نشاط بالهای خود را می
گشایند و نازل می شود رحمت پس چون غسل نماید بنا می کند خدای تعالی برای او
بهر قطره نهری از آب آن غسل خانه در بهشت و این غسل جنابت پرده ایست میان
خلایق و حقش همانا مراد این باشد که دانای غیوب و خفای عیوب جل شانه
ببرکت این غسل زشتیهای او را نادیده انگارد و بروی او نمی آرد و هم در
کتاب مذکور از آن والاجناب ماثور است که روزی فرمودند که من چیزی عجیب
دیدم و بعد از آن حسب الاستدعای حضار بیان آن امور عجیبه نمودند
از آنجمله فرمودند که رایت رجلا من امتی والنبیون حلقا حلقا کلما اتی حلقة طرد فجائته
غسله من الجنابة فاخذه بیده فاجلسه الی جنبی حاصل معنی اینکه دیدم مردی را
از امت خود و پیغمبران حلقه حلقه بودند هر گاه که بحلقه می آمد او را میراندند
پس غسل کردن او از جنابت آمد و دست او را گرفته در پهلوی من نشانید
دیگر از جمله شروط نماز رعایت وقت است در کتاب من لا یحضره الفقیه
مذکور است که سرور عالم و عالمیان صلی الله علیه و آله میفرمودند که من حبس نفسه علی
صلوة فریضة ینتظر وقتها فصلیها فی اول وقتها فاتم رکوعها و سجودها و
خشوعها ثم مجد الله عز و جل و عظمه و حمده حتی یدخل وقت صلوة اخری
لم یلغ بینهما کتب الله له کاجر الحاج المعتمر و کان من اهل علیین حاصل
معنی اینکه هر کس حبس کند خود را بر نماز فریضه یعنی برای تهیه نماز دست از

کار ما برداشته انتظار وقت آن کشد پس چون وقت درآید در اول وقت
بگذارد پس آن مبادرت نماید در رکوع و سجود و خشوع آنرا تمام کند یعنی
درگذاردن آنها بی پروایی ننموده آداب و شروط مقرره بجا آورد
بعد از آن تا دخول وقت نماز دیگر طریق تحمید و تعظیم و تمجید خدای عز و جل
نپوید در میان این دو نماز لغو و بیهوده نکند و نگوید نوشته شود خدای عز و جل
برای او اجری مانند اجر حج کننده و عمره گذارنده بوده باشد از اهل علیین که عبارتست
از درجات بلند در بهشت و مرویست که علیین در آسمان هفتم و جای
ارواح مؤمنین است و نیز از اخبار بدهیات آثار نبویه است صلی الله علیه و آله
لا یزال العبد فی الصلوة ما انتظر الصلوة ملخص معنی آنکه بنده مادام که انتظار
نماز کشد چنان است که در نماز باشد و در تهذیب از مهذب بن نعیبد و قرات
از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که انتظار الصلوة بعد
الصلوة کنز من کنوز الجنة یعنی انتظار نماز کشیدن بعد از نماز گنجی است از
گنجهای بهشت که بسی نعمتها در آن مندرج و مضمر و بسیاری از کرامتها
در آن آماده و مدخر است و لهذا آن منبع زلال و الا تنزیل و متعطش
رحیق بندگی صلی الله علیه و آله انتظار وقت نماز می کشید و بلال که مؤذن
آنحضرت و مخبر آن دولت بود خطاب کرده می فرمود که ارحنا یا بلال یعنی
آسایش بخش ما را ای بلال و اعلام کن از دخول وقت نماز از [illegible]

وحده و نماز

وحده و نماز را بجهت مکان است و اشرف اماکن مکه معظمه است خصوصاً
مسجد الحرام و بعد از آن مدینه طیبه است خصوصاً مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و بعد از آن کوفه است خصوصاً مسجد اعظم آن و بموجب حدیث جعفری
علیه السلام که در کتاب فقیه مذکور است یک نماز در مکه معظمه برابر صد هزار
نماز و یک نماز در مدینه مبارکه برابر ده هزار نماز و یک نماز در کوفه برابر هزار نماز است
و از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله هم در فقیه مرویست که نماز در
مسجد من مانند هزار نماز است در غیر آن مگر مسجد الحرام برابری می کند با
هزار نماز در مسجد من و بنابرین یک نماز در مسجد الحرام برابر هزار هزار
نماز خواهد بود در غیر آن و غیر مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز در آن کتاب
معتبره از حضرت امام همام ابی جعفر علیه السلام در خبر است که هر که یک
نماز فریضه در مسجد الحرام گذارد قبول کند خدای تعالی از او هر نمازی را که گذار
ده است از روزی که نماز بر او واجب شده است و هر نمازی را که خواهد گذارد
تا آنکه بمیرد و اما مسجد کوفه مرویست که هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر در آن نماز
گذارده و حضرت خاتم الانبیا و مسافر سبحان الذی اسری بعبده لیلا
صلی الله علیه و آله در شب معراج بر آن مقام تشریف عبور نموده و از براق نزول
کرده نماز قیام فرموده و آن خانه حضرت آدم صفی و خانه نوح نجی و خانه
ادریس نبی بوده و از مصلای حضرت خضر و جناب مستطاب امیر

[illegible] ثواب یک نماز در مسجد الحرام

المومنین علیهم السلام شرافت زیادت افزوده و روز قیامت چون محرمان
دو جامه سفید در بر بعرصه محشر می آید و اهل خود و کسانی را که دران نماز می
گذارند شفاعت می نماید و شفاعت او ردّ نمی شود و بدرجه قبول میرسد و
از والا جناب امیر المومنین علیه السلام در فضل آن منقولست که لو یعلم
الناس ما فیه من البرکة لاتوه من اقطار الارض ولو حبوا علی الثلج
ملخص معنی اینکه اگر دانند مردمان آنچه در اوست از برکت و فواید هر آینه آیند
بآن از اطراف زمین و اگرچه بسر ین باید بر روی برف خزید و دیگر از
اشرف اماکن بیت المقدس است که یک نماز دران برابر هزار نماز است
دیگر از انجمله مسجد خیف است در منی که هفتصد پیغمبر و بروایتی دیگر هزار پیغمبر دران
نماز گذارده و صد رکعت نماز دران برابر هفتاد ساله عبادت است دیگر
مسجد قباست که در بیرون مدینه مشرفه است واقع شده است و کریمه لمسجد
اسس علی التقوی من اول یوم در شان آن ورود یافته و دو رکعت نماز
دران مثل عمره است دیگر مسجد غدیر خم است که ما بین حرمین شریفین واقع است
و آن مکان مقدس را همین شرافت بس که بوجود گرامی نبی و وصی
شبنم آسا وران کل زمین نزول نموده و بحکم کریمه یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک خاتم انبیا و سرور اولیا را بخلافت بتعیین فرموده
حضرت اقدس رسالت پناهی بجهت اکمال دین حق و اتمام نعمت الهی بآن

سعادت بر منبر کنداشته و لوای والا ی بندای ید ابتیا تمامی من کنت مولاه
فهذا علی مولاه برفرق فرقد سای امیر المومنین علیه السلام افراشته است
نماز در جانب چپ آنمقام پاک فیض ناک که حضرت سید لولاک آن جناب را
بقدم مبارک مشرف گردانیده در وقتی که این ندای زنگ از دل اندوهناک
خلایق میرسانیده و آنجا طرف دیگر آنمقام موضع خیام منافقان شقاوت
فرجام بوده که از بغض و کین کاره خلافت امیر المومنین بوده اند و استهزا
و نوا انگی بآن جهان فرزانگی می نموده اند پس حضرت جبرئیل علیه السلام نزول
کرده و این آیه آورده که وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا
الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین آنچه بسمت تحریر پیوست از
فضل و شرف اماکن مذکوره و ثواب نماز در انها و ادراک آن همه کس را
میسر نیست بلکه مخصوص مردمان با مکنت صاحب دستگاه بوده دست آرزوی
سایر مردمان از دامان وصول آن کوتاه است مصرع این کار دولت است
کنون تا کرا رسد و اما مساجد دیگر که در هر شهر و بلدی می باشند فضل و
ثواب نماز در انها کم نیست و اکثر مردمان را دریافت آن باندک اهتمامی
میسر است از انجمله مسجد اعظم است یعنی مسجد جامع که عامه اهل بلد برای جمعه
و جماعت دران اجتماع می کرده باشند یک نماز دران برابری می کند با صد
نماز و بحکم حدیث مشهور نبوی الجمعة حج المساکین رفتن درویشان و ضعفا

مؤمنین با جماعت نماز جمعه در وقتی که بر وجه صحیح منعقد می شده باشد بغیر از رفتن
به حج خواهد بود و دیگر مسجد قبیله است یعنی مسجدی که در میان قبیله و طایفه خاص
باشد و غالبا مردم آن قبیله در آن نماز می گذارده باشند و مساجد
محلات ممکن است از آنجمله باشد یک نماز در آن برابری می کند با بیست و
پنج نماز دیگر مسجد بازار است که یک نماز در آن برابر دوازده نماز است
در فضیلت مطلق مساجد و رفتن به آن و نماز گذاردن در آن اخبار و آثار
بسیار وارد است از آنجمله در کتاب تشریف من لا یحضره الفقیه از بنده خاص حضرت
خالق امام جعفر صادق علیه السلام که من مشی الی المسجد لم یضع رجله علی رطب و لا منقولات
یابس الا تسبح له الی الارضین السابعة حاصل معنی اینکه هر که رود به مسجد بگذارد
خود را بر هیچ تر و خشکی مگر اینکه تسبیح کند آن تر و خشک برای او تا هفت طبقه زمین
و در همان کتاب تشریف آورده که روی ان فی التوریة مکتوبا ان بیوتی
فی الارض المساجد فطوبی لعبد تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی الا ان علی
المزور کرامة الزائر الا بشر المشائین فی الظلمات الی المساجد بالنور الساطع
یوم القیمة خلاصه مضمون اینکه مرقوم است که در توریة نوشته که بدرستی
که خانهای من در زمین مساجد است پس خوش حال آن بنده که در خانه خود طهارت
کند و بعد از آن زیارت کند مرا در خانه من بدرستی که بر آنکسی که احدی از برای زیارت
او آید لازم است که آن زیارت کننده را اکرام نماید و بشارت ده

روندگان

روندگان در ظلمات را بسوی مساجد یعنی آنکسانی را که در شبهای تار
برای عبادت بمسجدها می روند مژده ده به نور بلند و تمام در روز قیامت و در
جامع الاخبار از سید اخیار صلی الله علیه و آله این مضمون منقولست که
چون مومن داخل مسجد شود و پس پای راست خود را در پیش نهد ملائکه گویند
غفر الله لک یعنی بیامرزد خدای تعالی ترا و چون بیرون آید و پای چپ خود را
پیش نهد فرشتگان گویند حفظک الله و قضی لک الحوائج و جعل مکافاتک
الجنة حاصل اینکه خدای تعالی ترا محفوظ دارد و حاجتهای ترا بر آورد و گرداند
جزای ترا بهشت و هم در آن کتاب مذکور است که چون حضرت اقدس نبوی
صلی الله علیه و آله مسجد را مهبط اشرف آفتاب وجود ارجمند خود می ساخت
پای راست را پیش نهاده بگفتار این کلمات می پرداخت که بسم الله و علی
الله توکلت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بیرون می آمد پای
چپ پیش گذاشته می فرمود که بسم الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بعد از آن والا جناب حضرت امیر المومنین علیه السلام خطاب کرده
این مضمون ادا فرمودند که یا علی هر که داخل مسجد شود و گوید چنانکه من گفتم
قبول کند خدای تعالی نماز او را و نویسد برای او بهر رکعتی که گذارده فضیلت صد
رکعت پس چون بیرون آید و گوید مثل آنچه من گفتم آمرزد خدای تعالی گناهان
او را و بلند سازد برای او بهر قدمی صد حسنه و مخفی نماند که نمازی که

در جنت دو زیبد برای او بهر قدمی

گزاردن آن در مسجد افضل است و توابعی مذکوره بران مترتب می شود نماز
واجبی است که چون اکثر مردمان ترک کنند بکس برایان از دیگران اهتمام
نماز نگذاردن ریا و عجب را در آن دست تصرف چندان در کار نیست و اما
نمازهای سنتی گزاردن آن در خانه و خلوت افضل است چه این از ریا
و عجب دورتر و دامان عمل را از لوث این دو صفت برچیدن وارقام علی حدت
را از مد نظر می بینند کان خط بطلان کشیدن نهایت قصور است دیگر
نماز زنان در خانهای خود افضل از نماز در مسجد است چنانکه مبین تهذیب و تصحیح
وحسن و آداب آموز هر مرد و زن جناب مستطاب جعفری علیه السلام
فرموده اند که خیر مساجد نسائکم البیوت یعنی بهترین مسجدهای زنان شما
خانهاست و ظاهر است که این طریقه برای زنان بستر منزل عصمت اقرب
و بحال زنان و مردان انسب است چه برآمدن زنان از خانه فضا و این است
که ایشان مردان را ببینند و مردان نیز اقلا از نهال قامت و اندام و رفتار
و حسن اندام ایشان گل تماشا چینند و این در شرع عصمت و حیا ناروا
و منافی شیوه عفاف و تقوی است و از غایت اهتمام درین مقام حضرت
شارع علیه السلام فرموده است که نماز زنان در خانه درونی افضل است از نماز
در صفه و در صفه بهتر است از نماز در صحن و در صحن اولی است از نماز در بام
الحاصل چندانکه غنچه جمال زنان از تنگی در تو ترو عارض احوال ایشان در

نقاب نهفتگی مستورتر باشد بهتر است و چون قلم موعظت رشیم در مجلس
چهارم باب اول فضل رسا درین مدعا پرداخته و دو نه خود را از ادای حق
این مطلب فارغ ساخته است در اینمقام بیش ازاین اهتمام نمی نماید لیکن
دیگر از جمله آداب نماز اذان و اقامت است که مقریان خوش صدای
زنگ از دل زدای اخبار و آثار ائمه هدی علیهم السلام بر گلدستهای اقلام
محدثین اعلام بفضل و ثواب آن ندا می نمایند و واعظان خوش بیان
شیرین زبان آن معانی و مضامین دلنشین بر منابر الفاظ و عبارات
احادیث شریفه اهل بیت صادقین صلوات الله علیهم اجمعین مؤمنان
سعادت قرین را باقامت آن ترغیب میفرمایند از الجمله در کتب شریفه
فقیه مرویست که من صلی باذان و اقامة صلی خلفه صفان من الملائکة
ومن صلی باقامة بغیر اذان صلی خلفه صف واحد وحد الصف ما بین المشرق
والمغرب محصل معنی اینکه هر کس نماز گذارد با اذان و اقامت نماز کنند در
قفای او دو صف از فرشتگان و هر که نماز گذارد با اقامت تنها بی
اذان نماز گذارد در قفای او یک صف و درازی صف از مشرق باشد
تا مغرب و در کتاب شریف کافی حدیثی مرفوع مذکور است که ثلثة یوم القیمة
علی کثبان المسک احدهم مؤذن اذن احتسابا حاصل اینکه سه کس اند
که روز قیامت بر فراز تلهای مشک خواهند بود یکی از ایشان مؤذنی است

که جزای ثواب و رضای حضرت رب الارباب اذان گفته باشد و در
من لا یحضره الفقیه منقولست از مرشد طریق هدی حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمودند للمؤذن فیما بین الاذان و الاقامة مثل اجر الشهید
المتشحط بدمه فی سبیل الله عز و جل یعنی مؤذن راست در میانه اذان و
اقامت مانند مرد شهیدی که غلطد بخون خود در راه خدای عز و جل پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معروض داشتند که انهم یتجالدون علی
الاذان حاصل معنی آنکه جماعت مسلمانان بر اذان مسارعت و بر اقامت
آن مبادرت می نمایند آن سرور فرمودند کلا انه یأتی علی الناس زمان
یطرحون الاذان علی ضعفائهم فتلک لحوم حرمها الله علی النار ملخص معنی آنکه حاشا
که چنین ماند بدرستی که آید بر مردمان زمانه که اندازند اذان را بر ضعفای
خود یعنی از نخوت و رعنائی یا از سستی و بی پروائی خود از این پهلو تهی سازند
و از آن بر کفقرا و درویشان اندازند پس درویشانی که در آن ایام باین امر
قیام نمایند جمعی اند که حرام کرده اینده است بدنهای ایشان را خدای تعالی
بر آتش و در کافی از زبده کرام حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست
حدیثی که ملخص آن اینست که بلندی دیوار حضرت سید الابرار صلی الله علیه
و آله بقدر قامتی بود و چون وقت می شد آن والاجناب می فرمودند ای
بلال برو بر از این دیوار برای و بلند ساز آواز خود را باذان یا دی

که آن را بلند می کرده اند و بآسمان می رسانند و بدرستی که فرشتگان چون بشنوند
اذان را از اهل زمین گویند این آواز های امت محمد است صلی الله علیه و آله
که توحید خدا می کنند و آن فرشتگان استغفار می نمایند از برای امت
محمد صلی الله علیه و آله تا فارغ شوند از آن نماز و در فقیه از حضرت ابی عبد الله
صلی الله علیه و آله منقولست که من اذن فی مصر من امصار المسلمین سنة وجبت
له الجنة یعنی هر که اذان گوید در شهری از شهرهای مسلمانان یک سال واجب شود
برای او بهشت و هم در کتاب مذکور از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست
که من اذن سبع سنین محتسبا جاء یوم القیامة و لا ذنب له حاصل
معنی آنکه هر کس که اذان گوید هفت سال و منظورش از اذان تحصیل ثواب
و رضای الهی باشد روز قیامت بعرصه محشر آید و هیچ گناهی او را نباشد و
در کتاب مستطاب کافی از هشام بن ابراهیم روایت فرموده که او شکایت
حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام شکایت نمود از کوفت خود و از اینکه او را
فرزندی نشود آنحضرت امر کرده بود او را که بلند سازد آواز خود را باذان در خانه
خود هشام گفت چنین کردم پس خدای تعالی کوفت مرا از من زایل ساخت
و فرزندان من بسیار شدند محمد بن راشد که این روایت از هشام کرده گفت
که من نیز دایم العلة بودم و جماعت خادمان و عیال من نیز بی علت نبودند
چون این را از هشام شنیدم عمل بآن کردم پس زایل کرد خدای تعالی

از حسن و از عیال امین جملها را و حدیث طویل مشتمل بر فضل و ثواب اذان
از بلال مؤذن رسول انس و جان صلی الله علیه و آله ماثور و در کتب معتبره چون
فقیه و غیر آن مذکور است و بعضی از آن در این مقام ذکر نمودنی و بلال خاتمه صادق
المقال را بعد از آن میان آدمیت فخر موفق است و آن حدیثی است که عبد الله
بن علی که ظاهرا تاجری بوده در سفری که از بصره بمصر کرده بود بسعادت
صحبت بلال مذکور رسیده و دماغ جانش از آن آب رنگ گل دسته سعادت
روایح بی معارف و کشیده بود بدین نیکو نه که بعد از دیدن و شناختن بلال
لوحی چند برگرفته بخدمتش رفته پس از گذارش سلام و التماس ذکر خدا و احادیث
حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله بلال گفت بنویس یا اخا اهل العراق
پس بعضی از فراید فواید و احادیثی که بلال از آن بحر بیکران شرف و کمال و رفعت
بندگی بدست آورده و در درج خاطر داشت بر دامن سامعوی گذاشت
و از آن جمله اینست که بسم الله الرحمن الرحیم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
المؤذنون امناء المؤمنین علی صلوتهم و صومهم و لحومهم و دمائهم لا یسئلون
الله عز و جل شیئا الا اعطاهم و لا یشفعون فی شیء الا شفعوا فیه مضمون
اینکه شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که می گفت مؤذنان معتمدان مؤمنان
اند بر نماز و روزه ایشان و بر گوشتها و خونهای ایشان از خدای عز و جل چیزی
مسئلت نکنند مگر اینکه عطا نماید و در چیزی شفاعت ننمایند مگر اینکه شفاعت

ایشان پذیرا گردد و گفته اند امین بودن ایشان بر گوشت و خون مؤمنان
از این جهت است که حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله در بعضی از بلاد
دستور این بود که چون از دیهی آواز اذان می شنید اصحاب را می فرمود
که متعرض اهل آن ده نشوند و اگر اذان نمی شنیدند قتل و غارت می
کردند و اسیر می نمودند پس چون اذان مؤذنان را دلیل اسلام اهل آن
ده دانسته از قتل و اسر ایشان در می گذاشته اند از این جهت ایشان
امینان و معتمدان ما باشند عبد الله گوید گفتم زدنی رحمک الله یعنی دیگر بگو
رحمت کناد خدا تعالی ترا بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گفت من اذن اربعین عاما محتسبا
بعثه الله عز و جل یوم القیمة و له عمل اربعین صدیقا عملا مبرورا متقبلا حاصل
اینکه هر کس اذان گوید چهل سال بقصد عبادت و تحصیل رضای الهی
برانگیزد او را خدای عز و جل روز قیامت برای او عمل چهل صدیق باشد
که نیکو و مقبول بود عبد الله دیگر طلب زیادتی نموده بلال گفت بنویس بسم
الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گفت
من اذن عشرین عاما بعثه الله عز و جل یوم القیمة و قد غفرت ذنوبه کلها
بالغة ما بلغت و لو کانت مثل زنة جبل یعنی هر که اذان گوید بیست سال برانگیزد
او را خدای عز و جل روز قیامت و بتحقیق آمرزیده شده باشد گناهان

او همه بهر حدی و مرتبه که رسیده باشد هر چند گرانی مثل کوه احد باشد و همچنین
عبد الله التماس نمود که دیگر حدیث کند بلال گفت آری پس حفظ کن و
و عمل نمای و آنرا عبادت شمار شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که می گفت
من اذن فی سبیل الله صلوة واحدة ایمانا و احتسابا و تقربا الی الله عز و
جل غفر الله له ما سلف من ذنوبه و منّ علیه بالعصمة فیما بقی من عمره و جمع بینه
و بین الشهداء فی الجنة حاصل مضمون اینکه هر کس اذان گوید در راه خدا
برای یک نماز از روی ایمان و آنرا عبادت شمارد و بآن تقرب بخدای
عز و جل نماید آمرزد خدای تعالی گناهان گذشته او را و در باقی عمر او را از
گناهان نگاه دارد و در بهشت او را با شهیدان مجتمع گرداند عبد الله گوید
گفتم زیادت کن برای من خدای ترا رحمت کناد حدیث کن مرا بهترین
آنچه شنیده از پیغمبر خدا بلال گفت ویحک ای پسر کهای دل مرا از هم
این گفت و گریست و من هم گریستم تا اینکه بخدا قسم که بر او بروی رحم
کردم بعد از آن گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول الله
صلی الله علیه و آله که می گفت اذا کان یوم القیمة چون اصل عبارت این
فقره طویل و ذکر آن باعث تطویل می شد از آن بذکر حاصل معنی آن اکتفا
می نماید و آن اینست که چون روز قیامت شود و جمع سازد خدای عز و جل جمیع
از فرشتگان ها که از نور باشند بسوی مؤذنان و با ایشان علمهای کوچک

بزرگ

و بزرگ باشد از نور جنبشها کنند که زیر پاهای آنها از زبرجد سبز و مکهای
آنها از مشک اذفر باشد شوند مؤذنان بر آنها سوار گردند و بر پشت آنها
پا می ایستاده و آن فرشتگان کشند و ایشان به بلندترین آواز خود اذان
گویند بعد از آن بلال گریست گریستنی سخت تا اینکه آواز من بگریه بلند شد
و من هم گریستم پس چون ساکت شد گفتم از چه می گریی گفت ویحک مگر
من یاد نیاوردی چیزی شنیدم از حبیب خود و صفی خود و نبی حضرت الله پس
حبیبی صلی الله علیه و آله که می گفت که و الذی بعثنی بالحق نبیا حاصل مضمون
اینکه قسم بآنکسی که برگزید مرا بحق که بدرستی که مؤذنان هر آینه می گذرند بر خلق بر پیغمبری
بر آن مرکبها ایستاده پس می گویند الله اکبر الله اکبر پس چون این گویند
خواهم شنید فریاد و فغانی از امت خود و اسامة بن زید پرسید که آن چه
فریاد باشد فرمودند تسبیح و تحمید و تهلیل پس چون گویند اشهد ان لا
اله الا الله امت من گویند او را عبادت می کردیم در دنیا گویند راست
گفتید پس چون گویند اشهد ان محمدا رسول الله گویند امت من این آن
کسی است که به پیغمبری آمد بما از جانب خداوند ما جل و علا و بدو ایمان
آوردیم و او را ندیده بودیم پس بایشان گفته شود راست گفتید این آنکسی است
که ادا نمود بشما رسالت را از خداوند شما پس لازم است بر خدای عز و
جل اینکه جمع کند میان شما و میان پیغمبر شما او را با او محشور کرده اند پس منتهی

فی نعیم

می‌سازند ایشان را بمنزلهای ایشان یعنی در بهشت و در آن منازل
خواهند بود و آنچه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر خاطر هیچ بشری خطور
نکرده و این روایت طویل است و از آن باین قدر که مناسب این مطلب بود
اکتفا شد و از این قبیل اخبار در فضیلت مؤذنی از ائمه اطهار علیهم السلام
بسیار وارد شده و فایده و ثمره این گونه آثار از منار گفتار اهل بیت کرامت در
ثواب اذان دادن واضح است چنانکه پیش بر جد زبان مخفی نیست و اوراق کتب معتبر
مالامال است پس مراد از این است که مر ایمان آوردگان را ثواب عبودیت و
تلاش او دریافت آن کامل تر گردد جمال هر یک از نمازهای پنجگانه یومیه خود را
بهر صفت این فضل و ثواب آراسته خصوصا در نمازهای جهر بر سیما صبح و
شام که تأکید در آنها بیشتر شده چنانچه در پیش بعضی واجب و به ترک آنها
نماز را باطل دانسته اند خصوصا در نمازهای جماعت که در آنها نیز بعضی
وجوب رفته اند مگر در نماز عصر جمعه و عرفه و عشاء مزدلفه که در آنها اذان
ساقط بلکه بقول اقوی حرام است و مگر در نمازی که وقت آن تنگ شده
باشد که اذان با اقامه نیز در آن ساقط است و پوشیده نیست که
این فضل و ثوابهای بی حد از آن صاحب توفیق مؤذنیست که چنانچه از
عبارت ایمانا و احتسابا مستفاد شد قیام بامر مؤذنی برای رضای خدا
نماید و منظور [illegible] از آن باعلام مؤمنان و اقامت شعار مسلمانی

مقصود نبوده و امانت پاک این طاعت فیضناک را بلوث غرضهای نفسانی
مانند وظیفه و امثال این نیالاید بانگ بلند اظهار زهد و صلاح و بحر جزیی
تردد هر دور و نزدیک نکند و شعله آواز تمام عنان آتش و خرمن چنین ثوابهای
بی منتها نیفکند مناجات حضرت سبحانی را بمحض بیت و غزل خوانی نخواند و
تسبیح و تهلیل خداوند جلیل را عبارت از نغمه پردازی نداند و تشویش [illegible]
همسایگان و دوست از ملاحظه وقت نزد او روا دارد و برای رعایت اسلوب نغمه حسن
ادای کلمات فضول اذان را از دست نگذارد و برای فرد او از [illegible]
سرای باطن همگنان را از متاع خوشدلی نزد و باعتقاد خوش آواز
صدای کلکیش تا صبح مطراق بی آهنگی بر کله هر خفته و بیدار آنگه بداند [illegible]
مؤذنان در سحر خیزان سعادت قرین که حیوة بخش مردگان خواب
غفلت و هدی خوانان بختیان نفسهای کاهل خصلت اند می باید که
باداب وقوفی که در شریعت غرا مقرر است باین شغل شریف قیام
نموده تحصیل ثوابهای مذکوره همواره وجهه همت سازند تا در روز
قیام بمقتضی حدیث شریف خیر الانام که المؤذنون اطول اعناقا یوم
القیمه در صفوف خلایق گردن شرف و کرامت افرازند

فصل سوم

در ذکر افعال نماز از حین شروع تا وقت سلام که در فضل آنها هر کدام
حدیث و روایتی بنظر متتبع رسیده در کتاب شریف فقیه و [illegible]

الا تمام از بیسند بنده ذو الجلال از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که
ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفه بعدد من خالفه ملائکة یصلون
خلفه یدعون الله عز و جل له حتی یفرغ من صلوته محصل معنی اینکه نیست هیچ بنده
از شیعه ما که بنماز برخیزد مگر اینکه احاطه کنند او را و فی بروجهیت نمایند
بعدد هر که مخالف اوست در دین فرشتگان که نماز گذارند در قفای
او دعا کنند از خدا تعالی برای او تا آنکه او از نماز فارغ شود و در کافی
از زوال الاجناب امامت پناه حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست که
اذا قام المصلی الی الصلوة نزل علیه الرحمة من اعنان السماء الی اعنان
الارض و حفت به الملائکة و ناداه ملک لو یعلم هذا المصلی ما فی الصلوة
ما انفتل ملخص مضمون اینکه چون نمازگذار بنماز برخیزد از کنارهای آسمان
تا اطراف زمین بر او رحمت فرود آید و فرشتگان گرد وی در آیند
و فرشته ندا کند که اگر این نمازگذار از فضل و ثوابی که در نماز است
دریافتی همیشه مشغول بودی و آن روا از آن برنتافتی دیگر از آنجمله تکبیر است که
مفتاح باب بندگی و عنوان صحیفه فرخندگی است بنیاد وجود را بحصول
آن وسیله بسر منزل کرامت دو جهانی واصل میشود و بساط قرب
سبحانی را قابل می گردد و دست بالا بردن انسان با خاک یکسان را
در عالم هستی نشان بالا دستی است و دست افکندن بنده که بهای بیش

در حضرت کبریا اشاره بفروتنی و پستی با آن بعلو شان الوهیت شعار است
و این بدو قوم مرتبه عبودیت اقرار یا آنکه اشاره بطبقات سماء است که برافراخته
اوست و این ایما بطبقات فرش غبرا که انداخته اوست و نکته دیگر هم در
اینمقام منظوم گشته مرقوم میگردد نظم امید زهر که هست باید برداشت
دل از آنچه بجز حق است باید برداشت در تکبیرات دست برداشتن است رمزی
کز جمله دست باید برداشت فی الجمله حق اصل متین آنست که حضرت امیر المؤمنین
بر زبان مبارک جاری ساخته است و گوهر ثمین نکته اینمقام آنکه بحر بپایان بساحل
بیان انداخته چنانکه در فقیه و غیره مذکور است که مردی از رفع دست برداشتن
در تکبیر سؤال نمود از آن والاجناب در جواب فرمودند معناه الله اکبر الواحد الاحد الذی لیس
کمثله شیء لا یلمس بالاخماس و لا یدرک بالحواس یعنی معنی آن اینست که خدا بزرگتر است از هر چیز
یگانه است در صفات و یکی است در ذات خدائی است که نیست مانند او
هیچ چیز لمس کرده نمی شود بانگشتان پنج گانه که در هر دست است و در یافته نمیگردد
بپنج حس که در هر کدام یک از ظاهر و باطن است الی حاصل بر داشتن دو دست که
هر یک مشتمل بر پنج انگشت است اشاره بانست که ذات پاک و بزرگوار از آنست
که بر انگشتان ملموس و بحواس محسوس گردد و در فضل و ثواب تکبیر از حضرت بشیر
و نذیر و هادی هر صغیر و کبیر جناب اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که
اذا قام الرجل الی الصلوة فقال الله اکبر خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه حاصل

اگر چون نماز بر خواسته الله اکبر گفت پاک شد از گناهان چون روزی که از مادر
متولد گردیده و در تهذیب الاخبار رسیده خبار و خواجه احرار صلی الله علیه و آله
ماثور است که لکل شیء وجه و وجه دینکم الصلوة التکبیر خلاصه مضمون اینکه هر چیزی را
رویی است و روی دین شما نماز است پس روی دین خود را زشت مکنید و
هر چیزی را نامی است و نامی نماز تکبیر است چنانکه حسن صورت بکثیر مقبول دل است
آن ناقص و ناپسندیده نیست نماز بی تکبیر مقبول و بی او زشت و ناپدید
و از جمله سوالات عالم یهودی که از ناسخ ادیان و ملل و سرور اهل عقد و حل
نموده ذکر فضل وضو مذکور شد سوال از کلمات اربع بود و آنحضرت بیان هر یک
نموده در کلمه شریفه الله اکبر فرمودند که فهی کلمة اعلی الکلمات و احبها علی الله تعالی
یعنی لیس شیء اکبر منی لا تفتح الصلوة الا بها لکرامتها علی الله تعالی و هو الاسم الاکرم
ملخص معنی آنکه این کلمه در مرتبه برترین کلمات و محبوب ترین آنهاست نزد خدا تعالی
و مراد حضرت سبحانی از این عبارت اینست که نیست هیچ چیز بزرگتر از من
افتتاح نماز نمیشود مگر باین کلمه از جهت کرامت و شرفی که از است پیش
خدا تعالی و این اسمی است که شریفترین اسماست و بنا بر نسخه دیگر بزرگترین اسماست یعنی نام
که مراد این باشد که از اسماء اعظم است دیگر از آنجمله قرار داده است که بنده عدم زاده
یعنی خاک را با مرتبه ما للتراب و رب الارباب بآن وسیله بحمد و ثنای الهی موفق
و ارجمند بشرف مکالمه جناب مالک الملک معزز و سر بلندی گردد چنانکه فرموده اند

و بعضی از آن در

الاکبر

که چون خواهی که تو با خداوند خود سخن گویی نماز کن و چون خواهی که خداوند تو با تو
سخن کند تلاوت قران نمای و قرائت نماز عبارتست از خواندن سوره
مبارکه فاتحة الکتاب و سوره دیگر و از آداب قرائت در نماز استعاذه جهراً است
یعنی قبل از شروع در آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم او از شر این کلمه کلب عقور
از رحمت خدا افتاده دور بخدای خود پناه گرفتن چه آدمی بیچاره مسکین بغفلت قرین
را دو دشمن دیرین پر کین روز و شب در کمین هست که از غدر و زور و کمند تسخیر
ایشان بی امداد و اعانت خداوند قدیر نمیتوان جست و از خدنگ مکر
و نیرنگ این دو عدو جز بخدنگ پناه سپرداری حمایت عنایت حضرت باری نمیتوان
رست یکی نفس اماره مایل بر معاصی مصر که آیه ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم
ربی از آن مخبر است دوم شیطان بی ایمان دین و ایمان ستان که بحکم
لاقعدن لهم صراطک المستقیم ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن
شمائلهم و لا تجد اکثرهم شاکرین که خود گفته بر سر راه هدی بقصد راهزنی خلق خدا نشسته
و بدلالت فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین در گمراه ساختن بندگان
سوگند خورده کمر عداوت بسته است پس همیشه آدمی عاجز بنیان را از شر آن یک
بکنف حفظ و امان خداوند متعال پناه بردن و از اضرار این یک طریق فرار بحظیر
حمایت حضرت آفریدگار سپردن ضرور و ناچار است خصوصا در وقت قیام
بمراسم طاعات و گذاردن وظایف عبادات که بنده در آنوقت در [illegible]

ناتوان

از طبقه انس که کفار اهل ضلال باشند و در قرآن و حدیث از این جمع خبیث تعبیر
بشیاطین الانس شده و این طایفه نیز در شکار دلها و اضلال خلق خدا از
جنود ابلیس یکی نموده هر لحظه دام تلبیسی از حبایل شبهات میسازند و از یمین و
یسار و نهان و آشکار بتسویلات و تخیلات با اصل آدمی را از راه حق و طریق
بندگی بجانب هوسهای دنیا می اندازند و دور نیست که از راه جنسیت وسوسهای
این گروه را در دلها بیشتر اثر و سهام کلامشان در آماج سینهها زیاده کارگر باشد
و معهذا ضررهای مالی و عرضی و جانی نیز بسبب عداوت دینی و ایمانی از این قوم ممکن
بلکه مظنون است پس از عداوت این قوم با شقاوت نیز بجناب الهی استعاذه
و در دفع این اشرار از آنحضرت استعاذه نمودن در هر حالی از حالات از اهم
مهمات خواهد بود و سوره شریفه قل اعوذ برب الناس تا آخر که من الجنة والناس
باشد محقق این کلام و سخن حضرت سید انام که شخصی مشکفه جمل تعوذ بالله
من شیاطین الانس مؤید همین مقام است و نیز در بعضی از تفاسیر که آن دلیل طرتی مذکور است
رستگاری بابی ذر غفاری گفت که هیچ استعاذه بخدا تعالی می کنی از شر شیاطین
الانس و الجن ابوذر گفت انس را شیاطین میباشد آنحضرت فرمود آری شیاطین انس
و جن بدتر از شیاطین جن اند و همچنین تعلیم آن سرور عالم زید بن ثابت را استعاذه
در وقتی که از تهدید جمعی از مشرکان عنید خایف بوده تقویت این سخن مینماید
مفصل این مجمل اینکه چون حضرت ختمی پناه از جور و جفای مشرکان رو بیاورد

جناب الهی در طلب وصول ببارگاه قرب حضرت پادشاهی آورد در چنین وقتی آن
عدوی بداندیش فساد اندیش را سینه پر کینه از خار بغض و حسد آدمی ریشتر و در غل
ساختن او از راه عبادت و ادراک آن سعادت سعی بیشتر میباشد در اخبار آمده
که اذا سجد العبد او اتجه قال الشیطان ساجد و تماو ابلیس یا ویلاه اطاعوه وعصیت بجلاله
و آیت حاصل اینکه چون بنده سجده کند و سجود دراز طول دهد شیطان فریاد کند
که وا ویلاه ایشان فرمان بردند و من نافرمانی کردم و ایشان عمل نمودند و من اباء نمودم
و از جمله اوقات عبادت وقت قراءتست که بنده باید در آن وقت آنچه از
الفاظ و کلمات قرآنیه بر زبان راند شهد جانفزای آنرا بانگشت تامل بمذاق
جان رساند تا در زمره معاتبان افلا یتدبرون القرآن داخل نباشد و پر
ظاهر است که در هنگام آن دشمن دینی با کین حسدی که میدانی دست آزادی
باسانی بر نمیدارد و در مشغول ساختن وی باندیشهای باطل و هوسهای بیحاصل
دنیا تا جان دارد قدم اهتمام میفشارد و بر دفع مکر و شر چنین کافری غادر
جز جناب الهی کسی قادر نیست و لهذا خدای مهربان کریم کریمه اذا قرأت القرآن
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم بنده را در آنوقت باستعاذه فرمان داده است
یعنی چون خواهی قرآن خوانی پس پناه جوی بخدا از شر شیطان رانده شده
از رحمت الهی مخفی نماند که لفظ شیطان در اصل معنی شامل هر کسی است که از فرمان الهی
متمرد و از رحمت او دور باشد خواه از نوع جن که ابلیس و جنود او باشند خواه

از فقره

از مکه بمدینه ارتحال و آفتاب انورش از آن برج بآن برج انتقال فرمود
مسجد مدینه را بنا نهادند و مسلمانان برگرد آن خانها ساختند و درهای آنرا از طرف
آن مقام بر شرف کشودند حق سبحانه و تعالی خواست که اهل بیت پیغمبر را صلی الله علیه
و آله بکرامتی خاص مختص سازد و آفتاب امتیاز ایشان از سپهر علو شان
بر در و دیوار ازمنه و دهور پرتو ظهور اندازد جبرئیل علیه السلام نزول نموده آن
عالیجناب را بسد ابواب اصحاب امر فرمود مگر امیر المؤمنین ع که او را بمزید تخصیص مخصوص
و در آن باب حرص کرده اند و اول کسی که آن شرف پاس ادب را بگرفتش در ام نمود
عم خود عباس بود و عباس سمعا و طاعة لله و لرسوله گفته فرمان پذیر گردید آنگاه خاتم
آل عبا حضرت خیر النسا را دید با دو قرة العین حضرت حسن و حسین نشسته بر در
سعادت سرای خود نشسته گفت چه نشسته اید نمی بینید که رسول خدا عمش را بیرون
و پسر عمش را داخل خواهد ساخت مرا و عباس را با آنکه شما را نیز در خانه داخل نمی شود
باید نمود چه هرگاه که من عم پیغمبر و بمرتبه با و نزدیکترم درین باب معاف نباشم غالبا که منم
دورتر است بطریق اولی معاف نخواهد بود آنگاه حضرت رسالت پناه نبوی صلعم
بر ایشان گذشت و از سبب نشستن ایشان در آنجا متفحص گشت حضرت فاطمه ع
گفت منتظر فرمان رسول خدا ایم که در باب سد باب رسید آنجناب فرمود که
بدرستی که خدای تعالی مرد مارا اگر فرش درها امر نموده و پیغمبر خود را از ایشان مستثنی فرموده
است و غیر این نیست که شما نفس پیغمبر خدا اید یعنی میان من و شما جدائی نیست

و درباره همین حکم الهی یکی است و چنانچه مرا باین اختصاص از کافه عوام و خواص
امتیاز داده شما را نیز ناچار و لابد از آن کرامت بر سر نهاده بعد از آن
عمر بن خطاب بخدمت آن رفیع جناب آمده گفت من دیدن شما را در وقتی
که بمصلای خود میروید دوست دارم اذن دهید مرا که رخنه از خانه خود بمسجد
جهت آن گذارم آنحضرت فرمودند که قد ابی الله ذلک یعنی خدا تعالی از این
ابا و امتناع نموده پس آن نارواست آن روسیاه گفت پس بقدر این که روی خود را
بدان ببینم مرا مخصوص سازید ثم ابی الاحباب بار همین سخن در جواب فرمودند دیگر باره
آن بیحیای سخت چشمی کرده فرجه بقدر اینکه بچشم خود بر آن گذارد استدعا نمود
آنحضرت همان جواب گفته که اگر بقدر سوراخ سوزنی که بی تر اذن میدادم هم
قسم بخدائی که جان محمد بدست اوست که من شما را بیرون و ایشان را داخل نساختم
ولیکن خدای تعالی ایشان را داخل و شما را خارج ساخت بعد از آن این مضمون که موجود
که سزاوار نیست هیچ احدی را که ایمان بخدا و روز آخرت دارد که درین مسجد
شب را جنب بروز آورد مگر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و برگزیدگان
از آل ایشان و پاکان از اولاد ایشان را مؤمنان پاک نهاد این سخن بسمع
داشتند و بر طوق تسلیم این حکم گردن اعتقاد گذاشتند اما منافقان از آن
امتناع نموده بر آشفتند و نزد یکدیگر اجتماع نموده با هم گفتند که می بینید محمد را
که همیشه پسر عم خود را بفضایل مخصوص میدارد و ما را از آن محروم و بی بهره میگرداند

بخدا قسم که اگر اینها را در زمان با محمد یاری کنیم بعد از وفات او نخواهیم کرد زیرا که
بعضی رد این احکام کرده و ترک خواهیم کرد و اینند عبدالله بن ابی که هم از ایشان و بزرگ
آن کفر کیشان بود که آن سخنان را گوش کرده بجوش آمد و زمانی نیز ساکن گشته
خاموش نشکرده و می گفت محمد متآله یعنی متعبد و ریاضت کش و صاحب باطن
باطل است میا و اعداوت خود را با او آشکار کنید که هر که اظهار عداوت
چنین کسی بر داود و کاری نمی سازد و خود را برنج و حیرت می اندازد و زیرک
عاقل کسی است که زهر غصه دشمن را تجرع نماید تا وقتی که فرصت یافته دست
بانتقام کشاید در این وقت که آن قوم الغین این سخنان در میان داشتند و گر
عداوت می کشیدند انتقام از حضرت سید انام همت میگماشتند مردی
از مؤمنان که او را زید بن ارقم می گفتند رسید و آن لاطایلات را شنید
بیتاب گشته گفت ای دشمنان خدا تکذیب خدا می کنید و بر پیغمبر او طعن می زنید
و دین او را دروغ میشمارید بخدا قسم که پیغمبر را از احوال و اقوال شما اخبار خواهم نمود
عبدالله بن ابی و جماعت گفتند اینک ما هم ترا تکذیب خواهیم کرد و سوگند
نیز خواهیم خورد پس پیغمبر ما را از آن صادق خواهد شمرد و بعد از آن که او را خبر خواهیم
اقامت کرد که بر تو تهمت بچیزی که موجب قتل یا دست بریدن باشد زد
تو بوده باشد پس زید خود را از آنجا بپایه منبر نبوت رسانیده و آنچه گذشته
بود بشنیدن معروض کرد و ایشان بر گزیده بانی بیهوده سبحانی در آن آن

طرفی مداهنه مسلوک داشته و در اخفای آن کوشیده و سیاهی باطن
نفاق آن اهل شقاق را بر روی ایشان نیاورده بر روی کار ایشان
پوشیده الکاه زید بن ارقم رسید گفت ان اردت ان لایصیبک اثمهم
و لا ینالک مکروههم فقل اذا اصبحت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فان
الله یقیک من شرهم فانما هم شیاطین یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول
غرورا یعنی اگر خواهی که شر مکروه این قوم بتو نرسد پس بگو چون صباح کردی
که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم برستی که خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر
ایشان و عبارت فانما هم شیاطین تا آخر اشاره است بآیه و کذلک جعلنا
یوحی لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا
که در سوره شریفه انعام است و بیان جناب الهی تسلی بخش خاطر حزین رسالت
وریش پناهی گردیده که از رفتن جفای اعداء گرد کین خاطر خویش را آزرده مدار که مخصوص
تو نیست بلکه هر پیغمبری را دشمنان از شیاطین انس و جن بوده اند که سخنان بی
اصل باطل را جهت اغوای بعداوت انبیا و اغوا بمعاصی بلباس حقیقت
آراسته باهم میگفته و یکدیگر را بآن وسوسه مینموده اند و اما فضل و ثواب سوره
مبارکه فاتحة الکتاب و از سبع المثانی نیز گویند از این جهت که هفت آیه
است و در نماز دو بار خوانده می شود یا آنکه دو مرتبه نزول نموده یا فیض
و انوار برکات آن دو بار بر ساحت احوال این امت تافته است و بدلالت

بعضی اخبار مراد از سبع المثانی در کریمهٔ ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم
که در سورهٔ حجر است فاتحة الکتاب است که خدای سبحانه از زیادتی قدر و شرف
آن را از قرآن عظیم جدا ساخته است و جلیت خود را منت انزال آن علیحده گذاشت
و این سوره را نیز ام القرآن و ام الکتاب نیز میخوانند از این جهت که مبدأ
قرآن است یا اینکه جمیع فواید قرآن در آن مضمر و درّ آن نهان است و دیگر واصل
همه کس بر طریق ادراک آن واقف و غیر معصومان را کسی احدی بر آن عارف نیست
از خازن کنوز اسرار ربانی و محرم پرده‌کیان بطون فرقانی جناب مستطاب
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که کل ما فی القرآن فی فاتحة الکتاب وکل ما
فی فاتحة الکتاب فی بسم الله الرحمن الرحیم وکل ما فی بسم الله الرحمن الرحیم فی باء بسم الله
وکل ما فی باء بسم الله فی نقطة باء بسم الله وانا النقطة تحت الباء حاصل معنی آنکه
همه آنچه در قرآن است در سورهٔ فاتحه مندرج است و جملهٔ آنچه در فاتحه است
در بسم الله الرحمن الرحیم مستتر است و تمام آنچه در بسم الله الرحمن الرحیم است در باء
بسم الله مضمر است و جمیع آنچه در باء بسم الله است در نقطهٔ باء آن مکنونست و
من آن نقطهٔ زیر باءام یعنی هرچه در قرآن است مرا معلوم و در مصحف خاطرم
مرقوم است و دیگر این سوره را شافیه و شفا میخوانند از این جهت که خواندن آن
مر بیمار را سبب شفاست چنانکه در جامع الاخبار از سرور اخیار ماثور است
که این سوره را بعد از آنکه بجابر بن عبد الله انصاری تعلیم نمود بعضی از فضایل

و فواید آن چنانکه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد بیان کرده از آنجمله فرمود
هی شفاء من کل داء الا السام یعنی این سوره شفاء هر دردی است بغیر مرگ
و در عدة الداعی از باقر علوم اوایل و اواخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که من لم یبرئه الحمد لم یبرئه شیء یعنی کسی که سورهٔ حمد او را از مرض بری
و درست نسازد و هیچ چیز نمیسازد و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از فاتحه
الکتاب سروری و خاتمهٔ النبیین پیغمبری صلی الله علیه و آله در فضل و ثواب سوره
فاتحة الکتاب حدیثی طویل مذکور است که حاصل مضمون آن اینست که الله
تعالی فرموده که قسمت کرده‌ام فاتحة الکتاب را میان خود و میان بندهٔ خود
پس نصف آن برای من یعنی در حمد و ثنای منست و نصفش برای بندهٔ من
که در آن برای خود طلب هدایت و استکشاف از طریقهٔ اهل عناد و ضلالت
مینماید و بندهٔ مراست آنچه سؤال کند چون بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم
الله تعالی گوید که ابتدا کرد بندهٔ من بنام من لازم است که کارهای او را
با تمام رسانم و احوال او را مبارک گردانم پس چون گفت الحمد لله رب العالمین
خدای تعالی گوید که حمد کرد مرا بندهٔ من و دانست اینکه نعمتهایی که او راست
از نزد من است و اینکه بلاهایی که از او مندفع گشته بتطول و امتنان منست
گواه میگیرم شما را که بدرستی که من می‌افزایم برای او نعمتهای دنیا نعمتهای
آخرت را و دفع مینمایم از او بلاهای آخرت را چنانکه رفع نمودم از او بلاها

وشما را پس چون گفت الرحمن الرحیم خدا تعالی گوید که شهادت دهید برای من بانکه
بدرستی که من الرحمن و الرحیم گواه میگیرم شما را که هر آینه وافر میسازم
البته از رحمت خود بهرهٔ او را و هر آینه بسیار میکنم البته از عطای خود نصیب او را
پس چون گفت مالک یوم الدین خدا تعالی گوید شاهد میگیرم شما را چنانکه اعتراف
کرد بدرستی که من خداوند روز قیامتم هر آینه آسان می کنم البته در روز
حساب او را و هر آینه در می گذرم البته حسنات او را و هر آینه در میگذرم البته از
سیئات او پس چون گفت ایاک نعبد خدا تعالی گوید راست گفت بندهٔ من عبادت
می کند گواه میگیرم شما را که هر آینه ثواب میدهم البته او را در عبادتش ثوابی که
که رشک برد بر او هر که مخالف اوست در عبادت وی پس چون گفت
و ایاک نستعین خدا تعالی گوید بمن استعانه کرد و بسوی من التجا آورد شاهد
میگیرم شما را که هر آینه اعانه او میکنم در کارش و هر آینه بفریاد او میرسم در سختیهایش
و هر آینه میگیرم البته دست او را در مصیبتهایش پس چون گفت اهدنا الصراط المستقیم
تا آخر سوره الله تعالی گوید این برای بنده منست یعنی از اینجا متعلق باوست و
هر بنده مراست آنچه سؤال نمود و تحقیق که استجابت کردم برای بنده خود یعنی اهدنا
بر طریق اهل بیت عصمت ع او را و ایمن گردانیدم او را از آنچه ترسید از آن یعنی از
طریق معاندین و اهل ضلال و در همان کتاب از والا جناب امیر المؤمنین ع
ابن ابی طالب حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست که بدرستی

که بسم

که بسم الله الرحمن الرحیم آیه از فاتحة الکتاب است و آن هفت آیه است تمامش
بسم الله الرحمن الرحیم است یعنی با آن هفت آیه است شنیدم روزی از رسول الله
صلعم که می گفت بدرستی که الله تعالی گفت بمن یا محمد ولقد آتیناک سبعا من المثانی
والقرآن العظیم پس امتنان بر من بفاتحة الکتاب را جدا ساخته و آنرا بازاء
قرآن عظیم انداخته بدرستی که فاتحة الکتاب شریفترین الخیر است که در گنجهای
عرش است و بدرستی که خدا تعالی محمد را بشریف این سوره اختصاص داده و احدی
از پیغمبران پیش با او در آن شریک نگردانیده غیر سلیمان علیه السلام که از آنجمله
بسم الله الرحمن الرحیم را بوی عطا کرده نمی بینی که حکایت میکند از بلقیس در
وقتی که گفت انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم
آگاه باش پس هر که خواند این سوره را در حالی که موالات محمد و آل محمد را معتقد و
امر ایشان را منقاد باشد و بظاهر و باطن این سوره ایمان آورده باشد عطا کند او را
خدا تعالی برای هر حرفی از آن حسنه که هر یک از آن حسنات بهتر باشد از دنیا
و هر چه در آن است از اصناف مالهای آن و خیرات آن و هر که گوش اندازد
بسوی قاری که قرائت او میکرده باشد او را بقدر رفت آنچه آن قاری راست بوده باشد م
بعضی از ثواب پس باید که طلب کثرت کنید یعنی بسیار تحصیل نمائید از آن خیر را
که شما را عرضه کرده بدرستی که غنیمتی است شما را که وقت آن گذرد و حسرت در دلهای
شما ماند و پوشیده نیست که بحکم این حدیث شریف و احادیث دیگر با تفاق

فرو فرستیده شد از جمله هفت آیه این سوره یکی بسم الله الرحمن الرحیم است و احادیث
و اخبار وارده در فضل و ثواب و فواید آن بیش از آن است که سالک طریق
استقصای آن تواند گشت و اهتمام در ذکر آن نیز در این مقام از آن ضرور
ترکه بجو و اری و اهمال کاری از وادی بیان او توان در گذشت و لهذا طریق
توسط را در آن وجهه همت میسازد و بذکر بعضی از آن که اهم و در مادیه مطلب الزم
باشد می پردازد بسم الله الرحمن الرحیم صخره دل است عصای کلیم هر دم از این
صخره کلیم زبان کرده باز آن چشمه معنی روان نعالی الله چه خجسته نامی که گفتار مبوا
گذارش هر مدعا را هموار و ببرکت آغاز آن انجام داده است و کردار هدیت
و با ابواب حصول هر کاری را پیوسته بمفتاح تذکار آن بر روی خود گشاده نمبارک الله
چه مبارک کلامی که در کتاب کریم از قدر و شرف نامتناهی بر جمیع آیات و سور مقدم
و در محفل اعجاز نمای هدایت انتمار از غایت کرامت و اعتلای والا مسند
مرتبه صدر نشینی بر و مسلم نظم الله الله چه طرفه نام است این ورد دل و حرز جان
تمام است این کم کسی از زبان بکام رسد در رسد زین خجسته نام رسد و چون
نباشد که برسر اسم چنین از اسمای کرام الهی مشتمل و در مکان و شرف باسم
اعظم مقرون و متصل است چنانکه از امام همام علی ابن موسی الرضا علیه السلام
مروی است که ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی الاسم الاعظم من سواد العین
الی بیاضها یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی

آن

آن و در مجموعه وارد است از حضرت خیر الانام صلوات الله علیه و آله روایت نموده
حدیثی که محصل معنی آن اینست که رد کرده نمیشود دعایی که اول آن بسم الله
الرحمن الرحیم گویا باز پس حسنات ایشان در ترازوی اعمال گران میگردد و
خلایق از سبب آن استفسار می کنند پیغمبر آن میگویند که ابتدا کلام این
سه اسم بوده از اسمای الهی که اگر آنها در یک پله ترازو و گناهان خلایق در پله
دیگر گذاشته شود حسنات ایشان راجح آید و از ابن عباس منقول است که ابلیس لعین در سه زمان
چنان فریاد کرد که دیگر هرگز مثل آن نکرده یکی وقتی که لعنش نمودند و از ملکوت
آسمان اخراجش فرمودند دیگر وقتی که حضرت ختمی پناه تولد یافت و نور آفتاب
وجودش بر عالم هستی تافت دیگر وقتی که سوره مبارکه حمد نزول نمود و در اول آن
بسم الله الرحمن الرحیم بود و از عالم ربانی و محرم اسرار فرقانی جناب مستطاب
امیر المومنین علیه السلام مرویست که لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من بسم الله
الرحمن الرحیم یعنی اگر خواستمی هر آینه هفتاد شتر از نوشتجات معانی کتاب
بسم الله الرحمن الرحیم با فضل و ثواب آن بار میکردمی و از صاحب شرح حنیف
و مولف دلنشان التکلیف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بمضمون روایت
که چون معلم کودکی را گوید بسم الله الرحمن الرحیم و کودک آن را گویا کرد و نوشته خدا تعالی
برات یعنی آزادنامه برای آن کودک و برات جهت پدر و مادر او و برات برای آن معلم از
آتش و در غرایب القرآن همین مضمون مذکور است که نبی معظم و مکرم حضرت عیسی مریم

نسخه را بعضی نسخ دیگر بسم الله الرحمن الرحیم

بعضی از نسخ

بر قبری گذشت و دید که فرشتگان عذاب آمرزه را عذاب میکردند و عزاب بجه[؟] مود[؟]
باز بر آن قبر مرور کرد و ملائکه رحمت را با طبقهای نور در آن مقام دید تعجب نمود و دو رکعت
نماز گذارد و جهت اختلاف سر آن از مجیب دعا فرمود وحی آمد با مضمون
که با عیسی این مرد عاصی بود و از وی زنی حامله بود و آبستن پسری را بید او را زنی کرد
تا بزرگ شد پس او را به مکتب فرستاد و معلم او را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم نمود
پس مرا از آن مرد شرم آمد که وی را با آتش خود عذاب کنم در زیر زمین و پسرش ذکر
نام من نماید بر روی زمین و در جامع الاخبار از رشید ابراهیم منقولست
که من اراد ان ینجیه الله من الزبانیة التسعة عشر فلیقرأ بسم الله الرحمن الرحیم فانها تسعة
عشر حرفا لیجعل الله کل حرف منها جنة من واحد منهم حاصل معنی اینکه هر که خواهد که
خدا تعالی او را از نوزده زبانیه جهنم که ملائکه عذابند نجات دهد باید که قرائت
بسم الله الرحمن الرحیم کند چه آن نوزده حرفست تا خدا تعالی هر حرفی از آن را سپری
و مانعی گرداند برای دفع یکی از آنها و در همان کتاب از همان عالیجناب صلی الله
علیه و آله مرویست که من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله له بکل حرف اربعة آلاف
حسنة و محی عنه اربعة آلاف سیئة و رفع له اربعة آلاف درجة یعنی هر که قرائت
بسمله کند نویسد خدا تعالی برای او بهر حرفی چهار هزار حسنه و محو سازد از وی چهار هزار
گناه و بلند گرداند برای او چهار هزار درجه و هم در جامع الاخبار از آن برگزیده
پروردگار حدیثی منقولست که خلاصه معنی آن اینست که هر که بسم الله الرحمن الرحیم

گوید

گوید بنا کند خدا تعالی برای او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و در هر قصری
هفتاد هزار خانه از مروارید سفید و در هر خانه هفتاد هزار تخت باشد از زبرجد سبز بالای
هر تختی هفتاد هزار فراش از سندس و استبرق و برای او زوجه باشد از حور العین
و آن حوری هفتاد هزار ذوابه یعنی شاخ گیسو داشته باشد که مکلل بیاقوت
آراسته باشند بر گوشه راست او محمد رسول الله و بر گوشه چپش علی ولی الله
و بر پیشانیش الحسن و بر بناگوش الحسین و بر دو لبش بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده
باشد راوی گوید گفتم یا رسول الله این کرامت برای کیست همانا این منزلت
در نظر راوی بر زیاده نموده و برای آنکه مبادا در شنیدن اشتباه کرده
باشد تحقیق آن فرموده آنحضرت فرمودند که این کرامت برای کسی است
که بحرمت و تعظیم گوید بسم الله الرحمن الرحیم و نیز در کتاب مذکور از آن شفیع روز
رستخیز حدیثی روایت نموده که حاصل آن اینست که چون مومن بر پل صراط گذرد
گوید بسم الله الرحمن الرحیم زبانه آتش فرو نشیند و گوید جز یا مومن فان نورک
قد اطفی لهبی یعنی بگذر ای مومن که بتحقیق نور تو زبانه مرا خاموش گردانید و فواید
و برکات این کلام سعادت آیات بحیب دنیا نیز از حد و حصر بیرون است
و لهذا اند که در وقت شروع هر امری از امور بسم الله کار آن امور گشته اند
و حدیثی مشهور است که کل امر ذی بال لم یبدأ ببسم الله فهو ابتر و این مضمون در تفسیر
منسوب بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعنوان حدیث قدسی مذکور در عبارت آن

الرحمن الرحیم

بدین دستور است که کل امر ذی بال لم یذکر بسم الله الرحمن الرحیم فهو
ابتر و حاصل معنی الحکم هردو اینست که هر کاری که در خاطر گذرد و در آن بسم الله
الرحمن الرحیم مذکور نگردد آن کار دنباله بریده و ناتمام است و در تفسیر مذکور است
طی همان معنی آیتی بر مضمون مزبور است که خدا تعالی میفرماید کان خود و گفته که ای بندگان
منید آن برحمت من بدرستی که من لازم شما گردانیده ام افتتاح بسم را در هر
حالات و دولت عبودیت را در هر وقتی هیچ حالتی که محتاج و ذلیل من باشید
پس در هر کاری که شروع کنید و با تمام رسید و انجام باید بمن ملتجی شوید و از
فرمایشی خواهید که بدرستی که من اگر خواهم شما عطا کنم [illegible] ترا و از ترحم از کسانی
که سؤال از ایشان می‌کنید و او طالب ام از کسانی که تضرع با ایشان میکنید
نزد افتتاح هر امری بزرگ یا کوچک بسم الله الرحمن الرحیم و در زهرة الریاض
حکایتی آورده که مجمل آن اینست که مردی از کفار حکایت کرده که در بیابانی گشتم
اتفاقا بر بلندی قصری گذشتم پیری دیدم بر در قصر نشسته نزد وی جاریه ملیحی
کنیزی یا دختری صاحب حسنی [illegible] خود گفتم این پیر را میکشم و این جاریه را متصرف
میکردم پس پشیمان شدم و متوجه پیر گردیدم پیر خندان نشسته گفت اگر خوردنی میخواهی
بدهیم و الا براه خود رو گفتم تو را طاعت مطلب من غیر کشتن تو نیست پس شیخ خندید و
بیرون آن عمارت رفت و شمشیری بر گرفته بیرون آمد و باهم درآویختیم در
آن حال پیر را دیدم که لب جنبانید و چیزی خواند پس بر من غالب آمده مرا انداخت و

و بر سینه

بر سینهٔ من نشست و ریش مرا گرفت و جاریه را گفت کارد بیاور و ه بر حلق من نهاد و
خواست سر مرا جدا سازد گفتم ای شیخ مرا عفو کن و از گناه من در گذر گفت عفو کردم
اگر طعام خواهی ترا اطعام کنم و الا راه خود گیر و برو من از خجلت و عار جواب
نگفتم و براه خود رفتم و چون اندک راهی آمدم دیگر باز عازم آن کار گشتم و بسوی او
همچنان بر باز گشتم و با یکدیگر بتلاش در آمدیم شیخ باز لب را حرکت داده مرا انداخت
و بر سینهٔ من نشست و گفت میخواهی که ترا عفو کنم گفتم عفو کن پس مرا عفو کرد و
رفتم و دیگر باز گشتم و با او مقاتله نمودم وی بدستور لب را حرکت داده
مرا انداخت و بر سینهٔ من نشست گفتم این مرتبه مرا عفو کن گفت نمیکنم مگر با این
شرط که سر ترا بتراشم و تو مرا بنده و من ترا خواجه باشم و از رسوم و آداب
عرب این بوده که هر کس سر کسی را میتراشید آنکس بنده وی میگردید و
حلقه غلامی او بگوش می‌کشید القصه سر مرا تراشیده بنده او را اجتناب
نمودم آنگاه گفتم یا مولای من تو پیر و ناتوانی و من جوان و توانایم و تو بر من غلبه
وجهی نداری و غیر آنکه لب خود را حرکت داده چیزی میخواندی همانا برکت آن
بر من غالب آمدی مرا خبر ده که چه میخواندی گفت ترا تعلیم آن میکنم بشرط آنکه
مسلمان شوی و ترا نیز آزاد میگردانم قبول کردم و بدست او اسلام
آوردم پس شیخ گفت هرگاه از او مقاتله تو میکردم میگفتم بسم الله الرحمن
الرحیم و بعضی این حکایت را از عمرو بن معدیکرب نقل کرده اند و نیز در زهرة

مذکور است که چون زلیخا برگزیده ربا و عزیز مصر با کدبانو حضرت یوسف را
بخلوت برده هفت در را مقفل ساخت و از در لابه و چاپلوسی در آمده بلکه مجبور
بر دخت هر چند غنج و اهتمام ورزیده نخل ثبات حضرت یوسف از صرصر آن مزخرفات
نلرزیده و پای عفافش در گل مکر و حیلی که در آب کرده بود فرو نرفت آخر الامر دامان
عصمت از چنگ ابرام وی می کشید و رو بگریز نهاده و بهر دری که میرسید
بسم الله الرحمن الرحیم میگفت آن در بسته بروی او مفتوح میگردید الحاصل این کلام با
برکات سعادت فرجام مفتاح باب نجات است و مرقات ایوان علو درجات
قوت بازوی توانا است و سر انگشت پنجه مشکل گشای مومنان را در هر کردار
و گفتاری با آن تبرک جستن و دامان هر کاری را بزلال میمنت آن از دنس
شامت شستن بغایت ضرور است خصوصا در اموری که بخصوص آنها نیز در
احادیث و اخبار از ائمه اطهار ماثور است از الجمله در کتاب عین الحیوة الفقیه آمده
خوانسالار موائد فوائد دنیا و دین حضرت سید المرسلین صلعم منقولست که حاصل حدیث
آن اینست که چون خوان و طعام گذاشته شود چهار فرشته بر گرد آن در آیند پس
چون بنده گوید بسم الله آن فرشتگان بشیطان گویند بیرون رو ای فاسق که
ترا بر ایشان دستی نیست پس چون از طعام خوردن فارغ شوند و گویند
الحمد لله ملائکه گویند اینجماعت قومی اند که خدا تعالی نعمت با ایشان داده پس شکر
خداوند خود را ادا نمودند و اگر بسم الله نگفتند فرشتگان بشیطان گویند بیا ای

قومی اند که خدا تعالی با ایشان نعمت داده پس خداوند خود را فراموش کردند
و در جامع الاخبار آورده که آنحضرت اقدس نبوی پرسیدند که آیا شیطان
با آنها اکل میکند فرمود والذی هر مائده که بسم الله بر آن گفته نشود شیطان با ایشان
یعنی با خورندگان آن اکل میکند و خدا تعالی برکت را از آن مائده بر میدارد و روایت
اند که شیطان فربهی با شیطان لاغری ملاقات کرده پرسید که چرا چنین
نزار و نزاری گفت بر مردی موکلم که چون بخانه خود داخل میشود می گوید بسم الله
الرحمن الرحیم و چون بیرون می آید می گوید بسم الله و چون میخورد می گوید بسم الله
و چون می آشامد می گوید بسم الله از این جهت همیشه از او گریزانم سبب فربهی
تو چیست گفت من بر مردی موکلم که چون داخل خانه میشود از خدا غافل میباشد و بسم الله
نمیگوید و من در جمیع احوال با او شریک میگردم و چون جا را بر گردن او سوار
میشوم و در کتاب شریف فقیه از طیب مطلب و نسخه صحیحه از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ضمنت لمن سمّی علی طعامه ان لایشتکی منه
اینکه من ضامنم از برای کسی که وقت طعام خوردن بسم الله گوید اینکه کوفت
و رنجی از آن نکشد ابن الکوا گفت یا امیر المؤمنین دیشب طعام خوردم و
بسم الله گفتم و مرا اذیت کرد آنحضرت فرمودند که چند رنگ طعام خورده و بر بعضی
نام خدا برده و بر بعضی نبرده ای الکوا در همان کتاب مرویست که هر که
فراموش کند که بر سر اول ما از طعام بسم الله گوید باید که بگوید بسم الله علی اوله

واخره و غیر و رقعیة از قهر سپهر منور ی جناب مستطاب جعفری علیه السلام ماثور است
که اما الحمد فقط قولک اذا لم آکل طعاما الا قلت بسم الله و لم افرغ من طعام الا قلت الحمد لله
حاصل اینکه لحمد و امتلا نشدم من هرگز و این از جهت که ابتدا بخوردن طعامی نکردم
مگر اینکه گفته ام بسم الله و فارغ از خوردن طعامی نشده ام مگر اینکه گفته ام الحمد لله و دیگر از
الجمله وقت جماع است و در کتاب شریف کافی از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که اذا اتی احدکم اهله فلم یذکر الله عند الجماع و کان منه ولد و ذلک شرک
شیطان و یعرف ذلک بحبنا و بغضنا حاصل معنی اینکه چون یکی از شما جماع اهل خود رود
و بسم الله نگوید و در وقت جماع مشارکت میکند با او شیطان و این فرزند
از نطفه هر دو متولد می گردد و نشان اینکه شیطان در آن شریک بوده یا نبوده است
دوستی و دشمنی ما اهل بیت است الحاصل از این قبیل اخبار و آثار در ترغیب
بگفتن بسمله در عموم کارها و در خصوص بعضی بسیار وارد است و اینها دیگر
در اینمقام بتفصیل جمیع آنها سالک نخامه را چون از طی طریق اصل مطلب باز میداشت
از آن در گذشتیم که هر یک را بمقام مناسب آن گذاشتیم اما فضل و ثواب تکرار
دیگر از سورهای قرآن که در نمازهای بعد از فاتحة الکتاب خوانده میشود و منهم قرائت
پوشیده نیست که حدیث و روایت در فضل تلاوت هر یک از سور قرآن
از اهل بیت عصمت ماثور است و در کتب مبسوطه مذکور است و اینمقام چون
گنجایش ایراد آن ندارد و بذکر سوره شریفه توحید و سوره مبارکه قدر که در نماز

یومیه غیر اینکه استثنا شده و قرائت آنها افضل شمرده اند اکتفا نمائیم در
فضل این دو سوره و همین بس که حضرت سید انبیا در راکب براق بوده وقت
سبحان الذی اسری بعبده لیلا در شبی که بعالم بالا عروج نموده و از
زینه پایه طبقات سموات بایوان کرامت نیستان ثم دنا فتدلی صعود
فرمود و در آن مقام قرب و اعلا بفرمان خداوند خود عز و علا نماز
گذارد و در آن نماز بقرائت این دو سوره مامور گردید چنانکه در باب نجاح
کتاب صلوة کافی در حدیث طویل مفصلا مذکور است و در کتاب شریف
تهذیب از ابن راشد بهمین مضمون مرویست که بحضرت ابی الحسن علیه السلام
گفتم که فدائی تو گردم تو بمحمد بن فرج نوشته بودی او را تعلیم فرموده که افضل
آنچه در نمازهای مفروضه خوانده میشود انا انزلناه و قل هو الله احد است
و سینه ام تنگ میشود بخواندن آنها در نماز صبح یعنی طبع من راضی نمیشود که بانها
اکتفا نمایم آنحضرت بهمین مضمون فرمودند که باید سینه تو تنگ نشود بآنها
یعنی از قرائت آنها والله بخدا قسم که فضل در این دو سوره
است و در فضیلت سوره توحید کتاب ابن بابویه رحمه الله مذکور است که حاصل
آن اینست که جناب اقدس نبوی فوجی از اسپاه لشکر کرده و حضرت ولایت
پناه را بجای امیر آن نموده بعد از مراجعت از کیفیت سلوک آن امیر از ایشان استخبار
فرمود و گفتند همه چیز او خیر و نیکو بود بجز اینکه در همه نمازها که با او میکردیم

قل هو الله میخواند یعنی بهمان اکتفا می نمود و بجای آن سوره دیگر قرائت نمی نمود
حضرت سید انام از آن امام همام سبب آن را استعلام کرده فرمودند
که جهت آن است که این سوره را دوست میدارم حضرت سید عالم صلی الله علیه
و آله فرمودند که تا اینجا حتی اینکه الله عز و جل دوست داشتی از این تا
اینکه خدای عز و جل ترا دوست داشت و در عدة الداعی از حضرت صادق
منقولست که من مضی له یوم واحد و لم یصل فیه بقل هو الله احد قیل له یوم القیمة
یا عبد الله لست من المصلین حاصل معنی اینکه کسی که بگذرد بر او یک روز و در آن نماز
بقل هو الله احد نکند روز قیامت او را گویند که ای بنده خدا تو از جمله نماز
گذاران نیستی و هم از آن امام وحید در کتاب توحید مرویست که من قرأ قل هو الله
احد مرة واحدة فکانما قرأ ثلث القرآن و ثلث التوریة و ثلث الانجیل و ثلث الزبور
حاصل اینکه هر کس سوره قل هو الله احد را یکبار قرائت کند چنان است که ثلث
قرآن و ثلث توریة و ثلث انجیل و ثلث زبور را قرائت کرده باشد و هم
در آن کتاب شریف مذکور است روایتی که مفاد آن اینست که چون سعد بن
معاذ وفات یافت حضرت اشرف کاینات صلعم بر او نماز گذارده همین مضمون
او را فرمودند که هر آینه بتحقیق که آمدند از ملایکه برای نماز سعد هفتاد هزار ملک و
در میان ایشان بود جبرئیل علیه السلام نماز میگذاردند بر او پس گفتم یا جبرئیل بچه چیز سعد
شایسته این شد که شما بر او نماز گذارید گفت بخواندن قل هو الله احد ایستاده

ولنشـ

و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و آمدن و در مجمع البیان از ابی بن کعب مرویست
که هر که این سوره را قرائت کند چنان است که ثلث قرآن را قرائت کرده باشد
و عطا کرده شود از اجر و حسنه بعدد آن کسانی که ایمان آورده اند بخدا
و فرشتگان او و کتابهای او و پیغمبران او و روز آخر یعنی روز قیامت
و هم در مجمع البیان از حضرت سید عالمیان منقولست که ایعجز احدکم ان
یقرأ ثلث القرآن فی لیلة حاصل اینکه آیا نمیتواند احدی از شما اینکه قرائت کند
ثلث قرآن را در شبی ابوذر که راوی این حدیث است گوید گفتم یا رسول الله
من یطیق ذلک یعنی که طاقت این دارد که در یک شب ثلث قرآن را خواند
آنحضرت فرمودند اقرأوا قل هو الله یعنی خواندن قل هو الله بمنزله ثلث قرآن
است و در کتاب توحید از حضرت رسالت پناه مرویست که من قرأ قل هو الله احد
حین یأخذ مضجعه غفر الله عز و جل له ذنوب خمسین سنة یعنی هر که سوره قل الله احد را
بخواند وقتی که جا می گیرد در خوابگاه خود بیامرزد خدای عز و جل برای او گناهان
پنجاه ساله او را و در عدة الداعی از والاجناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که من قرأ قل هو الله احد حین یأخذ مضجعه وکل الله به خمسین الف
ملک یحرسونه لیلته یعنی هر که خواند سوره قل الله احد را در وقتی که جای میگیرد در
خوابگاه خود موکل گرداند خدا پنجاه هزار فرشته که پاسبانی او کنند آنشب
در کتاب شریف کافی از شیخ کرام حضرت ابا جعفر علیه السلام مرویست

احد سوره قل هو الله احد را بخوانید

حدیثی که ما حصل معنی آن اینست که هر که قراءت کند سوره قل هو الله احد را
یکبار برکت نازل شود بر او و هر که قراءت کند آنرا دو بار برکت فرود آید
بر او و بر اهل او و بر همسایگان او و هر که خواند آنرا سه بار برکت فرود آید بر او و بر اهل
او و بر همسایگان او و هر که قراءت کند آنرا دوازده بار بنا کند خدای
تعالی برای او دوازده قصر در بهشت پس حفظه گویند ببرید
ما را بقصر فلان برادر ما که تماشای آنها کنیم و هر که بخواند آنرا
صد بار آمرزیده شود برای او گناهان بیست و پنجساله غیر خونها و مالها
یعنی گناهانی که خون ناحق کردن و مال مردم بردن از آن نباشد و هر که بخواند
آنرا چهار صد بار باشد او را اجر چهار صد شهید که همگی ایشان پی کشته و خون ایشان
ریخته شده باشد و هر که قراءت کند آنرا هزار بار در روزی یا شبی نمیرد
تا جای خود را در بهشت نه بیند یا برای او نه بینند و در تفسیر منهج الصادقین
از جناب اشرف نبوی مرویست که هر که قل هو الله احد خواند حق سبحانه و تعالی
بنظر رحمت در او نگرد و هیچ چیز از خدای تعالی طلب نکند الا آنکه بوی کرامت فرماید
و او را در حفظ و حمایت خود نگاه دارد و در همان تفسیر از همان آفتاب منیر
منقولست که از مردی شنید که قل هو الله احد قراءت میکرد فرمود واجب شد
گفتند یا رسول الله چه چیز واجب شد او را بهشت و در سبب نزول این سوره
نیز [illegible] مفسرین حکایات نقل نموده و طرفی بیان آن [illegible] مختلفند

(نموده و [illegible])

از انجمله

از انجمله آنکه عبدالله بن سلام که از مشاهیر یهود بود در مکه بحضرت مصطفی محمدی
شافع ذنوب و زلل و ناسخ ادیان و ملل صلعم آمد و آنحضرت فرمود که ترا
بخدا سوگند میدهم که آیا تو در توریه دیده که من رسول خدایم گفت وصف کن
برای ما خداوند ما را پس این سوره نازل شد و آنحضرت بر او خواند و از شنیدن
این نور اسلام بر دلش تافت و بحبل المتین سوره اخلاص از تیره چاه عذاب
خلاص یافت ولیکن دریافت این توفیق از همگنان نهان و گوهر ایمان
را در حقه ضمیر نهان میداشت تا بعد از هجرت اقدس اشرف نبوی بمدینه طیبه
عبدالله اظهار اسلام نموده پرده از روی کار خود برداشت و بعضی گفته اند
که جمعی از مشرکین بخدمت آن سلالهٔ دین آمده گفتند انسب لنا ربک
یعنی نسب و نژاد خداوند خود را برای ما بیان کن پس این سوره نزول یافت
و پرتو بیان او بر ساحت خداوندان عقل و شعور تافت و بعضی آورده
که عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه که دو مشرک بودند بخدمت آنحضرت
آمدند عامر گفت ای محمد بچه چیز دعوت می کنی فرمود الی الله یعنی شما را بسوی
خدائی که مستجمع جمیع صفات کمال است دعوت میکنم عامر گفت وصف کن او را
برای ما که آیا از طلاست یا از نقره یا از چوب پس این سوره فرود آمد و عامر بیان
قبول ننموده طریق ابا و امتناع پیمود خداوند قهار صاعقه فرستاد و او را
بسوخت و عامر گریزان شد کشته نیزه بر پهلوی او خورد و او نیز جان بداد

از آهن است م

٢٥٦

جهنم سپرد کس ندانست که این طعن از کجا باو رسید و این حکایت در بهجة
المناهج بنحوی مذکور است که مجمل و مفصل آن اینست که عامر بن الطفیل بعض
نزد حضرت خاتم النبیین آمده گفت اگر من بدین تو درآیم چه بهره که مرا
هست یعنی قوم و قبیله و تبعه من نیز بدین تو درآیند و اگر بدین تو در نیایم
ایشان نیز در نیایند آنحضرت فرمود اکنون مطلب تو چیست گفت مطلب آنست که
تو میکنم باین شرط که پادشاهی خیمه نشینان از من باشد و پادشاهی اهل قری و شهر
از تو آنحضرت فرمود که سلطنت بشرط نمیباشد گفت بعد از خود مرا خلیفه گردان
و بجای خود نشان فرمود بعد از من پیغمبری نباشد گفت مرا تفضیل نهی و بر دیگران
مزیت دهی فرمود نکنم و تمیز با ایشان برادر بعضی در مرتبه برابر باشی چون آن
نیکو باشد گفت پس مرا برادر سلمان و بلال و فلان و فلان میخواهی کرد فرمود
آری چون الجمع آزاده بقید بندگی وقتی اسیر و از مال دنیا بی نوا و فقیر
بودند در نظر آن بی بصیرت متحیر بغایت حقیر و بیقدر مینمودند از مساوات
ایشان عار داشته خشمناک گردید و آغاز تهدید نموده سوگند خورد که هرآینه
سوار چنین و چنین بر سر تو آورم و برخواست جبرئیل علیه السلام نزول کرد و از حضرت
رب العالمین و جبار سموات و ارضین پیغام آورد که برهر یکی از فرشته
بگمارم که در راه زنی کردن هر یکی یکساله راه و سطبری آن یکساله راه باشد و همه
ایشان را یک فرشته کفایه نماید و لیکن خدا تعالی خواهد که کثرت لشکر خود را

بایشان

بایشان نماید آن کافر عنید از آن تهدید شدید متعجب گردیده بیرون آمد اربد بن قیس که
با او دوست و صدیق و در طریق کفر و ضلال با آن لعین همنشین بود
خورده احوال پرسید عامر آنچه گذشته بود حکایت و آنچه شنیده بود
حکایه کرد اربد گفت چرا او را نکشتی گفت نتوانستم گفت برگردیم تا ما دو نفر او را
و اگر خواهی گردن وی زنم پس آن دو بدکیش بد اندیش مانند بخت خویش برگشته
بازآمدند تا بآن نزدیک رسیدند لولاک رفتند تا مانند خار بر بیخ و بنیاد آن گل
زحمت گردد کار جا گرفتند و آنحضرت دانست که بچه کار آمده اند و چه در خاطر
دارند و در آن حال فرشته آمده شکم اربد را افشرد و آن آغاز نمود چنانکه از دبر
بود که غایط از دهنش بر آید و بخود آن رنج و آزار آمد آن ملعون تا بکار چنان
خود در مانده ساخت که مطلب خود نتوانست بر و جهت و آن آهی دیگر
متوجه آن سرور گشته گفت ای محمد مرا ببیاری عظیم و لشکری بسیار تخویف کردی
ایشان چه کسانند فرمود لشکر پروردگار من و ایشان بیش از آنند که من بیان کنم گفت
مرا خبر ده که نام پروردگار تو چیست و چه میخورد و دوست او کیست و
و کی نشست و از کدام قبیله است پس سوره قل هو الله احد نازل شد و در آن
بیان کرد که دامان عز و جلال کبریائی از صمت اینگونه صفات که از خصائص
مخلوقات است منزه و مبرا است پس عامر او را اشاره بنماز کرد که بر خیز برویم
و چون برخواستند عامر پرسید که ترا چه بود گفت مرا افشاری و درد

ورشکم بهم رسید که نتوانستم دست بردارم و از بجماع و از مدینه بیرون
رفته صاحب خود بر وی بار شد و بخشم و اصل کرد دید غلام مغرور اجیر را مع خرجی کرده بود
بعلت طاعون مبتلا گشت و کسی او را نه خود و اطبا نشد او فکر ز آن مجدوم
از نبی مسئول لیس این آیه نازل شد که تو همه بجا آوردی انی فی المد و هو شدید
المحال اوا فضیلت سوره مبارکه قدر که در مجمع البیان از محیط معارف
و حقایق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام این مضمون منقولست که هر که
انا انزلناه را در فریضه از فرایض قرائت کند منادی از جانب جناب الهی
ندا نماید که یا عبد الله قد غفر لک ما مضی فاستانف العمل یعنی ای بنده خدا
بتحقیق که آمرزیده شد گناهان گذشته تو پس عمل را از سر گیر و هم در آن
کتاب از فخر سپهر احترام حضرت ابا جعفر علیه السلام روایه نموده که هر که
انا انزلنا را بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد در راه خدا یعنی جهاد و هر که
انا انزلناه را آهسته نماید مانند کسی که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا
و هر که آن را ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو کنند و نیز در تفسیر گو
از حضرت اقدس نبوی مرویست که هر که این سوره را بخواند چنان باشد که تمام ماه
رمضان روزه داشته و شب قدر را در عبادت احیا کرده باشد و در
مجموعة المرائی از اشرف خلایق صلعم منقولست که هر که قرائت کند این سوره را
هفت بار بعد از نماز صبح باز کرداند خدای تعالی از و اشرار آفتی و از بسیار بزرگ

اینسوره

اینسوره وجوه مختلفه ذکر نموده اند از انجمله اینکه حضرت سید عالم صلعم حدیث
کرد که در بنی اسرائیل عابدی بود که هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدا جهاد
نموده اصحاب تعجب کرده گفتند با این عمرهای کوتاه چنین دولتی چگونه
توانیم رسید حق تعالی این سوره فرو فرستاد و در آن فرمود که شب قدر
بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده یعنی برای کسی
که بخواند و آنرا بطاعت و بندگی دریابد و بعضی گفته اند که آن افضل عباد و
و اکمل عباد و حضرت صلی الله چهار عابد را نام بردند که ایشان هشتاد سال خدا را پرستیدند
طرفة العینی عصیان او نورزیدند و از یاد او غافل نگردیدند بجهت ذکر ما هو خیر
و بوشع اصحاب متعجب گشته این سوره نزول یافت و بیان شد که عبادت
شب قدر بهتر از عبادت هزار ماه ایشانست و بعضی گفته اند که در بنی اسرائیل
تا کسی هزار ماه عبادت نکردی او را عابد نخواندندی و حضرت رب العباد
این سوره را فرستاد و فرمود که عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است
و در آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام مذکور است آنچه حاصل مضمون
آن اینست که سید ولد آدم و سرور سید ابرار و لا آن عالم حضرت اقدس
نبوی صلعم در خواب دید که بوزینه چند بر منبر او بر می شدند چون جبرئیل علیه السلام نزول نمود
این واقعه را با و اعلام فرمود جبرئیل علیه السلام گفت آنها بنی امیه باشند
که بعد از تو بناحق بر منبر تو برآیند برسند که مدت ملک ایشان چند گاه

باشد گفت هزار ماه خاطر مبارک آن سالار دین از این خبر آزرده و غمگین
گشته حضرت رب الارباب جهت تسلی آن والا جناب سوره کوثر و قدر
فرو فرستاد و در آن خبر داد که شب قدر بهتر از هزار ماه ملک بنی امیه است
بامعنی که نزول ملایکه و روح در آن شب بر امام هر زمان و اعلام و اخبار او
بر جمیع ما یحتاج او و دهست تا سال دیگر چنانکه در کتب معتبره حدیث خصوصا
کافی تفصیل آن مذکور است و لیکن و شهری است که از پادشاهی هزار ماه
بنی امیه بهتر است مرویست که از مسلم مخالف و موافق حضرت جعفر صادق
پرسیدند که شما لیلة القدر را دانید فرمود لیلة القدر را از برای ما وضع
کرده اند آن شب ما بر تخت عظمت نشینیم و ارواح انبیاء و ملائکه
آیند و بر ما سلام کنند حق تعالی فرمود که اگرچه حجت یعنی امام زمان منزوی از
خلق باشد اما هر سال شبی کرامت کنم که آن شب بجاه و منصب متمکن باشند
از هزار ماه ملک بنی امیه مخفی نماناد که در فضل و شرف سوره توحید و سوره قدر
و ثواب قرائت آنها و فواید دنیویه که بر آن مترتب میشود اخبار و
احادیث بسیار است و جهت احتراز از تطویل بهمین قدر اختصار شد
دیگر از جمله افعال نماز رکوع است که معراج نماز را پایه متین است و جهت
الشرف بندگان را از رکن زلال تسبیح و تحمید من کلمس طاعت را از سبب رکنی
زنگ و لوث و انحنا فانه بنده در آن جمال حسن اعمال انمنز لطاق ابروی بنده

بر افکند

بسر افکند تا آن سر از سپهر فرخنده تا تواند سود و بچوگان چمیدن که قد در آن
گوی سعادت از میدان بنده تواند ربود و هنگام رکوع بدیده امید وار
چهره رستگاری خود در آئینه زانو توان دید و بدو تماشای قامت
در آن ارقام بسی از گناهان از جریده عمل بنده روسیاه حک تواند
گردید تیغ کجی است در معرکه جهاد اکبر بر فرق نفس اماره آخته با حسنات مراتب
خبوث را از زنگ معاصی و سیئات پرداخته در ثواب الاعمال از امام
همام و سرور کرام حضرت ابا جعفر علیه السلام منقولست که من اتم
رکوعه لم تدخله وحشة فی القبر حاصل مضمون آنکه هر که تمام کند رکوع خود را
یعنی حدود و آداب آن را بنحوی که در شرع انور مقرر و در کتب معتبره
محرر است بعمل آورد داخل نشود او را وحشتی در قبر یعنی روزی که از وطن
مالوف دنیا بیرون رفته بوحشت سرای گور روان میشود بیمار و مور در آن
در آن محنت خانه غربت اصلا وحشت نماید از جمله افعال نماز سجده است
که آن نیز رکنی است از ارکان نماز و بنده بآن در دنیا و عقبی سرافراز
ارجمند سری که از سجود معبود خود عز و علا همواره نور سعادت از
جبین تابد و زنده دل بی که از زمین پیشانی او درگاه جهان پناه گاه و
بیگاه جان تازه یابد سری که از سجده آن در سرمایه عزت ... و دیگر
سامان در صف بندگان کردن تواند کشید و دولی که از غبار آن

اشتان چهره بقبول منعفر و زرد میان رو با بچه رو سفید تواند کرد هر که
دانه صفه خاک نشین آن در نگرد کی سبز تواند کوهر جسم که مانند آب روان
درگاه بر خاک تذلل تغلطد از جویبار چیوت چگونه تواند گذشت نظم رخ که
اشتین منت خاک راه امروزش سیاه * سر که نبود که خاک آن درگاه خاکش بسر
در فضل سجود و همین بس که ابلیس مردود و مطرود از آن درگاه رفت فریاد
میکرد و خروش و واویلا می آورد چنانکه در اوایل این مجلس در ذیل حدیثی مذکور
شد که ان العبد اذا سجد فاطال السجود نادی ابلیس یا ویلاه اطاعوه وعصیت
وسجدوه وابیت حاصل آنکه بدرستی که بنده چون سجود کند و سجود را طول دهد
ابلیس فریاد بر آورد که ای وای این بندگان فرمان خداوند خود بردند
و من نافرمانی کردم و ایشان سجده او کردند و من ابا و امتناع نمودم و در ثواب
الاعمال از حضرت سید کمال حضرت اشرف نبوی صلعم منقولست که من سجد سجدة
حطت عنه خطیئة ورفعت له درجة یعنی آنکه هر یک سجده که کند فرو می آید از
گناهان بنده میکردد و برای او درجه و هم در آن کتاب از روات الاخبار مطالب ما
عبد الله علیه السلام مرویست که اقرب ما یکون العبد الی الله وهو ساجد یعنی حاصل
آنکه وقتی که بنده در آن نزدیکتر باشد وقتی است که در سجود باشد و در جامع
الاخبار از بهترین اخیار صلعم روایت نموده که ان الرجل لیصلی وخطایاه تهوی علیه
حتی تفرغ وقد تحاطت خطایاه حاصل معنی آنکه وقتی که بنده نماز می گذارد گناهان

او بر سر او گذاشته میشود و هر وقت که سجده میکند گناهان او فرو ریزد
بمیرد و تا وقتی که از نماز فارغ شود گناهان او فرو ریخته است و در بعضی
از کتب خبری مذکور است که حاصل معنی عبارت مبرا اما بشارت آن است
که چون روز قیامت شود حق تعالی خلایق را از قبور برانگیزد و فرشتگان
بر سر قبرهای مومنان آیند و سرهای ایشان را مسح کرده از خاک پاک نمایند
پس افشانده شود خاک از ایشان مگر آنچه که بر جبینها و مواضع سجود ایشان
مانده فرشتگان آن موضع را مسح کنند آن خاک زایل نگردد پس منادی
ندا کند که ای فرشتگان مس این خاک بر قبرهای ایشان نیست خاک محرابها و
سجده گاههای ایشان است نه غیر آن واگذارید اثر از ایشان تا از صراط
عبور کنند و داخل بهشت گردند تا هر که بسوی ایشان نگرد بداند که ایشان
خدمتگذاران و عبادت کنندگان من بوده اند و امری که سجود را باعث
فضل اقرب و ثواب و ترتیب و زین است سجده کردن بر خاک پاک حضرت
امام حسین علیه السلام است چنانکه در فقیه از امام ناطق صادق منقولست که السجود
علی طین قبر الحسین ینور الی الارضین السبعة حاصل آنکه سجده کردن بر گل
مرقد منور حضرت امام حسین تا هفت طبقه زمین را منور میکرداند و معاویة
بن عمار روایت کرده که حضرت ابا عبد الله کیسه زردی داشت و در آن
تربت حضرت امام حسین بود چون وقت نماز میشد از آن بر سجاده خود

مهر کجیت و در آن سجده می نمود و میفرمود که السجود علی تربة ابی عبد الله تخرق
الحجب السبع یعنی سجود بر تربت حسین ع شکافد هفت پرده را محتمل است که مراد
هفت طبقهٔ زمین باشد بر طبق حدیث سابق و نیز محتمل است که مراد طبقات
آسمان باشد یا بمعنی که این سجده از غایت فضل و شرف بعالم بالا صعود می کند
چنانکه از هفت طبقهٔ آسمان در می گذرد دیگر از جملهٔ افعال نماز قنوت است که بنده
در آن بعرض مطالب دو جهان خود میپردازد و دو دست عجز و نیاز بدامن فضل
و رحمت کریم بنده نواز می یازد و زبان که در آن معذرت خطا جنباند باب مغفرت را
مفتاح است و دو کف که بنیت عطا بر داشته شود ظرف دعا را از جنات
از شجر دعا ثمر مدعا بدو دست قنوت توان چید و از بستان مطلب سبز مطلب
بخشش ولیکن در آن توان بکمند آب اشکی که از بیم گناه کاری از دیدگان
جاری کند چه تخمهای امل که در زیر زمین عمل سبز میتوان ساخت و باتش سوز
و زاری که از اندیشهٔ آتش غضب جباری در کانون سینه افروزد چه قدر
گناه و نافرمانها که در بوتهٔ نیستی میتوان گداخت در ثواب الاعمال از حضرت امام
و سالار لشکر کش دعا ع مرویست که اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة
يوم القيمة في الموقف محصل معنی اینکه قنوتش در دنیا درازتر باشد راحتش
روز قیامت در مقامی که خلایق برای حساب می ایستند درازتر و بیشتر
خواهد بود دیگر از افعال نماز تشهد و سلام است و در ثواب آنها حدیثی مخصوص ظهر

اشعار انگره

دردیافت

و روایتی علیحده بنظر فقیر نرسیده لیکن در فضل و ثواب مطلق کلمهٔ طیبه
شهادت و صلوات که تشهد مشتمل است بر آنها اخبار و آثار بسیار است
و ذکر آنها چون مجلس چهارم اینست خاتمهٔ مقام و ان انسب در مقام ذکر آن
در نمی آید و باینجا وعده می نماید و مخفی نماناد که فضل و ثواب افعال نماز که بعضی از آن
جداگانه مرقوم خامهٔ سخن پرداز شد جمع است در حدیثی که از قدر نمای نقاب
طاعات و چهره گشای عرایس حسنات حضرت اقدس نبوی ص ماثور و در فقیه
مذکور است و حاصل مضمون آن اینست که چون بنده بنماز برخیزد ولی گوید
الله اکبر بیرون آید از گناهانش همچون روزی که نو مادر او را زاییده باشد
و چون گوید اعوذ بالله من الشيطان الرجيم نویسد خدا تعالی بر هر موی عبادت
سالی و چون قراءت سورهٔ فاتحة الکتاب نماید چنان باشد که حج و عمره کرده
باشد و چون رکوع کند چنان باشد که بوزن خود طلای احمر صدقه کرده باشد
و چون گوید سبحان ربی العظیم و بحمده چنان باشد که هر کتاب که از آسمان
نازل گشته قراءت نموده باشد و چون گوید سمع الله لمن حمده نظر کند خدا تعالی
بسوی او برحمت و چون سجده نماید عطا کند او را خدا تعالی بعدد شیاطین
و جنیان حسنات و چون گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده چنان باشد که صد
هزار بنده آزاد کرده باشد و چون تشهد کند و سلام دهد و از نماز فارغ
فارغ کرده گشوده شود برای او درهای بهشت که از هر کدام در که خواهد داخل

کرد و الحاصل از اینگونه اخبار و آثار ولارای شوق افزای در احادیث معتبره
خازنان گنجینه علم هدی فراوان و آنچه سمت تحریر یافت بعضی از آن است
سعادتمند بنده که مرغ روحش در هوای ادراک این فضل و ثوابهای بی پایان
پیوسته در طیران و آب چنین فیضهای سحاب در گلشن زندگانیش روز و شب
در جریان باشد

فصل چهارم در بیان فضیلت نماز جماعت

بر ارباب فهم و شعور مخفی و
مستور نیست که بنده را از ادای نماز امتثال فرمان و طلب بخشایش و عفو است
و پر ظاهر است که چون جماعتی برای سؤال حاجتی متفق در سرای کریمی روی
و بهیئت اجتماعی زبان سؤال گشایند و طالب آن مدعا شوند هر چند که بعضی
یا کل ایشان از غایت بیقدری و بی اعتباری و نه شایسته التفات و جای بخشیدن
باشند بسیار مستبعد می نماید که آن کریم که با وجود قدرت و مکنت اصلا
در قضای آن حاجت کوتاهی و آن جماعت را از نیل مقصود و از در خانه
خود نومید بر همین قیاس هر گاه جمعی از بندگان عاصی جهت طلب آمرزش معاصی
در درگاه پادشاه صاحب کرمی که جود و عطای عالمیان از محیط فضل
و احسان او نمی است اجتماع نمایند و جمیع در آن دربار بتضرع و زاری و استغفار
زبان بطلب مغفرت از حضرت باری گشایند حاشا که رحمت خود را از ایشان
دریغ دارد و دست رد بر سینه طاعت و دعای ایشان گذارد و نیز هر گاه
هدیه چند جهت بزرگی برند هر چند که بعضی از آن معیوب و نظر قبول را نه در خور باشند در میان

هدایا و بکرم قبول می پذیرد همچنین نمازها و اعمال ناقصی که سزای آنست که بر سر
زنند چون در میان نمازهای کاملان و اعمال شایسته نزدیکان
بدرگاه جناب صمدی رود امید است که آن نیز در اعداد آنها مقبول
و بمرتبه امتحان موصول گردد و نیز چنانکه زر کم سکه یا کم عیار در میان زر
بسیار خرج میشود و شناسنده آن هر چند این مضایقه در آن نمی نماید چه
که نقد کم عیار کردار ما نیز چون در نقود عملهای خالص درج شود و در بازار
قیامت در شمار آنها خرج گردد و چنانکه آبهای ضعیف باریک از قلت
جریان بجائی نمیرسد و حاصلی چنان از آنها بعمل نمی آید و چون بهم ضم
شوند پر زور و کشت زارها از آن سیراب و معمور می گردد همچنین طاعتهای ناقص
نیز در گذارش اعمال که از غایت نارسائی بسر منزل قبول نمی رسند از آن آبیاری و ضم
اثمار رستگاری میتواند رسید گردید مجملا اجتماع مؤمنان از فضیله
نماز و استجابت دعا دخلی عظیم است و در آئین شریف غرا ترغیب
بر آن و مبالغه کرده اند و در آن بسیار وارد و دیافته است قال الله تبارک
و تعالی فی سوره البقره و اقیموا الصلوه و آتوا الزکوه و ارکعوا مع الراکعین یعنی برپا
دارید نماز را و بدهید زکوه را و رکوع کنید با رکوع کنندگان
بنا بر تفسیر مشهور مراد نماز جماعت است و از مقتدای خاص و عام حضرت سید انام
در کتاب شریف کافی منقول است که من صلی الخمس فی جماعه فظنوا به خیرا

[illegible]

یعنی کسی که نمازهای پنجگانه را در جماعت گذارد پس ظن خیر و نیکوئی باو برید و در
فقیه بجای خیر اکل خیر است یعنی ظن نما بید باو و هر چیز را و نیز در کافی از امام
همام ابی جعفر علیه السلام مرویست که فضل صلوة الجماعة علی صلوة الرجل فرداً خمس
وعشرون درجة فی الجنة حاصل مضمون اینکه فضل و زیادتی نماز جماعت بر نماز
بتنهائی بیست و پنج درجه است در بهشت و در تهذیب الاخبار از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام بدینگونه ماثور است که الصلوة فی جماعة تفضل علی
کل صلوة الفرد باربع وعشرین درجة تکون خمس وعشرین صلوة حاصل معنی اینکه
نماز در جماعت فضل و زیادتی دارد بر هر نماز که بتنهائی گذارده شود به بیست و
چهار درجه پس بیست و پنج نماز میشود و سلطان ممالک رسالت و آتش زن
دودمان ضلالت صلعم از بسکه اهتمام درین باب داشتند و همت
بر اجتماع مسلمین جهة نماز می گماشتند بقومی گفتند لتحضرن المسجد او لاحرقن
علیکم مساکنکم الحدیث در کتاب شریف فقیه است محصل معنی آن اینست
که هر آینه حاضر میشوید البته در مسجد یا هر آینه خانهای شما را که در آن بوده
اید میسوزانم البته و چنانچه گراوم حضرت ابی جعفر از غایت تاکید و
اهتمام درین امر سعادت فرجام فرموده که لا صلوة لمن لا یشهد الصلوة من جیران
المسجد الا مریض او مشغول الحدیث نیز در فقیه است و محصل آن اینست
که مقبول نیست نماز کسی که حاضر نشود نماز از همسایگان مسجد یعنی نماز جماعت

مگر کسی که بشغلی گرفتار باشد و در فقیه و تهذیب هر دو این مضمون مذکور است
که آفتاب مشرق هدی حضرت رسول خدا صلعم از نماز صبح پرداخت و روی
انورش چون آفتاب تو توجه بجانب اصحاب آورد پس جمعی از مردم را
نام برده پرسید که ایشان بنماز حاضر شده بودند گفتند
نه فرمود یا رسول الله فرمود که آیا ایشان غایب اند یعنی بسفری و بجائی
رفته اند گفتند نه فرمود اما انه لیس من صلوة اشد علی المنافقین من هذه الصلوة
والعشاء و لو علموا ای فضل فیهما لاتوهما و لو حبوا حاصل اینکه بدرستی
که نیست هیچ نمازی دشوارتر بر منافقان از این نماز و نماز خفتن و اگر
میدانستند که چه فضل درین دو نماز است یعنی بجماعت گذاردن اینها را
چه قدر ثواب دارد هر آینه می آمدند باین دو نماز اگرچه بعنوان خزیدن
بسرین و کشیدن خود بر زمین بود و در تهذیب از محمد بن عماره روایت
شده که گفت بخدمت ابی الحسن علیه السلام یعنی عالم یا ماضی امام
رضا علیه السلام فرستاده سؤال نمودم از مردی که نماز واجبی را بتنهائی
در مسجد کوفه میگذارد و این افضلست یا اینکه نماز خود را بجماعت گذارد
یعنی در جای دیگر فرمودند که نماز بجماعت افضلست و در جامع الاخبار
از سید مختار صلعم منقولست که صفوف امتی کصفوف الملائکة فی السماء
والرکعة فی الجماعة اربع وعشرون رکعة کل رکعة احب الی الله من عبادة اربعین سنة

حاصل آنکه صفهای امت من یعنی در نماز جماعت بقرینه ما بعد چون صفهای
فرشتگان در آسمان است و تکبیر که در جمعیت و چهار رکعت است هر رکعتی محبوب
تر و خوشتر است پیش خدا تعالی از عبادت چهل سال و هم در آن کتاب از آن
والا جناب مرویست که التکبیرة الاولی مع الامام خیر من الدنیا و ما فیها
یعنی تکبیر اول نماز با امام بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و نیز
در آن کتاب آورده که آن برگزیده بجون بعثمان بن مظعون خطاب
نموده با این مضمون ادا فرمودند که هر که نماز صبح را در جماعت گذارد
و بعد از آن نشسته ذکر خدا میکرده باشد تا آفتاب طلوع نماید او را
در فردوس هفتاد درجه باشد ما بین هر دو درجه آنقدر که اسب تیز جاری
بدو هفتاد سال بدود و هر که نماز ظهر را در جماعت گذارد او را در جنات عدن
پنجاه درجه باشد دوری میانه هر دو درجه بقدر دویدن اسب باشد پنجاه سال
و هر که نماز عصر را در جماعت گذارد باشد او را مثل اجر آزاد کردن
هشت نفر از اولاد اسمعیل علیه السلام که یک صاحب خانه باشد یعنی اهل
و عیال او بجهه و لحقه داشته و هر که نماز شام را بجماعه گذارد باشد
او را مثل حج مبروری و عمره مقبوله و هر که نماز خفتن را در جماعت گذارد
چنان باشد که شب قدر را احیا کرده باشد و این حدیث شریف
در امالی شیخ صدوق رحمه الله نیز مذکور است که از اوضاع نماز جماعت

فی نماز

ارجمند

چندین

از جهت مشابهت باحوال روز قیامت است و زیرک متبصر از مشاهده
این آن پند می تواند گرفت و دل افسرده بمرگ غفلت مرده را از
نام آن فی الجمله زنده می تواند کرد چنانچه از جمله چون بانگ اذان بشنود
یاد نفخه اولی نماید و چون صدای اقامت برآید نفخه ثانیه بگوش هوش استماع
فرماید یا از این هر دو ندا ندای روز قیامت را بخاطر رساند که منادی
الهی در آن روز بر روح بگوش مردگان خواهد رسانید چنانکه در سوره
ق آیه زاهره تکاف و استمع یوم ینادِ المنادِ من مکان قریب
بر آن ناطق است و گفته اند این منادی در آن روز اسرافیل خواهد
بود که بر صخره بیت المقدس ایستاده بر گوش نهاده گوید ایتها العظام
البالیة و الاوصال المنقطعة و اللحوم المتمزقة و الشعور المتفرقة ان الله
یأمرکن ان تجتمعن لفصل القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده و ای
پیوندهای از هم بریده و ای گوشتهای از هم دریده و ای موهای
پراکنده بدرستی که الله تعالی میفرماید شما را اینکه فراهم آیید برای
قطع و فصل حکم و دیوان و بعضی گفته اند این منادی جبرئیل خواهد
بود و چون مردمان از خانه‌های خود متوجه نماز گاه شوند یاد کنند
وقتی را که خلایق از قبور بعرصه یوم النشور روند که و نفخ فی الصور فاذا هم
من الاجداث الی ربهم ینسلون و چون همگان در نماز گاه مجتمع و حاضر گردند

٢٧٢

بخاطر رسانند وقتی را که جمیع از خدای خود جمع گشته حاضر خواهند کرد بدلیل آن
کل لما جمیع لدینا محضرون وچون قیام نماز را در پیش و ماموبین را در قفا مشاهده
نماید یاد کند از روزی که هر قومی را به پیشوای خود از ائمه ضلال و هدی بعرصه
جزا خوانند که یوم ندعوا کل اناس بامامهم و بر پا ایستاده منتظر باشند که یوم یقوم
الناس لرب العالمین وچون مردمان دستها بر داشته تکبیر گویند و شروع
در قراءت شوند متذکر گردد روزی را که بندگان دستها بر گرفته نامهای خود
شنانند و اعمال پر ملامت سراسر نداشته خود را عرق خجلت فشانند و آه حسرت
کشان برخوانند که اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا وچون مومنان را
صف صف بر پا و همگی را خاموش و متیماز را بقراءت گویا بینند تامل نماید
در روزی که روح و فرشتگان صف صف ایستاده سخن نگویند مگر کسی که از جانب
خداوند ماذون و قولش بصواب مقرون باشد که یوم یقوم الروح والملائکة
صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا وچون برکوع روند
بخاطر گذرانند روزی را که خلایق خاضع و ذلیل باشند نزد خداوند جلیل
که وعنت الوجوه للحی القیوم وچون سجود کنند بیاد آورد روزی را
که مردمان از هول و شدت آن بسجده در افتند یا تارکان سجود را بسجود خوانند
که یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود وچون بتشهد و سلام نشینند تفکر
نماید در روزی که طوایف ناس از غایت خوف و هراس بزانو در آیند

کردنی

که و تری کل امة جاثیة الی حاصل عاقل هوشیار را از حضور بجماعت و نماز در اضاع
آن تنبیهی عظیم جامع میتواند شد که در عرصه زهره کند از هوش برود از محشر بمرتبه
نجات و وصیله علو درجات گردد و تنبیه بر خداوندان افهام و عقول
مخفی و مجهول نماند که آنچه از فضل و ثواب نماز بتقریر خامه سخن پرداز بسمت
بیان پذیرفت و از آثار و اخبار صدق آثار وارده در آن در لباس تبیین
دلنشین این اوراق گل شگفت وقتی بر آن مترتب میگردد که ادای وجود
آن بر وجه تمام و ارکان و قواعد آن از روی اهتمام بنحوی که حضرت شارع
امر نموده و طریق ادای آن را بشعاع آیات و مصابیح اخبار تبیین فرموده
گذارده شود که اگر چنین نباشد بلکه در قیام و قعود آن ایستادگی که
باید بکار نبرد و از رکوع و سجودش غیر [illegible] بعمل نیاورد و ادای
قراءتش خالی از ترتیل و بنای قواعدش همواره بر تعجیل مواضع وقوفش
از رعایت خارج و ادای حروفش نه از مخارج نه در میان رکوع و
سجودش فاصله قیامی و نه در مابین دو سجده اش طمانینه و آرامی نظم حروف
تسبیحاتش از هم ریخته و جهر و اخفات قراءتش بهم آمیخته ذکر رکوعش
بذکر سجود دلبسته و ذکر سجودش بقراءت رکعه دیگر پیوسته قصر و اتمامش
خراب کرده سیلاب شتاب و بنیان ارکانش سرنگون ساخته زلزله [illegible]
و اضطراب اولش بر ثانی [illegible] از تقدم نماز و خاک سجده کاهش حسرت کش [illegible]

شبانه نیک هست که هر نماز چنین از ثوابهای مذکوره بهره نخواهد داشت
و در درگاه الهی جز دست رد بر آن نخواهند گذاشت چنانکه در کتب معتبره
فقیه از افضل تبارک مهروری جناب سلطان جعفری منقولست که ان العبد
اذا صلی الصلوة فی وقتها وحافظ علیها ارتفعت بیضاء نقیة تقول حفظتنی
حفظک الله واذا لم یصلها لوقتها ولم یحافظ علیها رجعت الیها سوداء
مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله محصل معنی آنکه بدرستی که چون بنده نماز
در وقتش گذارد و حفظ آن کرده با آداب و شروط بجا آورد و بلند شود
و بعالم بالا رود و آن نماز روشن و پاکیزه گوید حفظ کردی مرا حفظ کند
خدای ترا و چون آنرا در وقتش نگذارد و طریق ادای آنرا بشروط و حدود
مقرره بتمام نیاورد آن نماز برود سیاه و تاریک گردد و گوید ضایع کردی مرا
خدای ضایع کند ترا و در کافی از سید سرور و امام رهبر حضرت ابا جعفر
مرویست روایتی که خلاصه مضمون آن اینست که وقتی رسول خدا صلی الله علیه
و آله در مسجد نشسته بود مردی داخل شده نماز ایستاد و رکوع و سجود آنرا تمام
نکرد آنحضرت فرمود نقر کنقر الغراب لئن مات هذا وهکذا صلوته لیموتن
علی غیر دینی حاصل آنکه آنجهان شرف و سعادت سجود آن بیگانه راه
و رسم عبادات را از غایت سرعت و شتاب بدانه برچیدن غراب تشبیه
نموده فرمودند که سجود این مرد دانه برچیدنست چون دانه برچیدن کلاغ

هر آینه میرد و اگر این نمازش اینچنین باشد هر آینه بمیرد و البته بر غیر دین من
و نیز در کافی از همان امام همام روایت نموده که فرمود و لا تتهاون
بصلوتک فان النبی صلعم قال عند موته لیس منی من استخف بصلوته
لیس منی من شرب مسکرا لا یرد علی الحوض لا والله حاصل معنی آنکه
تهاون و سهل انگاری مکن بنماز بدرستی که پیغمبر منقولست در وقت
وفات فرموده که نیست کسی از من که سبک گیرد و سهل شمارد
نماز خود را و نیست کسی که آشامد چیزی را که مست کننده باشد
درو و نمیکند بر من یعنی نزد من نمی آید در کنار حوض کوثر نه بخدا قسم
و در فقیه چنین است که لیس منی من استخف بصلوته لا یرد علی الحوض لا والله
لیس منی من شرب آه و در همان کتاب هدایة اثر از ابو الحسن یا اول یعنی
یعنی حضرت علی ابن موسی علیهما السلام مأثور است که ان ابی لما حضره موسی بن جعفر
الوفات قال لی یا بنی انه لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلوة محصل
آنکه پدرم در وقت وفات پس گفت که ای پسر بدرستی که نمیرسد شفاعت ما
بآنکس او نمی باید کسی که سبک و سهل گیرد نماز را یعنی در رعایت آداب آن
اهتمامی ننماید و هم در آن کتاب با برکات از حضرت سید کائنات
صلی الله علیه و آله منقولست که لا یزال الشیطان ذعرا من المؤمن ما حافظ
علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرأ علیه فادخله فی العظائم محصل آنکه همیشه

شیطان خایف و هراسان است از مؤمن چندانکه محافظت نماید بر نمازهای
پنجگانه پس چون ضایع و تباه کرد انها را شیطان بر او جرأت و دلیر میشود و او را
در گناهان بزرگ می افکند و نیز در آن کتاب شریف اشباه از حضرت
مقدس ابا عبد الله علیه السلام که اذا قام العبد بالصلوة فخفف صلوته
قال الله تبارک و تعالی لملائکته اما ترون الی عبدی کانه یری ان قضاء
حوائجه بغیری حاصل مضمون اینکه چون بنده بنماز ایستد و نماز خود را تخفیف دهد
الله تبارک و تعالی بفرشتگان خود گوید که نظر نمیکنید بسوی بنده من گویا که گمان
می بیند که بتحقیق روا شدن حاجتهای او بدست غیر منست و هم در آن کتاب
صدق آثار از حضرت سید ابرار منقولست که لکل شیء وجه و وجه دینکم
الصلوة فلا یشینن احدکم وجه دینه یعنی هر چیزی را رو است و روی دین شما نماز است
پس باید که زشت نسازد البته احدی از شما روی دین خود را و در جامع الاخبار
از حضرت سید اخیار روایت شده که خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
کرده فرمودند که یا علی ان اخبث الناس سرقة من سرق من صلوته یعنی زشت
ترین و پلیدترین دزدان مردمان کسی است که از نماز خود دزدد و از امیر
المؤمنین علیه السلام پرسیدند که دزدی نماز چگونه است فرمودند که الذی لا یتم
رکوعه و سجوده فهو سارق صلوته محجوب عند الله فی دینه حاصل اینکه کسی که
تمام بجا نیاورد رکوع و سجودش را او دزد نماز خودست در پیش خدا تعالی

و نیش باطل و از لوح اعتبار زایل است و منقولست از حضرت اقدس
نبوی که شخصی را دید که وقت غروب آفتاب نماز عصر میگذارد و فرمود
تلک صلوة المنافقین یعنی چنین نماز نماز منافقان است و در کتاب
شریف کافی از حماد بن عیسی که از ثقات شیعه بود و سعادت خدمت
سه امام را ادراک نموده منقولست که روزی حضرت ابی عبد الله علیه السلام
بمن گفت اتحسن ان تصلی یا حماد یعنی آیا نماز خود را خوب می گذاری
و معرفت بآداب آن داری گفتم یا سیدی من کتاب حریز یعنی حریز بن
عبد الله سجستانی را که در آداب نماز است حفظ می کنم یعنی تتبع آن
میکنم و بخاطر میگیرم چون نماز را خوب نگذارم و آداب از اندام
آنحضرت فرمودند لا علیک قم فصل یعنی باکی بر تو نیست و زیانی ندارد
برخیز و نماز کن یعنی در حضور من تا من ببینم حماد گفت پس خواستم در
پیش آنحضرت و رو بقبله کرده تکبیر افتتاح گفتم و رکوع و سجود کردم پس آنحضرت
فرمودند یا حماد لا تحسن ان تصلی یعنی خوب نمیگذاری نماز را ما اقبح
بالرجل منکم ان یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فما یقیم صلوة واحدة
بحدودها تامة حاصل اینکه قبیح است بمردی از شما که شصت یا هفتاد سال
بر او آید و یک نماز با حدود و آداب آن بر وجه تمام اقامت ننماید
حماد گفت پس مرا از آن مقال در نفس ذلت و انفعال بهم رسید

گفتم فدای تو گردم بیاموز مرا نماز پس آنحضرت برخواسته رو بقبله ایستاد و خود را
راست ساخت و هر دو دست خود را بر روی رانهای خود انداخت
انگشتان دست خود را بهم چسبانیده و قدمهای خود را بفاصله سه انگشت
گشاده از هم جدا کرده بود و انگشتان پاهای خود را بسمت قبله راست
کرده از قبله منحرف ننموده پس بخشوع تمام گفت الله اکبر بعد از آن
قرائت نمود سوره حمد را با ترتیل و قل هو الله احد را بعد از اندک زمانی
که بقدر نفس کشیدن باشد صبر نمود و او هم چنان ایستاده بود بعد از آن هر دو
دست خود را برابر رو برداشته گفت الله اکبر و او هم چنان ایستاده
بود بعد از آن رکوع کرد و پر ساخت دو کف خود را از دو زانوی خود
در حالتی که انگشتان همه از هم گشاده بود و رد کرد زانوهای خود را بجانب
قفا بعد از آن هموار ساخت پشت خود را چنانکه اگر قطره آبی یا روغن بر آن
ریخته میشد بهیچ طرف روان نمی گشت از اینکه هموار بود و گردن خود را
کشید و چشمهای خود را فرو خوابانید بعد از آن سه بار با ترتیل تسبیح کرد و
گفت سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از آن راست ایستاد و چون
متمکن از قیام شد یعنی خوب راست گردید و همه اندام مبارکش بجای خود
رسید گفت سمع الله لمن حمده بعد از آن تکبیر گفت و او همچنان ایستاده
بود و دو دست خود را برابر روی خود برداشت بعد از آن سجده کرد

و بهمن ساخت دو کف خود را بر زمین در حالتی که انگشتان بهم چسبیده بود
رو بقبله بر روی زانوها و محاذی روی خود پس گفت سبحان ربی
الاعلی و بحمده سه بار و نگذاشت چیزی از جسد خود را بر چیزی از آن یعنی
اعضایش از هم دور و گشاده بود و هیچ عضوش بر عضو دیگر تکیه نداشت
و سجده بر هشت استخوان کرد یعنی هشت عضو خود را بر زمین گذاشت
دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ دو پا و پیشانی و بینی و کف هفت
از این جمله فرض است که بر آنها سجده واقع شود و این هفت است که
حق تعالی در کتاب خود یاد فرموده و گفته است که و ان المساجد لله فلا تدعوا
مع الله احدا یعنی مراد از مساجد در این آیه کریمه این هفت عضو است
و آن پیشانی است و دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ پا و گذاشتن
بینی بر زمین سنت است ممکن است که تکلم آن امام همام باین کلام
در همان اثنا باشد و نیت نماز نکرده باشد و همین صورت نماز را
بجهت تعلیم مومنان بعمل می آورده باشد و نیز ممکن است که این سخن را
بعد از فراغ از آن نماز فرموده باشد و چون آن از احکام
سجده است در این مقام گفته باشد و این کلام (ع) در سجده بیشتر بر سبیل
تقدیر است و گفت که بعد از آن سر را از سجده برداشت پس چون راست
نشست گفت الله اکبر بعد از آن بر ران چپ خود نشست و قدم

راست خود را از شکم قدم چپ خود گذاشت یعنی پشت پای راست را در کف
پای چپ نهاد و گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد از آن
تکبیر گفت و او هم چنان نشسته بود و سجده دوم کرد و گفت آنچه در سجده
اول گفته بود و چیزی از بدن خود را بر چیزی نگذاشت نه در رکوع و نه در
سجود در هر دو حال مجنح بود یعنی بال گشاده بود از اینکه دست و بازوی
خود را از بدن مبارک دور داشت و دو ذراع خود را که از آرنج
تا بند دست باشد بر زمین نگذاشت پس دو رکعه نماز بدین و تیره گذاشت
و انگشتان دو دستش بهم چسپیده بود و او نشسته بود در تشهد
پس چون از تشهد فارغ شد سلام داد و گفت ای حماد اینچنین نماز
بگذار و در کتاب شرح من لا یحضره الفقیه بعد از ذکر این حدیث
باید که خلاصه این عبارت نیز ضمیمه کلام آنحضرت است که و لا تلتفت
و لا تعبث بیدک و اصابعک و لا تبزق عن یمینک و لا عن یسارک
و لا بین یدیک حاصل اینکه بعد از فراغ از نماز فرمود ای حماد چنین نماز
بگذار و التفات مکن یعنی رو بجانب دیگر مگردان و با دستها و
انگشتان خود بازی مکن و عبث آنها را حرکت مده و آب دهن مینداز
نه از راست و نه از چپ و نه از پیش خود و هر منصف آگاه بنحو
انگیز دلسوزانه آن ناصح خیرخواه و منادی خلق الله را که چه زشت است که

شصت سال یا هفتاد سال از عمر کسی گذشته باشد و نماز را با آداب
نگذاشته باشد هر چند گناه واجب است میباید بگوید و بر وارد و تعلیم آن معلم خیر را
بر لوح دل و صحیفه جان نگاشته و همیشه در پیش نظر گذاشته همواره
همت بر اصلاح اتمام نمازهای ناقص یا بسر انجام خود گمارد و عجب و لیک
عجب از بعضی مردمان هوشمند که در این باب خود را فریب و بازی
داده رکوع و سجودی را که جناب مستطاب نبوی ص از آن بنقر غراب تشبیه نموده
و در باب گذارنده آن لیموتن علی غیر دینی فرموده صحیح میدانند و سکون
غیر محسوسی را که در مابین هر دو حرکت لازم میباشد طمانینه و آرام میخوانند
و هم چنین در سایر افعال از قرائت و اذکار شبهه چند واهی را
از شیطان غرور و نفس لاهی بجان پذیرفته پیش بر میدارند و بجهت اینکه
بر دوی آن بار را از دوش افکنند و آن کار را از سر وا کنند و در
گذارش اقل واجب آن نیز قدم اهتمام نمیفشارند و عجب تر اینکه صلوة مغز
خود را که از آن ناچارند و جهت ابراء ذمه خود از آن کمال احتیاط
در آن در کار است بدینگونه با امیال میبازند و استعجال میسازند و بعد از آن
دو سه ساعت بر روی سجادها که بساط خودنمائی و فروشی نفس و دغا و پرده کلیم
شیطان و دزد ایمان است با کمال خضوع و خشوع بخواندن تعقیبات
و اوراد میپردازند و همانا نظر در آن نیز منظورشان اغراض دنیویه

دفعتی که نماز را در گرو افعال واداشته اند بنماز بر دو قسم است نمازی
و با علمی که بر آن نیز دو گونه واجبست و واجبی و مستحبی
اما واجبی عمو و معلومست که بر اخلال بآن [illegible]
در آن [illegible] نماز باطل [illegible]
[illegible] نماز [illegible] صلوة [illegible]
و [illegible] اعتقاد [illegible]
از تارک الصلوة [illegible]

خیبت چون حفظ بدن وصحت وکثرت مال و ثروت ودفع شر جن وشیاطین وتقرب ملوک وسلاطین وحصول مطالب ووصول مهمات ومناصب وامثال این فواید که در فلان نسخه وکتاب دیده و برگزیده اند واگرچه دعا در بعضی مطالب دنیویه که مشروع باشد حضور وترغیب بآن از اهل بیت عصمت علیهم السلام ماثور است ولیکن تعقیب واوراد خود را منحصر در آنها ساختن وآن روی که خالص برای رضا خدا واداء سعادت عقبی باشد وبدعاها که مشتمل بر طلب رحمت وآمرزش معصیت نبود اصلا وقطعا نپرداختن علامت حب دنیا ودلبستگی بر آن ومیدر دی درد دین وآخرت وسستی اعتقادی در آن منشا نمیتواند واشت میهات میهات فکر دنیا پیوسته محبت آن در زمین کجا وذکر خدا وروز وشب از هم تقصیر در بندگی او برخود لرزیدن کجا حضرت او را او امیاید از حبایل علایق جسته وخاطری از بند پسند خلایق وارسته تنی از دردوین همیشه وجانی از حوت فرصت پیوسته سو کوار سری از کمند خیالات فاسده وزدیده وپایی از راه دوروی ورزا امها بر واهن کشیده طبعی خداوند خود را اهکاکوش ونفسی بار تکالیف او را همراه بادوش رونی اقبال وولتهای دنیای مدبر تافته وپشتی از چوب کاری زبان ورازیابل غیبت فراغت یافته چشمی از غبار اطوار نادیدنیا مردم پوشیده وکوشی ...

با نغمه وعشق رگ آشنو شنیده وزبانی بلعنت خواموشی راشاکر وجانانی از عوض جال خود نزد دهر مخلوقه قاصر وظاهری از لباس خود نمایی عاری وباطنی خود ولبریز وروی نیداری چهره از بیم روسیاهی عقبی گاهی وسینه چه پنهان آتشهای سحرگاهی روزی همیشه اندیشه فرداوشبی حمله کار عقبی گوشه از عالم خودی برکنار وتوشه سفر مرگ را انباشته وسر از فراخی نحجی نشور وشرمناز وتعیم دنیا دیده ومذاقه از لذت نعمت عقبی کامیاب کردیده چه درست گفته اند که چنانکه بیمار را طعام هرچند لذیذ باشد چه بمذاق مزه می آید مریض محبت دنیا نیز از نعمت بندگی خدا اوز لذت نمی نماید. اگر زجان بنده فکر بدنما : ناشوق عباد ننماز جبین بخنی : تو لذت بندگی چه میدانی حیث : کان هست غذای روح وتوجه بی : ومعلوم است که آدمی تا شوق کاری نداشته باشد از دل آن برکردن او بار : ودر مذاق جانش ناخوش ناگوار می باشد وهنگام در آن کار کاری نمیتواند ساخت ونکذارش آن کما ینبغی نمیتواند برو جنت وانها لکبیرة الا علی الخاشعین واما افعال ظاهری که شخوق ومقبول نماز را سبب مزید کمال واوفر زیبا حسن وجمال اند وعارض وکمر آن یار خوش ادای زنگ از دل زدوای انتهز از خط وخال اگرچه کرمی هریک از آنها وحب منت وترک آن نماز باطل نمیکردد واما بالکلیه نیز

سنتی

انهارا از دست گذاشتش و از عالم فضل و ثواب که در آنها مندرج
است دل برداشتش غایت مبالغه و بیدردی و در گذارش بندگانهایت
بند و نوقی و دل سردی است و در نقد نعیب غیر مستحسن و ناپسندیده است
بی عقل آدمی ظلوم جهول برای فایده های سهل و بنای خراب که بی بقاتر از
نقش بر آبی و بی اصل تر از موج سرابی است سعیهای بلیغ می کند و خود را
بتعبهای عظیم می افکند رنج سفرهای پرخطر می کشد و زهر تلخیهای روزگار
پر شر و شور می چشد بر سر خور زده چند چون گل پریشان و مشوش است
و جهت اندک زری چند آسا غلغلش در آتش از دو اشتش هیچ در هم
چون غنچه در هم است و جهت تحصیل حاصلی مانند ماک باد بداده بر هم نهد
شغلی خسی دل بجز ارش پروانه وار خود را بر آتش میزند و در تمنای صید مگسی
مردم چشمش عنکبوت صفت تار نگاه طمع بر در و دیوار اغنیا می تند
و پیداست که حاصل اینهمه طلب و زحمت اینهمه تعب چیست و چه قدر
خواهد داشت و اگر قدری داشته باشد هم عنقریب خواهد مرد و بحسرت خواهد
گذاشت و در اندوختن ثوابهای کلا آخرویه که ابد الآباد پاینده و باقی
و قربا ورس وقت باخر کلو کبرا از الغیب النزاع است اینهمه کاهل و زاحل
و بات و زمین عمر عزیز حاصل خیری چنین در صحرای محشر که خرمن گاه تشنهها
و محل پاداش گذشتهها است تهی دست و بیحاصل میباشد بل نوترو نان

الحیوة الدنیا و الآخرة خیر و ابقی آلوتها کار پرستش خود و کرنده خدایی بیگانه
شو ز باطل گر با حق آشنائی هیچاصل و باطل با فکر و سست و غافل
مباک و شوخ و جاهل خود را بیین چه بالی در جستجوی دنیا سرزنده و چابک
در کار آخرت لنگ پهلوی مرد مایی در راه بندگی سست در کار زندگی
سخت در جنگ نفس ماده در حرص نرگدایی اما افعال و آداب باطنی
نماز که عبارتست از خضوع و خشوع و تذلل در هر وقت و مقامی فقود و مثال
تفکر و تامل اولا اینکه چون عزم نماز کند با خود اندیشه نماید که شاید این نماز
نماز آخرین و عبادت واپسین و اجل با امان مهلت نماز دیگر نده
پس آن را بجوی گذارم که در درگاه الهی پسندیده باشد پس در هر فعلی
از افعال آن نهایت اهتمام ورزد و که از عهده تکالیف شرعی بر آید و در هم تکلیف
حال از احوال بر خود لرزد که مبادا تقصیری رو نماید و چون جوارح خود
را بشوید باطن را نیز از حدیثهای اماره طهارت دهد و چون اذان حدیث نفس
و اقامت گوید از شنیدن مرغبات و داعی شهوت انگشت
انکار بگوش هوش نهد و چون نماز برخیزد از جوش خوسهای بیحاصل
فرو نشیند و چون سجاده گسترد بساط تعلقات باطل از عبادتخانه
دل بر چیند چون بپا ایستد و اند که پیش که ایستاده و چون رو بقبله کند
اندیشه نماید که رو بدرگاه چگونه پادشاهی نهاده و چون زبان بدعای

مقرر اللهم انی اتوجه الیک آغاز و دل بمحمد و آل محمد پاک او را صلوات الله
علیهم وسیله قبول نماز و تقرب بدرگاه خداوند بنیاز نماز سازد و چون تکبیر احرام
کند اقدام بحریم بهشت عنبر سرشت نماز گذارد و بلوا لای پرده دل تصاویر
کبر و نخوت خود و از شوب عجب و ریا و سمعت پرواز دهد و چون دست
بتکبیرات بردارد دست دل از فکرهای دنیا که بدو دست گرفته بردارد
و چون الله اکبر گوید هر بزرگی را در جنب عظمت و کبریای او کوچک و
هیچ و پوچ شمارد و چون وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض خواند
روی دل از این و آن بسوی خداوند جهت و مکان و آفریدگار
زمین و آسمان گرداند و چون قرائت فاتحه و سوره رطب اللسان شود
شهد حیوت دل بخش قوت ایمان فزای معانی آنرا با سر انگشت تامل
بکام جان رساند و چون قد برکوع دو تا سازد و تبذل و بندگی معبود بجای آوردن
امید برافرازد و چون ذکر رکوع کند دل را بعظمت خداوند خود متذکر و بحمد
و سپاس او متلبس سازد و چون سجده کند اصل خود را بخاطر رساند که خاک
بوده و چون سر بردارد و یاد کند که نهال وجودش هم از خاک سر کشیده
و ترقی نموده و چون دیگر باره رو بر خاک نهد متفکر شود که باز بخاک رجوع
خواهد کرد و چون سر برگیرد متذکر گردد که باز سر از خاک خواهد برآورد
و چون دو کف بقنوت برآورد تحفه نیاز خود را بر کف اظهار گذارد و دست

بتکلم موجود

تمکن هر موجودی را جز جناب باری شیوه دستگیری و حاجتگذاری
کوتاه داند و از روی امیدواری باب روی گریه و زاری دلخواه
خود را از آن درگاه جهان پناه بحصول و طلب خواهش را از آن خزانه بی منتها
بوصول رساند و چون به تشهد نشیند از شکر و شیر کلمتین شهادتین باطن
کامیاب و از زلال صلوات بر محمد و آل او گلشن ایمانش تازه و سرسبز
گرداند و دل را بتجدید عهد و میثاق بندگی خداوند علی الاطلاق و فرموده
گواهی دل را بوحدانیت جناب الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی
در صحیفه اعتقاد ثبت گرداند و آنرا بذاعان ولایت و امامت ائمه
طهارت و کرامت ناتمام و ابتر و بی مهر مهر ایشان در دیوان
محشر نامقبول و غیر معتبر داند و چون وقت سلام آید حضرت خاتم الانبیا
و ائمه هدی و سایر انبیاء و اوصیاء و ملائکه صلوات الله علیهم اجمعین
را در ذهن خود حاضر ساخته بدستوری که مقرر است سلام نماید
و بعد از آن چون از سلام خروج نماید بعبارتی که در شریعت مبین گفته
بر زبان راند و قصد خروج نموده نماز تمام داند و در جمیع این احوال
و افعال دلش در آتش خوف و تقوی بریان و چشم از بیم معاصی و خطا
گریان باشد و در فقه مرویست که گریه بخشیت الهی و خوف دوزخ از
افضل اعمال است در نماز و هم در آن کتاب شریف آورده که منقول

بن یونس از حضرت صادق علیه السلام پرسید که اگر کسی در نماز و جهی
خود را بگریه وادارد و نه اینکه بگرید چون است فرمودند که قرة عین والله یعنی
روشنی چشم است بخدا قسم و دیگر آنجناب فرمودند که اذا کان ذلک فاذکرنی
عنده یعنی چون گریه رو دهد مرا در آن حالت یاد کن و در تهذیب الاخبار
از سعد سابری فروش که نوعی از قماش است روایة نموده که گفتم بحضرت
ابا عبدالله علیه السلام ایتباکی الرجل فی الصلوة یعنی آیا جایز است که کسی
در نماز خود را بگریه وادارد آنحضرت فرمودند که بخ بخ ولو مثل رأس الذباب
یعنی نیکوست نیکوست و اگرچه بقدر سر مگسی اشک از چشم برآید نویسنده
گوید که بنده حقیر سراپا تقصیر را نگریستن بحال خود از عدم گریستن نمازهای
خود است و همیشه بالتضرع و زاری بودن از اندیشه در عظمت و سطوت
جباری نمودن اگر کسی خواهد که باید تعقل اینمراتب نماید و دل و چشم
در بیخودی و بیانتهی را لحظه سیر عالم بالا و سیر اوقات کبریا فرماید
هستی خود را در آن درگاه ببیند که چه مقدار است و قطره وجود خود را
در آن دریا مشاهده نماید که در چه شمار است جبارتهای خود را باین حقارت
با مالک الملک جهان بیاد آورد و نافرمانیهای خویش را باین ناتوانی
با جباریتهای جهان در پیش نظر گذارد که خود هستی از خود بیخود و بیهوش
و هر چه جز خداست از خاطرش محو و فراموش خواهد شد لمؤلفه

نماز عاشقان باشد همه مستی و بیهوشی • حضورش غیبت از خود
ذکر از عالم فراموشی • قیام استاده گا از جان قعود اقتدا که از ما
افتادن فرباد از دست خود و تعقیب خاموشی • مکانش اینکه گنجایش
در آن نبود غرضها را • لباسش اینکه طاعت را فزون از عیب خود بینی
میان وا کردنش باشد بامر حق کمر بستن • ردای او بود در راه جانان
خانه بر دوشی • طریق بندگی زان صعبتر باشد که پنداری • نه این کار تن آسانست
می باید بجان کوشی • زنیت و روی همراهیم روشن شد امیغی • که نگشاید
بدانسو دیده تا ز اسحاقش بسوی هم نیوشی • مرآت صور انجلالات و مصداق
معانی امتثالات طاعات و عبادات برگزیدگان خدا یعنی حضرت
اشرف انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام و خاصان ایشان بود که ما
بجز و آن راه و رسم بنده که ما از اتبع بنده که از ایشان باید آموخت
و چراغ دل زنده که از نور هدایت ایشان باید افروخت در عدة الداعی
از عایشه روایت کرده که گاه بود که رسول خدا با ما حکایت میکرد
و ما با او حدیث میکردیم چون وقت نماز میشد او را حالتی دست میداد
که گویا ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناختیم و نیز در آن کتاب
مذکور است که چون جناب مستطاب امیرالمومنین علیه السلام شروع در وضو مینمود
چهره گلگونش از خوف الهی دیگرگون میگردید و همچنین مشهور است که

آنحضرت را چون وجّهتُ وجهیَ للّذی فطر السّموات والارض بر زبان
مبارک میگذشت رنگ و رخسار خورشید آثارش متغیر می گشت و
منقولست که وقت نماز رنگ مبارکش زرد میشد و میفرمود که وقت
نماز گزاردن امانتی آمد ندانم از آنچگونه خواهم گذارد و نیز مرویست
که در معرکهٔ قتال که دلهای ابطال رجال از نایرهٔ جنگ و جدال دگداز و اشتغال
عقاب سهام خون آشام محالفین شقاوت انجام هر طرف در پرواز بود
چون وقت نماز میشد فرشی در میان دو صف می انداختند و آنحضرت
با داء نماز مشغول میشدند و تیر اعدا متواتر می آمد و در جوانب مصلای آنجناب
می افتاد و وی چنان مستغرق بندگی بود که اصلا از آنها پروا نمی نمود و از
حضوع و خشوعی که داشت سر موئی فرو نمی گذاشت و مشهور است که
گاهی در معرکهٔ جهاد تیری از کمان کج نهادی بر تن مبارک آن هدف سهام
بلایا و محن نشسته پیکان در آن میماند و برآوردن آن محتاج بشکافتن آن
عضو شریف بود و چون احوال آنحضرت را میدانستند که در بندگی جناب
سبحانه از غایت وله از آلام جسمانه متاثر نمیگردد منتهز صدمی بودند تا وقتی
که آنحضرت بنماز اشتغال میفرمود و ندلیس آن عضو را شکافته پیکان را
می کشیدند و آنحضرت از الم چنان خبردار نمی گردید و در ارشاد القلوب
منقولست که آنحضرت قبله گاه عالمیان چون سجدهٔ شکر می کرد از غلبهٔ خوف بیهوش

[illegible]

میشد و هم در کتاب عدة الداعی مذکور است که بضعهٔ مصطفوی و حاکی
مراتب زهد و تقوای حضرت خیر النساء علیها السلام نیز از شدت خوف
الهی از حالت طبیعی بیرون رفتی نفسش متتابع می گردید و هم چون از
وضو فارغ میشد رنگ و رخسار مبارکش متغیر میگشت سبب آنرا
پرسیدند فرمودند حق علی من اراد ان یدخل علی ذی العرش ان یتغیر لونه حاصل
اینکه لازم است بر کسی که خواهد نزد پادشاه عالم و عالمیان رود اینکه
رنگش متغیر گردد و هم از آن امام همام علیه السلام نقل کرده که چون
بنماز می ایستاد اعضا و جوارح مبارکش می لرزید و در تهذیب الاخبار
و کافی نیز از چشمه سار زلال شرایع و احکام حضرت ابا عبدالله
این مضمون منقولست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چون در
نماز می ایستاد رنگش متغیر می گردید و چون سجده می کرد سر بر نمیداشت
تا عرق از وی می چکید و در کتاب خصال حدیثی طویل از جناب مناقب
و مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که بعضی از فضایل
و اطوار والد بزرگوار خود را مذکور ساخته و بشرح شمهٔ از کیفیت
عبادت آن برگزیده آتش خوف و خشیت معذوران جنس اعمال را
در بوتهٔ خجلت و انفعال گداخته است و از الجمله این مضامین است
که آنحضرت چون بنماز می ایستاد رنگش دیگرگون میشد و ایستادنش در نماز

پیش التفات نمی‌نمود و دلیل بود در پیش پادشاه جلیل اعضایش از ترس خدای عزّ و جلّ
می‌لرزید و نماز می‌گذارد چون نماز وداع کننده که اعتقادش این
باشد که دیگر هرگز نماز نخواهد گذارد روزی در نماز ردا از یک دوش وی
افتاد و آن را راست نمی‌کرد تا از نماز فارغ شد بعضی از اصحاب از آن سؤال
کردند فرمود که ویحک میدانی که در پیش که بودم چه رسمی که مقبول نمی‌شود
از بنده نماز مگر آنچه بدل اقبال بر آن کرده باشد الحاصل بندگان مقرب
آن درگاه و دلزدگان از رسوم بندگی آگاه باین راه و روش
طریق بندگی می‌پیموده و باین آداب و اقدام بخدمت ولی النعمت خود
قیام می‌نموده اند شرم باد بخود از قدر سعادت بندگی هدایتی که در این چنین
وقتی که باید خود را همه تن دل و جان سازند و به بندگی خالق انس و جان پردازند
دلهاشان همواره در سیر باغ و بستان است و سرشان پیوسته در تکاپوی
بازار و دکان هوششان در بغداد و سیم و زر گوششان بر فریاد گاو و خر
باطنشان مکمال خرمنست و تخم خاطرشان سرکارگاه و تخم آتش حرصشان
در خرمن عمر سوختن است و رشته املشان در کیسه طمع دوختن ذکرشان
قرین زرق است و شید و فکرشان هم‌نشین عمرو و زید نگاهشان دائم
در یمین و یسار دیدن است و سر انگشتشان همیشه در پشت و پهلو خاریدن
گاهی باریش و بروت خود بازی می‌کنند و زمانی در عطف دامن و زه گریبان

سازی

سازی بنده مسکین سراپا نیاز در خدمت خداوند خود چرا که مزاراست بشنید
که روزی در پیش سلطان محمود ایستاده و عقل و هوش از آنجا که گذارش خدمات
وی داده از قضا کژدمی در درون موزه او بود و در این وقت نیش بر پای وی
زد و از او پا که داشت از جای خود اصلا حرکتی نکرد و والمی چنان زد آیات او روی
گویند بار نیش کژدم خورد و بهم چنان دندان بر جگر افشرده تا آنکه وقت
طاق گشته بیرون آمد و آن را انداخته موزه بر آن میزد و می‌گفت از تو می
تو در خدمت ولی النعمت خود پا ادا کردم و مقصر گردیدم هر گاه در خدمت
مخلوقی که از آب گندیده پلیدی آفریده شده و این قدر پاس ادب دارند
غایت جرأت و بی‌پروایی و نهایت بیخبری و بی‌حیایی است که کسی در حضرت
مالک الملکی چنین که دولت شاهان عالم از محیط عطای او نمی و هستی جمله
کائنات در پیش بقای وی دمی است ادب خود نگاه ندارند و پا از حد
بندگی بیرون گذارند هر عضوش به راهی رود و هر نگاهش بجایی دود و دست
و پایش هر دم در حرکت بیجا باشد و چشم و ابرویش هر لحظه در اشاره
و ایماء گویند یکی از مراعیان آداب عبودیت هرگز کسی از خود ندید
که مبادا اعادت شود و آن حرکت در نماز نیز از وی صادر گردد و دو
اما از شیخ صدوق رحمه الله حکایتی مذکور است که حاصل مضمونش آن
است که وقتی که ذوالقرنین از ساختن سد فارغ شده از آنجا روانه گشته

ورا نماز راه با جنود و سپاه خود بر شخصی گذشت که نماز می گذارد و در مرتبه
ایستاده تا از نماز فارغ گردید آنگاه با او خطاب نموده گفت چون است
که از این لشکر و حشم که دیدی خائف و هراسان نگردیدی شیخ گفت
با کسی که در مناجات بودم که لشکر من از لشکر تو بیش است و در سلطنت و
قوت از تو عالی‌تر و در پیش و اگر بسوی تو میتافتم حاجت خود را نمی‌یافتم ذو
القرنین گفت رغبت میکنی که با من آیی و در بعضی امور من مرا یاری نمائی
گفت اگر ضامن شوی برای من چهار خصلت را نعمتی که زوال نداشته باشد
و صحتی که بیماری در آن نباشد و جوانی که در آن پیری نبود و زندگی که مرگ
در آن نباشد ذو القرنین گفت کدام مخلوق بر اینها قادر است شیخ گفت پس
کسی هستم که بر اینها قادر است که مالک آنها و لست یعنی آن خصال
و تو نیز همه در قبضهٔ ملک او بیند مجملا مردان مرد و صاحبدلان با درویشی
چنین نموده و در راه دین را باین رسم و آئین پیموده اند خنک آن سالک
گرم روی که تتبع ایشان نماید در قفا ایشان طریق رود بپیروی ایشان راحتش روان
عمیق نماید و همه جا قدم بر قدم ایشان گذارد و چون نماز در چنین عبادات
مؤید و با درک چنین مستعد گردید هم باید که بآن نماز و آن خدمت را سعادت
بعجب و غرور نفس جاهل و باطل نسازد بلکه سزاوار است که منکر گفتار و سر
با عجز و انکسار ما عبدناک حق عبادتک گشته با کمال اهتمام که نموده خود را از آن

مقصر داند و بد و دست دل و زبان پیوسته خاک ملامت و خس زنش
بر فرق نفس معجب بدکنش افشاند در ارشاد القلوب مذکور است که
مروی از حضرت اقدس نبوی معنی کریمه والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة را
که در سوره مؤمنون است سؤال کرد و حاصل سؤال اینکه مراد از کسی که
باین کلام ممدوح گردیده کسی است که زنا و دزدی می کند و شراب می
آشامد در حالی که از خدا و از خود خائف است آنحضرت فرمودند ولیکن مرد کسی است
که نماز می گذارد و روزه میگیرد و صدقه میدهد و با وجود این میترسد
که مبادا از و مقبول نشود و چگونه بنده در گذارش این وظایف پیوسته
لرزان و خائف نباشد که هر چند در حسن عمل و حفظ آن از عیب و خلل
کوشیده باشد ممکن است که عیبی خفی و نقصی دقیق در آن واقع و بر او پوشیده
باشد و بدان سبب رد باب و مستوجب سرزنش و عتاب گردد
چنانچه از خطاب جعفری مأثور است که اذا کبّرت فاستصغر ما بین
العلی و الثری دون کبریائه فان الله اذا اطلع علی قلب العبد و هو یکبّر و
فی قلبه عارض عن حقیقة تکبیره قال یا کاذب أتخدعنی و عزتی و جلالی لأحرمنّک
حلاوة ذکری و لأحجبنّک عن قربی و المسارّة بمناجاتی محصل معنی اینکه چون الله
اکبر بر زبان رانی باید که هر موجودی را که میان آسمان و زمین است
در پیش بزرگی او حقیر و کوچک دانی چه در رستی که خدا تعالی چون بنده الله اکبر

در حالتی که تکبیر می‌گوید نظر اندازد و در دل چیزی که منافی حقیقت تکبیر باشد
گوید ای دروغ‌گو آیا با من خدعه میکنی سوگند بعزت و جلال من که هر
آینه از حلاوت ذکر خود و لذت محبت محروم میسازم و هر آینه از قرب خود
و کیف راز دل با من مناجات البته محجوب و ممنوع میگردانم مجملا مرد اراده
داند که از مشتی خاک زاده چه خدمت آید که آنحضرت را شاید و منصف
خود بحساب و حکم ما للتراب و رب الارباب باید که ما سالکان سلاسل
علایق دنیا در بند که چه دست و پا توانیم کرد که در جنب طاعات انبیا
و اولیا نماید پس آن به که از در عجز و خاکساری درآمده همان التجای آن
درگاه سازیم و بدستیاری کمند عجز و نیاز از دیوار بلند شایستگی خود را
بهشت رضای الهی اندازیم الرابع چه طاعت آید از این بنده عاجز نهاد و او
همینم بس که آهی میکشم گاهی بیاد تو و مخفی نماند که آنچه مذکور شد از خضوع
و خشوع و حضور قلب و توجه باطن در نماز بمنزله روح است در بدن و نماز
بی آن بمنزله قالبی است بیجان و لیکن بتحصیل این حالت نه سهل و آسان بلکه در کمال
صعوبت و دشواری است نماز چنین نه کار هر کسی و همای این سعادت
نه شکار هر مگسی است اتصاف باین اوصاف و احوال و آراستن
این عروس نماز بهر صفت این خصال موقوفست بر می وله طبع زشت بد او آل
و مجاهده النفس بد سرشت دنیا طلب چه آن با تو فارغ بال و تفرقه خاطر و احوال

جمع نمیشود

جمع نمیشود و با فکرهای گوناگون دنیای دون کنج نهاد و راست نمی‌آید تا هرای
دل از آمد و رفت اندیشه‌های باطل خالی نمیشود و تا بپوشیدن در و
تخت چشم از همه بسته راه دخول شد با دهوا نمیگردد چراغ حضور قلب ضیا
نمیگیرد لهذا تشبیه کرده اند حب دنیا را بدرخت و فکرها و خیالهای
با در هوا او درو بسر فرازی آن گنجشکان که بر آن جمع میشوند و از دوام منهای
و کسی که در پای آن درخت باخود فکر و ذکری داشته باشد از جوش و
خروش آنها بفکر خود نمی تواند پرداخت و هر چند آنها را اندازه می نه بیند
و هجوم می نمایند تا آن درخت بر پاست همین هنگامه بر جاست و هم چنین
تا شجره خسارت ثمر محبت دنیای پر محنت از زمین دل بر نیفتد در هر فکرها و اندیشه‌های
باطل هیچ نمیتوان رست پس بنده که خواهد خود را از آنها فارغ ساخته با حضور
قلب و خاطر جمع به بندگی معبود خود پردازد باید که بقوت ایمان
با تیشه تکرار یاد مرگ و به تیشه اندیشه مآل این درخت را از بیخ اندازد
و نیز تمثیل نموده اند محبت دنیا را بسرگین و سایر فضلات که در خانه دل
ریخته و فکرها و اندیشه‌ها را بمگسان که بر آن جمع میشوند بلکه از آن متکون
می گردند تا اثر آن سرگین بر جاست از جوش آن مگسان در سرای
باطن غوغاست پس بنده را علاج آنست که بجاروب عقل و شعور
تامل در عواقب امور ساحت باطن را از آن سرگین و کثافت رفته پاک

گرداند تا از غوغای آن کسان رسته بکام دل و حضور قلب فرمان
خداوند خود را بتقدیم رساند و نیز مشغل بینوایان نمود نیز گرمی محبت دنیا را
بچراغ ماتمستان و فکر و خیالها را التحسرات که بروشنی آن می‌آیند و
گرد آن از دحام می‌نمایند و تا آن چراغ هست از گزند آنها نمی‌توان ایمن
نشست و کسی که خواهد که خود را از آنها تا نشست و برای بنده که حضور قلب
و خاطر جمعی بهم رساند باید که بدمهای اعطان تنبیهات قرآنی و نفس مرغ
آههای پشیمانی این چراغ مضیا ظلمت افزا را در خانه دل فرو نشاند
حضرت معبود بی‌نیاز و خداوند بنده‌نواز آتش ایمان که از حرص و آز گاه
مؤمنین سعادت قرین را با آب آگاهی در دوین منطفی ساخته در پیکر
طریق بنده که چراغ حضور قلب جملگی را بروغن عنایات بی‌غایت خویش روشن
گرداناد بمحمد و آله الامجاد فصل پنجم در مذمت ترک نماز و بیان عقوبات آن
بر خداوندان شعور مخفی و مستور نیست که آشنائی بنده با خداوند
خود عز و علا العبادت و بندگی است خصوصا نماز که بالوسیله التحیات
افلاح بار بار بارگاه حضرت او باز یافته تجدید عهد بندگی می‌نماید و
مطالب و حوائج خویش بی‌واسطه احدی بالمشافهه در آنحضرت بعرض
رسانیده از جبهه سائی آن درگاه عالم پناه سر افتخار بر سپهر اعتبار
میساید و هرگاه این وسیله مفقود و این طریقه حبط مسدود گردید

دیگر بنده آن

دیگر بنده‌ای با آن درگاه چه آشنائی بوده و از آنحضرت بچه رو امید
کامروائی خواهد بود و خاک بر سر ابتری که همیشه چهره‌اش از غبار
اندر آب روی کراهت بر کثیر و وای بر حال تیره بختی که همواره
لوح جبهه‌اش از سجده آن درگاه نقش سعادت نپذیرد و همیشه بری
گردن از ربقه بندگی خداوند خود سرکشی نماید و سیاه اثر ویکه بصیقل
زمین سائی آن آستان زنگ عصیان از خود نتراید لیکن نخل قدی
که در ریاض ریاضت بندگی حق طریق استاده که نبود و بالکه صدف
کفی که از ابر عطای بار کرم الهی سرمایه توانگری نجوید بز مرده غنچه
دلها که صبح و شام از نسیم جانفزای دلگشای یاد او نخندد و بجای جدول
آب روانی که روز و شب برگل و لاله تسبیح و تهلیل او نغلطد خجسته
بختانی که از ذوق صبوحی کیفیت سحرخیزی و کلاه زاران سجدات دو گانه
صبح منحوانند بچه دلخوشی سر از بالین بر میدارند و جان سختانی که از وزنا
از جویبار اوقات صلوات الجبوت لذت بندگی نمیتوشند چگونه
ازاد از زندگی میشمارند و منکرانی که در شهرستان زندگی تحصیل توشه
بندگی ننموده اند در سفر خطرناک چه خواهند کرد و سرکشانی که گردن
جان بطوق فرمان خیاب مالک الرقاب ننهاده اند فردا در صف
بندگان سر توانند بر آورد سبحان الله چه بی‌شرم است تارک الصلوة

بدبخت که تمام عمر چراغ هستی‌اش بروغن احسان خداوند روزی رسان بر
کرده و مغز استخوانش منعم بنعمای بی‌پایان حضرت او پرورده دخل و خرج
انفاسش از کیسهٔ فضل و عطای اوست و کارگری قوی و جوارحش بکمال
و قوت با منهای او و رفتار پایش بدستگیری یاری اوست و گرد
دستش بیاوری مددکاری او صدف گوشش گوهر شنوایی از سحاب
کرم او اندوخته و در قندیل دیده‌اش چراغ بینایی بدست قدرت
او برافروخته و در وقت بیماری دوای دردش از شفاخانهٔ عنایت او
و هنگام برنیاختن ختم امیدش بر دست رعایت او و غبار بلایا اگر چهره
احوالش نشیند جز آستین مرحمت او نسترد و خار گزندی اگر بر دل پر ریشش
خلد غیر سوزن دلجویی او برنیارد و مجملاً در هر حال از احوال باعانت
حضرت او محتاج است و در هیچ امری از امور کلیه و جزئیه از وی
گریزی ندارد و معهذا در طریق بندگیش بد سلوکی و ناخوشی و از فرمان
وی تمرد و گردن کشی می‌نماید و نفس بدطینت و دیو سرکشش در جحود
حضرت معبود طریق ابلیس ملعون مردود می‌پیماید و نمیداند که از ترک
این تذلل و خاکساری خود را آنجا که مذلت و خاری خواهد کشید و از
این ابا و استکبار که کار ابلیس نابکار است بطوق لعنت ابدی
گرفتار خواهد شد نظم ای از ره بندگی حق رفته برون ♦ رخ تافته از در خدای بیچون

ای انکه

ای آنکه ترا ز ترک نماز آیین است ♦ ابلیس ز ترک سجده شد ملعون حضرت
خداوند عالم در سورهٔ شریفهٔ مریم در حق تارکان صلوة و تابعان شهوات
فرموده که اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیّا حاصل معنی
بقول مفسرین آنکه ترک کردند نماز را و پیروی نمودند خواهشها و آرزوهای
نفس را یعنی از محرمات چون شرب خمر و زنا و امثال آنها پس زود باشد
که برسند بجزای گمراهی خود و از ابن عباس و عطا منقولست که غی وادیست
در جهنم آتش آن شدید و عذاب آن سخت تر که بی‌نمازان و متابعان
شهوتها را بآنجا برانند و در جامع الاخبار مذکور است که قال رسول الله
صلعم الصلوة عماد الدین من ترک الصلوة متعمدا فقد هدم دینه ومن ترک
اوقاتها یدخل الویل والویل وادٍ فی جهنم کما قال الله تعالی فی سورة ارأیت
فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی نماز ستون دین است
پس کسی که ترک نماز خود دانسته کرد پس بتحقیق که دین خود را خراب کرد
و کسی که ترک کرد اوقات نماز را یعنی از وقت گذرانید داخل ویل شود
و ویل وادیست در جهنم چنانکه الله تعالی در سورهٔ ارأیت گفته که
پس ویل برای نمازگذارانست که ایشان از نماز خود فراموش کنندگانند
میتواند بود که عبارت کما قال الله تعالی والویل وادٍ فی جهنم عبارت مصنف
جامع الاخبار باشد بر هر تقدیر مرا و در آیه گفته اند منافقانند که در اذان

نماز امید ثوابی و در ترکش از دون بیم عقابی ندارند و از این بی اعتنایی از آن
غافل میشوند تا وقت آن میگذرد و حدیث نبوی که سابقا مذکور شد
که آنحضرت شخصی را دید که در غروب آفتاب نماز میکرد فرمود تلک
صلوة المنافقین موید این معنی است و بعضی گفته اند مراد کسانی اند که نماز را
در وقتش میگذارند و در رکوع و سجود آنرا تمام نمیکنند و مرویست که یونس
بن عمار معنی این آیه را از حضرت ابا عبدالله پرسید که آیا این وسوسه شیطان
یعنی مراد اینست که از وسوسه در نماز غافل کند آنحضرت فرمود که لا کل
احد یصیبه هذا و لکن یغفلها و یدع ان یصلیها فی اول وقتها یعنی
مراد این نیست در همه کس این سهو میباشد ولیکن مراد اینست که از نماز غافل
شود و در اول وقت نگذارد و نیز در جامع الاخبار از جناب اشرف نبوی
مرویست که من ترک الصلوة متعمدا لا یرجو ثوابها و لا یخاف عقابها
فلا ابالی ایموت یهودیا او نصرانیا او مجوسیا محصل معنی اینکه کسی که ترک کند نماز
را و انسته در گذاردن آن امید ثوابی نداشته و در ترک گذاردن بیم عقابی
نداشته باشد پس باک ندارم که یهودی بمیرد یا نصرانی یا مجوسی یعنی کافر است
و نیز از آن سید ابرار صلعم حدیثی روایت کرده که محصل معنی آن اینست
که چون روز قیامت شود بیرون آید از جهنم جنسی از عقرب که سرش
تا آسمان هفتم باشد و دمش تا تحت الثری رسیده و دهانش از مشرق

تا مغرب بود پس گوید کجاست آنکسانی که با خدا و رسول او محاربه
کرده بعد از آن جبرئیل فرود آید گوید ای عقرب کرا میخواهی گوید
پنج کس را ترک کننده نماز و منع کننده زکوة و خورنده ربوا و
آشامنده شراب و قومی را که در مسجد سخنان دنیا گویند و هم از آنحضرت
نقل نموده که من اعان علی تارک الصلوة بلقمة او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا
اولهم آدم و آخرهم محمد صلی الله علیه و آله یعنی کسی که یاری تارک الصلوة
کند بلقمه خوردنی یا پوشیدنی چنان است که کشته باشد هفتاد پیغمبر را که اول
ایشان آدم و آخر ایشان محمد صلی الله و آله و هم در آن کتاب از ائمه
و الاطیاب منقولست که من ترک الصلوة حتی تفوته من غیر عذر فقد
حبط یعنی کسی که ترک کند نماز خود را و واگذارد تا از او فوت شود بی
عذری پس بتحقیق که عمل او یعنی حسناتش باطل و از درجه اعتبار ساقط
میگردد و بعد از آن فرمودند که بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة
یعنی میان بنده و کفر ترک نماز است که چون ترک نماز کرد کافر است
و در عقاب الاعمال همین مضمون از همان برگزیده حق باین عبارت
مرویست که ما بین المسلم و بین ان یکفر الا ان یترک الصلوة الفریضة
متعمدا او یتهاون بها فلا یصلیها یعنی نیست میان مسلمان و میان آنکه کافر
شود مگر آنکه ترک کند نماز واجبی را و انسته یا تهاون و سهل انگاری

نماید و نماز نکند از او و در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه مذکور است
که از امام همام حضرت ابا عبد الله علیه السلام پرسیدند که وجه این چیست که زنا کننده
را کافر نمیخوانیم و تارک الصلوة را کافر میخوانیم آنحضرت جواب فرمودند
که مرتکب زنا و امثال آن از غلبه شهوت و لذتها که در آن می‌یابد ارتکاب
آن مینماید و تارک الصلوة عمدا چیزی داعی بر ترک نماز نیست غیر استخفاف
بآن یعنی سهل انگاشتن و از ترک آن باک و غمی نداشتن و در آن
منظورش او را که لذتی نیست و هرگاه لذت نباشد پس استخفاف
خواهد بود و استخفاف کفر است و مرویست که تارک الصلوة ملعون
است در توریة و ملعون است در انجیل و ملعون است در زبور و ملعون است
در قرآن و نیز در خبر است که تارک الصلوة از روی عمد میماند در آتش
جهنم هشتاد حقب و حقبی هشتاد سال است و آورده اند که هر که نماز را یک وقت
بگذارد یا عمدا ترک کند او را چهار مصیبت رسد اول اینکه بزرگترین کس را
از خود آزرده سازد یعنی خدای را دوم شقی ترین خلق را شاد کند یعنی ابلیس را
سوم بهترین جاها را بفروشد یعنی بهشت را چهارم بدترین جاها را بخرد یعنی دوزخ
را و قطع نظر از این آیات بخلاف و اخبار زهره شکاف تارک الصلوة
را همین بس که از این همه فضل و ثواب بیرون از حد و حساب که در نماز است
و شمه از آن مرقوم شد محروم خواهد بود و قطع نظر از این خود چگونه زندگانی میکند

و از خو

و از خواب خود لذت بچه نحو میبرد و بچه رو با آب رو با که با خداوند
خود و عالم بکرو گروه و در آشنایی حضرت او را با کل مستغنی
بر روی خود برآورد و صبح و شام از خوان انعامش توفیق بندگی
نمی‌بخشد و روز و شب از دیده مرحمتش نظر التفاتی وا میکشد نه در
تیرباران حادثات جهانش مامنی و پناهی و نه از شداید نوایب
دورانش مخلصی و گریزگاهی اگر درد دلها داشته باشد با که میگوید
و اگر حاجتی دارد از که میجوید اگر سختی پیش آید احوالش چیست و اگر
مشکلی روی نماید حلالش کیست حاصل اینکه تارک الصلوة ملعون را
احوال در دنیا و عقبی هر دو تباه و زبون و خانه‌اش در هر دو سرا خراب
و سرنگون است وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى المولفه چون خوش زید آنکس که نه دنیا و نه با شده چون زنده
بود و آنکه نه در یاد او تو باشد **مجلس سیوم در بیان فضل و ثواب نمازهای سنتی**
که آن نیز از اشرف مصارف سرمایه سعادت و دوستکامی است
حضرت قاضی الحاجات جل عزه در سورهٔ مبارکه معارج در مقام مدح
نماز گذاران فرموده که الذینهم عن صلوتهم دائمون یعنی آنکسانند
که ایشان بنماز خود را مداومت کنندگانند و مواظبت نمایندگان
و بعد از آن چند سطر آیه دیگر فرموده که والذینهم علی صلوتهم یحافظون

اولئک فی جنات مکرمون یعنی آنکسانی که بر نماز خود محافظت می نمایند
وآنرا با آداب و شروط میگذارند آن گروه یعنی آنکسانی که بدین صفات
که درین آیات مذکور است موصوفند در بوستانها یعنی روضهای
بهشت گرامی شدگانند و در آثار ائمه اطهار علیهم السلام وارد است که آیه اول
در نافله است و آیه دوم در فریضه و از بحر زاخر و جهان مفاخر حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که ان العبد لترفع له من صلوته نصفها
و ثلثها و ربعها و خمسها فلا یرفع له الا ما اقبل منها بقلبه و انما امروا بالنوافل
لیتم لهم بها ما نقصوا من الفریضة حاصل معنی آنکه از نماز بنده گاه باشد
که سه یک یا چهار یک یا پنج یک آن مقبول شود و پس مقبول نمیشود برای بنده از
نماز مگر آنچه بدل اقبال با آن نموده و متوجه آن گردیده از نماز و برای همین بندگان
مامور بگذاردن نافلها شده اند که تمام شود برای ایشان باین نوافل
آنچه ناقص کرده اند از نمازهای واجبی و مراد از عدم قبول نه آنست که
مجزی نیست و بآن بری الذمه نمیشود بلکه مراد آن است که ثوابی که برای
آن وعده شده تمام یا بعضی بر آن مترتب نمیگردد و علی اختلاف
الاقوال و این مقام جای تفصیل آن نیست و نظیر این حدیث شریف حدیثی است
که از قدوه عباد حضرت سجاد علیه السلام مأثور است و مجملی از آن
مذکور شد و مفصل آن اینکه ابو حمزه ثمالی روایه کرده که آنحضرت را دیدم

که نماز

که نماز میگزارد پس ردا از دوش مبارکش افتاد و آنرا راست نکرد تا از نمازش
فارغ شد پس من آنرا از و سوال نمودم یعنی پرسیدم که سبب راست
نکردن ردا چه بود فرمود ویحک اتدری بین یدی من کنت ان العبد
لا یقبل منه صلوة الا ما اقبل فیها یعنی آیا میدانی که در پیش که بودم مراد اینکه در حضور
خداوندی بودم که چه که راست کردن ردا با او بود بدرستی که بنده
مقبول نمیشود از و نمازی مگر آنچه اقبال کرده باشد در آن یعنی بدل
متوجه آن گردیده باشد گفتم جعلت فداک هلکنا یعنی فدای تو گردم ما بر کنار
هلاک شدیم یعنی رستگار نخواهیم شد بود فرمود کلا ان الله یتمم ذلک
بالنوافل یعنی نه چنین است بدرستی که خدا تعالی تمام میکند آنرا با نمازهای
نافله و در فقیه از امام همام و اشرف کرام حضرت ابا عبد الله علیه السلام
منقولست که ایاکم و الکسل ان ربکم رحیم یشکر القلیل ان الرجل لیصلی
رکعتین تطوعا یرید بهما وجه الله تعالی فیدخله الله تعالی بهما الجنة حاصل معنی
اینکه بپرهیزید از کاهلی بدرستی که خداوند شما رحیم است خشنود می
گردد باندک عبادت بدرستی که کسی که بجا آورد دو رکعت نماز سنت
می گذارد و بقصد رضای خداوند تعالی پس داخل می کند او را خدای تعالی
با آن دو رکعت نماز بهشت و در ثواب الاعمال از اشرف الاربعین و
زمین و پسندیده و نور الانفس حضرت امام حسن علیه السلام مرویست

که صلوة النوافل قربان کل مؤمن یعنی نمازهای نافله سبب قرب هر مؤمنی است
بجناب سبحانی و در کتاب شریف فقیه مذکور است که مردی بخدمت هادی
طریق هدی حضرت رسول الله آمده کفت دعا کن و طلب نما از خدا تعالی
که مرا داخل بهشت کرداند آنحضرت فرمودند که اعنی بکثرة السجود و مراد این که
من دعا می کنم تو نیز مرا یاری کن درین دعا به بسیاری سجود و مراد از سجود بحسب
ظاهر نماز است و لهذا الشیخ صدوق رحمه الله این حدیث را در باب فضل
صلوة ذکر نموده و تعبیر از نماز بسجود همانا برای اینست که سجود اعظم ارکان
نماز و تذلل در آن بیشتر است و مراد از کثرت آن ظاهرا اینست که نمازهای
سنتی نیز بر آنها افزوده شود چه اگر مراد همین نمازهای واجبه بود مقام مقتضی آن
بود که کوید اعنی باقامة الصلوة و این ظاهر است و نیز مؤید اینست
حدیث نبوی که کوید الصلوة خیر موضوع فمن شاء استقل و من شاء استکثر
یعنی نماز خیر عظیمی است که حضرت شارع قرار داده یا بهترین عبادات است
که در شرع مقرر گشته پس هر که خواهد آنرا کم گذارد و هر که خواهد بسیار گذارد
یعنی در کم گذاردن آن برا و حرجی نخواهد بود و در بسیار گذاردن آن
او را ثواب بسیار خواهد بود و شک نیست که نمازی که در آن کمی و بسیاری
رود و بنده در آن مختار باشد غیر نمازهای سنتی نتواند بود و ممکن است که مراد
از تقلیل نماز اکتفا بواجبها بود و از تکثیر سنتها را نیز بر آن افزودن

مجملا از اینگونه اخبار و آثار در ترغیب بر نمازهای سنتی وارد گردیده و
قطع نظر از اینکه نوافل ابواب قرب بروی بنده میکشاید و جبر نقصان
فرایض می نماید از بنده چه نیکو و خوش آینده است که عطش شوق بندگیش
بزلال گذاردن فرایض تسکین نیافته افاضه نوافل را نیز همواره وجهه
همت سازد و با ادراک فضل و ثواب آنها نیز گردن خواهش فرازد
چه این شیوه از غلبه شوق در بندگی است و محض ابراء ذمه و امتثال امر بجا آوردن
و رهانیدن خود را از عذاب و مواخذه الهیه است خوش آن بنده
که بتوفیق اهتمام درین امر موفق گشته گوی این دولت از میدان قرب
رباید و بندگان کاملان که ملیهای نفس غافل را البقوت کامل از خود گسسته اند
در سلوک این طریقه چابکیها نماید و نمازهای سنتی بر دو گونه است
اول اینکه وقتی برای آن مقرر است و گذارنده آن ز امر است آن وقت
باید بود دوم آنکه مخصوص وقتی نیست و سعادت گذارش آن در همه وقت
میتوان نمود و ذکر فضل و ثواب و بیان کیفیت و آداب هریک از
این دو قسم داعی برای او دو فصل است اگرچه درین کتاب ذکر گفتن
و آداب نماز وظیفه خامه سخن طراز نیست چه مقام آن کتب فقهیه
کتب اعمال و عبادات است لیکن برای اینکه طریق معرفت آنها را بر طالبان صاحب
شوق نزدیک سازد در هر مقامی به ذکر مجملی و موجزی از آن نیز

میسر و ازو **فصل اول در نوافل موقته و متعلقات آنست** و از آنجمله
نوافل یومیه است که بنابر اقوال مشهوره و اخبار ماثوره عدد رکعات آنها
در عدد دو برابر رکعات فرایض یومیه است که سی و چهار باشند و هفده
رکعت فرایض چنانکه پنجاه و یک رکعت باشد که مواظبت بر آن از علامات مومن شمرده
شده و در اهتمام در آن احادیث و اخبار وارد گشته از آنجمله در کتب
معتبره از افتخار کرده سروری امام حسن عسکری علیه السلام منقولست
که علامات مومن نخست پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن و زیارت اربعین
کردن و انگشتر در دست راست داشتن و جانب پیشانی را بر خاک
گذاشتن یعنی در سجده شکر و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن یعنی در نماز ما و حضرت
شارع را در اقامه نوافل مبالغه بحدیست که فرموده است که اگر کسی بجا ادای
آنرا درنیابد باید که بقضای آن بشتابد شیخ طوسی قدس سره در تهذیب
الاخبار از عبدالله بن سنان حدیثی روایت نموده که حاصل آن اینست
که بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که مردی بر او از نمازهای نافله
آنقدر هست که از بسیاری حساب آنرا نمیداند چگونه کند انحضرت فرمودند
که باید آنقدر بگذارد یعنی قضای آنها را که از بسیاری آن نمیداند که چه
قدر گذارده پس قضای آنها کرده خواهد بود بقدر علم خود گفتم قدرت بر آن
ندارد و از جهت شغل و گرفتاری که او راهست فرمودند که اگر شغلش آنست

جهت طلب معیشت ضروری یا قضای حاجت برادر مومنی آن پس بر وی چیزی
نیست و اگر برای دنیاست یعنی تحصیل مال و اسبابی که زیاده از
از قدر ضروری است پس بر وست قضا و اگر نه ملاقات خواهند نمود
با خدای خویش در حالیکه سبک گرفته و سهل شمرده و ضایع کرده باشند
و سنت رسول خدا را گفتم مردی که بر قضا کردن قدرت ندارد و
آیا میتواند او را که تصدق نماید یعنی بجای قضا پس آنحضرت ساکت شده
مدتی دور و دراز بعد از آن فرمود آری باید تصدق کند بصدقه گفتم
چه تصدق کند فرمود بقدر طولش یعنی در خور کثرت مال و وسعت
احوال بقدر احسان و اقل آن تخمینا چهار یک تبر یا اندکی زیاده باشد
برای هر یک مسکینی بجای هر نمازی گفتم چه مقدار است یعنی چند رکعت
آن نمازی که لازم است در آن مدی برای هر مسکینی فرمود برای دو
رکعت که در شب گذارده میشود گفتم قدرت ندارد و فرمود همه نمازهای
شب و مدی برای نمازهای روز و نماز افضل است یعنی قضای نافلات
این نوافل از صدقه دادن بهتر است بر صاحبان طبع لطیف از تامل
درین حدیث شریف معلوم است که حضرت شارع را در اقامه نوافل
مبالغه و تاکید چه مقدار و بنده را در گذارش آن چه قدر اهتمام ضرورت
چاره است حضرت حکیم بیچون و شفابخش علتهای درون کافه اهل ایمان را

مدیست که [illegible]

بفضل و منت خود و از افلیج کاهلی و سستی بیهودی صحبت بطول دوست
خویش برادران که این سعادت جز از پیش توانائی و توفیق کرامت فرماید
از جمله سی و چهار رکعه نوافل یومیه شمرده اند و از غایت تاکید در گذاردن
آن در سفر نیز ساقط نیست چنانکه رئیس المحدثین طاب ثراه در فقیه بآن
تصریح نموده و جه آنرا از علل فضل بن شاذان که از حضرت امام علی ابن
موسی الرضا علیه السلام شنیده بود توضیح فرموده است و شیخ طوسی رحمه الله
نیز در تهذیب از جناب اشرف جعفری علیه السلام نقل کرده که لا تدع
اربع رکعات بعد المغرب ثلث عشر رکعة بالليل في سفر و لا حضر حاصل اینکه وا مگذار چهار
رکعه بعد از شام را در سفر و نه در حضر و نیز ده رکعه عبارت از یازده رکعه
نماز شب و شفع و وتر و دو رکعه نافله صبح و اول وقت آن بنا بر مشهور
وقت فراغ از نماز وتر است و آخر آن بنا بر بعضی از روایات و قول
جمعی از علما وقت رسیدن سرخی مهیت در جانب مشرق و افضل اوقات
او میانه صبح کاذب و صبح صادق و در رکعه اول آن فاتحه و سوره قل یا
ایها الکافرون خوانده میشود و در رکعه دوم فاتحه و سوره قل هو الله
احد و بعد از فراغ سنت است که بپهلوی راست رو بقبله خوابد بنوعی
که میت را در قبر میخوابانند و دست راست را بجانب رو نهاده گوید استمسکت
بعروة الله الوثقى التي لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتين و اعوذ بالله

من شر فسقة العرب و العجم و من شر فسقة الجن و الانس سبحان رب الصباح فالق
الاصباح سبحان رب الصباح فالق الاصباح ملخص معنی این دعای
شریف آنکه دست زدم و چنگ بستم بدستاویز محکم الهی که جدائی نیست
آنرا و چسبیدم بطناب استوار خدای جل او و در پناه خدای محکم متوسل و بجناب
او متوکل گردیدم و پناه میگیرم بخدای از شر فاسقان عرب و عجم و پناه میگیرم
بخدای از شر فاسقان پری و آدمی پاک و منزه میدانم از نقصها خداوند
پاینده او و شکافنده صبح را بمعنی که عمود صبح را شکافنده روشنائی از آن
دهنده منکر و اند و گفته اند که می توانند بتقدیر فالق ظلمة الاصباح باشد یعنی
که تاریکی آخر شب را که متصل بصبح است شکافنده صبح را از آن بر می آورد
و بعد از آن گوید بسم الله وضعت جنبی لله توکلت امری الی الله و طلبت حاجتی
من الله توکلت علی الله حسبی الله و نعم الوکیل و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان
الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا اللهم و من اصبح و حاجته الی مخلوق
فان حاجتی و رغبتی الیک حاصل معنی اینکه ابتدا کردم بنام خدا گذاشتم
پهلوی خود را یعنی بر زمین برای خدا یعنی بجهت تذلل در حضرت او و واگذاشتم
کار خود را بخدا طلب می کنم حاجت خود را از خدا توکل نمودم بر خدا
بس است مرا خدا بدرستی که خدای رساننده کار خود است بهر نحو که
خواهد و بمقتضی اراده و مشیت او باشد بتحقیق که گردانیده است برای

هر خیری اندازه که از آن در نگذرد ای معبود من هر که صباح کرد و حاجت
او بسوی مخلوقیست مرا حاجت روایی از مخلوقات دارند و من از تو حاجت دارم
که خالق تویی و بعد از این دعا سه آیه از آخر سوره آل عمران بخواند که عبارتست
از کریمه ان فی خلق السموات والارض تا انک لا تخلف المیعاد و مرویست که هر که
صلوات فرستند بر محمد و آل محمد صد بار میان دو رکعه غداة یعنی نافله
صبح و فریضه صبح نگاه دارد خدا تعالی روی او را از گرمی آتش جهنم و هر که
گوید صد بار سبحان ربی العظیم و بحمده استغفر الله ربی و اتوب الیه بنا
کند خدا تعالی برای او خانه در بهشت و اگر چهل مرتبه بخواند آمرزد خدا تعالی
او را مخفی نماند که ادعیه و اذکاری که در تعقیب خوانده میشود در کتب
اعمال مختلف است و آنچه ثبت ذکر یافت مطابق کتاب شریف
من لا یحضره الفقیه است و گفته‌اند که بجای این ضجعه یعنی بپهلو خوابیدن
بنحوی که مذکور شد سجده شکر کافی است و از حضرت امام رضا منقولست
که شبی در مسجد الحرام نماز شب گذارده بعد از فراغ بجای ضجعه سجده نمود
نوافل یومیه هشت رکعه نافله ظهر است و از الصلوة الاوابین نیز نامیده
نماز بازگشت کنندگان بخدا و وقت آن بنا بر مشهور از اول زوال است
تا وقتی که سایه شاخص که بعد از زوال حادث و رفته رفته زیاد میگردد
بقدر دو سبع قامت آن شاخص شود و بعضی گفته‌اند که وقت ادای آن

باقی است چندانکه فضیلت نماز ظهر تنگ نشده و آن وقت فضیلت عبارتست
از آنکه سایه زاید شاخص بقدر بلندی شاخص شود و کیفیت آن بنیت
که دو رکعه نخستین بنیت تکبیر معلومه با ادعیه مقرره آنها چنانکه در نماز های
واجبی است مبادرت نماید بعد از استعاذه سوره فاتحه و اخلاص خواند
در رکعه دوم فاتحه و قل یا تلاوت نماید و عکس این نیز مرویست و بعد
دو رکعه سلام و تکبیر مقرره و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام گفته این دعا
خواند اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک ضعفی و خذ الی الخیر بناصیتی و اجعل
الایمان منتهی رضائی و بارک لی فیما قسمت لی و بلغنی برحمتک کل الذی ارجو
برحمتک کل الذی ارجو منک و اجعل لی ودا و سرورا للمؤمنین و عهدا
عندک مخلص یعنی اینکه ای معبود من بدرستی که من ضعیفم پس قوی گردان در
رضای خود ضعف مرا و بگیر موی پیشانی مرا و بکش بجانب خیر و بگردان ایمان را
منتهای رضای من یعنی از مقصد اقصای من و برکت ده مرا در آنچه قسمت کردی
برای من و برسان مرا برحمت خود بهمه آنچه امید دارم از تو و بعد از رکعه
ششم اذان ظهر گفته بعد از آن دو رکعه دیگر را گذارد و شیخ طوسی در
مصباح بعد از هر دو رکعه دعای علیحده ذکر فرموده و ما از جهت اختصار
و عدم رغبت آنها را ننوشتیم و اقتصار بدعای مذکور اکتفا نمود و دیگر هشت رکعه
نماز نافله عصر است و وقت ادای آن بنا بر مشهور بعد از نماز ظهر است

تا وقتی که سایهٔ شاخص مساوی چهار سبع بلندی شاخص شود و بعضی وقت آنرا
با تمام رسید انند خدا انکه وقت فضیلت عبارت از انست که سایهٔ شاخص دو برابر
بلندی آن شود و کیفیت آن اینکه هر دو رکعت را بتکبیری و سلامی گذارد و در هر
دو رکعت فاتحه و سوره که خواهد خواند و بعد از دو رکعت نخستین گوید اللهم انت الله
لا اله الا انت الحی القیوم العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت المبدی
المعید البدیع لک الحمد و لک الکرم و لک المن و لک الحول و لک الجود و لک
الامر وحدک لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد و لم یتخذ صاحبة و لا ولدا صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا
حاصل مضمون اینکه ای معبود من بدرستی که نیست هیچ معبودی برحق غیر تو
که زندهٔ و با مور خلایق قیام کنندهٔ و بلندی و بزرگواری برده باری صاحب
کرمی آفرینندهٔ و روزی دهندهٔ و زنده کنندهٔ و میرانندهٔ از هستی محض
هستی دهندهٔ بعد از فنا دیگر باره بوجود آورندهٔ و بی مثال نمونه رقم صنع
نگارندهٔ تراست سپاس و تراست منت و تراست توانایی و تراست ازین کرم و تراست
و تراست فرمان تنها میدانم ترا در خدایی نیست شریکی ترا ای یگانه
در صفات ای یگانه در ذات ای مقصد بندگان در حاجتها ای انکسی که نه
زایندهٔ و نه زاینده شده بوده مثل تو و کفو تو احدی نگرفته زنی و فرزندی
رحمت بکن بر محمد و آل او و فلان حاجت مرا روا کن و حوایج خود را بموقف عرض
و فلان حاجتم

در آورد

در آورد و انجاح از ان درگاه عالم پناه مسئلت نماید و در مصباح
دعا باو دیگر نیز در همین مقام مذکور است جهت رعایت اختصار مذکور نشد و
بعد از ان دو رکعت دیگر گذارده گوید اللهم رب السموات السبع و رب
الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و رب جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و رب السبع المثانی و القرآن العظیم و رب محمد
صلی الله علیه و آله خاتم النبیین صل علی محمد و آل محمد و اسئلک باسمک
الاعظم الذی تقوم به السماء و الارض و به تحیی الموتی و ترزق الاحیاء
و تفرق بین الجمع و تجمع بین المتفرق و به احصیت عدد الرمال و عدد الآجال
و وزن الجبال و کیل البحار اسئلک یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد و
آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا این دعا را دعای نجاح میگویند از جهت
که طلب حوایج ببرکت آن بنجاح مقرون می گردد و محصل معنی آن اینست
که ای معبود من که خداوند هفت آسمان و هفت زمینی و آنچه در آنها
و آنچه در میان آنهاست و خداوند تخت عظیم و پادشاهی و خداوند
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و خداوند سورهٔ فاتحه و قرآن عظیم و
خداوند محمدی صلی الله علیه و آله که آخرین پیغمبران است رحمت کن بر محمد
و آل محمد و درخواست میکنم از تو بنام بزرگتر تو که بر پاست بآن
آسمان و زمین یا مستقیم میگردد آسمان و زمین را با آن زنده می کنی

مرد و کار او روزی میدهی زند کار او پراکنده کامی فکنی بنیانه جماعه و جمع میکنی میان
پراکنده کان و بآن نام شمرده عدد ریگها و عدد قطرها و وزن کوهها و بحار
و دریاها را درخواست میکنم از تو ای آنکسی که چنینی اینکه رحمت کنی بر محمد
و آل محمد و برای فلان حاجه و فلان مطلب مرا بغنی گردانی و ... از آن درگاه
آنچه خواهد کرد اداکند و از آنحضرت طلب حاجت روا نماید بعد از آن
دو رکعه دیگر گذارده بگوید اللهم انی ادعوک بما دعاک به عبدک ذوالنون اذ
ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبت له و نجیته من الغم
فانه دعاک و هو عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک و هو عبدک
و انا اسئلک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تستجیب لی کما استجبت له
و ادعوک بما دعاک به عبدک ایوب اذ مسه الضر فدعاک انی مسنی الضر
و انت ارحم الراحمین فاستجبت له و کشفت ما به من ضر و آتیته اهله و مثلهم
معهم رحمة منک فانه دعاک و هو عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک و
و هو عبدک و انا اسئلک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفرج
عنی کما فرجت عنه و ان تستجیب لی کما استجبت له و صل علی محمد و آل محمد و افعل بی
کذا و کذا المحصل معنی اینکه ای معبود من بدرستی که من میخوانم ترا بانچه خواند ترا
بآن بنده تو ذوالنون که آن حضرت یونس باشد چون رفت بغضب از میان قوم خود

درحالی

درحالی که خشمناک بود بر ایشان پس گمان برد اینکه تنگ نخواهی گرفت برو
و بمشقت مبتلا نخواهی ساخت او را بنابر یک قول مفسرین یا اینکه یقین
دانست که تنگ نخواهی کردانید برو رزق را و بهر جا رود روزی
باو خواهی رسانید چنانکه در عیون اخبار الرضا از آنحضرت منقولست
پس ندا کرد در تاریکیها که تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب باشد
یا تاریکی شکم ماهی چند که هم را فرو برده بود ندا اینکه نیست معبودی بغیر از تو
تسبیح می کنم و از نقایص و عیوب منزه میدانم ترا بدرستی که من بودم از
ستمکاران بر نفس خود که بیجا از میان قوم بیرون آمدم پس مستجاب
کردانیدی برای او دعای او را و نجات دادی او را از غم پس در ...
که ذوالنون خواند ترا او بنده تو بود و من میخوانم ترا و من هم بنده توام اینکه
رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه مستجاب کردانی برای من دعای مرا
چنانکه مستجاب کردانیدی برای او و میخوانم ترا بانچه خواند ترا بآن
بنده تو ایوب چون رسید باو رنج و سختی پس خواند ترا بدرستی که رسید
مرا رنج و بدرستی که تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی پس مستجاب کردی
برای او و کشف و زایل کردی آنچه باو رسیده بود از رنج و دادی باو
اهلش را و مانند اهلش را با ایشان بجهت رحمت از جانب تو یعنی فرزندان
را که مرده بودند زنده ساخته باو رسانیدی و فرزندان دیگر نیز مانند ایشان

بوی عطا فرمودی چنانکه در کریمهٔ ووهبنا له اهله ومثلهم معهم رحمة منا تفضل کرده
اند پس بدرستی که او خواند ترا او بندهٔ تو بود و من میخوانم ترا و من بنده
توام و طلب نمود از تو او بندهٔ تو بود و من نیز طلب می نمایم و من بندهٔ
توام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه فرج دهی و دفع کنی از من چنانکه
فرج دادی و دفع کردی از او و اینکه مستجاب کردانی برای من چنانکه
مستجاب کردانیدی برای او و میخوانم ترا با نچه خواند ترا با این
با آن یوسف چون جدائی افکندی میان او و میان اهلش و چون او در
بود پس بدرستی که خواند ترا او و بندهٔ تو بود و من هم میخوانم ترا و من
بندهٔ توام و درخواست کرد از تو او و بندهٔ تو بود و من درخواست
میکنم از تو و من بندهٔ توام و اینکه رحمت کنی بر و و آل او و اینکه فرج دهی
از من چنانکه فرج دادی از او و اینکه مستجاب کنی برای من چنانکه
مستجاب کردی برای او و رحمت کن بر محمد و آل محمد و فلان حاجت و
فلان حاجت مرا برآری یعنی حوائج دو جهانهٔ خود را بر کف اظهار نهاده
حصول آنها از آن درگاه مسئلت نماید الکاه دو رکعت دیگر کذارده
باین دعای شریف کویا کردد یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم
یواخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة
یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی یا منتهی کل شکوی یا کریم الصفح یا عظیم

المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربّاه یا سیّداه یا غایة رغبتاه
اسئلک بک و بمحمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی ابن الحسین و
محمد بن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی الرضا و محمد ابن علی
و علی ابن محمد و الحسن ابن علی و الحجة القائم المهدی الائمة الهادیة علیهم السلام
ان تصلی علی محمد و آل محمد و اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار
و ان تفعل بی ما انت اهله حاصل معنی اینکه ای انکسی که ظاهر ساخت
فعل نیک بندکان را و پوشید فعل زشت ایشان را و در تاویل این دو فقره
بر امید تمام بود از مهر سپهر سروری حضرت اشرف جعفری ع
بمضمون مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه او را مثال
و شبیهی است در عرش پس چون آن مؤمن مشغول شود برکوع و سجود
مثال او و مانند آنها نیز چنان می کنند پس در مینوقت فرشتکان آنرا دیده
صلوات میفرستند و استغفار می کنند برای او و چون مشغول شود آن
بنده بکناهی خدا تعالی پرده بر مثال او میپوشاند که فرشتکان آن را مطلع نشوند
و حاصل معنی تتمهٔ دعا اینکه ای انکسی که نکرفت و کیفر نکرد بکناه یعنی در عقوبت
آن تعجیل ننمود که شاید بنده از آن توبه کند و نه درید پرده کسی را ای
عفو که کناهان بزرک را می بخشی و ای نیکو تجاوز که از معاصی بندکان
درمیکذری و ای واسع آمرزش که سیئات خلق را در آن می کنجد ای

بهیں کنندهٔ و کشانیدهٔ دستها بر جمنای صاحب هر تیری یعنی هر که زاری
با کسی کوید تو همراهی و بر آن آگاهی وای شنونده‌ای هر شکایتی یعنی هر که شکوه
داشته باشد بتو چون از دیگران مایوس کرده باشد بتو کوید و تدارک آن از تو
جوید ای آنکسی که از روی کرم و بزرگواری از عصیان بندگان رو تافته
از آنها منظوری نمینداری و نادیده میشماری ای بزرگ نعمت ای ابتدا
کننده و مبادرت نماینده بدادن نعمتها پیش از آنکه کسی مستحق و شایسته
آن گردد وای خداوند من وای آقای من وای نهایت آرزوی من
سوال می کنیم از تو بحق تو و بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تا حضرت مهدی
که پیشوایان این راه نماینده‌اند علیهم السلام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد
و سوال می نمایم از تو ای معبود در حق اینکه زشت نگردانی صورت
و اندام مرا با آتش و اینکه کنی بمن آنچه شایسته آنی یعنی با من معامله ای
آنچه لایق تست از ملاطفه و احسان فرو آنچه لایق منست از مواخذه
و خذلان و چون این دعا خواند مامولات و وجهان ناخود را البته آنچه
خواهد بعرض رساند دیگر از جمله نوافل یومیه چهار رکعه نافله شام است
که از غایت اهتمام چون نافله صبح در سفر نیز مراعی آن باید بود
و تقصیر در آن نباید نمود چنانکه در کافی و تهذیب نیز از حضرت امام
همام ابا عبدالله علیه السلام مرویست که اربع رکعات بعد المغرب

لانه نهی فی حضر و لا سفر حاصل اینکه چهار رکعه که بعد از شام است و
وامگذار آنها را در حضر و نه در سفر و در روایتی دیگر چنین است که لا تدع
اربع رکعات بعد المغرب فی سفر و لا حضر و ان طلبتک الخیل یعنی وامگذار
چهار رکعه بعد از نماز شام را در سفر و نه در حضر اگرچه سواران یعنی دشمنان
در طلب تو باشند و نیز در میان هر دو کتاب شریف از ابا الحسن
منقولست که از آنحضرت یعنی قبلهٔ خاص و عام حضرت امام رضا پرسیدم
از آن چهار رکعتی که بعد از نماز شام است در سفر که تعجیل سفر باید مرا آنقدر از
از اینجهة ممکن نیست مرا گذاردن آن بر زمین آیا میتوانم گذاردن آنرا
در محملی که کجاوه یا مانند آن باشد پس فرمودند آنحضرت آری بگذار آنرا
در محمل و اول وقت ادای این نماز بعد از فراغ از نماز شام است
و آخر آن بنابر مشهور وقت زوال سرخیست از جانب مغرب و علامه حلی
طاب ثراه در منتهی بر این مطلب دعوی اتفاق نموده و شیخ شهید رحمه
امتداد وقت آنرا مانند امتداد وقت ادای نماز شام محتمل فرموده و کیفیت این
نماز بر وجه کامل اینست که بعد از فراغ از فریضهٔ نماز شام و تسبیح زهرا علیها السلام
و تعقیبات با آن قیام نماید و در مصباح تقدیم آنرا بر تعقیب و سجدهٔ
شکر افضل شمرده و مستحب است که پیش از آنکه حرف زند شروع در آن
کند چه در فقیه و تهذیب هر دو از حضرت صادق علیه السلام ماثورست

در دروس ؟

صلّى المغرب ثم عقّب ولم يتكلم حتى يصلّي ركعتين كتبتا له في عليّين فان صلّى
اربعاً كتبت له حجّة مبرورة خلاصه معنی آنکه هر که نماز شام کند و بعد از آن
تعقیب خواند و سخن نگوید تا آنکه دو رکعت نماز گذارد نوشته شود آن
دو رکعت برای او در علیین که لوحیست از زبرجد سبز و در زیر عرش
آویخته و اعمال نیکان در آن مرقوم است یا عبارت از سدرة
المنتهی است یا مکانیکه در آسمان هفتم ارواح مؤمنان در آن
مجتمع میباشند و بنابر آنکه اسم مکان باشد که حذف مضاف شده خواهد بود
مراد این خواهد بود که نوشته میشود برای او در کتابیکه در علیین است
چنانکه علما در تفسیر کریمه ان کتاب الابرار لفی علیین کتاب مرقوم یشهده
المقربون تقریر فرموده اند یا آنکه فی علیین متعلق باشد بکتبتا یعنی نوشته شود
این دو رکعت برای آن در عالم بالا یا در آن مکان معین که فرشتگان و
مقربان بر آن شاهد کردند و بر هر تقدیر پس اگر چهار رکعت نماز گذارد
نوشته شود برای او حج مقبول و از ظاهر عبارت این حدیث چنین مستفاد
می گردد که سخن نگفتن متمم باشد تا آنکه مجموع چهار رکعت گذارده شود چنانکه شهید ثانی
نیز چنین فهمیده و در شرح الفیه بدینگونه تفسیر فرموده است و بنابر این
سخن نکردن در مابین این چهار رکعت نیز مندوب و ترک آن مکروه خواهد
بود و مؤید آنست ظاهر حدیثی که در کافی از ابو الفوارس مرویست که

نهانا ابو عبد الله علیه السلام ان اتکلم بین الاربع رکعات التی بعد المغرب
یعنی نهی کرد مرا حضرت امام جعفر علیه السلام از آنکه سخن گویم در میان
چهار رکعتی که بعد از نماز شام است از این دو حدیث کراهت تکلم در میان
این چهار رکعت نیز بنظر تتبع در می آید هر چند این مسئله در میان
فقهای اعلام مشهور و بر السنه و اقلام ایشان مذکور نیست و عجب آنکه
علامه جلیل طاب ثراه در منتهی و شهید اول نور الله مرقده ذکر کرده اند
و ثانیا نیز بر کراهت تکلم میان فریضه مغرب و نافله آن استدلال
فرموده اند مجملا چون شروع می کند برکعت اولی باید هفت تکبیر با تکبیرة
الاحرام افتتاح نمود و بعد از استعاذه فاتحه و قل هو الله احد و در رکعت
ثانیه بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون خواند چه در کافی و تهذیب
مرویست از امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است و در
فقیه نیز بالتصریح روایت از آنحضرت مرویست که لا تدع ان
تقرأ بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون فی سبع مواطن فی
و آنکه از او فوت نکند قل هو الله احد و قل یا ایها در هفت جا تمام بر دو است
الجمله دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از نماز شام را شمرده و در کافی
و تهذیب بعد از حدیث مذکور فرموده و فی روایة اخری انه یبدأ
فی هذا کله بقل هو الله احد و فی رکعة الثانیة بقل یا ایها الکافرون الا ان

در رکعتین قبل الفجر فی الثانیه بعد الحمد قل یا ایها الکافرون ثم تعقب و در رکعه
الثانیه بقل هو الله احد و در شرح مذکور است بجای بعد از اول تعبیر است حاصل
آنکه در جمیع این هفت موضع مذکور اول قل هو الله احد و در ثانیه قل یا ایها الکافرون
خوانده میشود و مکرر و در نماز صبح که در آن ترتیب مخالف است این بود و تو
بر عکس است که در رکعه اولی قل یا و در رکعه ثانیه قل هو الله احد خوانده مجمل
ترتیب ذکر حدیث اول تصریح و حصری که در حدیث ثانی است
چنین مستفاد می گردد که ترتیب قرائت این دو سوره چنانچه در هفت موضع
مذکور است بر این وجه باشد که مذکور شد و لیکن شیخ طوسی رحمه الله در مصباح
و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه در مفتاح بر عکس این فرموده اند و ممکن
بود که این نسخه از خبر دیگر که الحال بنظر نرسید ساقط باشد و نسخه ثانی اشتباه
بود غلط و الله اعلم و در بعضی دو کتاب یعنی مصباح و مفتاح طریق دیگر نیز
مذکور است که در رکعه اولی بعد از فاتحه قل هو الله احد بخواند و در
ثانیه انا انزلناه بسیار قرائت نماید و چون از این دو رکعه فارغ گشته
سلام دهد بگوید اللهم انک ترى و لا ترى و انت بالمنظر الاعلى
و ان علیک الرجعى و المنتهى و ان لک الممات و المحیى و ان لک الآخرة
والاولى اللهم انا نعوذ بک من ان نذل و نخزى و ان نأتی ما عنه تنهى
اللهم انا نسئلک ان تصلی على محمد و آل محمد و نسئلک الجنة برحمتک و

و ان تعیذنا من النار بقدرتک و اسئلک من الحور العین فزوجنیها
و اجعل اوسع رزقی عند کبر سنی و احسن عملی عند اقتراب اجلی و اطل فی
طاعتک و ما یقرب منک و یحظی عندک و یزلف لدیک عمری و احسن
معرفتی ۱۸ فی جمیع احوالی و اموری معونتی و لا تکلنی الى احد من خلقک و تفضل علی
بقضاء جمیع حوائجی للدنیا و الآخرة و ابدأ بوالدی و ولدی و جمیع اخوانی
المؤمنین فی جمیع ما سألتک لنفسی برحمتک یا ارحم الراحمین محصل مضمون
آنکه ای معبود من پروردگاری که تو می بینی همه را و کسی نمی بیند ترا و تو بر همه مشرف
و بر احوال جمله مطلعی و پروردگاری که بسوی تست بازگشت و انجام همه امور
که حضرت امام جعفر را پرسیدند از معنی آیه و ان الى ربک المنتهى
الى الله که در سوره والنجم است فرمود که اذا انتهى الکلام الى الله فامسکوا یعنی سخن
چون بحقیقت ذات الهی و کنه او رسید باز ایستید و در آن گفتگو
نمایید و پروردگاری که بهشت و ارادت تست مردن و زیستن
خلایق و پروردگاری که ملک تست آخرت و دنیا حاصل آنکه همگی از آن
تو و در تحت حکم و فرمان تست و بس ای معبود من پروردگاری که ما
بندگان پناه میگیریم بتو از آنکه ذلیل و خوار شویم و از آنکه ارتکاب نماییم
چیزی را که از آن نهی فرموده ای معبود من پروردگاری که من درخواست
می کنم از تو آنکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سؤال میکنم از تو بهشت را

برحمت تو و پناه میجویم بتو از آتش بقدرت تو و مسئلت می نمایم از تو
که عطا فرمایی مرا از حوران خوش چشم بعزت تو و بگردان فراخ‌ترین
روزی مرا در وقت پیری من و نیکو کن کردار مرا در وقت نزدیک
اجل من و دراز کن در طاعت خود و در آنچه نزدیک میکند بتو و نیک بخت
می گرداند نزد تو و سبب قرب جستن و میشود نزد تو عمر مرا و نیکو کن در همه احوال
من و کارهای من اعانت مرا یا شناسانند و وا مگذار مرا
بهیچ یک از خلقت و تفضل کن بر من بروا کردن همه حاجتهای من برای
دنیا و آخرت و ابتدا کن بپدر و مادر من و فرزندان من و جمیع
برادران مؤمن من در همه آنچه سؤال کردم از تو برای خود ای رحم کننده
ترین رحم کنندگان و بعد از آن دو رکعت دیگر بگذارد و با منطق [?] که
در اول بعد از فاتحه اول سوره حدید تا و هو علیم بذات الصدور قرائت
نماید و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات و ما فی
الارض و هو العزیز الحکیم له ملک السموات والارض یحیی و یمیت و هو
علی کل شیء قدیر هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء
علیم هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما (هو الذی)
یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم این ما
کنتم والله بما تعملون بصیر له ملک السموات والارض والی الله ترجع

الامور

الامور یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و هو علیم بذات
الصدور و در رکعت دوم بعد از فاتحه آخر سوره حشر را تلاوت
کند که بدلالت اخبار نبویه مشتمل بر اسم اعظم است از آنجمله آنکه از آن والا
جناب منقولست که من جبرئیل را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد
که علیک باخر سورة الحشر پس بسیار قرائت کن آن را و دیگر سؤال کردم
همین جواب داد و نوبت سوم پرسیدم نیز همین جواب شنیدم و هم از
آن سرور صلعم در خبر است که اسم الله الاعظم فی ست آیات فی آخر الحشر
یعنی اسم اعظم الهی در شش آیه است که در آخر سوره حشر است و در فضل
این آیات هم از آن امیر صف بر پا ماثورست که هرکه او آخر سوره
حشر را شب یا روز خواند و در آن روز بمیرد حق سبحانه و تعالی بر او
بهشت را واجب گرداند و نیز از آنحضرت بمضمون ماثورست
که هرکه صباح سه بار گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه
از آخر سوره حشر خواند حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته بر او
موکل گرداند تا ورا نگاه دارند از جمیع آفات و صلوات بر وی فرستند
تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر در آن شب بناگاه (بهمین طریق)
خواند نیز همین منزلت یابد و آن آیات کثیر البرکات که درین نماز خوانده
میشود اینست که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا

[illegible]

من خشية الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون هو الله
الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله
الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار
المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور
له الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم
در سجده آخر این دو رکعت هفت بار گوید خصوصا در شبهای
جمعه اللهم انی اسئلك بوجهك الكريم واسمك العظيم وملكك القديم ان
تصلي على محمد وآل محمد وان تغفر لي ذنبي العظيم انه لا يغفر العظيم الا العظيم
و شیخ بزرگوار شیخ طوسی رحمه الله در مصباح طریق دیگر نیز
درین دو رکعت ذکر فرموده است و آن اینست که در رکعت اول بعد از
فاتحه چهار آیه از ابتدای سوره بقره از والهکم اله واحد تا لآیات
لقوم یعقلون بخواند و در ثانیه بعد از فاتحه آیة الکرسی بخواند و آخر
سوره بقره یا بیست و پنج بار قل هو الله احد قرائت نماید و دیگر
از جمله نوافل یومیه دو رکعت وتیره است که در عدد پنجاه و یک رکعت فرض
و سنت شبانه روزی چون وضع آن بر نشسته است یک رکعت شمرده
شده است و اگر چه ایستاده نیز میتوان کرد از حضرت صادق
در حدیثی که شمار نوافل یومیه فرموده منقولست که دو رکعتان الجالسة

الآخرة كان ابي يصليهما وهو قاعد وانا اصليهما وانا قائم یعنی از جمله نوافل یومیه
دو رکعت بعد از نماز خفتن است پدرم آنرا نشسته می گذارد و من ایستاده
میگذارم و در افضلیت این دو طریق علما را خلافست و حدیث سلیمان
بن خالد که از همان حضرت روایت نموده صریح است در آنکه ایستاده
افضل است و آن اینست که رکعتان بعد العشاء الآخرة تقرء فيهما مائة
آية قائما او قاعدا والقيام افضل یعنی دو رکعت است بعد از نماز خفتن
دو رکعت که صد آیه ایستاده یا نشسته و ایستاده بهتر است و این دو رکعت (دران دو رکعت)
چون یک رکعت حساب میشود آنرا وتیره برای همین نام حساب کرده اند
چه وتر بمعنی طاق است و تصغیر آن ممکن است از آن جهت باشد که نسبت
بیک رکعت وتر آخر نماز شب مختصر است و وقت ادای این نماز بعد از نماز (فراغ از)
خفتن است و ممتد است بقدر امتداد وقت ادای خفتن که تا بعد از
نصف شب باشد یعنی تا نصف شب هر وقت که نماز خفتن را گذارند
وتیره را بعد از آن بی فاصله ادا می توان کرد و کیفیت آن بر وجه
کامل آنکه افتتاح بهفت تکبیر با ادعیه مقرره نماید و در هر دو رکعت صد آیه
تلاوت نماید چنانکه مذکور شد و طریق دیگر آنکه دو رکعت را بعد از فاتحه
سوره تبارک الذی بیده الملک یا سوره اذا وقعت و در ثانیه بعد از
فاتحه سوره قل هو الله احد خواند و بعد از سلام مطالب خود را بزبان

(margin: و از نشستن ...)

سؤال در درگاه کریم متعال بموقف عرض رساند دیگر از جمله نوافل یومیه یازده
رکعه نماز شب نافله است که بنده کارزار در سفر طلب همراه خود نجات بخشد و مرد
دلاور را در ظلمات شب سرمایه چشمه الحیوة و دلگشا باغی است که اینجا
رکعاتش با ثمار برکات بار ور و دلفروز چراغی در تاریکی شبهای سیر
منزل قرب الهی راهبر آب وضویش برّ و از خواب غفلت دیده دلگشا
و از آرزوی خواهش در فراشش خواب راحت فرامش و خیزش در طلب اجلال
کعبه وصول و نشست و خواهشش در بارگاه کبریا همه پسندیده و مقبول
مژگان خون چکانش زلف و راز فیض شب را شانه است و قطره
اشک روانش از دریای رحمت بیکران گوهری یگانه زبان استغفار
در دست طلب مفتاحی است در مغفرت گشا و کف دعا لبریز
امید مراد اما صورت مدعا نما هزار آه پر درد و دش از آتش سوز دل
زبانه است خرمن عصیان سوز و همراه مهروش از کار خانه فیض صبح
کافوری شبستان لحد افروز رهنمایی و رکعه تحیتش قدم مهمانان نعیم بنده را
هشت بهشت و نیاست و نخلهای پر برگ و بار دعاهای عرش سا هر یک
مقایم — در آن مقام شجره طوبا و رکعه شفعش بر عارض دلبران حسن اعمال دو
ابروی پیوسته و مفرده وترش در گلشن فیض تکیه نهالی از گلبن طاعات
برجسته و خامه تقریر دلکش کلام در ادای حق این مقام بر وجه تمام محتاج
توضیح

یکی از این

یکی از این چند مطلب است مطلب اول در فضیلت این نماز و بیداری شب
و در فضل و ثواب این نماز همین بس که جناب الهی حبیب خود حضرت
رسالت پناهی را بآن امر نموده و یکی از این آن و برابر مقام محمود وعده
فرموده که و من اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا آیه شریفه در سوره مبارکه بنی اسرائیل است و خلاصه معنی
اینکه بعضی از شب بیدار شو و بقراءت یعنی بنماز شب در حالتی که زائد
بر صلوة مفروضه است برای تو تا بدارد و تهجد ای محمد ترا در مقامی بود
که مقام شفاعه باشد و آن عالیمقام در آن بر جمله خلایق مشرف بود
چنانکه همه او را ببینند یا عبارت از عرش باشد که خدا و نداء و الوهی
و برا از غایت قدر و شرف در آن اجلاس فرماید یا کرسی در
پیش عرش گذارند و آنحضرت بر آن نشینند یا مراد وسیله است
که موضعی است در بهشت علی الاختلاف الاقوال و در فقیه گفته که
نماز شب بدین امر بر حضرت نبوی هم فرض کرده و بر غیر او سنت
و نافله است و بعضی گفته اند که اولا بر آنحضرت فرض بود و ثانیا سنت
کردیده و بر هر تقدیر آن صدر را مسند کبیر و بدر منیر شبها در اقامه این نماز
بنحوی ایستاده که می بود و متهجد بنده را القدم اهتمام بدینگونه می نمود
که بر یکپا و بعضی گفته اند که بر دو دست پاها می ایستاد و برای اینکه رنج

و شفقت افزون و مزید فضل و ثواب مقرون کرد و تا اینکه آن حضرت پیغمبر را
از آن جهت پایهای مبارک آماس کرد و کریمه طه ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی در شان آن سرور نزول یافت و حاصل معنی بر قول اینکه
ای محمد فرو نفرستادیم ما بر تو قرآن را برای اینکه تو در رنج افتی و از قلت منام
و کثرت قیام بدین غایت مشقت کشی و هم خالق اجسام و صور جل شانه در سوره
زمر بعد از ذکر عابدان نماز شب گذار و بیدار دلان خلوت نشین تنهایی
ستوده و در شان این گروه عالیشان فرموده است که امن هو قانت
آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه ملخص مضمون
بنابر قول مفسرین اینکه آیا آن انسان کفور که اوصاف او قبل از این آیه
مذکور شد بهتر است یا کسی که او قنوت خوانده است در ساعتهای
شب در حالتی که سجده کننده و ایستاده است یعنی در حالت نماز
که گاهی سجود می‌کند و گاهی قیام می‌ترسد از عذاب آخرت و امید می‌دارد
رحمت خداوند خود را امر و لیست که مراد متهجد است که در نماز شب
قنوت میخواند و شیخ صدوق ره در فقیه گفته که این آیه در شان جناب
مستطاب امیر المؤمنین ع نزول فرموده و حضرت حق عز و علا آن امام
بزرگ را در این مقام بقیام نماز شب مدح فرموده است و اهتمام آن
بزرگوار در بیداری در اوقات اول شب و مراسم طاعت گواری کند

بود که در شبی که آن را لیلة الهریر گویند از آن جهت که مبارزان شیر صولت
در آن شب قیامت و حشت از هر سوی بر روی هم میخروشیدند
و می‌جستند و شیر آسا بچنگ و دندان اعضای هم را می‌کندند و می
خستند و آن شب صعب‌ترین اوقات جنگ صفین بود که از صرصر
حملات شدیدا آن امام و مردانه او دست و پا چون برگ بید لرزیدی از
وازشدی سیلاب خون دلیران کارزار را قدم ثبات و قرار
نخزیدی گویند در آن شب سی و شش هزار کس از طرفین بقتل رسیده
بودند مجملا در شبی چنین نماز از آن سالار دین فوت نگشت و در

و از آنجمله پانصد و سی و دو نفر از آن قوم بر دست شمشیر اسد الله الغالب روانه سقر گردیده

چنان معرکه هوش پرواز زهره گداز یک شب با اوراد فضل و ثواب
این نماز بر و نگذشت و نیز جناب سبحانه تعالی شانه در سوره مبارکه
فتح در مقام مدح جمعی از مؤمنان و شرح بعضی از اوصاف حمیده
ایشان فرموده که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود یعنی علامت ایشان در
رویهای ایشان است از اثر سجده کردن هست و در کتاب نثر الحقیقة
مذکور است که عبد الله بن سنان از بحر بیکران علم و عرفان حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از این آیه پرسید فرمودند که هو السهر
الصلوة مراد اینکه این آیه در مدح نماز شب گذاران است که اثر
بی‌خوابی و بیداری ایشان ظاهر است و آن ممکن است که عبارت

در رویهای ایشان

از زردی و شکستگی رنگ باشد چنانکه در توصیف مؤمنان کامل گفته اند که یحسبهم
الجاهل مرضی وما بهم مرض یعنی تغیر بشره و شکستگی رنگ ایشان چنان باشد که چون
نادان از حقیقت حال خبری ایشان را ببیند گمان کند که بیمارند و حال آنکه
بیمار نیستند و اثر چیزی نداشته باشند خوشا زردی چهره که باعث
سرخ رویی آن جهان باشد و حبذا آن شکسته رنگی که بی شکستها با آن درست
گردد الف سرخ رویی از غم او چهره کاهی کردنست بنده گردن خدا را
پادشاهی کردنست یا عبارت از نور رویها باشد که این قوم صاحب
سعادت را از فیض بیداری شب و برکت عبادت از چهره تابان
می باشد چنانکه در فقیه از حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که من کثر صلوته
باللیل حسن وجهه بالنهار حاصل آنکه کسی که نماز بسیار گذارد در شب
نیکو میشود روی او در روز و در عیون اخبار الرضا آورده که از حضرت
سید الساجدین علی ابن الحسین علیهما السلام پرسیدند که چه وجه دارد که
کسی که شب بعبادت برخیزد خوشروترین مردمان است فرمودند
که لانهم خلوا بالله فکساهم الله من نوره یعنی برای اینکه شب خیزان خلوت
گزیده اند با الله تعالی و پوشانیده است الله تعالی ایشان را کسوتی از نور خود
ذره گرد دوم — لمولفه توتیای گیرد رتبه سر از غبار راه او نور گیرد آفتاب از سجده درگاه
او و نیز خداوند بیچون و بیداری بخش دیدهای درون در سوره مبارکه

والذاریات

والذاریات بابت مومنانی را که اکثر شب بیدار و سحرگاهان مشغول استغفار
می باشند نوازش نموده و در شان ایشان فرموده که کانوا قلیلا من
اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون خلاصه مضمون آنکه متقیان که
کنار — قبل از این در آیه سابق مذکور شد که در ریاض جنان و چشمهای آن مقام
ایشان باشند بودند که اندک زمانی از شب میخوابیدند یعنی اکثر شب
بیدار بودند تا حضرت پروردگار بودند یا بمعنی که بیشتر از شبها ایشان
فوت نمیشد و بر میخواستند و در سحرها طلب آمرزش می نمودند گفته اند
یعنی با این بیداری و عبادت بآن معجب و مغرور نمیگردیدند و همچنان از غایت
تقصیر و بیم گناه خود را به پناه استغفار می کشیدند مرویست که این آیه
در شان جماعتی است که سحر در نماز هفتاد بار استغفار نمایند و بعضی
از مشاهیر مخالفین از ابن عباس روایت کرده که این آیه در شان اهل
بیت علی و فاطمه و حسن و حسین ع نزول یافته و بعد از آن گفته و کان علی
علیه السلام یصلی فی اللیل الآخر و ینام الثلث الاول فاذا کان السحر
للاستغفار و الدعاء و کان ورده فی کل لیلة سبعین رکعة یختم بها القرآن
یعنی طریقه جناب سلطان امیر المومنین علی این بود که ثلث اول از شب میخوابید و
دو ثلث دیگر بتهجد و نماز مشغول میگردید و سحرگاه باستغفار و دعا میپرداخت
و هر شب هفتاد رکعت نماز میگذارد و که در آنها ختم قرآن مینمود و تتمه

طریق شب بیداری آن جوان آتش خوف و پرهیزکاری آن است که
ضرار بن ضمره لیثی که یکی از اصحاب آن رفیع جناب بود در حضور معویه
ذکر نموده باین تقریب که روزی او در مجلس آن ملعون حاضر بود و اشقیاء
وبود آنجا و معویه چون اختصاص او را بشاه ولایت پناه واقف شد
وی را بآن درگاه میدانست خطاب باو کرده گفت صف لی علیا یعنی
وصف کن برای من علی را و صفات و خصال او را جهت من شرح
نما ضرار از آن تکلیف ابا و از آن توصیف استعفا نمود و قبول معویه
نکرده و از آن باب او را معاف نداشت ضرار ناچار تیغ زبان
در حق بیان از میان خموشی آخته بسوهان حسن یقین و صلابت دین
آبدار ساخت و از فضایل و مناقب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
حالات و مقالات آن اعلی شان عالیمرتبت چند فصیح رو گفت از آن
جمله است که گفت اشهد بالله لقد رأیته فی بعض مواقفه و قد ارخی
اللیل سدوله و غارت نجومه و هو قائم فی محرابه قابض علی لحیته یتململ تململ تململ
السلیم و یبکی بکاء الحزین و کانی الآن اسمعه و هو یقول یا ربنا ربنا یتضرع الیه ثم یقول ربنا
للدنیا یا دنیا یا دنیا الی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات غری غیری یا دنیا
لا حاجة لی فیک فقد طلقتک ثلاثا لا رجعة لی فیها فعمرک قصیر و خطرک
یسیر و املک حقیر آه آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق و عظم المورد

خلاصه مضمون این فقرات حیات افزای زنگ غفلت از دل زدا آنکه خدا
را بگواهی میطلبم که هر آینه بتحقیق که دیدم آنحضرت را در بعضی از مواضع
که در آن بعبادت قیام مینمود و بتحقیق که شب پردهای خود را
افکنده و ستارگان در سیاهی فرو رفته یعنی نزول شب که ظلمت عالم
را فرو گرفته بود و آن والا جناب در محراب خود ایستاده بر محاسن
مبارک خود چسپیده مانند کسی که مارش گزیده باشد حرکت و اضطراب
مینمود و با دل حزین و خاطر غمناک آه از پرده دل می کشید و گریه میکرد
و گویا من الحال می شنوم که می فرمود ربنا ربنا یعنی جناب الهی را
میخواند و تضرع و زاری می کرد و بعد از آن خطاب بدنیا نموده
میفرمود و ندای ای دنیا ای دنیا متعرض من شده که مرا از راه بری
یا مشتاق من گردیده که مرا بدام آری دور است دیگری را فریب
ده مرا احتیاجی در تو نیست بتحقیق که ترا سه طلاق دادم که دیگر محل
بازگشتی و رجوعی در آن نیست پس مدت بقای تو کوتاه و قدر تو اندک
و آرزوی تو حقیر است آه آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت
راه و عظیم بودن منزل یعنی جایگاه معویه بگریست با دل سخت از
تند کار این اطوار هوش پرداز و از استماع این کلمات خارا
گداز گریان شد چنانکه اشک از چشمش فرو ریخت و آنرا باستین پاک

کرده‌اند و حضار مجلس بگریستند بعد از آن معویه گفت کان والله ابو الحسن
کذلک فکیف صبرک عنه یا ضرار یعنی بخدا قسم که ابو الحسن چنین بود که وصف
کردی پس چگونه است صبر و شکیبائی که تو از او یعنی از جدائی او چه حال
داری و تو چگونه می‌کنی روای ضرار گفت حال کسی که فرزندش را در کنارش
سر بریده باشند که اشکش نمی‌ایستد و حرارتش ساکن نمی‌گردد و پس ضرار
برخواسته گریان بیرون رفت و مجملی از کیفیت سوز و زاری آن
مهر سپهر بزرگواری در دل شبها که ذکر آن خفتگان فراش غفلت را
از اندیشه گلاب آگاهی بر چهره افشانده از کابوس گران خواب و کاهلی
میرهاند و دور کرد از آن محفل اشتباه انبساط قرب خوانده بر مسند فتح
سجاده نشاند می‌نشاند آنست که در امالی شیخ صدوق طاب ثراه
مذکور است که عروه بن زبیر گفت که در مسجد رسول خدا ص نشسته بودیم
و مذاکره اعمال اهل بدر و بیعت رضوان می‌نمودیم ابو درداء گفت آیا خبر
نکنم و راه ننمایم شما را بکسی که در مال از مردمان کمتر و در ورع از همه بیشتر
و در اجتهاد و کوشش در عبادت از همه سخت‌تر بود گفتند کیست او
گفت علی ابن ابی طالب علیه السلام القوم چون از اهل عدوان و خلاف
و عاری از حلیه انصاف بودند روی از وی تافته او را از ان سخن منع نمودند
مردی از انصار گفت سخنی گفتی که هیچکس با تو در آن موافقت نکرد ابو درداء

گفت

گفت القوم آنچه من دیده‌ام میگویم و هر کس از شما باید آنچه دیده است
بگوید مشاهده کردم علی ابن ابی طالب علیه السلام را در نخلستان که منسوب
بنی نجار است که از سوال و کسان خود کناره گرفته و در شاخ و برگ درختان
خرما خود را نهفته پس او را نیافتم و گفتم که بمنزل خود رفته خواهد بود ناگاه
آواز حزینی شنیدم که می‌گفت الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتک
و کم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک الهی ان طال فی عصیانک عمری
و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک ولا انا براج غیر رضوانک
حاصل این کلمات جانسوز چنین است که ای خدای من بسی گناهان که تحمل کردی
با حلم و بردباری و در گذرانیدی از من و در برابر آن نعمت دادی مرا
بسا گناه که کرم نموده پرده از روی او نگشادی اگر دور و دراز شد
در نافرمانی تو عمر من و عظیم گردید در نوشتجات اعمال گناه من پس نیستم
از تو مگر غیر آمرزش ترا و نیستم من امیدوار بچیزی بجز خوشنودی ترا پس مشغول
آن آواز شدم و بر اثر آن رفتم علی علیه السلام بود خود را از وی نهفتم
و حرکت خود را مخفی داشتم پس در آن دل شب چند رکعتی نماز گزارد و
بعد از آن بدعا و گریه پرداخت و از آنجمله که در مناجات گفت این بود
که الهی افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم
علی بلیتی حاصل معنی آنکه ای معبود من فکر میکنم در عفو تو پس سهل میشود بر من گناه من

بعد از آن باز مینالید و کثیر از این عظیم می‌کرد در بین بلای من
بعد از آن گفت آه إن أنا قرأت في الصحف سيئة أنا ناسيها وأنت محصيها فتقول خذوه
فيا له من مأخوذ لا تنجيه عشيرته ولا تنفعه قبيلته يرحمه الملأ إذا أذن فيه بالنداء
خلاصه مضمون این فقرات آنکه مضمون هوش ربای چشم و دل گسل بر سبیل اجمال
آنکه آه اگر من خوانم در صحایف اعمال گناهی که من آن را فراموش کرده باشم
و تو آن را شمرده و بحساب در آورده باشی پس گویی که بگیرید این را یعنی فرشتگان
عذاب بگیرید این فرمان دهی پس چه گرفتاری که خویش و عشیرتش نجات نتوانند
داد و قوم و قبیله‌اش نفعی بآن نتوانند رسانید رحم کنند بر او
جماعتی یعنی اهل محشر چون ندای حق او را رسد که بگیرید او را بعد از آن گفت آه
من نار تنضج الأكباد والكلى آه من نار نزاعة للشوى آه من غمرة من ملتهبات
لظى حاصل معنی آنکه آه از آتشی که می‌پزد جگرها را و گرده‌ها را و آه از آتشی که از
زبانه آتش افروخته بهم میرسد ابو درداء گفت بعد از آن آواز گریه
آن ضعیف و پست شد پس دیگر آوازی نشنیدم گفتم چون بسیار بیداری
کشیده خواب بر او غلبه کرده خواهد بود و برای نماز صبح بیدارش کنم پس
رفتم و دیدم مثل چوبی افتاده باشد یعنی اعضای مبارکش خشک گردیده
حرکتی از او ظاهر نشد پس حرکتش دادم حرکت نکرد و اعضای مبارکش
را فراهم آوردم فراهم نیامد گفتم انا لله وانا الیه راجعون بخدا که علی ابن ابی

طالب

طالب وفات کرد پس شتابان بمنزل وی آمدم که خبر وفات حضرت
امیر المؤمنین ع را بحضرت فاطمه ع گفتم ای ابا درداء احوال و قصه او چه
بود آنچه دیده بودم گفتم فرمود این حالت بخدا قسم که بیهوشی است که
او را از خوف الهی عارض می‌گردد پس آب آوردند و بر روی او افشاندند
بهوش آمد نگاه بمن کرد و من میگریستم فرمود از چه سبب گریه تو ای ابا
درداء گفتم از آنچه می‌بینم که تو بر سر خود می‌آوری و زار با حیثی که تو خود
میفرمایی فرمود یا ابا درداء فكيف لو رأيتني ودعي بي إلى الحساب وأيقن
أهل الجرائم بالعذاب واحتوشتني ملائكة غلاظ وزبانية فظاظ فوقفت بين يدي
الملك الجبار قد أسلمني الأحباء ورفضني أهل الدنيا لكنت أشد رحمة لي بين يدي من لا يخفى عليه خافية
مضمون این کلمات جگر گداز طاقت پرواز آنکه ای ابا درداء پس
چگونه خواهد بود اگر ببینی مرا در حالی که خوانده باشند مرا بحساب و یقین شده
باشد اهل جرایم را بعذاب و در میان گرفته باشند مرا ملائکه غلاظ
یعنی درشت خویان و درشت گویان و زبانیه فظاظ یعنی فرشتگان
که دوزخیان را زجر می‌زنند و نرمی و مساهله نمی‌کنند پس ایستاده
باشم نزد پادشاه جبار بتحقیق که مرا فرو گذاشته و دست از یاری
من برداشته باشند دوستان و ترک رحم بر من کرده باشند اهل دنیا هر آینه
هر آینه بیشتر بر من رحم خواهد آمد ترا در پیش کسی که پنهان نیست بر او هیچ

نهانی پس ابوذر را گفت بخدا قسم که ندیدم آنرا از هیچیک از اصحاب رسول الله ص
و نیز معبود عالمیان و مسجود آدمیان جل و علا در سوره شریفه الم سجده
فرموده تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا حاصل معنی آنکه
دوری می کنند پهلوهای ایشان از خوابگاهها میخوانند خداوند خود را از خوف
عذاب و طمع ثواب از والاجناب عالمیان مآب نبوی ص مرویست که این
آیه در شان متهجدان و سحرخیزان است یعنی مومنانی که شبها پهلو از بستر راحت
تهی میسازند و شمع صفت در ظلمت لیالی از روی سوز و ضعف نیاز با باد را
سعادت رستگاری کردن امیدواری می افروزند و در ارشاد القلوب
از مقوی کلبانگ و بیدار کن خفتگان همت فراش غفلت اعنی حضرت اقدس
رسالت صلعم منقولست که اذا جمع الله الاولین و الآخرین نادی منادی
لیعلم الذین کانوا تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا فیقومون و هم قلیل
یحاسب الله الناس من بعدهم ما حصل مضمون آنکه چون جمع کند خدای تعالی
خلق اولین و آخرین را در عرصه محشر منادی ندا کند که باید برخیزند یعنی از میان
این جمع آنکسانی که بوده اند که دوری مینمود پهلوهای ایشان از خوابگاهها
میخواندند خدا را از خوف و طمع چنانکه در آیه شریفه مذکور شد پس برمیخیزند و
ایشان اندک جماعتی خواهند بود و الله تعالی محاسبه مردمان خواهد نمود
بعد از ایشان محتمل مراد این باشد که این فرقه سعادت قرین را از آن جمع جدا

کرده

کرده بحساب روانه بهشت سازند و بعد از آن بحساب سایر خلایق پردازند
و هم در آن کتاب از آن والاجناب مرویست که اذا قام العبد من مضجعه
و النعاس فی عینیه لیرضی ربه بالصلوة لیلة باهی الله به الملائکة فیقول اما ترون
عبدی هذا قام من مضجعه و ترک لذیذ منامه الی ما لم افرضه علیه اشهدوا انی
قد غفرت له ملخص معنی آنکه چون برخیزد بنده از خوابگاه خود و چشمهای او
خواب آلوده و در پی آنکه باشد برای آنکه خداوند خود را خوشنود
و راضی سازد و نماز شبی مباهات کند خدای تعالی با دیگر فرشتگان
پس گوید آیا نمی بینید این بنده مرا که برخواست از خوابگاه خود و لذت
خواب لذیذ خود را بسوی آنچه من بر او فرض نساخته بودم یعنی برخاست
بنماز شب گواه باشید که من بتحقیق آمرزیدم او را الحاصل تعب
بیداری در طلب رستگاری منتج چندین اثرها و ثمرها الهامی نیم شبی و
دعاهای سحرگاهی متمم چندین ثمرهاست و ادراک این سعادت جاوید
با گرانجانان و تن آسایان میسر نمی گردد تا از شوق بندگی شوری در سر نباشد
از خواب شیرین چشم نمیتوان گشود تا درشتی راه مرگ و سختی نزع را
در نظر نبود از جامه خواب نرم پهلو خالی نمیتوان نمود تا آتش شوری
در جان نگیرد دست آسایش باز از بستر گرم نمیتوان جست تا خار
خاری پهلو نخلد شعله صفت بر سر زانوی تلاش عالم بالا نمیتوان نشست

کالای رستگاری را خبیر مانده در روی نمی توان خرید بر اوج مرتبه عزو بلندی
با پر و بال شوقی نتوان پرید لنوکنی گر آشنای درد جان غفلت آیین را
بخشت چون نمک بر زخم ساز و خواب شیرین را ره عشق است با این
غرفهای سست نتوان شد که بر آتش زدن شود و بستر های چوبین را گلا بیز را
بتاج باد شاهی سر فرو نماند چه نسبت آشنا را با سر شوریده بالین را
نمک کام اختلاط شور شیرین راست کی آید بشور عشق نتوان جمع کردن
خواب شیرین را خوش بروز آنکه بفرمان سلطان نفس و هوا بجای رنج خار
پهلو کشیده باشند که روی نجات نتوانند دید و تیره بختان که از گرانجانی
سرا با در منجلاب نکبت خواب فرو رفته اند در حسن خفته رویان گریهای صبحگاهی
کی سفید میتوانند کرد و یدکوردلان که از خواب غفلت گل بروزن دیده
زده اند از چه راه چشم بر رحمت الهی میتوانند دوخت و داشت و بیچارگان
بگذر
که شبی بی خواب چشم از ثمرهای گوناگون چندین ثواب پوشیده اند که
نهال طاعتی که در کنار جوبار سفیده دم می توانند کاشت نظم بر آسانان نهال دولت
بالش نرمی بزیر سر نگرای چشم من در خواب بینی روی بیداری و تیز عالم
غیب و شهادت و بخشنده توفیق عبادت در سوره مبارکه مزمل بعد از
انکه حضرت اشرف نبوی صلعم بقیام لیل امر نموده است کران ناشئة اللیل
هی اشد وطاء و اقوم قیلا مراد از ناشئة اللیل القولها ساعات تمام شب است

وبقوها

وبقولها و بکر ساعات تهجد است و بروایتی قیام در آخر شب است
برای نماز شب و بنا بر این مصدر خواهد بود و چون عالم فخم از لغات بعضی
و مؤید اینست آنکه گفته اند که ناشئه بلغت حبشه بمعنی قیام لیل است
و بروایتی مراد از آن نفس ناشئه است یعنی هر کسی که شب از جا بخواب
برای عبادت برخیزد بر هر تقدیر ملخص مضمون آنکه ساعت شب یا برخاستن
شب یا نفسی که شب بعبادت برخیزد سخت تر است از روی ثبات
قدم یا بحسب گرانی و مشقت از عبادت روز و جمعی وطا بکسر واو خوانده
اند که بمعنی مواطاه باشد یعنی سخت تر است از روی موافقت دل با
زبان یا باطن با ظاهر چه در شب دلها از اندیشه معاش فارغ و حواس جمع
میباشد و با حضور قلب و خضوع و خشوع بیند که قیام می توانند نمود و در
تر و تمامت تر است از روی مقال که قرائت قرآن باشد چه در
شب آوازها که مفرق حواس است ساکن می باشد و بهتر متوجه آن
میتوان شد و چنانکه زبان از حلاوت تلاوت آن کامیاب میشود
دل نیز از فیض تامل در معانی آن بهره مند میتواند گردید مجملاً شب وقتی است
که دست و پا از حرکات و ترددات دنیای بیفایده استراحت کرده و چشم
و گوش از دیدنها و شنیدنهای کلفت فزا بگوشه فراغت در خزیده
اعضای ظاهر از بیکار مشاغل هیچ حاصل در راحت و سرای خاطر از آمد و

و رفت اندیشهای باطل خلوت جمال مستوره حسن عمل از چشم نامحرمان
در نقاب ظلمت نهان و چراغ دلفروز اخلاص نیت از تندباد ریا و سمعت در
فانوس پرده خفا و در امان ابواب حاجتگذاری بر روی ناله و زاری باز
و دست دعا و استغفار بر دامن کرم خداوند و زبان کامجویی در عرض
مطالب دو جهان مأذون و دوست در دوست تقاضای کرم کریمان حوایج
خلق عالم را کیمیا و شیوه فضل و عطا عذر عالم عالم جرم و خطا را پذیرا و دیده
عفو براه انتظار توبهای تبه دلی کشاده و سمع قبول گوش زنگ قول
فرایض و نوافل ایستاده و مطلوب دو جهان با چراغ فیض هر شب در جستجو
و طلبکار و نوید پرامید هل من سائل در سواد اعظم شب هر طرف جاری
و را ما استفتح صدق طالب تراه از چراغ افروز دلهای
آموز سالکان طریقت طلب حضرت اشرف نبوی مصطفوی
که ان الله تعالی ینزل ملکا الی السماء الدنیا فی الثلث الاخیر و لیلة الجمعة فی الاول کل لیلة
اللیل فیأمره فینادی هل من سائل فاعطیه هل من تائب فاتوب علیه هل من
مستغفر فاغفر له یا طالب الشر اقصر فلا یزال ینادی بهذا حتی یطلع الفجر
فاذا طلع الفجر عاد الی محله من ملکوت السموات انتها حاصل معنی آنکه
بدرستی که الله تعالی فرو میفرستد فرشته را با سمان دنیا هر شب در ثلث
آخر و شب جمعه در اول شب پس امر میفرماید آن الهی ندا می کند که آیا

هست

هست تا به وی عطا نمایم آیا توبه کننده ایست تا توبه او را بپذیرم گناهانش
را عفو نمایم آیا آمرزش خواهنده ایست تا مر او را آمرزم ای جوینده خیر متوجه
شو و بیا ای جوینده شر خود را از آن باز دار و ترک آن نما
پس پیوسته باین کلام ندا می کند تا آنکه صبح دمد چون صبح دمد بجای
خود از ملکوت آسمان باز میگردد و نیز در کتاب شریف امالی
از مهر سپهر مجد و معالی حضرت صادق علیه السلام منقولست که
در میان مناجاتها که جناب سبحانی بموسی بن عمران علیه السلام نمود گفت
اینست که یا ابن عمران کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه اللیل نام عنی الیس
آخر الحدیث خلاصه مضمون آنکه دروغ گفت کسی که گمان کرد که مرا
دوست میدارد پس چون شب در آمد مرا گذاشت و خوابید آیا نیست
هر محبی دوست میدارد تنهایی و خلوت حبیب خود را ای ابن عمران من مطلعم بر دوستان
خود چون شب در آید میگردانم چشمهای ایشانرا در دلهای ایشان یعنی
دلهای ایشانرا روشن و بینا میسازم و عقوبت خود را در پیش چشمهای
ایشان مصور می گردانم خطاب می کنند با من از روی مشاهده و سخن
با من میگویند از روی حضور یعنی بحیثیتی که گویا مشاهده و حاضرانه با من مکالمه
مینمایند یا ابن عمران ببخش بمن از دلت خشوع و تذلل و از بدنت خضوع
و فروتنی و از چشمانت اشک در تاریکیهای شب و دعا کن و بخوان مرا

بدرستی که تو می یابی مرا بخود نزدیک و دعای ترا اجابت کننده و یکی
از طالبان هنر منزل نکات شبهای در مناجات و عرض حاجات می
گفت الهی غارت النجوم و نامت العیون و غلقت الملوک ابوابهم
و بابک مفتوح یعنی ای معبود من فرو رفتند ستارگان و خفتند چشمها
و بستند پادشاهان درهای خود را و درگاه تو گشاده است یعنی هر کرا
مطلبی که باشد عرض آن بحضرت تو درین وقت ممکن است و مانعی از آن
نیست نظم بس است خواب دگر چشم من ز جا برخیز ز دست غم شدت
عمر من بیا برخیز کشوده در که فیض حکیم چشنه دلان تو هم بجوی یاد
خود و دابر خیز و در مجموعه ورام از حضرت سید الانام منقولست
که ان العبد اذا تخلّی بسیّده فی جوف اللیل المظلم و ناجاه اثبت الله النور
فی قلبه واذا قال یا رب یا رب ناداه الجلیل جل جلاله لبیک عبدی سلنی اعطک
و توکل علیّ اکفک ثم یقول جل جلاله لملائکته انظروا الی عبدی قد تخلّی فی جوف
اللیل المظلم والبطالون لاهون والغافلون نیام اشهدوا انی قد غفرت له
محصل معنی اینکه بدرستی که چون بنده خلوت گزیند با مولای خود و در دل شب
تار و نو مناجات نماید با او روی یابد خدا تعالی در دلش نوری را روشن گرداند
و چون گوید یا رب یا رب خداوند بزرگوار جل جلاله با و ندا فرماید که لبیک
ای بنده من طلب کن از من تا عطا نمایم و کار خود را بمن گذار تا ترا کفایت

جل جلاله

فرمایم

فرمایم بعد از آن خدای جل جلاله فرماید که ای فرشتگان من نظر کنید
ببنده من بتحقیق که خلوت گرفته برای من در دل شب تاریک و بطالت
پیشگان بلهو و لعب مشغولند و غافلان خفته اند و گواه باشید بدرستی
که من بخشیدم آمرزیدم او را نظم از خواب بکشا چشم و سر کن آه و یا ربها
که شد خلوت در بسته چون ظلمه شبها به بیداری توان دیدن رخ گل
دو عالم را بکشا دیده از خواب است تا کی خفتنها بس فرض قران موسی ز رخ خود شبها
می کردی چه اکسیر ای سیه رو به تر از ظلمه شبها منوشی تا شراب باده
فیض بیداری ترا او دند چشم من ز پلک دیدگان لبها ز خواب مرگ
غفلت چشم خود بکشا گر بکیدم توانی دید فکر نور حرکت خود درین شبها
هوشمندان بیدار دل ظاهر است که آدمی را چاره نیست از کسبها و تحصیل حاجات
و انا غیر این نیخ روزها زندگانی چنین و لصف آن روز است
که باید کارهای دنیا را خود را سازد و بسرانجام ضروریات معاش پردازد
چه بنای هستی آدمی بر احتیاج و از ارتکاب بعضی امور ناچار و لاعلاج
است چون خرید و فروخت و دید و وادید و نقش و تخم و شخم و باغ و بستان و
یا مونس لوازم آشنایی با یاران و دوستان و رسیدن به احوال عموم
در بیرون و خانه و زد و خورد با متغلبان ابنای زمانه و امثال اینها و وقت
روزها همین قدر باشد که متحمل امثال این امور در آن تواند شد و این
ضرورت

ضبط

و این قسم مطالب در آن بحصول تواند پیوست و قدری سهو از آن
آید که در آن بادای فرایض و توابع آن قیام نماید و نصف باقی آن شبست
که بعضی از آن نیز بخورد و خواب و آسایش می‌کند و بتحصیل قوت بدنی
و دفع ضرورت می‌کرد و بود باقی آن وقتی است که مرد صاحب درد بجهت تدارک
ما فات طریق رستگاری خود در آن میتواند جست و بزبان عجز و انکسار
و عذر تقصیرات خود خواسته تائب دیده از قبایح جرایم و آثام خود را
از صحایف لیالی و ایام میتواند شست و هرگاه این شب بصرف
خواب و تن پروری شود دیگر وقتی برای تدارک نخواهد ماند و آخر که صبح
اجل دمد و فرصت تلافی گذشته نماند غیر از گریه و خوف و خاک
ندامت و حسرت بر سر نخواهد افتاد بیت روز و شب عمر تو بصد شتاب
می‌گذرد آن بخور و این بخواب * روز چنان می‌گذرد و شب چنین * کی شوی
آگاه ز روز پسین * و جمعی که فی الجمله آگاهی و دوری دارند و گاهی یاد
این سعادت کردن آرزو کشیده‌اند نقش آنرا بر لوح خاطر می‌نگارند اما اراده
این است که تعزیت نفس کاهل از شتاب اجل غافل هر شب را بشب دیگر
می‌اندازند و بتاخیر و تسویف شبهای عزیز و اوقات شریف را از دست
داده فرصت را بالکلیه در میبازند قطعه ای بنفس کاهل دست و پا داشت
و یاد داری * تو تا کی خواب آرا دوست و یا بهر چنان داری * جلالت از زبان

خواب

خواب فراغت بر تو گذرد رفتن * تو از کاروان عمر را یک لحظه وا داری
کو خیل یکی از عقبا و در وقت احتضار که مسافر روحش از کوچگاه جسم
روانه بود و شعله حیوتش مانند شمع سحرگاهی هر لحظه دیده شعور می‌بست
و می‌گشود زبان بندید مراستش باین نوای حوش افزا مترنم گشت که یا
لهفی علی دار الاحزان و الهموم و الخطایا و الذنوب و انما تلهفی علی لیلة
نمتها و یوم افطرته و ساعة غفلت عن ذکر الله تعالی یعنی تاسف و حسرتی که دارم
نه بر دنیاست که اندوهکده و غمکده‌ای گناه و نافرمانی خداوند عالم است چه
چنین جا قابل تحسر و دل وابستن نیست بلکه تاسف و حسرت من [illegible] بر
شبی که در آن خفته‌ام و روزی که در آن روزه نگرفته‌ام و ساعتی
که در آن از ذکر خدا تعالی غافل گشته‌ام مصراع گل بود بهتر آن دل که نباشد
شادت * مرگ خوشتر ز حیوتی که رود بیاد دست * و چون عاقل دانا بر فوت
شبها تاسف بخورد که ممکن است در آن بهانه اشک گرمی که از دیده
ریزد و خداوند عالمیان او را از خود خشنود سازد و بوسیله کمند آه شبانه که از
دل خیزد خود را بهشت رضای حضرت او اندازد و آورده‌اند که روز
قیامت شخصی را بعرصه محشر آورند چون نگاه باحوال خود کند و باعمال خود نظر
افکند عملی نبیند که در میزان اعتبار وزنی داشته باشد ناگاه ندا رسد که ای
فلان بهشت درآی گوید یارب من عملی نکرده‌ام که بان شایسته این باشم

حق تعالی فرماید که شبی از شبها بیدار شدی و از پهلو به پهلو گردیدی و کلمه
الحمد بر زبان راندی و باز بخواب رفتی و آنرا فراموش کردی و چون
بر من فراموشی و خواب روا نیست آنرا فراموش ننمودم این کرامت
جزای آن عمل است پس هرگاه اینقدر عمل بهانه وصول رحمت و دخول
جنت تواند گردید تامل کن که بشومی خواب و بی آسایشی چه سعادتها [illegible]
از کیسه آدمی غافل میرود و نفسی که رشته گوهر بهای چندین ذکر
و تسبیح میتواند شد چون همه باد و تمام بغفلت خواب میگردد [illegible]
گنج ایمان [illegible] و ای دل بخواب مصحف یا وجهی جو ورا اکنون یا طفل بخواب [illegible]
از دین [illegible] ماند بغفلتی رفته ای [illegible] جان در میان گل بخواب
در [illegible] که می باید بجان استاد [illegible] گشته ای [illegible] اینقدر مایل بخواب
نیم عقلا از سبک عقلی بخود داری گمان میکنی [illegible] پروری نه دل
بخواب هر نگاه اعتبار جوی آب زندگیست حیف باشد چشم [illegible]
کنی بر گل بخواب [illegible] برو [illegible] زیبا از باهم میروند بر سر راهی چنین
چون میروی ای دل بخواب همچنین کافتاده در رحمت یک پهلو تست
روی بیداری بگردانی تو ای جاهل بخواب خواب را خواب لحد [illegible]
بدل نقد عمر را بدل [illegible] جوان و هم عاقل بخواب شرم باد آدمی را که با این عقل
و هوشیاری از سایر انواع حیوان که [illegible] بسجود و ملایکه بود و بر سر [illegible] شرف

انی جاعل فی الارض خلیفة شان الهی فرمان فرمایا کرده و خلعت خلقتش
بطراز و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین ساخت و منشور کرامتش
بتوقیع و لقد کرمنا بنی آدم معنون [illegible] ارض و سما در امر معیشت [illegible]
گشته اند و وحش و طیر بر سر خوان هستی او طفیلیان با اینهمه عمر عزیز
گرانمایه را در [illegible] بیداری [illegible] از خروس کمتر باشد که هر
ساعت بیدار و آگاه میشود و این [illegible] هرگز [illegible] و فرصت غنیمت می [illegible]
ای کشته [illegible] شب بخواب [illegible] جان کرده [illegible]
[illegible] باد از خروس کاو را همه شب تسبیح [illegible] خواب [illegible]
برخیز شب ای همای اوج اقبال [illegible] بهوای عشق جانان بر و بال
تا کی [illegible] ای نامرد کم نیی از خروس بخروش و بنال
خوش آنکه [illegible] شکفته باشی همه شب [illegible] ز خون جگر نهفته باشی همه شب
[illegible] باد از خروس ای [illegible] کو بیدار و تو خفته باشی همه شب
و از جمله مصلحتها که [illegible] شانه [illegible] خروس [illegible]
سحرگاهان بیدار گشته بال بر بال زنند و آواز [illegible] رعایت شوند
[illegible] که [illegible] خواب [illegible] رحمت [illegible] ایشان
بیدار و [illegible] غفلت از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] احوال خود [illegible] خروس [illegible] زار [illegible] خواهی کرد

پروخته مانند خروسان از حسرت فوت ساعات غفلت دست تأسف
برهم سایند همانا اشاره بمعنی است آنچه از جناب مستطاب امیرالمؤمنین
علیه السلام مرویست که خروس در فریاد خود می گوید که اذکروا الله یا غافلین
یعنی ذکر کنید الله تعالی را و نمائید ای بیخبران از سپیده دم بر
هوای سبحان الذی اسری و در خبر است که فرمود در شب معراج بر آسمان
چهارم خروسی دیدم سفید و چشمهای او دو یاقوت سفید سرخ و پاهای او از
زبرجد سبز ندا می کند که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب امیرالمؤمنین
و ولی الله فاطمه و ولداها الحسن و الحسین صفوة الله یا غافلین اذکروا الله علی مبغضیهم
لعنة الله یعنی نیست معبودی بر حق مگر الله و محمد رسول الله و فرستاده خدا
اوست و علی ابن ابی طالب امیر مؤمنان است و ولی و دوست خداست و
فاطمه و حسن و حسین فرزندان او برگزیدگان خدا اند ای غافلان
ذکر کنید خدا را بر دشمنان ایشان لعنت خدا و در کتاب شریف
فقیه از حضرت ابا جعفر منقولست آنچه حاصل مضمون آن اینست که
که خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست بر صورت خروسی سفید سرش
در زیر عرش و پاها در قعر زمین هفتم و او را بالی در مشرق و بالی در مغرب
و خروسان فریاد نمی کنند تا وقتی که او فریاد کند پس چون فریاد کند بال بر
بال زند و بعد از آن گوید سبحان الله سبحان الله العظیم الذی لیس کمثله شیء

پس خدای

پس خدای تبارک و تعالی در جواب او گوید که لا یحلف بی کاذبا من یعرف
ما تقول یعنی قسم نمی خورد بمن بدروغ کسی که آنچه تو میگوئی بشناسد و داند آنچه تو
می گوئی و هم در فقیه مذکور است که کریمه و الطیر صافات کل قد علم صلوته
و تسبیحه که در سورهٔ مبارکه نور است مرویست که در خروس [illegible]
یا فقیه و ما قبل آن اینست که الم تر ان الله یسبح له من فی السموات و الارض
و الطیر حاصل معنی بر قول مفسرین آنکه آیا ندیدی و ندانستی اینکه خدا را
تسبیح میکنند و ثنا و ستایش می کنند هر که در آسمانها و زمینهاست بزبان
قال یا حال و مرغان نیز تسبیح می نمایند او را در حالتی که بال گشاده و صف
کشیده اند هر یک از اهل آسمان و زمین یا از مرغان بتحقیق که دانسته است — مجموع
دعا و تسبیح خود را یا خدا تعالی دانسته دعا و تسبیح او را مجملا خروس بجای
طنبور بعضی دل شبها و بعضی دم سحرها چنانکه مشاهده میشود میگردد
و هر یک قال و قیل و زمزمه تسبیح و تهلیل دارند و آدمی غفلت شعار
بر روی گرفتار است که برای یک چشم خواب چشم از عالم فیض بیدار
شبها میپوشاند و جهان جهان فضل و ثواب را میگذارد [illegible]
میخورد و شد سبحان الله اگر در عشق دختری آشفته باشد باید بند تعلق بر — والش
پای خاطرش بسته از آب پلید منی مخلوق گردیده و مبرزی در لباس و پوست
صفای ظاهر خزیده اند شبها از پا و ایشان نالان و گریان و در اشتیاق

حیا تیشان سوزان و بریان می باشند و شوریده و آواره و در عرصات تنگ
پیمان شده و سینه منجر شده و از محبت صانع مصوری که بر رو و مو ما اثر کلک
العجوبه کارش کمترین نقشها و چشم و ابرو از خامه صنع بدایع نگارش نمایانه
علمهاست در دل افسرده اش آنقدر خبر دار نبوده و نبیند که آنحضرت در خاطر
افسرده اش چندان اثر نیست که پروای آن داشته باشند که یکدو ساعت
شب از خانه خواب خیزد و بدست طلب در دامن فیض دریا آویزد و دامن
دل را از غبار ریا و غیر حق افشاند و دست دعا را برگردن معشوقه مرادات
کرده و عجبی حمایل کرده اند و اگرچه فرصتا گاهی تقریبی توفیق بیداری هم یابد
یعنی تمام باز میخوابند و لاشه جان در گل تن پروری مانده است باورا گرقض
بپندیگان نمی شتابند در فقیه از یکی از دو امام همام یعنی حضرت امام محمد باقر
روایت نموده حدیثی که حاصل معنی آن اینست که نیست هیچ بنده
مگر اینکه بیدار می کنند او را در شب یکبار یا دو بار پس اگر برخواست
برخواست و اگر نه شیطان می آید و در گوش او بول میکند آیا نمی بینید احدی
از شما که این شخص که بیدار شده و برنخواسته وقتی که برمیخیزد افسرده و گران و
کاهل می باشد یعنی آن علامه بول شیطان است و نیز در فقیه از آن والا جناب
مستطاب یعنی امام محمد باقر علیه السلام حدیثی منقولست که هیچ بنده قصد آن
نکرده که برخیزد در ساعتی از شب که اراده دارد و خدا تعالی و انست که آن

مقصد را امر واقع دارد و یعنی محض تصور و آرزو نیست مگر اینکه موکل ساخت
خدا تعالی با و دو ملک و دو فرشته که او را بیدار کند و حرکت دهند یعنی برای بیدار کردن او
در همان ساعت که قصد نموده است مخفی نماناد که در فضل بیداری شب
احادیث و آثار بسیار وارد شده و اول نوشتجات و از خاتم محدثین اعلام
زلال انفعال البر تر و سرشار است و بعضی از آن در رساله که کاتم در بیان
خانه بیان از حلاوت شمول یابت آن کامیاب گردید و بتقریبات دیگر
سمت تحریر پذیرفت و بعضی نیز از آن کتب خلف و سلف منتخب و
بر سبیل ایجاز در این اوراق مرتب میگردد امید که فایده های آن بروزگار
مؤمنین بمعاودت قرین گشته و قوافل قلوب سالکان طریق بندگی را بمنزل
فرخنده که فایده گردد و از آنجمله در کتاب شریف فقیه مذکور است که
حضرت جبرئیل علیه السلام بجناب مستطاب نبوی صلعم نازل گشته بآنحضرت
فرمودند که یا جبرئیل عظنی یعنی مرا وعظی بگو و پندی بده جبرئیل فرمود
که ای محمد عش ما شئت فانک میت و احبب ما شئت فانک مفارقه
و اعمل ما شئت فانک ملاقیه شرف المؤمن صلاته باللیل و عزه کف
الاذی عن الناس محض مضمون آنکه ای محمد چندانکه خواهی زندگانی کن بدرستی
که تو میرنده یعنی هرچند بکام دل آنقدر خواهش زندگی کنی عاقبت خواهی مرد
و ودیعه حیوانی را ناچار خواهی سپرد و دوست دار هرچه خواهی بدرستی

که تو از آن جدا خواهی شد و بکن هر کاری که میخواهی یعنی از نیک و بد که بدستی
که تو با آن کرده خود ملاقات خواهی کرد و بعضی بجزای آن خواهی رسید شرف مؤمن نماز اوست
در شب و عزت وی بازداشتن آزار خود از مردمان و نیز در آن
کتاب از والاجناب نبوی ص مرویست که در وقتی که طایر روح مقدس
از قفس دنیا بعالم بقا پرواز می نمود با ابوذر غفاری رحمه الله خطاب فرمود
که یا اباذر احفظ وصیة نبیک تغنم من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنة حاصل معنی
اینکه حفظ کن و بعمل آر وصیه و سفارشی که ترا نمود پیغمبر هر کس که ختم شود
عمر او بر خواستن شب و بعد از آن بمیرد پس او راست بهشت و در نهج البلاغه
نیز این حدیث مذکور است اما بجای احفظ وصیة نبیک احفظ وصیة حبیبک است
یعنی حفظ کن وصیت پیغمبر خود را و از جمله وصایای آن رسول کریم که حضرت
امیر المؤمنین را امر نموده و در فقیه و بسیاری از کتب معتبره مذکور است
که یا علی علیک بالصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل یعنی
بر تو باد بنماز شب بر تو باد و بنماز شب و هم در فقیه از امام همام والا مقام
حضرت امیر المؤمنین ع منقولست حدیثی ملخص معنی آن اینست که در کسی
که خدای تعالی چون خواهد که باهل زمین عذاب فرستد گوید که اگر نمی بودند آنکسانی
که با هم دوستی میورزند بجلال من و عمارت می نمایند مسجدها را و استغفار
می کنند در سحرها اگر این جماعت نمی بودند هر آینه فرو میفرستادم عذاب

خود را

خود را و هم در فقیه از حضرت امام محمد جعفر ع ماثور است که علیکم بالصلوة
اللیل فانها سنة نبیکم و دأب الصالحین قبلکم و مطردة الداء عن اجسادکم
یعنی بر شما باد بنماز شب بدرستی که آن سنت و طریقه پیغمبر شماست
و شیوه صالحان است که پیش از شما بوده اند و دور کننده دردهاست
از بدنهای شما و نیز در آن کتاب از آن عالیجناب ع منقول است که
البیوت التی یصلی فیها باللیل بتلاوة القرآن تضیء لاهل السماء کما تضیء نجوم السماء
لاهل الارض حاصل مضمون اینکه بتحقیق که خانه هائی که در آن نماز کرده
میشود با تلاوت قرآن مجید درخشند و روشنی می بخشند برای اهل آسمان
همچنانکه ستارگان آسمان برای اهل زمین و در همان کتاب از همان هادی طریق
صواب مرویست که در کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات فرموده که صلوة
المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب النهار نماز مؤمن در شب میبرد و محو
میکند گناهی را که کرده است از گناه در روز و نیز در فقیه مذکور است که مردی
بخدمت آنحضرت آمد و از احتیاج و فقر خود شکایت کرد و در شکایت افراط
و مبالغه نمود بحدی که نزدیک بود که شکوه گرسنگی نماید حضرت ابو عبد الله
فرمود که آیا نماز میکنی در شب آنمرد گفت آری آنحضرت رو بجانب اصحاب خود
کرد و فرمودند که کذب من زعم انه یصلی باللیل و یجوع بالنهار ان الله
تبارک و تعالی ضمن بصلوة اللیل قوت النهار حاصل معنی اینکه دروغ گفت کسی

که دعا میشود که شب نماز می کند و دور کرسنه باشد بدرستی که خدای تعالی
و تفاخر نماز شب را ضامن قوت روز کرده است و هم در فقیه آمده که
مروی از یکی شیعیان آل محمد امیر المؤمنین ع پرسید از بر خواستن شب
بقران یعنی بنماز با تلاوت کلام مجید آنحضرت فرمود که ابشروا من صلی
باللیل عشر لیله لله مخلصا ابتغاء ثواب الله چون تشنه نشد انتقام با یراد تمام این کلام باعث
تطویل می گردد ناچار خلاصه آنچه از تشار بجز ملک اشرف شد کارا این ترجمه را
بذکر حاصل معنی آن اکتفا نمایدو آن اینست که مژده باد شما را هر که نماز
از شب ده یک شب را برای خدا بشایسته غرضی جهت طلب ثواب الهی
خدای تبارک و تعالی گوید بفرشتگان که بنویسید برای این بنده حسنات بعدد
آنچه رویانیده ام درین شب از دانه و برگ و درختی و عدد هر نی و برگی
در جنت بنمایند و چراگاهی و هر که نماز گزارد نه یک شب عطا کند او را خدای تعالی
ده دعای مستجاب و نامه عملش را بدست راستش دهد و هر که نماز کند هشت یک
شب را عطا کند او را خدای تعالی اجر شهید صابر که نیتش صادق باشد و ده
شود او آن شفاعت در اهل بیتش و هر که نماز گزارد هفت یک شب را
بیرون آید از قبرش روزی که زنده میشود و روی او چون ماه شب چهارده
باشد تا اینکه بگذرد از پل صراط با ایمنین یعنی جماعتی که ایمن باشند
از عذاب و هر که نماز گزارد شش یک شب را نوشته میشود در میان

او دین

او دین یعنی جمعی که از باطل بحق و از عصیان بطاعت باز گشته
باشند و آمرزیده شود گناهان گذشته اش و هر که نماز گزارد
پنج یک شب را قرین و همنشین گردد با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن صلوات الله علیه
در قبه از قبهای نور گنبدی و مقامی که در بهشت برای آنحضرت معین است
و هر که نماز گزارد چهار یک شب را در اول رستگاران باشد تا اینکه
بگذرد در صراط مانند برق و داخل بهشت شود بی حساب و هر که نماز
کند سه یک شب را هیچ فرشته نماند مگر اینکه آرزو کند منزلت و مرتبه
او را که نسبت بجناب الهی داشته باشد و گویند او را که داخل بهشت شو
از هر دری که خواهی از درهای هشت گانه و هر که نماز گزارد نصف شب
را اگر عطا کرده شود بری زمین طلا هفتاد هزار بار برابری نمی کند با جزای
او و بوده باشد برای او فاضلتر از عبادت نصف شب نزد خدای تعالی بهتر باشد
از هفتاد بنده که آزاد کند از اولاد اسمعیل و هر که نماز گزارد دو ثلث شب را
بوده باشد برای او از حسنات بعدد ریگ عالج که موضعی است در بیابان
و در آن ریگ بسیار میباشد که کمترین آن حسنات بحسب وزن گرانتر
از کوه احد باشد ده بار و هر که نماز گزارد در تمامی شبی را تمام که تلاوت کننده
کتاب خدا از راکع و ساجد و ذاکر باشد یعنی که تمام شب را بنماز و تلاوت
در رکوع و سجود و ذکر گذراند عطا کرده شود از ثواب آنچه کمترین آن این برحاء

حسنات بخت و زن کرامت تر از کوه احد باشد ده بار و هر که نماز کند از دنیا
تمام که خلوت کند کتاب خدا و راکع و ساجد و ذاکر باشد یعنی که تمام شب را
نماز و تلاوت و رکوع و سجود و ذکر کند عطا کرده شود از ثواب
انچه کمترین آن این باشد که بیرون آید از گناهان مانند روزی که او را
مادرش زاییده باشد و نوشته شود تعداد انچه آفریده است خدای عز و
جل از حسنات و مثل آن درجات و ثابت و پایدار گردد نور در قبرش و بیرون
و برکنده شود کینه و حسد از دلش و پناه داده شود از عذاب قبر و عطا کرده
برات از آتش و مبعوث گردد از آمنین یعنی چون از قبر خیزد از جمله جمعی باشد
که از عذاب ایمن باشند و خداوند تبارک و تعالی بفرشتگان گوید ای
فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من که زنده داشت شب را برای طلب رضای
من ساکن گردانید او را در فردوس و او راست صد هزار شهر و در هر شهری
است جمیع انچه خواهش کنند نفس و لذت برد چشمها و خطور نکرده باشد در هیچ
خاطری و این سوای آن چیزی است که آماده کرده ام برای او از کرامت و
زیادتی و قرب و در تهذیب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست
که ان کان الله عز و جل قال المال والبنون زینة الحیوة الدنیا ان الثمان
رکعات یصلیها العبد آخر اللیل زینة الاخرة محصل معنی اینکه اگر مال و فرزندان
چنانکه حق تعالی فرموده است زینت دنیاست هشت نمازی که بنده
خدای عز و جل

درآخر شب می گذارد زینت آخرتست و از این قبیل اخبار و احادیث
در این مطلب بسیار وارد شده و لیکن بحکم در خانه اگر کس است یک حرف
بس است اهل هوش و خرد را همین چند خبر کافی و علیلان مرض کاهلی را قدر
شافی است مطلب دوم در مذمت بسیار خوابیدن و بیان اوقاتی که
در آن ممدوح و مذموم است پوشیده نماند که از جمله ضروریه که آدمی را
در کار و قوام بدن از آن گزیری نیست خواب است و از وجه آن مذموم
و موجب رنج و آزار است و آن نیز مشابه اکل و شرب است که از حد اعتدال
و ضرورت نگذشته نیکو و مستحسن و چون از آن تجاوز نموده باعث خرابی
سرای بدن است و چه بدان که خانه دل نیز بآن تیره و سیاه و تقدیم
عزیزان تاخیر و تباه میگردد و هر تفریحی سبب نفور و جنس غزال فرح
است و هر فرح بر هم زدن دلش باعث رمیدن همای دولتی در کافی
از حضرت مقدس جعفری علیه السلام منقولست که کثرة النوم مذهبة للدین
والدنیا ان الله عز و جل یبغض کثرة النوم و کثرة الفراغ محصل مضمون
اینکه بسیاری خواب مورث رفتن دین و دنیاست بدرستی که خدای
عز و جل دشمن است بسیاری خواب و بسیاری بیکاری و قدر بخواب
نیز از خواب که آدمی را ضروری و کار آن را برپا و معمور است همه وقت
پسندیده نیست بلکه بعضی اوقات مذموم است چنانکه از حضرت اقدس نبوی

[illegible] خواب [illegible] تعدد [illegible] ازان ضعیف [illegible] مستعمل

صلعم مرویست روایتی که حاصل مضمون آن اینست که خواب هشت نوع است
خواب غفلت و خواب شقاوت و خواب لعنت و خواب عقوبت و خواب
ذهت و خواب رخصت و خواب حسرت اما خواب غفلت آنست
که در مجلسی که ذکر خدا نمایند واقع شود و خواب شقاوت خوابی است
که در وقت نماز باشد و خواب لعنت آنست که در وقت صبح باشد و
خواب عقوبت آن است که بعد از نماز صبح باشد و همانا عقوبت این
محرومی از رزق است چنانکه بیان میشود و خواب راحت وقت قیلوله است
که چاشتگاه بلند شده و خواب رخصت بعد از نماز خفتن است و خواب
حسرت شب جمعه است و تسمیه آن باین اسم همانا جهت این باشد که کسی چنان
عزیز را بخواب گذرانیدن و خود را از فیض بیداری و عبادت آن محروم
گردانیدن موجب حسرت و ندامت خواهد بود و در فقیه از امام همام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که نومة الغداة مشومة تطرد الرزق
و تصفر اللون و تقبحه و تغیره و هو نوم کل مشوم ان الله تبارک و تعالی
تقسم الارزاق ما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فایاکم و تلک النومة یعنی
که خواب اول روز یعنی پیش از آفتاب شوم است دور می کند و میراند
از انکس روزی را زرد و زشت و متغیر میگرداند چهره را و آن خواب
و آن خواب کسی است که شوم باشد مر نیست که الله تبارک و تعالی بخش می کند

رزقها را میانه طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس بپرهیزید و اجتناب نمایید
ازین خواب و هم در آن کتاب از آن عالیجناب ما ثور است حدیثی
که معنی آن اینست که خواب اول روز شوم است محروم میسازد از رزق
و زرد می گرداند رنگ را و من و سلوی نازل میشد بر بنی اسرائیل
میانه طلوع صبح و طلوع آفتاب پس کسی که در آن ساعت خوابیده بود
نصیب او نازل نمیشد پس چون بیدار میگردید نصیب خود را نمیدید
محتاج میشد که از دیگران طلب و سؤال نماید و نیز در فقیه مذکور است
که اعرابی یعنی مردی صحرانشین بخدمت سرور دنیا و دین صلعم آمده
عرض نمود که یا رسول الله من ذکور یعنی صاحب حافظه و یاد دارنده
بودم و الحال فراموشکار گردیده ام آنجناب فرمودند که قیلوله می کردی
یعنی میان روز نزدیک بظهر میخوابیدی گفت آری فرمود آنرا ترک
نموده گفت آری آنحضرت فرمودند که عود کن یعنی آنرا باز میکرده
باش آنمرد بآن عادت معاودت نمود ذهن و هوش او همچنان
بحال اول باز آمد و هم در فقیه از جهان مفاخر و مناقب حضرت
امام محمد باقر منقولست که النوم اول النهار خرق و القائلة نعمة و النوم
بعد العصر حمق و النوم بین العشائین یحرم الرزق خرق بضم خاء با نقطه
بمعنی تند خوایی است و بفتح خاء با نقطه و سکون راء بمعنی فقر و بیخبری و تجربه

اخبار مذکوره این مناسب تر است و حاصل معنی بنابرین اینکه خواب در اول
روز سبب فقر و تنگی است چنانکه مذکور شد و خواب میان روز نزدیک
بظهر نعمت است و خواب بعد از عصر مورث حماقت است و کم عقلی است
و خواب میان شام و خفتن محروم میگرداند از رزق **مطلب در آداب**
خوابیدن و ذکر آیات و ادعیه و اذکاری که در آن وقت رطب
اللسان باید کرد در مطلب سابق معلوم شد که دو وقت خواب پسندیده
است یکی میان روز که قیلوله است دوم بعد از نماز خفتن پس چون از (فراغ از)
نماز خفتن و نافله آن فارغ گردد سزاوار آن است که بخواب مبادرت
نماید و مشغول شب نشینی و صحبت نگردد مگر بنحوی که در دین بکار آید چه اگر بان
پردازد فیض نماز شب را در نیابد و چنانکه مروی است که ان من جفا القول
لیلة خرّب اجره یعنی بدرستی که هر که زنده دارد و بیداری کند اول
خواب و ضایع میگرداند آخر آن را و ابن ادریس ره که از فقها است در سرائر تصریح
بکراهت آن نموده و استدلال بهمین حدیث فرموده است و چون
خواهد برود که بجامه خواب در آید مستحب است که طهارت نماید و در فقیه
از جناب مستطاب جعفری علیه السلام مرویست که من تطهّر ثم اوی الی فراشه
بات و فراشه کمسجده فان ذکر انه لیس علی وضوء فلیتیمم من دثاره کائنا ما کان لم یزل
فی صلوٰة ما ذکر الله عزّ و جلّ حاصل معنی اینکه هر که طهارت کند و بعد از آن بجا

خواب

خواب رفته ماوی نماید شب را بروز آورد جامه خواب او مانند مسجد او
باشد یعنی چنان باشد که آن شب را در مسجد گذرانیده باشد پس اگر بجامه
خواب رود و بخاطرش رسد که وضو ندارد پس تیمم کند از جامه
خود و هرچه باشد چون لحاف و غیر آن همواره در نماز است چندانکه
ذکر خدا نماید بغیر کیف آن تیمم چندانکه در ذکر باشد چنان بود که در نماز است
و گفته اند که درین تیمم میسر نبودن آب شرط نیست دیگر آنکه بپهلوی راست
خوابد در کافی از احمد بن اسحق روایت که گفت بحضرت ابا محمد یعنی قائد
طریق رهبری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گفتم که فدای تو گردم خبری
در خاطر من میخلد و میخواستم از پدرت آن را سوال کنم و دست بهم نداد فرمود (آنحضرت)
که چیست یا احمد گفتم روایتی بما رسیده از پدران تو که خواب پیغمبران بر
قفا است و خواب مؤمنان بر جانب راست و خواب منافقان بر
جانب چپ است و خواب شیاطین بر رو است آنحضرت فرمود
که همچنین است گفتم یا سیدی من جهد میکنم که بر پهلوی راست خوابم ممکن
نمیشود و درین وضع مرا خواب نمیبرد پس آنحضرت ساعتی خاموش گشتند
و بعد از آن فرمود یا احمد نزدیک من آی پس نزدیک رفتم پس فرمود
داخل کن دست را بزیر جامه داخل کردم پس دست مبارک خود را از زیر جامه
خود بیرون آورد و مسح کرد و مالید دست راست خود را بر جانب چپ

من دوست چپ خود را بر جانب راست من سه بار احمد گفت که از آن وقت باز
که آنحضرت این کار کرد نمیتوانم به پهلوی چپ خوابید و مرا خواب نمیبرد و همچنان الصلاة و
مخفی نماند که با قبله بودن و بقبله خوابیدن بر ز با نهاد کور و در میان خلق معمول و مشهور است
ولیکن سندی خاص و دلیلی علیحده از کتب مشهوره متداوله در این باب بنظر تتبع
نیرسد و ممکن است که جهت شهرت این باشد که چون وضع اول بخوابیدن آدمی در وقت
احتضار و وضع دوم بخوابیدن میت در قبر شبیه است شاید آدمی را از آن مرگ بخاطر
رسد و باعث انتباه نفس گشته بخوابیدن چنین فی الجمله از خواب غفلت بیدار کرده
و از این راه او را ثوابی باشد چنانکه بعضی زهاد و عباد و مرتبان نفس غفلت نهاد نقل کرده اند
که پیوسته از صحبتها و کثرتها بگوشها و خلوتها گریخته و برای یاد مرگ و تنبیه نفس و سلبها الخ
و از الجمله از ربیع بن خثیم مشهور است که در خانه خود قبری کنده بود و هر صبح و شام در آن
قبر خوابیده با خود خطاب مینمود که ای نفس فرد است که ندای اجل را لبیک گفته و در چنین مقام
بر وحشتی خفته و برای خود تلافی مافات حسرت بازگشت بدنیا خواهی کشید و میخواهی اگر دم
انکار که امروز از روز طاقت سوز در همچنان مقام و حشت اندوز است و استدعای
رجوع بدنیا نمودی و ترا در آن مرخص فرموده اکنون برخیز و کاری بساز و سعی تمام
بتدارک تقصیرات گذشته بپرداز از آنجا برون آمده در مقام اهتمام می ایستاد و تعبد بقدر
داد بندگی میداد و اگر استحباب این قسم خوابیدن در احادیث مذکور باشد ممکن است در آن
بنیز همین فایده باشد و الله اعلم دیگر از جمله مسنونات و آداب وقت خواب خواندن

سوره شریفه قل هو الله احد است در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که من قرأ قل هو الله احد حین یأخذ مضجعه غفر الله عز و جل له
ذنوب خمسین سنة حاصل معنی آنکه هر کس خواند سوره قل هو الله احد را در وقتی که جا میگیرد
در خوابگاه خود بیامرزد خدا تعالی برای او گناهان پنجاه ساله او را و در کتاب شریف کافی از
همان شافع عاصیان جانی صلی الله علیه و آله نقل نموده که من قرأ قل هو الله احد مائة مرة حین
یأخذ مضجعه الخ یعنی هر که قرائت کند قل هو الله احد را صد بار در وقتی که جا میگیرد در خوابگاه خود
بیامرزد خدا تعالی برای او گناهان پنجاه ساله او را دیگر از آنجمله قرائت سوره جلیله جحد است
در کافی از امام والا مقام حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور است که من قرأ اذا اوی
الی فراشه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد کتب الله عز و جل له براءة من الشرک
ملخص آنکه هر کس خواند در وقتی که بجای خواب خود فرو میآید سوره قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد را البته بنویسد خدا تعالی برای او براتی از شرک یعنی سندی که او از
شرک بیزار و منزه است و همین مضمون نیز در فقیه مذکور است دیگر از آنجمله خواندن سوره
مبارکه الهیکم است و در کافی از حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که من
قرأ الهیکم التکاثر عند النوم وقی فتنة القبر یعنی هر که قرائت کند سوره الهیکم التکاثر را وقت
خواب نگاه داشته میشود از فتنه قبر مراد همانا سوختن و عذاب قبر است چنانکه در صحاح
از خلیل نقل نموده که الفتن الاحراق قال الله یوم هم علی النار یفتنون دیگر از آنجمله قرائت
آیة الکرسی است در کافی از حضرت ابو الحسن علیه السلام منقولست که من قرأ آیة الکرسی

[illegible]

عند منامه لم یخف الفالج انشاء الله و نیز در کافی از امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام
ماثور است که فرمودند که آیا خبر ندهم شما را بآنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت چون بجای
خواب میرفت و ماوی میگرفت راوی گوید گفتم آری فرمود که میخواند آیة الکرسی را
و میگفت بسم الله آمنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی
محصل معنی آنکه میخوانم باسم خدا و ایمان می آورم بخدا و کافر شدم بهر معبودی که غیر اوست
خداوندا نگاهدار مرا یعنی از هر بلاء و مکروهی در خواب من و در بیداری من و دیگر از آنجمله قرائت
آیه آخر کهف است و در فقیه از اشرف عالمیان صلی الله علیه و آله منقولست حدیثی که حاصل
آن این است که هر که بخواند این آیه را در وقت خواب قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله
واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا ساطع و بلند گردد نوری
برای او تا مسجد الحرام و در میان آن نور فرشتگان باشند که استغفار کنند برای او تا صباح
و هم در فقیه از حضرت ابی عبد الله روایت نموده که ما من عبد یقرا آخر الکهف حین ینام الا استیقظ
فی الساعة التی یرید یعنی نیست هیچ بنده که خواند آیه آخر سوره کهف را که در حدیث سابق
مذکور شد در وقتی که میخوابد مگر اینکه بیدار کرده شود در همان ساعتی که میخواهد و این حدیث در کافی نیز
مذکور است باندک تفاوتی در عبارت دیگر از آنجمله تسبیح فاطمه زهرا است علیها السلام
و از آن بتسبیح فاطمه زهرا برای این میگویند که آن اشرف کافه انام و صدف گوهر یازده امام بوسیلۀ
علیهم السلام بآن وارد گردیده و حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله بترتیب اولین تسبیح
برشته بیان کشیده و تفصیل این اجمال از روایتی مستفاد میگردد که در فقیه مذکور است

و خلاصه مضمونش اینست که فاید طریق دین و تسلی بخش خاطر فقرا و مساکین یعنی والا جناب
امیر المؤمنین علیه السلام بمردی از قبیله بنی سعد گفت که آیا حدیث نکنم ترا از سرگذشت خود
و فاطمه بدرستی که فاطمه نزد من بود پس آب کشی نمود با مشک تا آنکه تاثیر کرد در سینه او
یعنی آزار سینه بهم رسانید و دست آسیا کرد تا آنکه دستهایش آبله زد و رفت و روب خانه
نمود تا جامهایش غبار آلود گردید و آتش در زیر دیگ افروخت تا آنکه جامهایش
سیاه شد و از اینجهت آزار سختی بوی رسید یعنی از خدمات مذکوره که از جهت بی خدمتکاری
آن بانوی حرمسرای قناعت و سازگاری خود بسر انجام آنها قیام مینمود و مشقت
بسیار باحوال او راه یافته پیوسته در تعب و سختی میبود پس گفتم باو که اگر نزد پدرت آیی
و از او خدمتکاری مسئلت نمایی تا کفایت کند ترا از تعبی که در آنی از این عمل می تواند بود
پس بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده جمعی جوانان نزد آنحضرت بودند حیا کرده بازگشت
پس آنحضرت دانست که فاطمه برای حاجتی آمده بود بامداد بحجره ما آمد در حالتی که در زیر
لحاف خود بودیم پس گفت السلام علیکم ما همچنان خاموش شدیم بعد از آن دیگر گفت
السلام علیکم پس ترسیدیم که اگر جواب سلام نگوئیم آنحضرت بازگردد و آداب آنحضرت بود که
سه بار سلام میکرد اگر اذن دخول می یافت داخل میشد و اگر نه برمیگشت پس گفتیم و علیک
السلام یا رسول الله داخل شو پس داخل شد و در پیش بالین ما نشست فرمود ای فاطمه چه بود حاجت تو
دیروز نزد من پس ترسیدم که اگر جواب نگوید برخیزد گفتم من بخدا قسم ترا خبر دهم یا رسول الله
بدرستی که فاطمه آب کشید با مشک چندانکه اثر کرد در سینه اش و آسیا کردانید آنقدر که

بایست شنیدیم و خرم نمودیم از اینکه با هم
در زیر لحاف بودیم بعد از آن بار گفت
السلام علیکم

دستهایش آبله کرد و رفت و روب خانه نمود تا آنکه جامهایش غبارگرفت و آتش افروخت در زیر دیگ تا جامهایش سیاه شد پس گفتم او را کاکر آیه پیش پدرت بپس سؤال نمایی از وی خدمتکاری که کفایت تو کند تعب آنچه را تو در آنی از این عمل میتوانند بود حضرت فرمودند که آیا تعلیم نمایم شما را چیزی که بهتر است برای شما از خدمتکار چون شروع در خوابیدن کنید پس تکبیر کنید سی و چهار تکبیر و تسبیح کنید سی و سه و حمد و تسبیح کنید سی و سه سبحان الله پس فاطمه سر برآورده گفت راضی شدم از خدا و رسول او و در کافی از زراره و ابن فرقد و او از برادرش روایت نموده که شهاب بن عبد ربه از ما درخواست کرد که از حضرت ابا عبد الله علیه السلام سؤال کنیم و گفت بگو با آنحضرت که شبها زنی میترساند مرا در خواب یعنی علاج این حالت چیست بعد از عرض آنحضرت این مضمون ادا فرمودند که بگو بوی سبحه بسازد و تکبیر کن خدا تعالی را سی و چهار بار و تسبیح کن خدا را سی و سه و حمد کن خدا را سی و سه و بگو لا اله الا الله وحده وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی بیده الخیر وله اختلاف اللیل والنهار وهو علی کل شیء قدیر ده بار مخفی نماند که تسبیح زهرا علیها السلام چنانکه در وقت خواب مستحب است بعد از نماز نیز مستحب است و اخبار وارد و در آن نیز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و لیکن کیفیت آن در اخبار مختلف است در بعضی تسبیح بر تحمید مقدم است مانند این دو حدیث که سمت ذکر یافت و در بعضی تحمید مقدم است چنانکه در تهذیب از محمد بن عذافر روایت شده که گفت با پدرم بمجلس حضرت ابا عبد الله داخل شدیم پدرم سؤال کرد آنحضرت را از تسبیح زهرا علیها السلام آنحضرت گفت الله اکبر تا شمرد سی و چهار بعد از آن گفت الحمد لله تا رسید عدد مجموع بشصت و

هفت و بعد از آن گفت سبحان الله تا رسید بصد و شمرد آنرا بدست خود همه را یکجا و از فقهای امامیه شیخ صدوق رحمه الله و والد ماجدش علی بن بابویه و ابن جنید بر طبق ظاهر دو حدیث اول تسبیح را بر تحمید مقدم داشته اند و جمیع دیگر احادیث معارض آنرا ترجیح داده اند و این دو حدیث را از ظاهر بیرون برده اند چنانکه طریقه اصولیین و اهل اجتهاد است و احتمال آنکه در وقت خواب تسبیح و در تعقیب تحمید مقدم باشد تا آنکه احادیث همگی بر ظاهر خود باقی باشند نزد فقها مرد و د است از آنجهت که خلاف اجماع مرکب فریقین است هر دو متفق اند که تسبیح زهرا علیها السلام در هر دو وقت یکجا بیک کیفیت است و قایل بفرق نیست اما حجیت اجماع چنین که حجیت آن دست از ظاهر اخبار باید برداشت و منشا اتفاق این همین اخبار باشند و مستندی دیگر از خارج نداشته باشند محل تامل است چه بحسب ظاهر اجماعی که فقها در چنین مقامها اصطلاح کرده میگویند نه اجماعی است که دخول معصوم در آن معلوم باشد بلکه عبارت از این است که از فقها کسی معلوم نیست که بر خلاف این رفته باشد و قطع نظر از این مراتب احتمال مذکور وقتی مستقیم است که در جمیع روایاتی که بخصوص وقت خواب وارد گشته تسبیح بر تحمید مقدم باشد و لیکن چنین نیست بلکه در بعضی از آن تحمید مقدم مذکور است چنانکه در کتاب دعای کافی در باب القول عند النوم والانتباه از حضرت ابا عبد الله علیه السلام منقول است که فرمودند تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام اذا اخذت مضجعک فکبر الله اربعا و ثلثین و احمده ثلثا و ثلثین و سبحه ثلثا و ثلثین و تقرا آیة الکرسی والمعوذتین و عشر آیات من اول الصافات و عشرا من آخرها پس احتمال مذکور بطریق اخراج این حدیث از ظاهر موجه نیست لیکن احتمال دیگر است

معلوم

کرد باخراج هیچیک از اخبار محتاج نیست که تقدیم و تاخیر هر یک از تسبیح و تحمید درین هر دو وقت
تخییری باشد که هر کدام را که خواهد مقدم و موخر تواند داشت و تخییر این وسعت در بعضی
روایات نیز و در بعضی آن مقدم مذکور شده باشد و لیکن این احتمال نیز خلاف اتفاق فقهاست
بر معنی که مذکور شد اما بر طریقه متعلقه بنا بر حدیث مشهور بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک
بر ظاهر هر یک از این دو گونه خبر عمل میتوان نمود و هر یک از تسبیح و تحمید را خواه در وقت
خواب و خواه در وقت تعقیب مقدم و موخر میتوان داشت دیگر از جمله مستحبات وقت خواب
تحمید است که در کافی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که من قال اذا اخذ حین مضجعه ثلاث
مرات الحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء
وهو علی کل شیء قدیر خرج عن الذنوب کهیئة یوم ولدته امه حاصل معنی اینکه هر که بگوید در وقتی
که جا میگیرد در خوابگاه خود سه بار الحمد لله الذی الخ بیرون آید از گناهان مانند آن حالتی که با
مادرش او را زاییده بود و محصل مضمون تحمید آنکه سپاس آنکسی را که شان او عالی است بسبب بلندی
شان بر همه غالب و سپاس آنکسی را که علم او بباطن هر چیز راه دارد پس دانا و آگاه است
بر هر پوشیده و پنهانی و سپاس آنکسی را که مالک و خداوند هر چیز است پس بهمه قدرت دارد
تشدید دال باشد معنی اینست که تقدیر بهمه چیز را او نموده و سپاس آنکسی را که زنده میکند
مردگان را و میمیراند زندگان را و او بر همه چیز بسیار تواناست و این حدیث در فقیه مذکور است
اما بجای کهیئة کیوم است دیگر از جمله تعویذیست که در فقیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
یا حضرت جعفر صادق علیه السلام ماثور است که لا یدع الرجل ان یقول عند منامه اعیذ

نفسی

نفسی و ذریتی و اهلی و بیتی بکلمات الله التامات من کل شیطان و هامة و من کل عین
لامة فذلک الذی عوذ به جبرئیل علیه السلام الحسن والحسین علیهما السلام ملخص معنی اینکه
باید وا نگذارد و فوت نکند هیچکس در وقت خواب اینکه بگوید پناه میدهم خود و اولاد
خود و اهل خانه خود را بکلمات خدای تعالی که تمام اند از هر شیطانی و جانوری که گزنده و از
هر چشم بدی این تعویذ را باید بخواند که این آنست که تعویذ کرده است بآن جبرئیل علیه السلام حضرت
حسنین علیهما السلام و مراد از کلمات الهی قرآن باشد چنانکه در کریمه و تمت کلمة ربک
صدقا و عدلا را که در سوره مبارکه انعام است گفته اند دیگر از جمله دعاهاست که در فقیه
از حضرت جعفر علیه السلام مرویست که چون هیچکس بپهلوی راست خود بر بستر گذارد
باید بگوید بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک
والجات ظهری الیک توکلت علیک رهبة منک و رغبة الیک آمنت بکتابک الذی
انزلت و برسولک الذی ارسلت ثم یسبح تسبیح الزهرا حاصل معنی آنکه میخوابم بنام خدای معبود
من بار خدایا که من تسلیم کردم خود را بتو و آوردم روی خود را بسوی تو و واگذاشتم کار خود را
بتو تکیه دادم پشت خود را بعنایت و حمایت تو و توکل نمودم بر تو و نیست پناهی و محل نجاتی
از تو مگر بسوی تو ایمان آوردم بکتاب تو که نازل ساختی و به پیغمبر تو که فرستادی
بعد از این عبارات عبارات دیگر هست که ممکن است که تتمه کلام آنحضرت باشد اگر چه در مفتاح
الفلاح چنین دانسته آن اینست که من اصابه فزع عند منامه فلیقرء اذا اوی الی فراشه
المعوذتین و آیة الکرسی حاصل معنی آنکه کسی که در وقت خواب او را خوف و هراسی بهم رسد
تو بعد از این ...

باید که معوذتین و آیة الکرسی خواند دیگر در همان کتاب از همان جناب منقولست
که هر که این کلمات را بخواند من ضامنم برای او که هیچ عقرب و جانور گزنده بوی زیان
و آسیبی بوی نرساند تا صباح کند اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن
بر و لا فاجر من شر ما ذرأ و من شر ما برأ و من شر کل دابة هو آخذ بناصیتها ان
ربی علی صراط مستقیم ملخص معنی اینکه پناه میگیرم بکلمات الله تعالی که تمام اند یعنی که
مذکور شد آن کلمات که در نمیگذرد از مقتضای آنها هیچ نیک و بد از شر گزنده موذی تا
الخ یعنی مالک و مسخر آن است دیگر ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا
و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا آیت که در سورهٔ فاطر است
چه در فقیه از حضرت مقدس رضوی علیه السلام مأثور است که آنحضرت از پدر بزرگوار
خود روایت فرموده که لم یقل احد قط اذا اراد ان ینام ان الله یمسک الآیة فسقط علیه البیت
حاصل اینکه هرگز نشده است که کسی در وقت ارادهٔ خواب این آیه را خوانده باشد و خانه
بر سر او افتاده باشد دیگر از جهت دفع احتلام در فقیه از همان حضرت علیه السلام منقولست
که اذا خفت الجنابة فقل فی فراشک اللهم انی اعوذ بک من الاحتلام و من سوء الاحلام
و من ان یتلاعب بی الشیطان فی الیقظة و المنام یعنی هرگاه ترسی از جنابت بگو در جامهٔ
خواب که خداوندا من پناه میگیرم بتو از احتلام و از خوابهای بد و از اینکه بازی کند با من شیطان
در بیداری و خواب و این دعا در کافی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که
میخوانده دیگر از جهت دفع شر خوابهای ناخوش در کافی از والاجناب ابی عبد الله علیه السلام

مرویست

مرویست آنچه حاصل معنی آن اینست که چون کسی خواب ناخوشی بیند باید که از پهلویی
که بر آن خفته بر پهلوی دیگر گردد و گوید که انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا و لیس
بضارهم شیئا الا باذن الله این عبارت شریف از آیات بابرکات سورهٔ مجادله است
بعد از آن گوید عذت بما عاذت به ملائکة الله المقربون و انبیائه المرسلون و عباده الصالحون
من شر ما رأیت و من شر الشیطان الرجیم یعنی پناه میگیرم بآنچه پناه گرفتند بآن فرشتگان
مقرب الهی و پیغمبران مرسل او و بندگان صالح او از شر آنچه دیدم و از شر شیطان
رانده شده از رحمت و در بعضی از تفاسیر در طی تفسیر آیهٔ مذکوره از حضرت صادق
علیه السلام چنین روایت کرده اند که هر که خوابی هولناک بیند چون بیدار شود این آیه را
خواند که انما النجوی من الشیطان الخ و بعد از آن گوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و قنی شر
ما رأیت فی منامی و آن خواب را با کسی نگوید خدای تعالی شر آن خواب را از او برگرداند
دیگر از آنجمله سرمه کشیدن است و این از اطوار سید ابرار یعنی سرمه کش دیده بینش مردم
چشم آفرینش حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که من اصابه ضعف فی بصره
فلیکتحل سبع مرات عند منامه من الاثمد اربعة فی الیمنی و ثلاثة فی الیسری ملخص معنی اینکه
کسی که بباصرهٔ او ضعفی رسد باید که در وقت خواب هفت میل سرمه کشد چهار در چشم راست
و سه در چشم چپ و هم در آن کتاب از آن والاجناب روایت کرده اند که الکحل
عند النوم امان من الماء الذی ینزل فی العین یعنی سرمه در وقت خواب امان است
از آبی که نزول میکند در چشم مرویست که در وقت سرمه کشیدن این دعا خوانده شود

باما عاذت به

بحق محمد و آل محمد

اَللّهم انّی اسئلک بحقّ محمّد و آل محمّد و ان تجعل النّور فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی
قلبی و الاخلاص فی عملی و السّلامة فی نفسی و السّعة فی رزقی و الشکر لک ابدا ما ابقیتنی خلاصهٔ
معنی آنکه خداوندا بدرستی که من درخواست میکنم از تو بحق محمّد و آل محمّد و اینکه گردانی و جا
دهی روشنائی را در چشم من و بینائی را در دین من و یقین را در دل من و اخلاص را در عمل
من و سلامتی را در نفس من و وسعت را در رزق من و شکرگذاری مر ترا همیشه چندانکه مرا
پاینده داری **مطلب چهارم در ذکر آنچه بعد از بیداری از خواب وقت نماز گذاردن آن مستحبست**
بر هوشمندان بیدار دل ظاهر است که چون آدمی در بستر غنود و وزد خواب متاع عقل و هوش را
که مناط اختیار و سرمایه حرکات ارادیّه است از سرای بدن ربود چراغ شعور از تراکم ظلمات
فرو مرد و گل پنج برگ حواس از سموم هجوم خواب بر شاخسار عدم پژمرد و دوست نکم
النوم اخ الموت آدمی در نیوقت با مردگان برادر و در دوستی چنین یافتی برابر است و چون
باراده حضرت باری الفیاض و خالق موت و حیوة که خدای روح که از استیلاء سپاه
خواب از سرای تن فراری و در بیغولهٔ بیکاری و بی استقلالی متواری گردیده غیر تعلقی
ویرا باین ویرانه باقی نبود دیگر باره عزم سکنای این دار نموده و قفل خواب را بکلید حول
و قوت جناب رب الارباب از در و لخت چشم گشود و ساکنان عقل و روح در آن بجای
بار رحل اقامت انداختند و کارکنان حواس همچنان بشغل خود پرداختند شک نیست
که این حالت آدمی را حیوة تازه و نعمتی بی اندازه است که واهب بخطا الفضل و کرم خود
عطا فرموده پس سزاوار آن است که بنده درین وقت بشکر این نعمت سری که از بالین

برمیدارد

برمیدارد در درگاه حضرت او بر زمین گذارد و از سجدهٔ شکر بر قدم سعادات حضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله بوده که چون بیدار میشد سجده میکرد و بنده در نیوقت
بسجدهٔ آن درگاه سر بلند گردد و در وقت سجود یا بعد از سر برداشتن گوید الحمد لله الذی
احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور الحمد لله الذی ردّ علیّ روحی لاحمده و اعبده حاصل معنی
اینکه سپاس مر آن خدایرا که زنده گردانید مرا بعد از آنکه میرانیده بود و بسوی اوست
نشور یعنی روز قیامت که خلایق زنده شوند همگی را بازگشت بحضرت اوست سپاس
مر خدایرا که باز گردانید بر تن جان من تا حمد او گویم و طریق بندگی او پویم و در فقیه آورده
که چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در فراش خواب ماوی مینمود میگفت بسمک
اللهم احیا و بسمک اموت یعنی بنام تو ای معبود من زنده میشوم و بنام تو میمیرم و چون
بیدار میگردید میفرمود الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور و هم در آن کتاب
از عالیجناب ابی عبد الله علیه السلام مرویست که چون برخیزد احدی از شما یعنی از
خواب باید که گوید سبحان الله رب النبیین و اله المرسلین و رب المستضعفین
و الحمد لله الذی یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر خلاصه مضمون اینکه پاک میدانم از نقص
عیوب خدایرا که خداوند پیغمبرانست و معبود فرستادگان و خداوند آنانکه
ضعیف میشمردند و زبون میگرفتند چنانکه در کریمهٔ و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمّة و نجعلهم الوارثین که در سورهٔ قصص است گفته اند و اخبار نیز
بر طبق آن وارد است و اینمقام تفصیل آن نیست و سپاس مر آن خدایرا که زنده میسازد

مردکان را او بر چیزی توانا است که چون این را گوید خدای تبارک و تعالی فرماید که
راست گفت بندهٔ من و شکر کرد و در همان کتاب شریف کافی مذکور است که حضرت
ابا عبد الله علیه السلام چون آخر شب بر میخواست باواز بلند چنانکه اهل خانه می شنیدند
می گفت اللهم اعنی علی هول المطلع و وسع علی المضجع و ارزقنی خیر ما قبل الموت و ارزقنی
خیر ما بعد الموت یعنی ای معبود من یاری کن مرا بر هول مطلع و آن عبارتست از ترس و
وحشتی که در وقت مرگ و اطلاع بر احوال آن عالم اینکس را بهم میرسد و فراخ کردان بر من
خوابگاه مرا که قبر باشد و روزی کن مرا خیر آنچه پیش از مرگست و روزی کن مرا خیر
آنچه بعد از مرگست و در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام منقولست که چون شب از
خواب برخواستی بگو الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده و اعبده ترجمهٔ این عبارت مذکور شد
پس چون آواز خروسان شنیدی بگو سبوح قدوس رب الملائکة و الروح سبقت
رحمتک غضبک لا اله الا انت حاصل معنی اینکه خداوندا تو منزهی و مقدسی
وحدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت حاصل معنی
اینکه خداوندا تو منزهی و مقدسی خداوند فرشتگان و روح یا ای خداوند فرشتگان
و روح پیشی گرفته رحمت تو بر غضب تو یعنی که تا رحمت و آمرزش کنجایش دارد و غضب
نمیکنی نیست معبودی بحقی جز تو در معبودیت یگانه بد کردم و ستم بر خود کردم پس بیامرز مرا
بدرستی که آمرزد گناها را کسی مگر تو چون بر خواستی نظر کن در اطراف و کنارهای آسمان
و بگو اللهم لا یواری منک لیل داج و لا ارض ذات مهاد و لا ظلمات بعضها فوق بعض
و لا سماء ذات ابراج

و لا بحر لجی تدبج بین یدی المدبج من خلقک تعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور غارت
النجوم و نامت العیون و انت الحی القیوم لا تأخذک سنة و لا نوم سبحان رب العالمین اله
المرسلین والحمد لله رب العالمین خلاصهٔ مضمون اینکه ای معبود من نمی پوشاند
چیزی را از تو هیچ شبی که پوشاننده چیزها است و نه هیچ آسمانی که صاحب برجهاست
و نه هیچ زمینی که صاحب مکانهای هموار گسترده است و نه هیچ تاریکیها که بعضی بالای بعضی است
و این عبارت از غلظت و شدت ظلمت است و نه هیچ دریای عظیم پر آب که در پوشش
شب طریق بندگی می پیماید از بندگان تو با منعی که قاید و راهنمای شب خیزان است بر سبیل
عبادت و یاری میکنی ایشان را باو را که این سعادت میدانی خیانت چشمها را و آنچه را
پنهان میدارند سینها یعنی بر غمازیها و نگاهای دزدیده گوشهٔ چشم و بر اسرار ضمائر پنهان
و مخفیات خواطر دانائی فرو رفتند ستارها و خفتند چشمها و تو زندهٔ و با مور خلایق
قیام کنندهٔ نمیگیرد ترا پینکی و خواب منزه میدانم از نقایص و عیوب خداوندی خود را
که خداوند همه عالم و معبود همه پیغمبرانست پس بخوان پنج آیه از آخر سوره آل عمران
ان فی خلق السموات و الارض تا قول خدای تعالی که انک لا تخلف المیعاد و بعد از آن
مسواک کن و وضو ساز پس چون دست در آب گذاشتی بگو بسم الله و بالله اللهم اجعلنی
من التوابین و اجعلنی من المتطهرین پس چون فارغ شدی بگو الحمد لله رب العالمین پس
چون بنماز بر خواستی بگو بسم الله و بالله و الی الله و من الله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم اللهم اجعلنی من زوارک و عمار مساجدک و افتح لی باب توبتک و اغلق عنی

باب معصیتک وکل معصیة الحمد لله الذی من مناجیه اللهم اقبل علی بوجهک جل ثناؤک
ملخص معنی اینکه شروع میکنم بنام خدای و بیاری خدا و رو می آرم بسوی خدا و بعبادت
قیام مینمایم از جانب خدا آنچه خدا خواست میشود و قوت توانایی بر کارها مگر بخدا ای معبود
من بگردان مرا از زیارت کنندگان مساجد خود و بگشای از برای من درِ توبه خود را
و برکن بر من در نافرمانی خود و هر نافرمانی را حمد مر خدا و مذیراکه گردانیده مرا از کسانی
که با او مناجات میکنند ای معبود من بگردان روی عنایت و شفقت خود را که منت
بزرگ و عظیم است ثنا و وصف تو و در مصباح شیخ طوسی طاب ثراه مذکور است که
حضرت علی بن الحسین علیه السلام پیش از نماز شب دو رکعت نماز حبیب گذاردی که
در رکعه اول الحمد و اخلاص و در رکعه دوم الحمد و جحد خواندی و شیخ مغفور در کتاب
مذکور و شیخ کفعمی نیز در حواشی مصباح خود از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
روایت نموده اند حدیثی که ترجمه اش اینست که هیچ بنده نیست که شب برخیزد پس دو رکعت
نماز گذارد پس دعا کند در سجودش برای چهل کس از اصحاب و یاران خود که ذکر کند
نامهای ایشان و نامهای پدر ایشان را مگر اینکه جمیع مسئولات او مبذول گردد

مطلب پنجم در کیفیت نماز شب و آداب و متعلقات آن بر پوشیدگان منهج بندگی
و جویندگان منزل این سعادت و فرخندگی مخفی نماند که نماز شب عبارت از هشت رکعت نماز است
که او را گذارده میشود هر دو رکعت بیک تکبیر و سلام و بعد از آن دو رکعه دیگر گذارده
میشود که آنرا نماز شفع مینامند و بعد از آن یک رکعه دیگر است که آنرا مفرده و تر میخوانند

وگاهی

وگاهی نیز نماز شب بر مجموع این نُه و ده رکعه اطلاق و گاهی بر مجموع یازده رکعه و دو رکعه
نافله صبح را که سیزده رکعه باشد نماز شب میگویند و گاهی نیز مجموع دو رکعه شفع
و تر را و تر میخوانند چه و تر بمعنی طاق است و این استعمال در احادیث و عبارت فقها
شایع مگر غیر آن نادر است و وقت آن از نصف شب است تا صبح صادق و هر چند
بصبح نزدیکتر باشد افضل است و اگر مظنون این باشد که وقت تنگ است ابتدا شفع
و و تر نماید و نافله صبح نماید و اگر بعد از این ظاهر شود که وقت باقیست شش رکعه دیگر بر آنها
بیفزاید که مجموع یازده رکعه شود آنگاه دیگر رکعت و تر و دو رکعه شود آنگاه دیگر کند و تر
و دو رکعه نافله صبح را تنها بقول علی بن بابویه اعاده نماید که مجموع سیزده رکعه
شود و اگر در اثناء نماز صبح دمد گفته اند اگر چهار رکعه از آن گذارده باشد باقی را نیز ب
او مخفف و سبک باتمام رساند و بفاتحه تنها اکتفا نماید و الا قضا کند و از بعضی
روایات حسن مستفاد میشود و مشهور میان علما نیز همین است که اگر کسی گذاردن این نماز
در وقت مذکور بجهت غلبه خواب یا مانعی دیگر متعذر نباشد در اول شب میتواند گذارد
تا قضای آن افضل است و حدود و آداب این نماز مغفرت انجام سعادت آغاز
و متعلقات آن بر دو گونه است اعمال ظاهری و احوال باطنی که طایر جان را در پرواز
باوج کمال بمنزله دو بال است اما اعمال ظاهر نیز او نیز بر دو گونه است مختصر و مطول
که متهجد بقدر شوق و قوت و بحسب اقتضای وقت و فرصت هر یک از این دو طریق را
که خواهد اختیار میتواند نمود اما مختصر اینکه بعد از طهارت هشت رکعه نماز هر دو رکعه

بتکبیر احرام و سلامی چنانکه مذکور شد گذارد و دو رکعت که در رکعت اولی از این نماز سورهٔ
قل هو الله احد و در ثانیه قل یا ایها الکافرون خواند و در مجموع این
رکعات گفته اند بفاتحه تنها نیز چون جایز است بقل اکتفا میتوان نمود و بعد از آن دو رکعت شفع
نیز چون جایز است قل اکتفا میتوان نمود و بعد از آن دو رکعت شفع نیز همین دستور و بعد از آن
مفرده وتر نیز بطریق مذکور و از دعای مختصر که در قنوت وتر از حضرت صادق
علیه السلام در تهذیب منقولست اینست اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا
فی الدنیا والآخرة و راوی این حدیث کوید که دیگر آنحضرت فرموده اند مجزیست در قنوت
تسبیح اما مطول آنکه بنابر مشهور افتتاح بهفت تکبیر با ادعیه مشهوره نماید و در هر یک
از دو رکعت اول فاتحه و سی بار اخلاص خواند چه در فقیه مرویست که من قرأ فی الرکعتین الاولیین
کل — من صلوة اللیل فی کل رکعة منهما الحمد مرة و قل هو الله احد ثلاثین مرة انفتل و لیس بینه و بین الله
عز و جل ذنب الا غفر له یعنی هر که قرائت کند در هر یک از دو رکعت اول نماز شب سورهٔ
فاتحه یکبار و قل هو الله سی بار و فارغ شود از آن و حال آنکه نباشد میان او و خدای تعالی
هیچ گناهی مگر آنکه آمرزیده شود و در هر یک از شش رکعت دیگر بعد از فاتحه هر سوره که
خواهد خواند و بعد از فراغ از آنها دو رکعت شفع کند و آنگاه بمفرده دیگر برخاسته در آن
نیز بنابر مشهور افتتاح بهفت تکبیر با ادعیه مقرره نماید و قرائت در دو رکعت شفع و یکی از وتر
بر دو گونه است یکی آنکه در هر رکعت بعد از فاتحه توحید قرائت نماید چنانکه در تهذیب
از عبد الرحمن بن حجاج مرویست که گفت پرسیدم از ابی عبد الله علیه السلام از قرات

در وتر آنحضرت فرموده اند که کان بینی و بین ابی باب فکان اذا صلی یقرأ فی الوتر بقل هو الله
احد فی ثلاثهن حاصل مضمون آنکه میان من و میان پدرم دری بود و چون پدرم نماز میکرد در
قرات در هر سه رکعت وتر قل هو الله احد و هم در تهذیب الاحکام از آنحضرت علیه السلام
قل هو الله احد — منقولست که کان ابی علیه السلام یقول قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن و کان یحب ان یجمعها فی
الوتر لیکون القرآن کله یعنی آنکه پدرم علیه السلام میگفت که سورهٔ توحید برابری میکند
یعنی در فضل و ثواب با ثلث قرآن و دوست میداشت اینکه جمع کند هر سه ثلث قرآن را
قرآن — در وتر یعنی در سه رکعت و ترتیب طریق که در هر رکعتی یک قل هو الله خواند که تمام قرآن
شده باشد دوم آنکه در دو رکعت شفع بعد از فاتحه معوذتین و در مفرده قل هو الله احد خواند
و در فضل این طریق در فقیه مرویست که من قرأ فی الوتر بالمعوذتین و قل هو الله احد قیل له
ابشر یا عبد الله فقد قبل الله وترک یعنی هر که قرائت کند در وتر یعنی در سه رکعت بمعوذتین و
قل هو الله احد بمعنی که در هر رکعت یکی از این سه سوره خواند گفته شود مر او را یعنی از زبان حال یا
فرشتگان کویند که مژده باد ترا ای بندهٔ خدا که بتحقیق قبول کرد خدای تعالی وتر ترا و پوشیده
نیست اینکه در این دو حدیث شریف مراد از وتر سه رکعت و مفرده است حدیثی است
که در کتاب شریف تهذیب از یعقوب بن یقطین مرویست که سألت العبد الصالح عن
القراءة فی الوتر و قلت ان بعضاً روی قل هو الله احد فی الثلث و بعضاً روی فی الاولیین المعوذتین
و فی الثالثة قل هو الله احد فقال اعمل بالمعوذتین و قل هو الله احد یعنی پرسیدم از امام
موسی کاظم علیه السلام از قرائت در سه رکعت وتر و گفتم که بعضی روایت کرده اند قل هو الله احد را

در هر سه رکعت و بعضی روایه نموده اند و در رکعهٔ نخستین که شفع باشد معوذتین و در رکعهٔ
سومین قل هو الله احد را آنحضرت فرموده که عمل کن بمعوذتین و قل هو الله و مراد آنحضرت
از امر باختیار شق ثانی همان افضلیت آنست نه نهی از شق اول پس منافی دو حدیث سابق
نخواهد بود و مخفی نماند که بعضی از فقها قراءت قل هو الله در رکعهٔ سومین وتر سه مرتبه ذکر نموده اند
و مستند آن از کتب مشهوره و اخبار بنظر قاصر نمی‌رسد مگر از حدیث دوم که از تهذیب
نقل شده لفظ وتر را حمل بر مفرده وتر کرده باشند و این خود خلاف ظاهر و استعمال
وتر در احادیث با این معنی بغایت نادر است و معهذا بنا بر قاعدهٔ اصولی اصل عدم زیادتیست
والله اعلم و بالجمله افضل آنست که در جمیع رکعات قراءت را بلند کند و در هر رکعهٔ دوم بعد از
قراءت قنوت خواند مگر در رکعهٔ دومین شفع که قنوت آن همانست که در مفرده وتر است
چه در تهذیب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که القنوت في المغرب في الركعة الثانية
وفي العشاء والغداة مثل ذلك وفي الوتر في الركعة الثالثة یعنی قنوت در نماز شام و در رکعهٔ
دومین است و در نماز خفتن و نماز صبح نیز مدستور و در وتر یعنی سه رکعهٔ شفع و مفرده
در رکعهٔ سومین است و بنا برین روایت حدیث القنوت في كل ركعتين في التطوع والفريضة
و حدیث القنوت في كل صلوة که از حضرت ابا جعفر علیه السلام اند که در فقیه و تهذیب هر دو
مذکور اند مخصوص خواهند بود بما عدای شفع و اگر به سه رکعهٔ شفع و مفرده وتر نیز اطلاق نماز
باشند چنانکه اطلاق لفظ وتر بر آن هر سه مشعر بآنست احتیاج بتخصیص حدیث ثانی
نیست و از متأخرین فقها شیخ بهاء الدین محمد متوجه این معنی شده در جامع عباسی فرموده

که قنوت

که قنوت در نماز وتر در رکعهٔ سوم است پس در رکعهٔ دوم نخواند و با وجود این در
مفتاح الفلاح دعوی اتفاق نموده است برین که در هر رکعهٔ دوم قنوت مستحب است
خواه در فرایض و خواه در نوافل و در رکعهٔ شفع را استثنا کرده است و ظاهر آنست
که غافل شده باشد چرا که منظورش عدم اعتبار حدیث مذکور بودی بایستی که در
جامع عباسی فتوی بآن نمی‌داد و پوشیده نماند که در قنوت وتر دعای ماثور و مطول از
ائمه معصومین و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بسیار ماثور و در کتب اعمال
و ادعیه مذکور است و در فقیه از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که
اطولکم قنوتا في دار الدنيا اطولكم راحة يوم القيمة في الموقف حاصل مضمون اینکه قنوت
هر کس از شما که در سرای دنیا طولانی‌تر باشد در حین ورود روز قیامت در مقامی که خلایق
ایستاده اند طولانی‌تر خواهد بود و چون این کتاب مقام آن نیست که ذکر آنها بتمامی شود
بایراد تمامی آنها نمی‌پردازد و چون اکثر طالبان را آن توفیق که رجوع بکتب نمایند فی الجمله
کار سازی نمی‌تواند شد اطباق این اوراق را بالکلیه نیز از آن خالی نکرده اشتهار بذکری چند
دعای ماثور و متوسط در میان آنها و از آنجمله دعائیست که در فقیه مذکور است که حضرت
رسالت پناه در قنوت وتر میخوانده و آن این است اللهم
اهدني فيمن هديت وعافني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت وبارك لي فيما اعطيت وقني
شر ما قضيت انك تقضي ولا يقضى عليك سبحانك رب البيت استغفرك
واتوب اليك واومن بك واتوكل عليك ولا حول ولا قوة الا بك يا رحيم یعنی ای خداوند

من هدایت کن مرا در میان آنکسانی که دوست داشتی و برکت ده مرا آنچه عطا
فرمودی یعنی حکم کردی و مقرر نمودی از سوانح و وقایع چه هر دستی که قضا و حکم میکنی
بر خلق و کسی حکم و قضا میکند بر تو مقدس میدانم ترا از هر نقصی ای خداوند خانه کعبه طلب
آمرزش میکنم از تو و توبه و بازگشت مینمایم بسوی تو و ایمان می آورم و توکل میکنم بر تو
و قوتی و توانایی بر کاری مگر بیاری تو ای رحم کننده بر بندگان و دیگران انجمله دعایی است
که عالیجناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام در قنوت وتر میخوانده و دو فقره که در آن
و آن این است که اللهم انک خلقتنی بتقدیر و تدبیر بغیر تقصیر و اخرجتنی من ظلمات ثلاث
بحولک و قوتک اخاول الدنیا ثم ازایلها و آتیتنی فیها الکلاء و المرعی و بصرتنی فیها
فنعم الرب انت و نعم المولی فیا من کرمتنی و شرفتنی و نعمتنی اعوذ بک من الزقوم و اعوذ بک
من الحمیم و اعوذ بک من مقیل فی النار بین اطباق النار فی ظلال النار یوم النار یا رب
النار اللهم انی اسئلک مقیلا فی الجنة بین انهارها و اشجارها و ثمارها و ریحانها و خدمها
و ازواجها اللهم انی اسئلک خیر الخیر رضوانک و الجنة و اعوذ بک من شر الشر سخطک و النار
هذا مقام العائذ بک من النار و این فقره را سه بار گفته مستغفر مسوده که اللهم اجعل خوفک فی جسدی
کله و اجعل قلبی اشد مخافة لک مما هو و اجعل لی فی کل یوم و لیلة حظا و نصیبا من عمل بطاعتک
و اتباع مرضاتک اللهم انت منتهی غایتی و رجائی و مسألتی و طلبتی اسئلک الهی کمال الایمان
و تمام الیقین و صدق التوکل علیک و حسن الظن بک یا سیدی اجعل احسانی مضاعفا و صلوتی
تضرعا و دعائی مستجابا و عملی مقبولا و سعیی مشکورا و ذنبی مغفورا و لقنی منک نضرة و سرورا

وصلی الله علی محمد و آله خلاصه مضمون این دعای شریف که از جمله فقراتش الدال بر اختم
بودن وانوار نواحی کلماتش انوار استجابت تابان است اینکه ای معبود آفریدی مرا
بتقدیری و تدبیری و توضیحی ممکن است مراد این باشد که نفس مرا بخانه صنع
چنان نگاشتی که حسن تدابیری که در هر عضوی از اعضای من بکار رفته و فوایدی که در هر جزوی
از اجزای من تعبیه گشته ظاهر و واضح است و در آن تقصیر و کوتاهی نکردی و بیرون
آوردی مرا از سه تاریکی که تاریکی عدم باشد و تاریکی صلب پدر و تاریکی رحم مادر بقوت
و توانایی خود و قصد دنیا میکنم بعد از آن جستجوی آن مینمایم بعد از آن جدا میگردم حاصل
اینکه بعد از آنکه از شر ظلمه پرورش یافته وجود برآمدم طالب دنیا و مباشر تحصیل آن میشوم
و بعد از آن بمرگ از وی مفارقت مینمایم و دادی مرا در زندگی و چراگاه تا چهارپایان
خود را چرانم و گردانیدی واضح و روشن برای من هر آینه راه راست و دین حق را
پس خوب خداوندی تو و نیکو مولایی تو ای آقای من پس ای آنکسی که مکرم و مشرف ساختی مرا
و نعمت دادی مرا پناه میگیرم بتو از زقوم و آن درختی باشد یا میوه درختی که در قعر جهنم
و شاخهای آن بجمیع درکات رسیده و آن میوه در غایت کراهت و تعفن است و خوراک
دوزخیان است و پناه میگیرم بتو از حمیم و آن آبیست در نهایت گرمی که چون تشنگی زور
غلبه کند از آن آب بایشان دهند و چون نزدیک بیش لب آورند گوشت روهای
ایشان از حرارت آن پخته شود و چون آشامند احشاء و امعاء ایشان همگی پاره پاره
کرده و پناه میگیرم بتو از خوابیدن در آتش میان طبقهای آتش روزی که گناهکاران

بآتش ای خداوند آتش و ای معبود من بدرستی که من درخواست میکنم از تو بودن در بهشت در میان جویهای بهشت و درختان آن و میوها و ریحان آن و خدمتکاران آن و زنان آن همچو ایشان ای معبود من بدرستی که من درخواست میکنم از تو بهترین هر چیز را که آن رضای تست و پناه میگیرم بتو از بدترین هر چیزی که آن خشم تست و آتش این ایستادن من در نزد تو ایستادن کسی است که پناه گیرنده است بتو از آتش ای معبود من بگردان ترس خود را همه جسد من و بگردان دل مرا خوفناک تر و بگردان برای من در هر روزی بهره از عمل بطاعت تو و پیروی رضای تو ای معبود من بحق منتهای فایده من و امید من و سوال و طلب من با همه کرا امور مذکوره از خلایق باین حاصل شود عاقبت برجوع بتو میشود یا اینکه حاجت گذاری مخلوقات نیز بیاری و الهام و مشیت تست مسئلت مینمایم از تو ای معبود من اینکه کامل سازی ایمان مرا و تمام گردانی یقین مرا و صادق کنی توکل مرا بر تو و نیک گردانی ظن مرا به تو ای سید من بگردان نیکوکاری مرا و چندان باشد تو نماز تضرع و زاری و دعای مرا مستجاب و عمل مرا مقبول و سعی مرا در بندگی پسندیده و گناه مرا آمرزیده و پیش آور مرا از جانب خود شگفتگی در رو و شادمانی در دل این عبارت مقتبس است از کریمه و لقاهم نضرة و سرورا که در سوره شریفه هل اتی است مخفی نماند که درین قنوت چهل مؤمن را ایکان یکان نام بردن و از برای ایشان طلب مغفرت کردن چنانکه شایع و مشهور است اعمال مذکوره است و از تتبع اخبار چنین مظنون میگردد که این از آداب مختصه قنوت و تر نیست بلکه در مطلق اوقات دعا مستحب است چه مستندی درین باب

بنظر نرسید غیر حدیثی که در کتاب دعای کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که هر کس از چهل تن از مؤمنان مقدم دارد و در دعا چهل کس را از مؤمنان اختیار کند یعنی کسی که مقدم دارد چهل کس را از مؤمنان بعد از آن دعا کند برای خود مستجاب میشود و برای این احادیث بسیار در فضل و ثواب دعا کردن برای برادران مؤمن غایبانه وارد گردیده و در هیچیک تخصیص بقنوت وتر و عدد چهل مؤمن غایبانه وارد نشده است و بروایتی که شیخ کفعمی رحمه الله در حواشی مصباح ذکر نموده چنانچه ذکر شد اگر چه دعای چهل مؤمن را از آداب وتر شمرده و لیکن مقصد اینکه از مستحبات و آداب مطلق دعاست با آن قیام نماید و از جمله آداب وتر استغفار است چنانکه در فقیه از حضرت امام جعفر منقولست که فرموده استغفر الله و اتوب الیه در وتر هفتاد مرة تنصب یدک الیسری و تعد بالیمنی الاستغفار حاصل اینکه استغفار کن از خدای تعالی در نماز وتر هفتاد بار باین کیفیت که دست چپ خود را نگاه میداری در پیش رو چنانکه در قنوت مقرر است و میشماری بدست راست استغفار را و حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله استغفار میکرد در وتر هفتاد بار و میگفت هذا مقام العائذ بک من النار هفت بار و حضرت امام زین العابدین علیه السلام در وتر میگفت العفو العفو سیصد بار در کتاب شریف کافی مذکور است که از حضرت ابا عبدالله علیه السلام پرسید که در قنوت وتر چیزی موقت است یعنی عملی مقرر که در آن وقت باید کرده شود و گفته شود فرمود ثنا کن بر الله تعالی و صلوات فرست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و استغفار کن برای گناه عظیم خود و بعد از آن فرمود که هر گناهی عظیم است یعنی هر چه نافرمانی جناب سبحانی است آن را سهل و کوچک نمیتوان شمرد و بعد از خود

در آن ... مذکور است ... [illegible]

واستغفار طریقی تدارک او باید برد و در فقیه از جناب مستطاب جعفر علیه السلام مرویست
کمن قال في وتره إذا اوتر استغفر الله ربي واتوب اليه سبعين مرة على ذلك حتى سنة وداوم عليه
عنده كتبه الله من المستغفرين بالاسحار ووجبت له المغفرة من الله عز وجل یعنی هر که گوید در نماز وتر
استغفر الله ربی واتوب الیه هفتاد بار و مداومت کند باین تا اینکه یکسال بگذرد
بنویسد خدایتعالی او را نزد خود از جمله استغفار کنندگان در سحرها و واجب گردد
برای او آمرزش از جانب خدایتعالی عبارت کتبه الله عنده من المستغفرین
بالاسحار و اشاره است بکریمه والمستغفرین بالاسحار که در سورهٔ آل عمران است و بکریمه
وبالاسحار هم یستغفرون که در سورهٔ شریفهٔ ذاریات است چنانکه مذکور شد مجملا
قنوت وتر از مظان اجابت دعوات و غفران سیئات است چندانکه الحاح و اکثار
در دعا و استغفار در آن بیشتر شود اولی و بهتر خواهد بود مگر اینکه وقت وسعت آن نداشته
باشد پس چون از آن پرداز دید دست دعا و استغفار و امان جیوه را بقدر مقدور
از خس و خار معاصی خالی و از رنگین گلهای فضل و ثواب پر سازد و در رکوع و سجود بطریق
معهود و نموده تشهد خواند و سلام دهد و بعد از آن هر گاه از نماز شب و همچنین واوراد و ادعیه
بعد از شفع و وتر دعاهای بسیار در خیر و عفو آن فراید پر فواید در مصابیح کتب اعمال
و ادعیه مجمع و مذکور است صاحب توفیقی که خاطر اخلاص منشیه اش گرد خواهش یادکرد آن
فضل و ثواب آنها گشته و مشاطه شوقش جمال حسن اعمالرا بجهت فیض آنها نیز خواهد که
آراستگی بخشد رجوع بانها میتواند نمود اما احوال باطنی که اصل در عبادات آن در قالب

اعمال ظاهر بمنزلهٔ جانست اینکه اولا چون دست توفیق گلاب آگاهی بر چهره اش افشانده
از خواب چشم گشاید و خود را زنده مشاهده نماید او را نعمتی بزرگ دانسته بشکر آن
قیام فرماید چه بسا کسان که همان شب در فراش خواب چنان غنوده اند که دیگر
بدنیا بازگشت ننموده اند و چون ظلمت شب را پسند خود در ایلاء تاریکی گور انداز د
و بفکر تحصیل چراغی برای آن وحشت سرای پر مار و مور پرواز د و چون سر از بالین
برداشته در میان جا نشیند یاد کند انرا که و از بستر لحد برانگیخته و ساخته خواهند
نشانید و نکیر و منکر با هیبت تمام بسؤال من ربک و من نبیک و برامی طلب خواهند
کرد و چون از جا بهر تجهز خواسته و وضو ساخته توفیق توجه بمقام نماز یافت بخاطر
رساند روز یرا که بحکم فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون از بستر خاک بموقف
هولناک جزا خواهد شتافت و چون در مقام نماز ایستاده رو بقبله آورد و اندیشه وقتی
نماید که ویرا در مقام خطاب و عتاب الهی خواهند داشت و از خجلت آثام و وحشت
انتقام سر بالا نتواند برداشت و چون تکبیر خاطر نشیان نماید بتند که معنی آن کرده اند باندیشه
و از یاد عظمت و کبریای الهی دل از خجلت تنها و لاهی را بر خود لرزانده و چون زبان بقرائت
گشاید روزیرا که بحکم الیوم نختم علی افواههم تکلمت و جوارح باعمال خود ناطق خواهند
گردید یاد نماید و چون فاتحه و سوره خواند معانی آنها را خاطر نشان خود کرده و
چون بدعا و اذکار پرواز د بهرها از آن مضامین و نکات بلفظ و حرف واز آن
قند و نبات بکاسه و ظرف خورا تسلی نسازد و از رکوع و سجود شاخ نورس برگ و بار

وهوس را از خود دور بزود و در قیام و قعود دل دردمندش مانند سپند در آتش شوق
بندگی نشیند و خیزد و چون دست بقنوت بردارد و دست از همه بجز خدای خود بردارد
و در وقت استغفار کردهای ناهنجار خود را بیاد آورد و شمار استغفار را بصد رساند
قطرات اشک نگاهدارد و بهر استغفر الله که گوید دل سیاه را بزداید و ترک گناه یکدیگر کند
و بهر العفو که بر زبان آرد سر انگشتان شرکانش از سبحه گریه دانه افکند در حال قیام
شمع صفت با سوز و گداز و مساز باشد و در حین رکوع آتش زنه‌وار در هر لحظه اشک
گرمی از دیده باشد ریخته و ساعتی که باین امر مشغول است لوح دل را از نقش اندیشهای
باطل و نیای بی حاصل ساده سازد و خاطر غفلت آیین را از منجلاب کدورتهای این
سرای کلفت آگین بر آورده در بحر بیکران یاد حضرت رب العالمین اندازد و از همه ضرورتر
اینکه چون این نماز بانجام رسید و بسعادت گذارش آن فایض گردید باین عجب
نورزد و از صرصر هم روان چون برگ بید پیوسته بر خود لرزان چه بسی زاهدان
پرهیزکار و عابدان شب زنده دار که در طریق سلوک گشت نوافل و طاعات ایشان
چون [illegible] تلبیهات از اول شب تا صباح در راه بنگه لباس شبهای دراز بر قامت
طول عبادت و نمازشان کوتاه بود و سیمای اثر سجودشان چهره در چهره چون رنگ در گل
و کیفیت فیض طاعتشان در شبها مانند بود در سنبل سر پرشورشان از خاک سجده‌گاه
بالینی نبودی و دامن قامت راکعشان هیچ حاصل نبند که از کشت زار لیل و نهار
ندرودی و دیده ترشان چون چشم ژاله همه شب بیدار و صفحه رخسارشان مانند برگ لاله

ازانجا

از اثر سجود و اغدار و کام زبانشان از شهد شهادت همیشه بهره‌ور و نامیه حلقومشان از حلاوت تلاوت
پیوسته چون شکر و نیبان قیامشان بسیلاب ضعف و کاهلی از هم ریختی و تواتر تسبیح سبحه
و تهلیلشان بکشاکش خواب زنورا از هم گسیختی با این سعی موفور و جهد نامشکور چون
آخر الامر شقاوت قرین احوالشان گشته دست از این طریقه دانه وخته طاعات چندین ساله
نود برداشتند و باغوای شیطان غرور و اضلال نفس مغرور از شاهراه هدایت سر ببیابان
غوایت گذاشتند مصداق انتقال احوال خسران مآل خوارج نهروان است لعنهم الله که
جملگی زهاد و عباد و بر منهج اصلاح بوده و عمری غاشیه فرمان امام همام و راهنمای جهان
بر دوش و در مواعظ و نصایح و لفوز هدایت آموزش در گوش کشیدند بلوازم بندگی
قیام مینمودند بیکبارگی کلاه شبهه پوچی چنان دست زده پا از طریقه آزادگی بیرون نهادند
و شعله خس ایمانشان در دو روز فرو نشسته بر پشت گرمی شیطان بر روی امام خود [illegible] فسون
و در ارشاد القلوب دیلمی روایتی آورده که محصل مضمون آن این است که چشم و چراغ اهل
یقین جناب مستطاب امیر المؤمنین علی علیه السلام شبی از مسجد کوفه برآمده بسرای سعادت بنای
خود میرفت و قریب ثلث یا ربعی از شب مانده بود و کمیل بن زیاد که از اخیار شیعه آن سرای
طریق رشاد و قدر و قیمتش در نظر آن حضرت از اکثر مردمان زیاد بود و بسعادت ملازمت
فایض بود بدر خانه رسیدند که مردی بصوت حزین قرآن میخواند و این آیه بر زبان میراند که
امّن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب کمیل را از حسن تلاوت و آواز خوش او از حال وی که افتاد

در وقتی چنان بقرائت قرآن اشتغال داشت عجب آمد لیکن اظهار آن نکرد و سخنی بر زبان نیاورد
آن مردم دیده اولو الابصار و آن صاحب سواد تسجیلات ضمایر عقیقت وی کشته و فرمود
که یا کمیل لا یعجبک طنطنة الرجل انه من اهل النار سانبئک فیما بعد یعنی باید که تعجب در
نیاورد ترا آواز قرآن خواندن این مرد چه بدرستی که او از اهل نار است و زود باشد که
بر حقیقت این سخن ترا مخبر سازم پس کمیل از آگاهی آنحضرت بر آنچه در خاطر او خطور کرده متحیر
و از گواهی وی بر جهنمی بودن مردی چنان قاری و شب زنده دار متعجب و متفکر گردید و
مدتی مدید همچنان در تعجب و تفکر میبود تا وقتی که خروج خوارج نهروان و مقاتله آنحضرت
مجاهدین با آن اهل بغی و عدوان روی نمود پس در آن روز بعد از آنکه امر قتال و فیصل
یافته جان پلید هر یک از آن قوم نابکار را الا معدودی چند آتش دار البوار بتافته
بود و سرهای آن سرکشان را بریده در پهلوی هم بر زمین چیده بودند و سرور مردان شمشیر
خون چکان در دست داشت و کمیل مذکور در پیش وی ایستاده بود و آن امیر کبیر
در اینوقت نوک شمشیر بر سری از آن سرهای بریده نهاده و فرمود که یا کمیل امن هو
قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یعنی این سر آن شخصی است که در آن شب این آیه میخواند
ترا از حال او عجب آمد عاقبت از خوارج گردید و کارش باینجا انجامید پس کمیل در زمان
در قدم او افتاد و پای مبارکش را بوسه داد و از آن تعجب و استبعاد زبان باستغفار
گشاد و نظایر این حکایت حیرت فزا در مجلس نهم باب اول که در مذمت ریا و عجب است عبرت فرماء
نگارش یافته الحاصل تاجران شید در دنیا و بار بستگان ایمان و تقوی را از این قماش

خطرها در راه و راهزنها چون شیطان پیوسته در کمینگاه است پس اصلا با آن معجب و مغرور
نباید بود و بار خانه عمل را تا از گریوه اجل بسلامت نگذرانند خاطر جمع نباید بود با اینکه نشست رکعتی
چند نماز ناقص گذاری چندین منازو از اینکه شب سر و کلی بعبادت چیزی انبهه نیست باید گرم
مساز از اینکه لحظه چند چشم از خواب گشائی اینقدر بر خود مبند و با اینکه قطره چند اشک از دیده
باری بر روی خود مخند رکوع و سجود و جلبه خود را جائی در عبادت مشمار و بیداری مرده چون لشکر را مرده ام
شب زنده داری مپندار که در هر حالی از احوال خود را مقصر دانسته از کردهای خود خجل
و بدرگاه حضرت صمدیت از او راه های خویش منفعل باید بود رباعی زاور
مرگ گریه و آه بیز از بیم گناه روی چون کاه بیز رو چون نتری بطاعت حق واعظ
باری بگناه خویشتن راه بیز خدا و خدا ارض و سما از آلایش سنه و نوم مبرا جل شأنه
کافه شب خیزان اشک ریز را از خواب غفلت بیداری و از شراب غرور هشیاری
عطا فرماید دیگر از جمله نوافل که وقتی خاص برای آن معین است نماز غفیله است که آنرا
نماز ساعت غفلت نیز میگویند از این جهت که در میانه نماز شام و خفتن گذارده میشود و آنرا
ساعت غفلت می نامند برای آنکه ابلیس لعین در دو ساعت مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب
لشکریان خود را میان خلایق پراکنده میگرداند که ایشانرا غافل سازند و در مهالک
اندازند و لهذا استاد ابرار و آن غمخوار صغار و کبار است را درین دو ساعت با کمال
ذکر الهی و پناه جستن بخدای عز و جل از شر ابلیس و جنود او امر نموده بحفظ و حراست اطفال
و کودکان وصیت فرموده اند و این نماز دو رکعت است باین کیفیت که در رکعت اول

بعد از فاتحه آیه وذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک
ننجی المؤمنین قرائت نمایند پس رکوع وسجود بطریق معهود کرده در رکعت دوم بعد از فاتحه
آیه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا
یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین تلاوت
فرماید آنگاه دست بقنوت برداشته این دعا بخوانند که اللهم انی اسئلک بمفاتح
الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا یعنی حوائج خود را
از درگاه عالم پناه جناب الهی مسئلت نماید بعد از آن بگوید اللهم انت ولی نعمتی والقادر
علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی و
حوائج خود را عرض نماید پس رکوع وسجود بدستور نموده تشهد گوید وسلام دهد و
وقت این نماز بقول شیخ طوسی در مصباح میانه شام وخفتن است بنابرین تا
نماز خفتن نگذارده وقت ادای او باقی است وبقول شیخ محمد طاب ثراه در مفتاح
وقت آن ما بین شام وخفتن است چه ظاهر لفظ ما بین المغرب والعشاء که در حدیث آمده
این است بنابرین چون سرخی مغرب برطرف شود این نماز قضا میگردد ودر فضل این
نماز از حضرت ابا عبدالله باین مضمون منقولست که هر که این دو رکعت را در میان شام وخفتن
گذارد واین دعا خواند وحاجت خود را مسئلت نماید هرچه سوال کند خدای تعالی بوی
عطا فرماید دیگر از آنجمله نماز وصیت است وتسمیه آن باین اسم از این جهت است که دو

عالمیان صلی الله علیه وآله باین نماز وصیت وسفارش فرموده در فضل وثواب آن فرموده اند
که هر که گذارد این نماز را در هر ماهی از جمله متقیان باشد واگر گذارد در هر سالی
از جمله نیکوکاران باشد واگر گذارد در هر جمعه از جمله نماز گذاران باشد واگر گذارد آنرا در
هر شب نزدیک من باشد در بهشت وبشمار در نمی آورد ثواب آنرا مگر خدای تعالی و
این نماز دو رکعت است وقت آن نیز میان شام وخفتن است باین کیفیت که در رکعت اولی بعد از
حمد اذا زلزلت سیزده بار ودر رکعت ثانیه بعد از حمد قل هو الله پانزده بار بخوانند دیگر از
آنجمله نماز اوابین است یعنی نماز بازگشت کنندگان بخدای تعالی واین چهار رکعت است
ووقت آن نیز میانه شام وخفتن است باین کیفیت که در هر دو رکعت بتکبیر احرامی وسلامی
گذارد ودر هر رکعت بعد از فاتحه پنجاه بار قل هو الله احد خوانند ودر فضل این نماز در مصباح
شیخ طوسی وکفعمی روایتی مذکور است که حاصل آن این است که هر که این نماز گذارد هیچ
گناهی میان او وخدای تعالی نباشد مگر آنکه آمرزیده شود ودر فقیه نیز این نماز بهمین کیفیت
وثواب مرقوم ونماز فاطمه علیها السلام نیز موسوم است ولیکن در آن اختصاص
بمیان شام وخفتن مذکور نیست دیگر از آنجمله نماز حاجتی است که در فقیه از حضرت اقدس
علی بن الحسین علیهما السلام منقولست که چون آنحضرت را مهمی پیش آمدی یا غمی روی دادی
جامه از غلیظ‌ترین ودرشت‌ترین جامه‌های خود میپوشید بعد از آن دو رکعت نماز در آخر
شب میگذارد ودر آخرین سجده آن هر یک از تسبیحات اربعه را صد بار میگفت
بعد از آن هم در سجده اعتراف بگناهان خود میکرد بدین طریق که آنچه در خاطر داشت

402

ذکر میشود و آنچه مد نظر است اجمال میشود و بعد از آن دعا بگوید و زانوهای خود را بر زمین
میشود و ظاهر امر او اینست که برهنه میساخت که بخاک برسد چون این از آداب نماز حاجت
دیگر است که در فقیه مذکور است و نمازهای حاجت در کتب اعمال بسیار مذکور است
و اینجا حاجت بذکر جمیع آنها نیست دیگر نماز هدیه حضرات اشرف رسالت پناه و اهل بیت
عصمت و طهارت است شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح فرموده و شیخ کفعمی نیز در
حاشیه مصباح خود آورده و آنچه حاصل آن این است که روایت کرده اند از ائمه علیهم
السلام که بنده باید که روز آدینه هشت رکعت نماز گذارد و چهار از آن هدیه نماید به پیغمبر
و چهار از آن هدیه فرستد بفاطمه علیها السلام و روز شنبه چهار رکعت کند و هدیه نماید
بامیر المؤمنین ع و همچنین هر روز چهار رکعت گذارد و بامامی دیگر تا روز پنجشنبه چهار رکعت و هدیه کند
کند و هدیه سازد بامام جعفر صادق علیه السلام باز روز جمعه دیگر هشت رکعت دیگر نماز
بگذارد و چهار از آن هدیه نماید به پیغمبر و چهار از آن هدیه فرستد بحضرت فاطمه و روز
شنبه چهار رکعت کند و هدیه فرستد بحضرت امام موسی و هر روز بعد از آن چهار رکعت گذارد و
هدیه امامی نماید تا پنجشنبه هدیه بحضرت صاحب الزمان کند و در میان هر دو رکعت
نماز گوید اللهم انت السلام و الیک یعود السلام حیّنا ربّنا منک بالسلام اللهم ان هذه و منک السلام
الرکعات هدیة منّی الی ولیک فلان نام مبارک آنکه این نماز بقصد هدیه او گذارده میشود
مذکور سازد و بگوید فصلّ علی محمد و آل محمد و بلّغه ایاها و اعطنی افضل رجائی فیک و فی امل
رسولک صلواتک علیه و آله و فیه و دعائی که نیز خواهد کند محصل مضمون بر سبیل اجمال اینکه

ای معبود

ای معبود من تو سلامی یعنی که ذات و صفات از عیب و نقص سالم و مبرّاست و
از جانب تست سلامت و بسوی تو بر میگردد سلامت باقی دار ما را ای خداوند ما
از جانب خود بسلامت ای معبود من این رکعتها هدیه ایست از جانب من بسوی دوست
تو فلان پس رحمت فرست بر محمد و آل محمد و برسان او را این رکعات را و عطا کن
بهترین آرزوی من و امیدم را که در تست و در رسول تو و در وی یعنی بکسی که این
هدیه اوست دیگر از انجمله نماز اموات مؤمنین است و وقت آن شب اول قبرست
و آن دو رکعت است در رکعت نخستین الحمد و آیة الکرسی و در دوم الحمد و انا انزلناه و بعد از آن ده بار
سلام دهد و این دعا بخواند که اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و نام آن
میت بر دو یعنی ای معبود من رحمت فرست بر محمد و آل محمد و بفرست ثواب این را بقبر
فلان حدیثی است از سید سادات و غمخوار احیا و اموات حضرت اقدس نبوی
صلی الله علیه و آله ماثور و در حواشی مصباح کفعمی مذکور است که فرموده اند آنچه مضمونش
این است که نمی آید بر میت زمانی سخت تر از شب اول پس رحم کنید بر مردگان خود بصدقه
یعنی در راه خدا بفقرا چیزی دهید و ثواب آن را بمیت هدیه کنید پس اگر نیابید یعنی تصدق
مقدور نباشد پس باید نماز گذارد واحدی از شما دو رکعت بکیفیتی که مذکور شد که هر کسی که
خدا تعالی میفرستد همان ساعت هزار فرشته بقبر او و با هر فرشته جامه و حله باشد و وسیع
کرده خدا تعالی قبر او را از تنگی تا روزی که دمیده شود در صور و عطا فرماید بآن نماز گذار
بعدد آنچه تابیده است بر آن آفتاب حسنات و بلند کرده اند برای او چهل درجه و در روایتی دیگر

و در دوم [illegible] بعد از حمد [illegible]

کیفیت این نماز بدینگونه است که در رکعهٔ اولی بعد از حمد قل هو الله دو بار و در ثانیه بعد
از حمد سوره تکاثر ده بار و بعد از آن دعاء مذکوره را خواند و این هر دو روایت را کفعمی
از مهج شیخ ابن فهد رح نقل فرموده است دیگر از آنجمله نماز ادای حق پدر و مادر است
و در مصباح کفعمی و در انیس العابدین نیز از آن سرور عالم صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که دو رکعه نماز گذارد در شب پنجشنبه میانه شام و خفتن در هر رکعه یک الحمد و
آیة الکرسی و چهار قل را هر یک پنج بار بخواند و چون سلام دهد پانزده بار استغفار
کند و ثواب آنرا به پدر و مادر خود بخشد گزارده حق ایشان کرده خواهد بود و دیگر از آنجمله نماز حفظ
اهل و مال و دین و دنیاست و در انیس العابدین از حضرت کاظم علیه السلام بمضمون
مرویست که هر که هر روز چهار رکعه نماز گذارد وقت زوال و بخواند در هر رکعه الحمد و
آیة الکرسی نگاه دارد خدا تعالی او را از کزند و نقصان در اهل و مال و دین و دنیا و
دیگر از جمله نوافل موقته نمازهای مخصوص شب جمعه است و مختصر تر از آنها دو رکعه است
در هر رکعه الحمد یکبار و اذا زلزلت پانزده بار و در مصباح شیخ طوسی رح از جناب نبوی
نبوی صلی الله علیه و آله که هر که این نماز کند خدا تعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر و هولهای مروایت
روز قیامت دیگر از آنجمله نمازهای مخصوص روز جمعه است و از جمله آنها نماز اعرابی است
و تسمیه آن باین اسم از آنجهت است که اعرابی بخدمت رسول آمد و بعرض رسانید که پدر و مادرم
فدای تو باد ما دور نشینیم از مدینه و هر آینه بجماعت نمیتوانیم آمد مرا عملی آموز که بآن فضل نماز جمعه را دریابم
و چون بقبیله خود روم ایشانرا نیز بدان اخبار نمایم حضرت اشرف نبوی فرمود که چون

روز

روز جمعه چاشت شود دو رکعه نماز کن و بخوان در رکعه اول الحمد یکبار و قل اعوذ
برب الفلق هفت بار و در رکعه دوم الحمد لله یکبار و قل اعوذ برب الناس هفت بار
و چون سلام دهی بخوان آیة الکرسی هفت بار انگاه برخیز و هشت رکعه دیگر نماز
کن بدو سلام و بخوان در هر رکعتی الحمد یکبار و اذا جاء یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج بار
و چون از نماز فارغ گردی هفتاد بار بگو سبحان الله رب العرش العظیم لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم پس باین مضمون فرمود که بآن خدائی که برگزید مرا به نبوت که هیچ مؤمن
و مؤمنه نباشد که این نماز گذارد در روز جمعه مگر آنکه ضامنم برای او بهشت را و برنخیزد از
جای نماز تا که آمرزد خدا تعالی گناهان او و گناهان پدر و مادر او را دیگر از نمازهای
روز جمعه نمازیست که از اهل بیت اطهار علیهم السلام منقولست که هر که بعد از نماز
پیشین روز جمعه دو رکعه نماز کند و در هر رکعه الحمد یکبار و توحید هفت بار خواند و بعد از سلام گوید
اللهم اجعلنی من اهل الجنة التی حشوها البرکة و عمارها الملائکة مع نبینا محمد و ابینا ابراهیم
علیهما السلام یعنی ای معبود من بگردان مرا از اهل بهشتی که آنچه در آن آگنده است برکت است و
سکنه آن فرشتگانند با پیغمبر ما محمد و پدر ما ابراهیم علیهما السلام که چون این نماز کند هیچ
رنج و بلیه و فتنه باو نرسد تا جمعه دیگر و خدا تعالی جمع کند میان وی و میان محمد صلی الله
علیه و آله و ابراهیم علیه السلام در بهشت دیگر از جمله آنها نماز طلب فرزند است از جمله
ذکور و جهان مفاخر حضرت امام محمد باقر علیه السلام ماثور است که هر که از زنان اولاد خواهد کرد
کرد باید که دو رکعه نماز گذارد بعد از نماز ظهر روز جمعه رکوع و سجود آنرا طول دهد و بعد از سلام

گوید اللهم انی اسئلک بما سألک به زکریا یا رب لا تذرنی فردا و انت خیر
الوارثین اللهم هب لی ذریة طیبة انک سمیع الدعاء اللهم بسمک استحللتها و فی
امانتک اخذتها فان قضیت لی فی رحمها ولدا فاجعله غلاما مبارکا و لا تجعل للشیطان زکیا
فیه شرکا و لا نصیبا حاصل معنی اینکه ای معبود من بدرستی که من سوال میکنم ترا
بآنکه زکریا علیه السلام چون ندا کرد ترا که ای خداوند من مگذار مرا تنها یعنی فرزندی
مرا کرامت فرما و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا ذریتی وارثی باک نیست و این تتمه آیه است
که حق تعالی زکریا را در آن مقام نمود و بصفت بقا و ابقی تا اینجا در سوره ابراهیم است
ای معبود من ببخش مرا ذریتی و اولادی پاکیزه بدرستی که تو شنوای دعائی این آیه
در سوره آل عمران بجای اللهم رب است ای معبود من باسم تو حلال دانستم او را یعنی
زوجه خود را و در امانت تو فرا گرفتم وی را پس اگر قضا نموده باشی و مقرر فرموده برای من
در رحم او فرزندی پس بگردان آن فرزند را پسری مبارک و پاکیزه و مگردان
برای شیطان بهره‌ای و شراکتی دیگر از نمازهای موقته نوافل ماه مبارک رمضان است
و ثواب آن بیش از آن است که تنگنای این مجلس گنجایش ذکر آن داشته باشد
جناب مستطاب امیر علوی از حضرت اشرف نبوی صلوات الله علیهما روایت فرموده اند
که هر که در هر شب از ماه رمضان بعد از نماز خفتن تا صبح دو رکعت نماز کند و در هر رکعت
الحمد یکبار و قل هو الله سه بار خواند و بنابر بعضی روایات بعد از فراغ هفتاد بار استغفار
نماید بحق آنکسی که مرا بحق بخلایق فرستاده این قسم را نیز فرموده اند که خدای تعالی
هشت هزار

هشت هزار فرشته را امر فرماید که برای او حسنات نویسند و سیئات محو کنند و درجات
بلند نمایند تا آمدن ماه رمضان دیگر و درختهای فواکه نشانند و قصرها بنا نمایند در بهشت
و نویسند برای او ثواب هفتاد هزار حج و هفتاد هزار عمره و آزادی هفتاد بنده و دیگر از آنجمله نماز عید
رمضان و عید قربان است و این نماز در این عصر که امام زمان از نظرها پنهان و آفتاب عالم
آرای وجود مبارکش از سحاب غیبت پنهان باشد بنا بر مشهور از جمله مستحبات است
وقت و کذا روز آن روز عید بعد از طلوع آفتاب است تا زوال و غیر او از آنست که مردم آنگاه
در این روز شریف عزیز تفکر کنند احوال روز رستخیز کرده و چه این روز با آن روز بغایت
در اوضاع و احوال این روز با اوضاع و احوال آن عرصه هوش ربا است مثلا چون آوازهای
صلوة بگوش شنوند که یوم ندعو کل اناس بامامهم بزبان حال خوانند ندای منادی روز
قیامت را که آیه واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب از آن مخبر است بگوش
هوش شنود و چون لباس در بر کرده عزم بیرون رفتن از سرای خود کند روز را که عریان
و پابرهنه از سرای خاک با آن عرصه هولناک خواهد شتافت یاد نموده و دل را
از لباس رنگارنگ هوسها و آرزوهای دنیا عریان سازد و چون از خانه برآید
و مردم را مشاهده نماید که فوج فوج متوجه عیدگاه میآیند یاد آورد از وقتی که بحکم یوم ینفخ
فی الصور فتأتون افواجا خلایق چون مور و ملخ از رخنهای گور برآمده گروه گروه متوجه آن
مقام پرانده خواهند گردید و چون اختلاف اوضاع طبقات و اصناف خلق را
بیند که اغنیا از دارائی قباهای حریر و دیبا و دستارهای زرتار گران بها ملبس گردیده

و فقرا از بینوایی بکهنه جامه که بپاسی خود تن در داده و از زیب و زینتها چشم پوشیده‌اند
بخاطر رساند اختلاف احوال خلایق را در آن روز که جمعی حله‌های سندس و استبرق در بر
و تاج و تاج کرامت بر سر و بصد بها و نور خندان و مسرور بر بالش جنان خرامنده و
جمعی لباسهای قطران بر تن و سلاسل و اغلال بر گردن سیاه رو و شرمنده و از
زشتی اعمال سر افکنده روانه مقر سقر خواهند گردید و چون صفهای بسته گردد و بفکر معنی
و جاه زنگ و الملک صفا صفا پرداز دو چون مردمان بنماز ایستند بخاطر رساند
از آنکه بحکم یوم یقوم الناس لرب العالمین مردمان را جهت بازخواست و پرسش
نزد حضرت احکم الحاکمین خواهند داشت و چون از نماز فارغ گشته بمنازل خود
مراجعت نماید اندیشه کند در اینکه نیکوکاران بحکم و ینقلب الی اهله مسرورا بدرجات
جنان و عاصیان باقتضای و تصلی سعیرا بدرکات نیران رو خواهند گذاشت الحاصل
هوشمندان صاحب دید احوال و اوضاع ایام عید را تقریب روز قیامت میتوانند
ساخت و از این راه نفس غفلت شعار را بفکر تدارک و تهیه آن روز صعب و دشوار
میتوانند انداخت پس غایت بی‌شعوری و بی‌دولتی که کسی روز چنین مبارک را
بشامت نفس اماره بر خود نحس کرده و از راه غفلت و نافرمانی حضرت رب العزة
گذراند در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از قرة العین نبی و ولی حضرت حسن بن علی علیه السلام
روایت شده که آنحضرت در روز عید فطر جمعی از مردمان را دید که بازی میکنند و میخندند
با اصحاب خود فرمود که بدرستی که خدای تعالی گردانیده است ماه رمضان را میدانی

از برای خلق

از برای خلقش تا سبقت جویند در ان بیاری طاعت او بسوی رضا
و خوشنودی او پس سبقت گرفتند در ان قومی و بفوز و فیروزی رسیدند
و تخلف ورزیدند قومی دیگر و خایب و زیانکار گردیدند پس عجب است کل
عجب از کسی که بخنده و بازی مشغول باشد در چنین روزی که ثواب می‌یابند
در ان نیکوکاران و زیان میکنند در ان تقصیر کنندگان و قسم بخدا که اگر
پرده برداشته گردد یعنی حقیقت کار ظاهر یا احوال آن نشأ معاینه دیده
شود هر آینه مشغول گردد نیکوکار به نیکوکاری خود و بدکردار به بدکرداری
خود یعنی از فکر و اندیشه آن خود را غافل نتواند ساخت و بلهو و لعب نتوانند
پرداخت و کیفیت این نماز و سنن و آداب آن بنا بر مشهور آنست که
اهل هر شهری بصحرا یا مکانی گشاده بیرون رفته بجماعت گذارند غیر اهل مکه
معظمه که در مسجد الحرام میگذارند و گذاردن این نماز را در خانه و بسیر خود
نیز تجویز نموده اند و در رفتن بنمازگاه پیاده و پا برهنه و با سکون و وقار
باشند و ذکر کنند و اسلحه با خود نداشته باشند مگر اینکه ضرور باشد و
چون بمصلی رسند اولی آنست که سجاده و فرشی نگسترانند و نماز بر روی
زمین گذارند و سجده بر خاک کنند و بجای اذان و اقامه سه بار الصلوة
گفته شود و بعد از آن تکبیر احرام گفته بعد از فاتحه بنا بر اشهر سوره سبح اسم
قرائت شود آنگاه تکبیری گفته قنوت خوانند و باز تکبیری دیگر و قنوت دیگر

پانچ تکبیر و پنج قنوت خوانده شود بعد ازان تکبیری گفته برکوع رود و بعد از
رکوع و سجود بطریق معهود برکعت دیگر برخیزد و بعد از فاتحه بنا بر اشهر سورهٔ
والشمس تلاوت نماید پس تکبیری گفته قنوت خواند و باز تکبیری و قنوتی تا چهار
تکبیر و چهار قنوت خوانده شود و بعد ازان تکبیری دیگر گفته برکوع رود و
بعد از رکوع و سجود و تشهد خوانده سلام دهد و بعد ازان دو خطبه خوانده
شود بطریقی که در کتب فقهیه مذکور است و دعای مشهور در قنوت نماز مذکور
اینست اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو
والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین
عیداً ولمحمد صلی الله علیه وآله کرامةً وذخراً ومزیداً ان تصلی علی محمد وآل محمد
وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمداً وآل محمد وان تخرجنی من کل سوء
اخرجت منه محمداً وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم اللهم انی اسئلک خیر
ما سئلک به عبادک الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک الصالحون
حاصل معنی اینکه ای معبود من ای شایستهٔ بزرگی و عظمت و بخشش و بزرگواری
معلوم کبریا و عظمت و جبروت نزدیک بهم است و ای شایستهٔ درگذشتن
از جرایم عباد و رحم نمودن و ای شایستهٔ ترسیدن بندگان از تو و آمرزیدن
تو ایشانرا درخواست مینمایم از تو بحق این روزی که گردانیدهٔ آنرا برای
مسلمانان عید و برای محمد صلی الله علیه وآله کرامت و ذخیره و زیادتی شرف

اینکه رحمت فرستی بر محمد وآل محمد و اینکه داخل کنی مرا در هر چیزی که داخل کردهٔ
دران محمد وآل محمد را و اینکه بیرون بری مرا از هر بدی که بیرون آوردهٔ ازان محمد و
آل محمد را ای معبود من بدرستیکه من درخواست میکنم از تو بهترین آنچه را
که درخواست کردند از تو بندگان صالح تو و پناه میگیرم بتو از آنچه پناه جستند
ازان بندگان صالح تو دیگر از جملهٔ نمازهای موقته نماز عید غدیر است اگر
چه ضابطهٔ کتاب مقتضی آنست که سالک خامهٔ سخن طراز که گرم سفری دور
و دراز است درین منزل نیز مقام ننموده بذکر نماز مذکور اکتفا کند و درگذرد
ولیکن بندهٔ اخلاص شعار مدایح نگاری که عمرها به ثناگوئی و مدحت سرائی
جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام عادت کرده و مغز استخوانش
به نعمت تذکار فضائل اهل اطهار پرورده ماهی زبانش بکسوه این گفتگو
و طوطی بیانش جهت شکر خائی این گفتار پیوسته بهانه جو هرگاه در طریق
سخن وری به غدیر خم رسیده باشد وجهت مدحت سرائی تقریبی چنین یافته
گردیده باشد کی دل ازان میتواند برداشت و شکاری چنین برابر
قلم آمده را چگونه مفت از دست میتواند گذاشت ولهذا درین مقام
بقدر قدم اهتمام فشرده مجملی از حکایت غدیر خم و مناسبات آن بر صحیفهٔ
بیان مینگارد و فکر وامانده عمری مرکب قلم رانده را از غدیر ذکر این مطلب
دلپذیر دم آبی بر لب زده رو براه میگذارد و چشم داشت والتماس از مردم

نماز عید غدیر

نکته سنج نغمه شناس آنکه مضراب خامه را در اسناد وکاینمقام معذور دارند
و در قانون تصنیف خارج آهنگ نشمارند اگرچه این نوای راست
بر السنهٔ مخالف و موافق نه چنان دایر گردیده و این آوازهٔ رسا و زمزمهٔ
سرآهنگ در هر گوشه با سماع کوچک و بزرگ و عرب و عجم نه چندان
رسیده است که احتیاج بباز گوئی آن باشد ولیکن نظم قند باشد
این سخن در کام جان ٭ قند اگر گردد مکرر چه زیان ٭ خطیب خوش بیان
شیرین زبان گفتار در عیدگاه مجمع مؤمنان اخلاص شعار بر منبر بلند
پایهٔ اندیشه بر آمده چنین بر سر این مطلب می آید و با زبان خامهٔ بی گزاف
دور از خلاف از اصداف کتب اسلاف بر دامن سامعهٔ برادران ایمانی درافشانی
مینماید که عید غدیر که هجدهم ذی الحجه باشد اعظم اعیاد و در فضل و شرف از سایر
ایام شریفه زیاد است چنانکه بر زبان صادق بیان جناب مستطاب
جعفری علیه السلام جریان یافته که یوم الغدیر عید الله الاکبر و ما بعث الله
نبیاً الا عرفه حرمته وانه عید فی السماء والارض یعنی روز غدیر بزرگترین عیدهای خداست
و مبعوث نگردانیده است خدا تعالی هیچ پیغمبری را مگر اینکه شناسانیده است
باو حرمت این روز را و بدرستیکه این روز عید است در آسمان و زمین
و شیخ صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال از حسین بن راشد حدیثی روایت
نموده که حاصل مضمون آن اینست که گفتم بخدمت حضرت ابا عبدالله علیه السلام

که فدای

که فدای تو گردم مسلمانان را عیدی غیر این دو عید هست فرمودند آری ای
حسین عیدی دیگر هست عظیمتر و شریفتر از آنها گفتم آن کدام روز است
فرمودند که روزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن منصوب شد
و علم گردید برای مردمان که باو هدایت یابند گفتم فدای تو گردم آن چه
روز است فرمودند که ان الایام و بروایتی دیگر فرمودند که الایام
و بروایتی دیگر فرمودند که الایام مختلف و حاصل همه اینست که روزها میگردند
و مختلف میشوند و آن روز هجدهم است از ذی الحجه گفتم فدای تو گردم
چه عمل سزاوار است برای ما که در آن روز کنیم فرمود روزه میگیری و صلوات
بر محمد و اهل بیتش میفرستی و بیزاری میجوئی بسوی خدای تعالی از کسانیکه ظلم
برایشان کرده و انکار حق ایشان نموده اند چه بدرستیکه پیغمبران علیهم السلام
امر مینمودند اوصیا را که عید کنند از روزی را که در آن وصی قایم می شد
یعنی بوصایت منصوب میگردید گفتم چه ثوابست برای کسی که روزه دارد
این روز را از ما شیعیان فرمودند ثواب روزهٔ شصت ماه و هم در آن کتاب
شریف مذکور است که از همان والاجناب پرسیدند که مؤمنان را غیر این دو عید
و جمعه عید دیگر هست آنحضرت بمضمون ادا فرمودند آری عیدی دیگر هست
عظیمتر از اینها و آن روزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن بامامت
وا داشته و قلادهٔ ولایت او بر گردن مردمان گذاشته شد در غدیر خم راوی

کوید پرسیدم آن چه روزاست فرمود ایام مختلف میشود و آن روز هجدهم است
از ذی الحجه بعد ازان فرمود که عمل یعنی عبادت درین روز برابری میکند
با عمل هشتاد ماه و سزاوار اینست که بسیار کنند درین روز ذکر خدای عز و جل
و صلوات بر پیغمبر و آل او و توسعه دهد مرد و را بر و زبر عیالش یعنی درمأکولات
و مشروبات با غیر آن نیز و هم دران کتاب از همان عالیجناب منقولست
که روزهٔ روز غدیر خم کفارهٔ شصت ساله است و نیز شیخ صدوق
طاب ثراه و را ما ما از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایتی بایمضمون
ذکر نموده که هر که روزه دارد هجدهم ذی الحجه را نویسد خدای تعالی برای او
روزهٔ شصت ماه و شیخ محقق طوسی رحمه الله در تهذیب الاحکام
از امام همام والامقام حضرت ابا عبد الله علیه السلام حدیثی ذکر نموده که محصل
مضمون آن اینست که روزه روز غدیر خم برابری میکند با روزهٔ
عمر دنیا یعنی اگر انسان زنده ماند چندانکه دنیا باشد روزه دارد ثواب
کسی که این روز را روزه دارد همچنانست و روزهٔ این روز برابری میکند
نزد خدای عز و جل در هر سال با صد حج و صد عمره که همه نیکو
و پسندیده باشد و این روز عید بزرگتر خداست و مبعوث نگردانیده
خدای عز و جل هیچ پیغمبری را مگر اینکه به عبادت اشتغال
نموده است درین روز و شناخته است

حرمة آنرا و نام این روز در آسمان یوم العهد المعهود است یعنی روزی که پیمان بسته شده از خلایق
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعه نموده اند و در زمین یوم المیثاق المأخوذ و الجمع
المشهود و معنی این نیز نزدیک بآنست و هر که نماز گذارد درین روز دو رکعه باین طریق که
غسل کند پیش از زوال بنصف ساعت بگذارد دو رکعت بخواند در هر رکعه الحمد یکبار
و ده بار قل هو الله احد و ده بار انا انزلناه و برپای کند این نماز نزد خدای تعالی با صد هزار
حجه و صد هزار عمره و سوال نماید از خدای عز و جل حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت
مگر اینکه روا شود هر حاجتی که باشد پس اگر فوت شود از تو این دو رکعه و دعای مقرره
یعنی از وقت مذکور در گذرد و قضا کن آنرا بعد از آن و هر که افطار فرماید درین روز
مؤمنی را مانند کسی باشد که اطعام کرده باشد قیامی را و قیامی را و قیامی را پس همچنین میشمرد
تا ده بار بعد از آن فرمود که آیا میدانی که قیام در شمار چنداست گفتم نه فرمود که
هر قیامی صد هزار نفر است و باشد او را ثواب کسی که اطعام کند بعدد آن انبوهان
و صدیقان و شهیدان در حرم خدای عز و جل و آب آشامانند ایشان را در روزی
که خلایق گرسنه و تشنه باشند یعنی درین روز یعنی چون در راه خدا دهند برابری کند
با هزار هزار درهم بعد از آن فرمود که لعلک تری ان الله عز و جل خلق یوما اعظم حرمة
منه لا و الله لا و الله حاصل معنی اینکه شاید تو خیال کنی که خدای عز و جل آفریده است
روزی عظیمتر بحسب قدر و شرف ازین روز نه بخدا قسم نه بخدا قسم بعد از آن
فرمود که چه باید باشد از اقوال شما چون ملاقات کنید یعنی چون شما شیعیان بهم برخورید

بانکه گوید الحمد لله الذی اکرمنا بهذا الیوم وجعلنا من الموفین بعهده الینا ومیثاقه
الذی واثقنا به من ولایة امره والقوام بقسطه ولم یجعلنا من الجاحدین والمکذبین بیوم
الدین ملخص مضمون آنکه حمد خدایرا که اکرام نمود ما را باین روز وکردانید ما را از وفا
کنندگان بعهد او که احکام شریعت باشد وکردانید ما را از منکران وتکذیب کنندگان
روز دین که روز جزا باشد یا همین روز غدیر که بحکم کریمه الیوم اکملت لکم دینکم در این روز
دین اسلام کمال یافت واین ماه ظلمت کفر کاه بدر کامل کشته پرتو سعادت بر ساحت
احوال اهل ایمان تافت بعد از آن آنحضرت فرمود که باید که باشد از دعاهای تو بعد از
این دو رکعت آنکه گوید ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان تا آخر وامثال این دعا
مشهور در کتب معتبره مذکور است وبجهت طول آن خامه بیان بذکر آن رطب اللسان
نگردید واز این گونه احادیث واخبار که فقرات بابشارتش در بیان فضل و
شرف این روز بزرگوار بهر یک زبانی ونکات پر اشاراتش بهشتاخ عبارات آن
این صغیر ولیذیر بهر کدام هزار دستانی است بسیار رو ویافته واگر درین باب هیچ خبر
وارد نباشد جز آنکه مذکور شد که حضرت مقدس جعفری دو بار قسم یاد فرمودند که
بخدا قسم که هیچ روزی شریفتر از این روز نیست همین بس است وچون این روز عید
اکبر در قدر وشرف از سایر ایام برتر باشد که درین روز آفتاب جهانتاب
ظهور امامت خلافتی از ورای جبال عوائق طالع کشته پرتو سعادت بر عالم انداخت
وشنیدن انس وجان از دل وجان پذیرای فرمان یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک گشته

بدست زبان وحی بیان لوای ولای من کنت مولاه فعلی مولاه بر بارگاه کبریای
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افراخت وسرکردگی امت بر فرق فرقدسای
آنحضرت گذاشته وتخت جانشینی آن شاه دین پناه برای آن امام گزین معین گشته
خطبه خلافت کبری بنام نامی آن امام معلا بر منبر هدایت وارشاد علی رؤس الاشهاد
خوانده گردید وسکه قبول واذعان فرمانفرمایی خلایق باسم آن برگزیده
حضرت خالق در دار الضرب توفیق بر نقود مغشوش دلهای مؤمنان خالص زده
شد بازوی ولایت آن شاه بتعویذ دعای اللهم وال من والاه قوت گرفت
ومنشور امامت آن جهان پناه بطغرای وعاد من عاداه مؤکد بقرآن گردیده
اخبار صادقه جهت رسانیدن این بشارت عظمی باطراف عالم شتافتند واز
مؤمنان پاک نهاد صافی اعتقاد مژدگانی تسلیم وانقیاد یافتند توضیح این
عبارات وتصریح این اشارات آنکه چون آفتاب عالمتاب وجود اشرف محمدی
علیه التحیة الابدی در آسمان حیات بافق غروب وفات نزدیک رسید مسافر هستی آن برگزیده
ربانی قطع مسافت زندگانی نموده در مرحله آخرین از مراحل سنین نزول کرده
شوق ادراک ثواب عمره وحج خاطر انورش را بعزم سفر حج تحریک نموده بجهت
توفیق وعنایت سبحانی آن حبیب برگزیده را برسم مهمانی بخانه خود دعوت
فرموده با خلقی کثیر از دور ونزدیک واشراف از اهل مدینه واطراف که بر آن اراده
اطلاع یافته بملازمت شتافته بودند در بیست وپنجم ذیقعده از مدینه مبارکه روانه

آنسفر فیض اثر گردیده و بعد از وصول بحجه مقصود و حصول آن فضل و ثواب نا معدود و سعادت
نموده در راه شدند هیجدهم ذیحجه بغدیر خم رسیدند و آن موضعی است میانی مکه و مدینه نزدیک
جحفه و آنجا غدیری که آب باران در آن جمع میگشته و آنرا غدیر خم از آنجهت میگفتند یعنی گوی
و قبل از آن مکرر حضرت جبرئیل علیه السلام نزول نموده آنحضرت را امر فرموده بود
که والا جناب امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه خود سازد و ویرا بامامت و پیشوایی امت بتعیین فرموده
قلاده وجوب اتباع و فرمانبرداری او را بر گردن کافه خلایق اندازد و لیکن امر فوری چون
نبود و آنحضرت میدانست که اکثر آن قوم همه منافق اند و بجهت آنکه عزیزان ایشان در
معارک جهاد و دین بشمشیر برق نظر آن سرور مجاهدین بر خاک مذلت افتاده بودند با وی
در مقام خلاف و ستیزه و از بغض و عداوت آن ولی بر ولایت پر دل اندیشه مینمود که مبادا
از قبول این امر امتناع نموده یکبارگی پرده از روی کار بر اندازند و پشت بر پشت هم داده
در روی آنحضرت ایستاده علم مخالفت بر افرازند لهذا در این باب تأمل مینمود و در تبلیغ
این فرمان تاخیر میفرمود تا در آن موقف که آن سرزمین بپابوس آنحضرت اجله سعادت
قرین آن سرور مشرف گردید و غبارش از کذا از موکب همیون سر افتخار بر فلک نیلگون
رسانید حضرت جبرئیل دیگر باره فرود آمده این آیه آورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس حاصل
مضمون اینکه برسان و دیگر تاخیر مکن آنچه فرو فرستاده شده بود بسوی تو از جانب
خداوند تو یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام بامر خلافه و اگر تبلیغ این نکردی و اهمال تعیین

ورزیدی

ورزیدی پس نرسانیده خواهی بود رسالت او را و اگر کرده خواهی بود حق تعبیری
او را و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردمان یعنی مگو و اندیشه مکن پس چون این آیه
امر فوری و دیگر تاخیر نمیتوانست نمود و در آن میان روز که آتش گرما فروزان
و زمینها تفتنده و سوزان بود بحدی که مردمان رداهای خود را بزیر پا گسترده و نزول
در آن وقت معهود و آن مکان نیز منزلگاه متعارف نبود و آن آفتاب انور خانه
زین را بجرم قمر در آخران ماه از پرتو وجود گرامی خود خالی ساختند و آسمان
مثال سایه نزول اجلال بر آن سرزمین انداختند پس بلال را فرمودند تا تکبیر گفته خلایق
جمع گشتند و پیش راندگان بازگشته و پس ماندگان رسیدند و در آنجا گذشته و در
پای درختان مغیلان مکانها اختیار کردند از خس و خار رفته فرش صفا گستردند و جهاز
و پالانهای شتران بالای هم نهادند و بدینگونه منبری ترتیب دادند و آن والا جناب
چون دعا مستجاب بر آن صعود نمودند و مانند سحاب ... زر که ابر گفتار گوهر نثار
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بر صدق آن ناطق و گویاست باران نصایح
بلیغه و مواعظ بالغه را بر اراضی قلوب حضار ریزش فرمودند چنان شد شد در دل موج زن
دریای عرفانش که بر دامان حشر افتاد مروارید و مرجانش و خطبه که در آن روز
بر زبان مبارک آنحضرت جاری گشته در کتب معتبره بخش مذکور است و محصل عالی
هدایه مبانیش از فقرات بابرکات و عبارات پر اشارات آن که این اوراق ایراد آنرا
نشاق و خانه بیان از ذکر آن منع نموده تکلیف ما لا یطاق است این است که آنحضرت

اولاد آدم در آن کالبد عالم البصر خضر خوشت اثر قرب وفات خود خاک اندوه بر
فرق دلها افتاده فرموده که یا قوم خبر مرگ غم رسیده وقت که از میان شما بیرون
روم و تحقیق که مرا خوانده‌اند و نزدیک است که اجابت کنم و بدرستی که من میگذارم در بعد از خود
میان شما چیزی که اگر دست بآن زنید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خدا است
و عترت من که اهل بیت منند بدرستی که خدای لطیف خبیر خبر داده است مرا که این دو
چیز از هم جدا نشوند تا آیند نزد من در کنار حوض بعد از آن فرموده که اللهم هل
بلغت بار الها آیا رسانیدم آنگاه فصلی دیگر پرداخته پس از آن فرمود که علی از من بمنزله
هرون است از موسی جز آنکه بعد از من پیغمبری نیست اللهم هل بلغت بار الها آیا تبلیغ
کردم پس فصلهای دیگر پرداخته فرموده و در آخر هر فصلی شمه از فضل علی بن ابی طالب
بیان میکرد و بعد از آن میفرمود که اللهم هل بلغت تا اینکه آن رفیع مقام را بر بالای منبر
خوانده بازوی او را گرفت و بلند ساخت و در نظر هر دو رو تر و یکش جلوه داد تا مجال
اینگونه شبهه نمانده و نگویند که ندانستیم که را گفت و کدام علی بود آنگاه فرمود که الست
اولی من انفسکم آیا نیستم شما اولی از نفسهای شما یعنی بیش از شما اختیار شما دارم مردمان
گفتند بلی چنین است یا رسول الله پس فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه هر که
من مولای اویم این علی مولای اوست حاصل اینکه هر که مرا اولی امور و فرمانفرمای اویم
علی نیز چنین است اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل
من خذله و در بعضی روایات این نیز تتمه آیند عاست که و ادر الحق معه کیف دار

بار الها دوستی کن با هر که دوستی کند با علی و دشمن شو با هر که دشمنی کند با علی و نصرت
ده هر که نصرت او دهد و مخذول ساز هر کس را که خذلان او کند و بگردان حق را
با وی بهر نحوی که او گردد یعنی در هیچ حال حق را از وی جدا مگردان آنگاه گفت اللهم هل
بلغت بعد از آن خطاب باصحاب کرده فرمود که شنیدید که آنچه خدا بتعالی گفت
رسانیدم گفتند آری فرمود اللهم اشهد علیهم بار الها گواه باش بر ایشان و خطبه
روز غدیر بسیاری از اینگونه تصریحات و مبالغات شامل و منصفان عاقل را
از همین قدر نیز مطلب حاصل است آنگاه آن سرور از منبر فرود آمده هنوز جمعیت
مردم از هم نپاشیده بود که آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی نزول فرمود
آنحضرت بحمد و سپاس آن قیام فرمود و بعد از آنکه نماز ظهر گذارد بخیمه تشریف برده
امیر المؤمنین را علیه السلام فرموده که بخیمه دیگر در برابر خیمه وی زده بود در رود و صحابه را
فرمان داد که آمده بر آن امام همام بامرة المؤمنین سلام کنند و تهنیت نمایند پس
جمله مردمان حتی زنان فرمان پذیرفتند و فوج فوج آمده بلفظ یا امیر المؤمنین سلام کردند
و مبارکباد گفتند و از جمله منافقان بدبخت و لئیم که با جگرهای لخت لخت آمده اظهار
رضامندی و استبشار بر ولایت امیر المؤمنین ع اقرار کردند عمر بن الخطاب بود
که آمده گفت بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنة
و در بعضی از کتب مخالفین بجای بخ بخ هنیئا لک است و حاصل هر دو این است
که خوشا بحال تو ای پسر ابو طالب صباح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه

وحسان بن ثابت انصاری که از شعرای آن زمان ممتاز و بشرف بندگی حضرت آن سرور سرافراز بود بعد از آنکه از آنحضرت دستوری یافته درین باب در رشتی چند سفته بر بلندی برآمده بآواز بلند بخواند آن ابیات رطب اللسان گردید و از آن درگاه جایزه قبول یافته بتشریف دعای یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا مشرف گردید و این دو بیت از انجمله است شعر فقال له قم یا علی فانّنی رضیتک من بعدی اماما و هادیا هناک دعا اللهم وال ولیّه و کن للذی عادا علیّا معادیا و شعرای دیگر نیز درین باب فکرها کرده و این مطلب را بنظم در آورده و مولف بی بضاعت نیز بجهت اینکه در سلک خریداران آن یوسف ثانی منتظم گردد و در روز حساب در میان مدیح سرایان آن جناب گردد امیدواری افزود باین دو بیت شکسته بسته خود را خوشدل ساخت نظم سرور مردان که باشد پیش ارباب عقول آنکه او وا داد از طلاق آنچنان مهر بتول کیست بر منبر روا بعد از رسول هاشمی آنکه خود روز غدیرش برد بر منبر رسول چون کزیند دیگرا زان برکسی کورا گزید در غدیر خم بخلقان هم خدا و هم رسول از بصیرت نیست مرتد دیده و در روز حصن دین داشتن چشم نگهبانی از کوران فضول کی بود غیر از بیابان مرگ کشتن جاه منزلش کاروان را که باشد کاروان سالار غول گرد از اندیشه محشر گریبان را اخلاص هر که و اعظ دست زد بر دامن آل رسول القصه بعد از وقوع این امر رایات نور پرچم متوجه مدینه مشرفه گردیده جمعی که از اطراف و جوانب با آن سرور ملحق شده بودند رفته رفته جدا می گشتند و هر گروهی براه خود میرفتند و این خبر دوست نوا

دشمن که از روز بروز در قبایل منتشر گردیده بدوست و دشمن میرسید تا بحارث بن نعمان فهری که برشته آتش عداوت و کینه وری بود در کانون باطن که غضبناک شد چون آن خبر اشتعال یافت و از جای خود بر جسته چون دود و سیله بر راحله شام خود نشسته بخدمت حضرت پیغمبر شتافت تا بآن موکب همیون رسیده و شتر را خوابانیده و از شتر فرو جسته و زانوی آن را بسته خود را بخدمت آنحضرت رسانیده و جمعی از اصحاب فرکان بر حواشی آن مردم دیده او لوا الابصار اجتماع داشتند پس آنگاه پیش رفت و زبان هرزه نال بیهوده مقال گشوده گفت ای محمد امر کردی ما را از جانب خدا که گواهی دهیم اینکه هیچ معبود بحقی نیست بغیر از خدا و اینکه تو فرستاده اوئی پس این را از تو قبول کردیم و فرمودی ما را که پنج نماز گذاریم پذیرفتیم و فرمودی ما را که یکماه روزه بداریم فرمان بردیم و حکم کردی که زکوة مالهای خود دهیم اطاعت نمودیم و ما مور ساختی که حج خانه کعبه کنیم تن در دادیم و ما را بجهاد فرمودی گردن نهادیم بعد از آن باینها راضی نگشتی و اکتفا نکردی تا آنکه بازوی پسر عمت را گرفته برداشتی و او را بر ما تفضیل دادی و بر سر ما افراشتی و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست این خبر نیست از جانب تو یا از جانب خدا آنحضرت فرمودند بآنکسی که نیست الهی جز او که بدرستیکه این از جانب خداست پس حارث ملعون پشت گردانیده و متوجه راحله خود شده و میگفت الهی اگر آنچه محمد میگوید حق است پس بباران بر ما سنگی یا بفرست بر ما عذابی دردناک پس حضرت قاضی الحاجات دست رد بر سینه مراد او ننهاده و دعایش مستجاب گردانید

واو را برآن زوی خود رسانید هنوز براحلهٔ خود نرسیده بود که سنگی بر سرش آمد چنانچه
از مقعدش بیرون رفت وجان ناپاکش با لکان جهنم سپرد واین آیه نازل شد که سأل
سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع وامثال حارث مذکور در میان صحابه بودند
که بجهه وجهی که مذکور شد خار حسد وکین حضرت امیر المؤمنین ع در جگر وهوای انکار و
مخالفت صریح امر غدیر در سر داشتند ولیکن چون جناب الهی بنابر وعده والله
یعصمک من الناس رعب وخوف قلوب ایشان را از آن متقاعد ساخت تا حضرت
سید کائنات در حیوة بود از اظهار آن دست برخاطر می کذاشتند اما بعد از
رحلت آنحضرت مجلس غدیر واقرار بحجت مولانا ومولای کل مؤمن ومؤمنة
برکنار کذاشته کردند آنچه کردند در منع ودفع حضرت امیر از منصب امامة تقصیر
ننمودند وآنچه میتوانستند بعمل آوردند علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آیهٔ ولقد
صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین که در سورهٔ سباست از حضرت
حدیثی ابا عبد الله روایة نموده که محصل مضمون آن این است که چون خدای تعالی امر کرد پیغمبر
خود را که نصب کند امیر المؤمنین ع را برای مردم شیاطین پیش ابلیس بزرگ آمدند و
خاک بر سر پاشیدند ابلیس گفت شما را چیست گفتند امروز یعنی حضرت پیغمبر امر وعقدی
بست یعنی امری قرار داد که تا روز قیامت وا نشود ابلیس گفت کلا یعنی چنین نیست
که آن عقد وا نشود وبرهم نخورد آنکسانی که بر گرد او اند یعنی منافقین اصحاب با من وعده
درین باب کرده اند که هرکز خلاف آن نخواهند کرد وآن وعده عبارت از تمهیدیست که

آن قوم عنید در خلوت باهم میکردند ومیکفتند که اگر محمد علی را وصی خود کرده باشد ما نمی
کذاریم که آن صورت کیرد وتمشیت پذیرد وچون بخدمت حضرت آمدند [illegible]
واظهار رضا وخشنودی از وقوع آن میکردند ودر حق ایشان نازل شد که ومن الناس
من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین یخادعون الله والذین آمنوا وما
یخدعون الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا چنانکه در تفسیر منسوب
بامام حسن عسکری ع بتفصیل مذکور است واز جملهٔ منافقانی که چشم از حق صریح پوشیدند
ودر اطفاء این چراغ خدا افروز کوشیدند چهار نفر بودند که بجهت کتمان شهادت
درین باب جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را نفرین کرد وتفصیل این
اجمال از روایتی مستفاد میکردد که شیخ صدوق طاب ثراه در امالی وهم در خصال از جابر
بن عبد الله انصاری ذکر نموده حاصل آن این است که امیر المؤمنین برای خطبه خواند و
بعد از حمد وثنای الهی انس بن مالک وبراء بن عازب واشعث بن قیس کندی وخالد
بن یزید بجلی بعد از آن متوجه انس کشته بمضمون فرمودند که یا انس اگر تو شنیده از رسول
خدا صلی الله علیه وآله که میکفت من کنت مولاه فعلی مولاه امروز کواهی نداذی برای من
بولایت نمیراند ترا خدای تعالی تا آنکه مبتلا کند ترا ببرصی که عمامه آنرا نپوشاند واما اگر تو
ای اشعث شنیدی از رسول صلی الله علیه وآله که میکفت من کنت مولاه فعلی
مولاه پس شهادت ندادی برای من امروز پس نمیراند ترا خدای تعالی تا اینکه هر دو چشم ترا
کور کردانند واما تو ای خالد بن یزید اگر شنیدی از رسول خدا که میکفت من کنت مولاه

فرمود که گروهی [illegible] از صحابهٔ [illegible] صلی الله علیه وآله

فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس ادای شهادت ننمودی برای آنکه
امروز بولایت پس نیز اند تراخدای مکر مردن برسم جاهلیت واما تو ای براء بن عازب
اگر شنیده ای از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه پس گواهی ندادی از برای آنکه امروز بولایت پس نیز اند تراخدای
مکر در آن جایکه از آن هجرت کرده بدیار اسلام آمده جابر بن عبدالله انصاری
گفت بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دیدم انس بن مالک را که مبتلا شده بود بپیسی که میخواست آن را
از آن در زیر عمامه بپوشاند و هر آینه بتحقیق دیدم اشعث بن قیس را که هر دو چشمش کور شده و پنهان نمیشد
اما خولة بن یزید در خانه اش قبر کنده و یرا دفن کردند و قبیله کنده اسپان و
شتران آورده و بر در سرای وی پی کردند و همانا این از رسم زمان جاهلیت بود
پس برسم جاهلیت مرد چون قبیله بجیله و کنده از یمن اند همانا بجهة این بطن قبیله کنده
این کار کرده‌اند اما براء بن عازب معویه او را والی یمن کرد و در آنجا مرد و از آنجا
هجرت بدیار اسلام کرده بود و بر متتبعان اخبار و آثار پوشیده نیست که حکایت
غدیر و روایت این خبر دلپذیر نه مخصوص شیعه بلکه عالمگیر است کتب مخالف و موافق از این
خبر شامل و السنه اقلام دوست و دشمن بر این سخن قایل است نقل این واقعه در هر عصر
زبان زد فریقین گشته و طرق روایات آن از مرتبه تواتر نیز درگذشته است و اگر
بعضی از کیفیات و جزئیات انعقاد مجلس یا بعضی از عبارات و اشارات خطبه مذکوره
آن موقوف متواتر نباشد اصل مطلب متواتر است و باین وضوح و ظهور توجیهات از

عقل

عقل و انصاف دور و در مقام انکار و دفع آن بودن بر چراغ آفتاب پف نمودنست
حق صریح را بکافر ماجرائی باطل نمیتوان گردانید و روز روشن را بگلیم پوشیدن
شب نمی توان بهم زنجیر محکم متین حسن را بکمند زوری عصبیت پاره نمی توان
کرد و شجره طوبا نظیر این خبر همه جا رسیده عالمگیر را باره دندان کندن تاویلات
سست از پا در نمی توان آورد یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله
الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون بخدا قومی که طریق اینمقصد بغرابت سراب شبهات
سرور گم دست از امواج تواتر غدیر خم برداشته اند و شامت تعصب آبا و پیروی
اسلاف از شاه راه نفس الامریه و انصاف قدم زبان قلم بمهالک پر جهالک لم
ولا نسلم بیراه گذاشته اند مانند شارح مواقف که از عدم وقوف و اطلاع یا از غلبه
تعصب انکار موقف غدیر نموده و چون شارح مقاصد که از برگشته بختی رو از
مقصد حق تافته طریق خلاف آن پیموده ملا علی قوشچی خود شاهین حوزه که بر طبع نارسا را
تا قه اعمار عین نگرفته شکار این مطلب بزرگ انداخته و ببازیچه مخلب و منقار عقابان
اقلام محققان ساخته است و امثال این مردم نامتدین که جهت پوشیدن امر اینچنین
ظاهر و مبین از تار عنکبوت سخنان سست پرده بافته از ننگ پاکی انصاف
چون قرص وار مفلس بدر روی غیر حاشا و انکار نیافته اند اگرچه ذکر روایات محدثین
مخالفین و عبارات مورخین ایشان که متضمن اقرار برین امر واقع است و ایراد مباحثات
و مقالات فریقین که حق و باطل آنها نزد هر منصف باشعور باندک تاملی از هم متمیز

تواتری

وجو بدیهیست در این اوراق مناسب بود لیکن جهت وفای وعده ایجاز دست
از آن سخن دوره و در از بر داشته و نیز چون علما فرقه ناجیه امامیه قدس سرهم مخصوص
مبحث امامت کتابهای بسیار تصنیف نموده و بدستیاری زبان قلم صدق رقم مخالفان
جعفر را چنانکه باید پوست کنی فرموده اند تفصیل و تطویل بی مطلب در انتقام بر سر او رفت
حضرت باری عز شانه کافه عباد را از آن شوب تعصب و عناد بری و ضعیف چشمان
دیده و بصیرت را بعصا کشی لطف و عنایت خود بطریق مستقیم حق راهبری نماید بالنبی و آله
الطاهرین و دیگر از جمله نمازهای موقته نماز روز بیست و چهارم ذیحجه است و آن روز است
که سر حلقه جمله اتقیا و نگین خاتم ولایا جناب امیر المومنین علیه السلام انگشتر تصدق فرمود — در رکوع
و کریمه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم
راکعون در شان وی نزول یافت و حکایات آن بتفصیل در مجلس دوازدهم
باب اول مذکور گردیده و این روز بقول اکثر و اظهر روز مباهله نیز هست و بقول بعضی
روز مباهله روز بیست و پنجم است و مباهله بمعنی لعن و نفرین کردن بیکدیگر است و این
روز را از اینجهت روز مباهله میگویند که میان حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله
و نصاری نجران وعده شده و قرار شده بود که درین روز در حق یکدیگر نفرین و
طلب عذاب نمایند اگرچه بوقوع نه پیوست و مجمل این حکایت اینکه سید انس و جان
نامه بنصاری نجران که از بلاد یمن است نوشته ایشانرا باسلام خوانده بود و نجرانیان
بجهت تحقیق احوال و اطوار آن سید ابرار جمعی را که در پیش ایشان معتبر و معروف

و بصفت عقل و هوش موصوف بودند از میان خود انتخاب کرده فرستاده بودند
و از آنجمله یکی را عاقب میگفتند که از امرا نامدار و در مشورتها مرجع اهل آن دیار بود
و دیگری را سید مینامیدند و او نیز صاحب رجال و بزرگ آن اهل ضلال بود و دیگری را
ابو الحارث نام بود و او از علما و پیشوایان نصاری بود و چنین کسی را اسقف گویند و
چون آن قوم ضلالت قرین بمجلس بهشت آیین سعادت آگین آن سرور دنیا و دین
باریافتند اسقف گفت که چه میگویید در شان عیسی آنحضرت فرمودند که او بنده و
مخلوق خدا بود و حق تعالی او را برگزیده و پیغمبر کرده بود اسقف گفت او را پدری بود
فرمودند نه گفت پس چگونه میگویید که او بنده مخلوق بوده و کدام مخلوق بی پدر باشد در جواب
این سخن کریمه ان مثل عیسی کمثل آدم تا آخر که در سوره آل عمران است نازل گردید محصل
اینکه بدرستی که مثل عیسی نزد خدا تعالی چون مثل آدم است که پدر و مادری نداشت
و او را از خاک بامر کن آفرید صانعی که آدم را بی صلب و رحم ایجاد تواند نمود از
آفریدن عیسی بی پدر عاجز نخواهد بود و القصه آن قوم بی دین با وجود نزول آیه چنین که شبهه
ایشانرا دافع و رشته سخنان ایشانرا قاطع بود همچنان از حرف خود برنمیگردیدند تا آنکه حضرت
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله بحکم کریمه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
که بعد از آیه مذکوره است آن جماعه را بمباهله خواندند و حاصل معنی اینست که پس کسی که جدل
کند در باب عیسی بعد از آنچه آمد بتو از بینات یعنی از علم و دلیل یقینی پس بگو که بیایید بخوانیم

وحاضر کردانیم ما وشما فرزندان خود و زنان خود و نفسهای خود را و بعد از ان مباهله
کنیم باینطریق که گوییم لعنت خدا بر دروغ گویان یعنی دعا کنیم که از ما وشما هر کدام در دعوی
خود کاذب باشد بلعنت خدا وغضب او گرفتار گردد ولقصه ایشان مهلت خواستند که
در آن باب باهم مشورت کنند وبعد از مشاورت قرار داد ند که فردا آیند ومباهله
نمایند وبروایتی ان روز پنج شنبه بود ومباهله بروز یک شنبه قرار یافت و
آنحضرت امیر المومنین وفاطمه وحسنین را فرموده که در آن چند روز روزه دارند و بر
هر نفد یر در روز موعد سید لولاک باتفاق چهار تن پاک بوعده گاه تشریف حضور
ارزانی داشتند وجماعه نصاری نیز حاضر گردیدند واسقف بقوم خود گفته بود که
نظر کنید که اگر محمد با اهل واولاد خود می آید ازوی حذر کنید ومباهله منمایید واگر با اصحاب
واتباع آید مباهله کنید وباک مدارید چون نظر کردند مصطفی ومرتضی را دیدند چون ماه
دست بدست و دوش بدوش و آن دو برگزیده چون دو نور دیده پیشاپیش و زهرا
از پی مانند گیسوی معنبر از قفای آیند اسقف پرسید که اینان چه کسان اند گفتند آن
یک پسر عم و داماد اوست و دوست ترین خلایق است نزد وی و آن دو نوجوان
دختر زادگان اویند که ایشان را از جان دوست تر میدارد و آن دیگر دختر وی است
که اورا پاره از بدن خود خوانده اسقف بقوم خود گفت که محمد با اهل و فرزندان خود آمده
قسم بآنخدایی که جان من در قبضه قدرت اوست که من رویهامی بینم که اگر از ایزد تعالی
درخواست کنند که کوه از زمین برکنده شود میشود با او مباهله مکنید که اگر اینان لب بدعا

کشایند

کشایند در عالم از ما اثری نماند پس اولی آنست که با او مصالحه نمایید و بدیار خود روید وچون
از مباهله امتناع نموده از در مصالحه در آمدند و هر سال دو هزار حله که قیمت هر حله چهل درم
باشد و سی اسب و سی زره و سی نیزه جزیه برگردن گرفته بدیار خود معاودت نمودند
وجناب اشرف نبوی فرموده اند که قسم بآنکسی که جان من بدست اوست که اگر
اینقوم بامن مباهله میکردند هر آینه مسخ میشدند بصورت بوزینگان وخوکان وافروخته
میگردید میان ده کوه آتش وسال بر نصاری نمیگذشت که همه ایشان هلاک میشدند
ومخفی نماند که مراد از انفسنا درین آیه بیشک علی ابن ابیطالب است خواندن بمباهله
بمعنی حقیقی صورت ندارد پس باید دیگری باشد و آن هم باتفاق موافق ومخالف غیر علی
ابن ابیطالب نبود واز این تعبیر منصف حق پذیر ادراک مینماید که یگانگی واتحاد
میان آن دو هادی طریق رشاد تا چه غایت بوده و بر طبق این آیه است آنچه از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله منقولست که سایلی از وی احوال اصحاب پرسید
آنحضرت وصف هر یک میفرمودند تا ازو گفت فلانرا یعنی توصیف علی نفرمودید
فرمود انما سالتنی عن الناس ولم تسالنی عن نفسی یعنی تو احوال مردمان را از من پرسیدی
نه احوال خودم را مراد اینکه علی بمنزله نفس منست ومیان ما جدایی نیست وحدیث نفسک
نفسی لحمک لحمی ودمک دمی وروحک روحی نیز برین مدعا شاهد است واز غایت شهرت
نه مجال انکار مخالفان معاند است ودر یگانگی این دو سرور قطعه مشتمل بر تشبیهی تمام و رسا
گفته شده اگر در دیباچه باب اول گذارش یافته اما چون اینمقام تشنه تکرار است

مشتمل

تکرار لفظ ها اقصوری نداشته باشد نظم بنی وسط علی هر دو ثبت بهم دو تا و یکی چون
زبان قلم دو سر چون قلم لیکن از جان یکی زبانشان دو تا و سخنشان یکی قلموار بردم
از آن سر بسر که مو در میانشان نگنجد مگر حظ شرع کرد فا خوان از آن که گنجیده عنبری چو
مو در میان مجملا شرافت این روز بغایت عظیم و کثیر و نماز آن در فضل و ثواب و وقت
و کیفیت بعینه مانند نماز عید غدیر است که مذکور شد و دیگر از آنجمله نماز سلمان است و آن
سی رکعه است و وقت آن اول و میان و آخر ماه رجب المرجب است باین طریق
که در اول ماه ده رکعت گذارد و در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
هر یک را سه بار بخواند و چون سلام دهد بعد از هر دو رکعه دست بسوی آسمان بر داشته
گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع
ذا الجد منک الجد بعد از آن دست بروی خود آورد و در میان ماه نیز ده رکعه بهمین کیفیت
گذارد و بعد از سلام دست برداشته گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و
له الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر الها واحدا احدا صمدا
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا بعد از آن بر رو فرود آورد و در آخر ماه نیز ده رکعه بهمین طریق
گذارده وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی
کل شیء قدیر و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و بعد از آن
دست بر رو فرود آورد و حوایج خود را مسئلت نماید که روا می گردد و این نماز را

بعد از سلام دست بر آورده و بگوید لا اله الا الله

بجهت آن نماز سلمان میگویند که حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله سر حلقه مخلصان
درگاه سلمان فارسی رحمه الله را بسعادت تعلیم این نماز فایز گردانیده و بوسالت وی
این فیض بغایت را بسیار است رسانیده و در فضل و ثواب آن ایمضمون او فرموده
که چون این نماز گذاری گرداند خدای تعالی میان تو و میان جهنم هفت خندق که عرض آن
مانند بعد میانه آسمان و زمین باشد و نویسد بهر رکعتی هزار رکعه و نویسد برای تو برات
از آتش و نوشته بجای گذشتن از صراط و محو گرداند از گذارنده این نماز هر گناه که کرده
در صغر و کبر یعنی در جوانی و پیری و عطا کند او را از اجر مثل اجر کسی که روزه داشته باشد
تمام این ماه را و نوشته شود از نماز گذارندگان تا سال آینده و رفع شود برای او یعنی
بعلم بر ثبت شود و هر روز عمل شهیدی از شهدای بدر و نیز فرموده اند که یا سلمان این نماز
نشانه ایست میانه مؤمنان و منافقان چه بدرستی که منافقان این نماز را نمیگذارند

فصل دوم از نمازهای مندوبه که بوقتی اختصاص ندارد و جوانی ثوابست

و تخم برومند گذارش از آن در هر قطعه از قطعات حدیقه عمر که میخواهد بکار رود و از آنجمله نماز
جعفر طیار است و آنرا تسبیح نیز میگویند از آنجهت که اکثر اذکار و اوراد آن تسبیحات
اربعه است و نماز حبوه که بمعنی عطاست مینامند برای اینکه حضرت اقدس نبوی
صلی الله علیه و آله آنرا بجعفر طیار تعلیم نموده و این نعمت بی قیمت و الا را که در نظر مردم
دیده ور پربهاتر است از ملک و مال فانی دنیا بوی عطا فرموده است چنانکه در تهذیب
الاخبار از سر حلقه اخیار اعنی جناب اقدس جعفری روایت نموده که مردی با آنحضرت

گفت جعلت فداک ایلزم الرجل اخاه یعنی فدای تو گردم آیا میتواند بود که مردی دست
در گردن برادر خود کند یعنی آیا این نیکو و مستحسن است فرمود آری در رستی که رسول خدا
صلی الله علیه و آله روزی که فتح خیبر کرده بود خبر رسید که جعفر آمد یعنی جعفر بن ابی طالب فرمود که الله
نمیدانم بکدام از این دو بیشتر خوشحالم بآمدن جعفر یا بفتح خیبر پس درنگ ننمود یعنی زمانی
چندان نگذشت که جعفر آمد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جای برجسته و دست
در گردن وی کرد و میان دو چشم [illegible] بوسه داد گفت جابر گفتی بمن رسیده که رسول خدا
جعفر را بگذاردن آن امر نموده چگونه است آن و الاجاب این مضمون ادا فرمود که چون
بنزد آمد آن سرور بوی گفت یا جعفر الا اعطیک الا امنحک الا احبوک حاصل معنی اینکه
آیا بتو عطا ننمایم و انعام و بخشش در حق تو نفرمایم پس مردمان مشتاق و منتظر گردیدند
که ببینند چه عطا بوی خواهد شد و گمان کردند که طلا یا نقره بوی خواهد داد جعفر گفت
بلی یا رسول الله فرمود که چهار رکعت نماز بگذار هر وقت که گذاری آمرزیده شود
برای تو ما بین آنها یعنی گناهانی که در میانه هر دو نماز از تو صادر شود و اگر توانی
هر روز بگذار و اگر نه هر دو روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال چه در رستی که خدا تعالی می آمرزد
برای تو آنچه میانه هر دو نماز کرده باشی جعفر گفت چگونه گذارم فرمود افتتاح میکنی یعنی
تکبیر احرام میگوئی بعد از آن قرائت میکنی و همچنان ایستاده پانزده بار میگوئی سبحان الله
والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس چون رکوع کردی نیز همین تسبیحات را ده بار میگوئی
و چون راست ایستادی همچنان ده بار و چون سجده نمودی ده بار و چون سر از سجده

برداشتی

برداشتی ده بار و چون سجده دوم کردی ده بار و چون باز سر برداشتی [illegible]
این مجموع هفتاد و پنج تسبیحات اربعه میشود و در چهار رکعت سیصد تسبیحات
مجموع اینها هزار و دویست خواهد بود و میخوانی در هر رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
مراد بعد از فاتحه است و الله اعلم بالصواب

قد وقع الفراغ من تحریره الشریف فی تاریخ یوم الاثنین ثالث عشر شهر محرم الحرام سنه ۱۳۰۷
[illegible] شعار رئیس المحدثین
ابن عزت و مکرمت آثار تقوی شعار رئیس محمد زمان [illegible]
اثر آخر که بخط بنده خاطی جانی محمد از عنایات [illegible]
حسب الفرموده مشار الیهما تحریر یافت
امید که از فوائدش
بهره مند گردم
محمد [illegible]